



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور

۹

شماره سالی
۳۳۳۳

دوفصلنامه علمه- پژوهش مطالعات جمعیتی
دوره ۵، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸

مطالعات جمعیتی

- ۷-۲۹ بررسی امکان بهبود امید زندگی ایران با حذف علل عمده مرگ طی
دوره ۱۳۸۵-۱۳۹۴
محمد ساسانی پور، مصیب محبی میمندی
- ۳۱-۶۳ بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان
سعید خانی، قربان حسینی
- ۶۵-۱۰۲ مطالعه کیفی تفاوت‌های جنسیتی در تجربه سالمندی (پژوهشی در شهر تهران)
شیوا پروائی
- ۱۰۳-۱۲۵ تأثیر سالخورده‌گی جمعیت بر نابرابری توزیع درآمد در ایران
سهیلا پروین، شعله باقری پرمهر، فاطمه پاگرد علیشاهی
- ۱۲۷-۱۴۷ عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی
محمدطاهر احمدی شادمهری، ابراهیم قائد، مژگان مرادی
- ۱۴۹-۱۷۵ مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز
رقیه خسروی، راضیه بهادری، فاطمه گراوند، علی‌یار احمدی
- ۱۷۷-۲۱۶ برهمکنش درونی شدن ازدواج زودهنگام و مقاومت‌های پیش‌روی آن در میان
نسل دوم زنان مهاجر افغانستانی مقیم شهر یزد
علی روحانی، عباس عسکری ندوشن، زهرا قرقچیان

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی با درجه علمی - پژوهشی (نامه شماره ۳/۱۸/۳۱۸۵۸۸ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) توسط مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور منتشر می‌شود. محورهای مورد نظر این دوفصلنامه، موضوعات مرتبط با جمعیت از جمله ازدواج، خانواده و فرزندآوری؛ مهاجرت داخلی و شهرنشینی؛ مهاجرت بین‌المللی و پناهندگی؛ جمعیت، سلامت و طول عمر؛ سالخوردگی جمعیت و مناسبات بین نسلی؛ روش‌ها و مدل‌سازی جمعیت؛ اقتصاد جمعیت؛ سرمایه انسانی و بازار کار؛ جمعیت، محیط زیست و توسعه پایدار می‌باشد.

صاحب امتیاز: مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور

مدیر مسئول: رسول صادقی

سر دبیر: رسول صادقی

مدیر داخلی: حجه بی‌بی رازقی نصرآباد

ویراستار فارسی: علی رحیمی

ویراستار انگلیسی: فریده خلیج‌آبادی فراهانی

کارشناس اجرایی: علی رحیمی

ناشر: مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور

شماره مجوز انتشار: ۲۲۳۹۴ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۸ - معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ و صحافی: ایران کهن

- هیئت تحریریه: اکبر آقاجانیان (استاد دانشگاه فایت‌ویل آمریکا)؛ ابوالقاسم پوررضا (استاد دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه تهران)؛ میمنت حسینی چاوشی (دانشیار دانشگاه ملبورن استرالیا)؛ فریده خلیج‌آبادی فراهانی (دانشیار مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور)؛ حبیب‌الله زنجانی (دانشیار دانشگاه تهران)؛ حجه بی‌بی رازقی نصرآباد (دانشیار مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور)؛ حسن سرایی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی)؛ سید محمد سیدمیرزایی (استاد دانشگاه شهید بهشتی)؛ رسول صادقی (دانشیار دانشگاه تهران)؛ محمدجلال عباسی شوازی (استاد دانشگاه تهران)؛ امیر عرفانی (استاد دانشگاه نیپسینگ کانادا)؛ محمود قاضی طباطبایی (استاد دانشگاه تهران)؛ شهلا کاظمی پور (دانشیار مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور)؛ السن کوالی (استاد دانشگاه کلگیت آمریکا)؛ حسین محمودیان (دانشیار دانشگاه تهران)؛ محمد میرزایی (استاد دانشگاه تهران).
- مشاوران بین‌المللی فصلنامه: مارتین بل (استاد دانشگاه کوئینزلند، استرالیا)؛ ولفگانگ لوتز (استاد مؤسسه مطالعات جمعیتی، اتریش)؛ جواد صالحی اصفهانی (استاد دانشگاه ویرجینیا، آمریکا)؛ پیتر مک‌دونالد (استاد دانشگاه ملبورن، استرالیا).
- داوران این شماره: محمد ترکاشوند مرادآبادی (دانشگاه یزد)؛ مهدی رضایی (دانشگاه پیام نور)؛ نسیم زنجری (دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی)؛ محمد ساسانی پور (مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور)؛ سعیده سعیدی (پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی)؛ سعیده شهبازین (مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور)؛ محمد شیرینی (پژوهشکده آمار)؛ حسین ضرغامی (دانشگاه گلستان)؛ ایوب فرامرزی (پژوهشکده آمار)؛ شفیقه قدرتی (دانشگاه حکیم سبزواری)؛ سراج‌الدین محمودیانی (دانشگاه شیراز)؛ حسین میرزایی (دانشگاه علامه طباطبایی)؛ رضا نوبخت (دانشگاه پیام نور).

■ نشانی: تهران، خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوم، پلاک ۵، کدپستی: ۱۵۳۱۶۳۵۷۱۱

■ تلفن: ۸۸۷۴۹۹۶۷ - ۰۲۱ دورنگار: ۸۸۵۰۲۵۷۵ - ۰۲۱ وبگاه: www.jips.psri.ac.ir آدرس پست الکترونیکی: IPJournal@psri.ac.ir

■ مبلغ اشتراک مجله برای هر شماره ۲۰۰,۰۰۰ ریال می‌باشد. متقاضیان، وجه اشتراک را به شماره IR ۶۰۰۱۰۰۰۰۳۰۰۱۰۲۳۸۰۳۰۱۴۲۸ به نام درآمد اختصاصی مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور، نزد بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (قابل واریز در شعب بانک ملی) واریز و اصل فیش را به آدرس پستی مجله ارسال دارند.

■ استفاده از مقالات این نشریه، با ذکر مأخذ بلامانع است.

■ مسئولیت مطالب و محتوای مقالات این دوفصلنامه بر عهده نویسندگان آن می‌باشد و چاپ آنها لزوماً به معنای تأیید آنها نیست.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات جمعیتی

دوره ۵، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸ (شماره پیاپی ۹)

(تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۹۹)

فهرست مطالب

- ۳-۶ سخن مدیرمسئول
- ۷-۲۹ بررسی امکان بهبود امید زندگی ایران با حذف علل عمده مرگ طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۹۴
محمد ساسانی پور، مصیب محبی میمندی
- ۳۱-۶۳ بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان
سعید خانی، قربان حسینی
- ۶۵-۱۰۲ مطالعه کیفی تفاوت‌های جنسیتی در تجربه سالمندی (پژوهشی در شهر تهران)
شیوا پروائی
- ۱۰۳-۱۲۵ تأثیر سالخوردگی جمعیت بر نابرابری توزیع درآمد در ایران
سهیلا پروین، شعله باقری پرمهر، فاطمه پاگرد علیشاهی
- ۱۲۷-۱۴۷ عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی
محمدطاهر احمدی شادمهری، ابراهیم قائد، مژگان مرادی
- ۱۴۹-۱۷۵ مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز
رقیه خسروی، راضیه بهادری، فاطمه گراوند، علی‌یار احمدی
- برهمکنش درونی شدن ازدواج زودهنگام و مقاومت‌های پیش‌روی آن در میان نسل دوم
زنان مهاجر افغانستانی مقیم شهر یزد
۱۷۷-۲۱۶
علی روحانی، عباس عسکری‌ندوشن، زهرا قرقچیان

راهنمای نگارش مقاله

- محتوای مقاله در جهت اهداف و موضوعات مورد نظر مجله باشد.
- مقاله قبلاً در مجله دیگری چاپ نشده یا به‌طور همزمان به نشریه دیگر ارسال نشده باشد.
- پذیرش اولیه مقاله منوط به رعایت اصول دستورالعمل نشریه در خصوص نحوه نگارش مقاله بوده و پذیرش نهایی و چاپ آن منوط به تأیید داوران تخصصی و هیأت تحریریه است.
- رعایت نکات زیر در نگارش مقاله الزامی است:
 ۱. مقاله در محیط word با فونت B lotus، اندازه قلم ۱۲ و فاصله سطرها ۱cm تایپ شود. حجم مقالات از ۲۰ صفحه (۷۰۰۰ کلمه) تجاوز نکند.
 ۲. در صفحه اول در پاورقی، رتبه علمی، رشته تخصصی، محل کار و آدرس ایمیل مؤلف یا مؤلفان نوشته شود.
 ۳. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه با اندازه قلم ۱۰ باشد و در آن به هدف، داده و روش کار، مهمترین یافته‌ها و نتیجه‌گیری اشاره شود. در پایان چکیده، بین ۵ تا ۷ واژه به‌عنوان واژگان کلیدی مشخص شود.
 ۴. پس از چکیده، مقاله شامل مقدمه (طرح مسأله و ضرورت انجام تحقیق)، چارچوب نظری، پیشینه تحقیق، روش تحقیق و داده‌ها، یافته‌ها و بحث و نتیجه‌گیری باشد.
 ۵. مفاهیم تخصصی و اسامی لاتین، در داخل متن به فارسی ذکر شوند و معادل لاتین آنها برای اولین بار در زیرنویس آورده شود.
 ۶. الگوی نقل منبع در داخل متن به این شکل باشد: (نام‌خانوادگی مؤلف/ مؤلفان، سال انتشار: شماره صفحه/ صفحات)؛ مانند: (امانی، ۱۳۸۰: ۴). در مورد منابع لاتین نیز همانند منابع فارسی عمل شود.
 ۷. کلیه منابعی که در متن مقاله به آنها ارجاع شده است، به ترتیب حروف الفبای نام‌خانوادگی نویسنده اول، در پایان مقاله (در بخش منابع) به‌صورت نمونه‌های زیر آورده شوند:
- کتاب: نام خانوادگی، نام، سال انتشار. عنوان کتاب (به صورت ایتالیک)، نام و نام‌خانوادگی مترجم، نوبت چاپ، محل انتشار: ناشر. مثال:
ویکس، جان (۱۳۹۵). جمعیت: مقدمه‌ای بر مفاهیم و موضوعات، ترجمه الهه میرزایی، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور.
Abbasi-Shavazi, MJ, P. McDonald, M. Hosseini-Chavoshi (2009). *The Fertility Transition in Iran: Revolution and Reproduction*, Springer.
- مقاله: نام‌خانوادگی، نام، سال انتشار. عنوان مقاله، نام نشریه (بصورت ایتالیک)، دوره و شماره نشریه، شماره صفحات. مثال:
کوششی، مجید و محمد ترکاشوند (۱۳۹۵). تعدیل اریب برآورد مرگ‌ومیر کودکان با استفاده از روش براس- تراسل و رویکرد نسل‌های فرضی بین دو سرشماری در ایران، *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، دوره ۲، شماره ۱ (شماره پیاپی ۳)، صص ۳۶-۵.
- Feeney, G. (1980). Estimating Infant Mortality Trends from Child Survivorship Data, *Population Studies*, 34 (1): 109-128.

سخن مدیرمسئول

شماره نهم نشریه مطالعات جمعیتی در حالی منتشر می‌شود که کشور عزیزمان، ایران، همانند بسیاری از کشورهای جهان، درگیر در پاندمی کرونا است. کرونا هرچند یک مسئله جهانی است اما با واکنش‌های ملی و محلی همراه است و همچنین مهم‌تر از آنکه صرفاً یک مسئله بهداشتی و پزشکی باشد، یک مسئله اجتماعی برآمده از موقعیت‌ها و شرایط ساختاری با پیامدهای متعدد و پیچیده اجتماعی است. پاندمی کرونا، با چالش‌های متعدد اقتصادی و اجتماعی، اهمیت نابرابری‌های اجتماعی و جمعیتی در حوزه سلامت را بیش از پیش برجسته‌تر ساخت. ساختارهای سنی و ترکیب‌های جمعیتی، فقر و نابرابری اجتماعی، نه تنها ریسک ابتلاء و سرایت این ویروس را افزایش داده، بلکه خود نیز متأثر از آن، گسترده‌تر و شدیدتر خواهند شد.

تفاوت‌های ابتلاء و مرگ پاندمی کرونا در مناطق مختلف و همچنین در میان زیرگروه‌های مختلف جمعیتی و اجتماعی را می‌توان تا حدود زیادی توسط عوامل و نیروهای جمعیت‌شناختی تبیین کرد. نابرابری‌های فضایی و اجتماعی کووید-۱۹ تا حدود زیادی به ویژگی‌ها و مشخصه‌های جمعیتی برمی‌گردد. ساختار سنی جمعیت، تعیین‌کننده مهم و کلیدی شیوع ابتلاء و مرگ‌های پاندمی کرونا است. با توجه به سیستم ایمنی ضعیف‌تر و شیوع بالای بیماری‌های مزمن (قلبی-عروقی، ریوی و دیابت) در سنین سالمندی، تلفات انسانی این ویروس در گروه سالمندان بیشتر از سایر سنین است. از این رو، کشورهای با ساختار سنی سالخورده نظیر ایتالیا (با میانه سنی ۴۷ سال و ۲۳ درصد جمعیت سالمند)، در مقایسه با کشورهای با ساختار سنی جوان، بیشترین میزان‌های مرگ ناشی از کووید-۱۹ را تجربه می‌کنند. علاوه بر ساختار سنی، تراکم جمعیت در سطوح خانوار، محله و شهر نیز بر شیوع این ویروس اثرگذار است. در مناطقی که تراکم جمعیتی بالاست، شیوع و تلفات کرونا بیشتر است. بر اساس مطالعات، در محله‌هایی با تراکم جمعیتی بالا، ترکیب جمعیتی عمدتاً مهاجر، سالمند و شاغل در بخش خدمات، میزان ابتلاء به کووید-۱۹ بیشتر است. به‌علاوه، مهاجرت‌ها و جابجایی‌های جمعیتی نیز یکی دیگر از عوامل اصلی شیوع و گسترش پاندمی کرونا است. کووید-۱۹ از منشأ آن در وهان چین، بر اثر مهاجرت و جابجایی‌های جمعیتی تقریباً به تمام کشورهای جهان سرایت پیدا کرد.

عوامل و نیروهای جمعیت‌شناختی نه تنها تبیین‌کننده تفاوت‌ها در ابتلاء و مرگ کووید-۱۹ هستند، بلکه در مقابل خود نیز به‌شدت از آن متأثر هستند. شیوع ویروس کرونا، اقتصادهای ناپایدار را ناپایدارتر، کارگاه‌ها و کارگران دستمزدی را تعطیل، ناامنی شغلی را بیشتر، نابرابری اجتماعی را گسترده‌تر، و میزان‌های فقر و بیکاری را افزایش خواهد داد. سالمندان، زنان سرپرست خانوار، مهاجران، فقرای حاشیه شهری از جمله گروه‌های آسیب‌پذیر اجتماعی هستند که در این شرایط نه‌تنها، وضعیت اقتصادی‌شان

بدتر شده، بلکه امکانات و دسترسی محدودتری نیز به سیستم های بهداشتی و مراقبتی دارند. پیامدهای جمعیت‌شناختی کوتاه‌مدت و بلندمدت پاندمی کرونا بستگی به میزان شیوع و طول مدت آن دارد. امروزه، کووید-۱۹ توسط سازمان بهداشت جهانی به‌عنوان یکی از علت‌های مرگ مطرح و کشورهای ملزم به ثبت آن در فهرست علل مرگ هستند. برآورد می‌شود که میزان‌های مرگ‌ومیر برای گروه‌های مختلف سنی به ویژه برای سالمندان در مقایسه با سال قبل افزایش یابد و در مقابل، شاخص امید زندگی کاهش می‌یابد. برخلاف مرگ‌ومیر، تأثیر پاندمی کرونا بر باروری با تأخیر اتفاق می‌افتد و معمولاً کاهش است. میزان‌های مقطعی باروری در بستر شوک و عدم اطمینان‌های اقتصادی و نرخ‌های بالای بیکاری و همچنین ترس از مراجعه به مراکز بهداشتی کاهش می‌یابد. مهاجرت نیز در سطح ملی و بین‌المللی با توجه به ممنوعیت و محدودیت‌ها، بسته شدن مرزها، بازنگری در قوانین مهاجرتی، در کوتاه مدت به شدت کاهش می‌یابد. در حال حاضر، حدود ۵۰ کشور در جهان محدودیت‌ها و اقدامات سختگیرانه‌ای در زمینه مهاجرت و مهاجران اعمال کرده‌اند. حتی بسیاری از کشورها محدودیت‌هایی برای مهاجرت و جابجایی‌های داخلی نیز اعمال کرده‌اند و افرادی که این محدودیت‌ها و مقررات جدید را نقض کنند، مجازات و جریمه‌های سنگین می‌شوند. البته، انتظار می‌رود در دوران پساکرونا هم مهاجرت‌های داخلی و هم مهاجرت‌های بین‌المللی به دلایل معیشتی و اقتصادی افزایش قابل توجهی پیدا کنند.

به‌طور خلاصه، مسائل و چالش‌های برآمده از پاندمی کرونا، نه تنها به سیستم مراقبت‌های بهداشتی بستگی دارد، بلکه به ساختارهای سنی، توزیع و جابجایی‌های جمعیتی، فقر و اشکال مختلف نابرابری و همچنین رفتارهای اجتماعی مردم (نظیر تاب‌آوری، تبعیت از قرنطینه و دستورالعمل‌های بهداشتی، و غیره) بستگی دارد.

بسیار خوشحال و خرسندم که شماره نهم دوفصلنامه مطالعات جمعیتی با هفت مقاله، تقدیم علاقه‌مندان و خوانندگان می‌گردد. نویسندگان محترم مقالات، به موضوعات مختلف جمعیتی از جمله امیدزندگی و علل مرگ، تمایل به ثبت وقایع جمعیتی، سالمندی جمعیت و پیامدهای اقتصادی آن، مهاجرت و نابرابری، ازدواج و سازگاری فرهنگی مهاجران افغانستانی پرداخته‌اند.

مقاله اول به بررسی روند و الگوی سنی-جنسی بهبود بالقوه امید زندگی کشور، با فرض حذف سه علت اصلی مرگ (بیماری‌های قلبی-عروقی، سرطان‌ها و حوادث غیرعمدی) در دهه اخیر پرداخته است. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که در سال ۱۳۹۴ در مقایسه با سال ۱۳۸۵، امکان بهبود امید زندگی با حذف بیماری‌های قلبی-عروقی، کاهش یافته است ولی نقش این علت در امکان بهبود امید زندگی همچنان پررنگ است. همچنین کاهش امکان بهبود این شاخص ناشی از حوادث غیرعمدی برای هر دو جنس، مشهود است؛ برعکس، در صورت حذف سرطان‌ها، امکان بهبود امید زندگی برای هر دو جنس افزایش

یافته است. همچنین با حذف بیماری‌های انهدامی، امید زندگی در سنین بالاتر و به‌ویژه در دوره سالمندی امکان بهبود بیشتری داشته است. مقاله دوم، به بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان در سال ۱۳۹۷ می‌پردازد. نتایج آن نشان می‌دهد که تمایل به ثبت وقایع جمعیتی، و نیز درک از دسترسی به مراکز و امکانات ثبت، آگاهی از قوانین، و درک از هنجارهای ثبت، در بین شهروندان نسبتاً بالاست. مقاله بر ضرورت کار فرهنگی و اطلاع‌رسانی دولت و سایر سازمان‌های دخیل در زمینه ثبت رویدادها و ارائه اطلاعات به‌موقع، تلاش در جهت ارتقای درک شهروندان از هنجارهای ثبت، و تلاش در جهت ایجاد نگرش مثبت به ثبت وقایع تأکید دارد.

مقاله سوم به ارائه روایتی از تفاوت‌های جنسیتی سالمندان برای فهم تجارب متکثر سالمندی در چارچوب مطالعات کیفی پرداخته است. نتایج مقاله روایت‌گر آن است که سالمندی در بین زنان و مردان، تجربه واحد و یک‌شکلی نیست و می‌تواند بر حسب میزان دسترسی به سرمایه‌ها و نابرابری در سرمایه‌ها، تجربه‌ای متفاوت و متکثر باشد. انباشت این سرمایه‌ها در طول مسیر زندگی، مبتنی بر تفاوت‌های جنسیتی است و درنهایت، همین سرمایه‌های انباشتی، زندگی سالمندی را در بین زنان و مردان متفاوت می‌سازد. مقاله چهارم به بررسی تأثیر ساختار سنی جمعیت ایران بر توزیع درآمد، طی سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۹۴ می‌پردازد. نتایج نشان می‌دهد، همراه با افزایش سن سرپرست خانوار، نابرابری درآمد بین گروه‌های سنی و نیز در گروه سالمند (خانوارهای بالای ۶۵ سال) افزایش می‌یابد. با توجه به اینکه نابرابری توزیع درآمدها، دومین عامل فقر در ایران است، گسترش جمعیت سالمند در دهه‌های آینده، احتمال پیوستن سالمندان به گروه فقیر را افزایش می‌دهد. مقاله پنجم، به بررسی عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی طی دوره ۱۳۶۵-۱۳۹۵ پرداخته است. نتایج مقاله نشان داد که در بلندمدت، یک درصد افزایش در متغیرهای تولید ناخالص داخلی و نرخ باسوادی، به ترتیب باعث کاهش ۰/۷۸ و ۱/۸۷ درصدی در نابرابری توزیع درآمد می‌شوند. از طرف دیگر، یک درصد افزایش در متغیرهای فساد، تورم، نرخ بیکاری، نرخ شهرنشینی و نرخ مهاجرت، به ترتیب باعث افزایش ۲/۰۳، ۱/۱۷، ۱/۵۳ و ۲/۷۸ درصد در نابرابری توزیع درآمد می‌شوند. از این‌رو، از بین انواع متغیرهای نامبرده، اثر نرخ مهاجرت بر نابرابری توزیع درآمد، در مقایسه با سایر متغیرها بیشتر است.

مقاله ششم، به بررسی عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز می‌پردازد. نتایج نشان داد که متغیرهای تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی، احساس تعلق به ایران، رضایت‌مندی و محل تولد مادر، تعیین‌کننده‌های اصلی سازگاری هستند. از این‌رو، تلاش در راستای کاهش تبعیض در محیط مدرسه و نیز اجرای برنامه‌های آموزشی، به‌منظور آشنایی بیشتر با فرهنگ جامعه میزبان و نیز تعامل بیشتر مهاجران با گروه‌های غیرمهاجر می‌تواند سازگاری بالاتر مهاجران را به‌دنبال

داشته باشد. در نهایت، مقاله هفتم به کندوکاو بسترهای جامعه‌پذیری و درونی‌سازی ازدواج زودهنگام در میان زنان مهاجر افغانستانی مقیم شهر یزد می‌پردازد. بر مبنای نتایج این مقاله، ازدواج زودهنگام در بستری رخ می‌دهد که سنت ازدواج زودهنگام از طریق یادگیری اجتماعی، از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و این پدیده از مقولاتی چون همسانی نسل‌ها در امر ازدواج و نقش پررنگ مادران در تربیت فرزندان و انتقال ارزش‌ها، برساخت شده است. به گونه‌ای که زمان و شکل ازدواج‌ها، به دلیل تسلط تفکرات اجتماعی سنتی، تفاوت‌های بین‌نسلی محسوسی را نشان نمی‌دهد و جامعه‌پذیری نیز به‌عنوان عاملی مهم، به تثبیت این امر کمک کرده است. گرچه ازدواج زودهنگام ممکن است در گذر زمان و با جایجایی در افق‌های ذهنی و نگرشی، به تدریج با مقاومت‌ها و در نتیجه تغییراتی مواجه شوند، اما ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های ریشه‌دار گذشته، به‌صورت بین‌نسلی در بازتولید ازدواج زودهنگام، همچنان فعالانه ایفای نقش می‌کنند.

انتشار این شماره از مجله، با پایان دوره مدیرمسئولی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر محمدجلال عباسی‌شواری همراه بود، در اینجا بر خود لازم می‌دانم از عملکرد و دستاوردهای دوره مدیریت ایشان در مؤسسه، به‌ویژه، تلاش‌های ارزشمندشان در اخذ مجوز علمی- پژوهشی دوفصلنامه و چاپ شماره‌های ۳ تا ۸ نشریه در سه سال اخیر، قدردانی نمایم. همچنین، از ارسال و بازنگری مقالات توسط نویسندگان گرامی، نظرات و پیشنهادات ارزشمند هیأت تحریریه و داوران محترم، تلاش‌های ارزشمند سرکارخانم دکتر حجیه‌بی‌بی رازقی نصرآباد، مدیر داخلی، و احساس مسئولیت، دقت و پیگیری جناب آقای علی رحیمی، کارشناس فصلنامه، در آماده‌سازی مقالات شماره نهم دوفصلنامه مطالعات جمعیتی، صمیمانه قدردانی می‌نمایم.

رسول صادقی

مدیرمسئول و سردبیر دوفصلنامه

بررسی امکان بهبود امید زندگی ایران با حذف علل عمده مرگ طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۹۴

محمد ساسانی پور*، مصیب محبی میمندی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۱)

چکیده

هدف این مطالعه، بررسی روند و الگوی سنی-جنسی بهبود بالقوه امید زندگی کشور، با فرض حذف سه علت اصلی مرگ (بیماری‌های قلبی-عروقی، سرطان‌ها و حوادث غیرعمدی) در دهه اخیر است. چارچوب نظری تحقیق، گذارهای مرگ‌ومیر، اپیدمیولوژیک و سلامتی است. داده‌های پژوهش برای سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ در سطح کل کشور است که از سامانه ثبت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اخذ شد. داده‌ها، پس از اصلاح کم‌ثبتی، با استفاده از جداول عمر چندکاهشی، روش تجزیه و شاخص امکان بهبود امید زندگی با حذف علت خاص مرگ، تجزیه و تحلیل شد. یافته‌ها نشان داد که در سال ۱۳۹۴ در مقایسه با سال ۱۳۸۵، امکان بهبود امید زندگی با حذف بیماری‌های قلبی-عروقی، کاهش یافته است ولی نقش این علت در امکان بهبود امید زندگی همچنان پررنگ است. همچنین کاهش امکان بهبود این شاخص ناشی از حوادث غیرعمدی برای هر دو جنس، مشهود است؛ برعکس، در صورت حذف سرطان‌ها، امکان بهبود امید زندگی برای هر دو جنس افزایش یافته است. همچنین با حذف بیماری‌های انهدامی، امید زندگی در سنین بالاتر و به‌ویژه در دوره سالمندی امکان بهبود بیشتری داشته است. نتایج این تحقیق حاوی شواهدی از ورود کشور به مرحله چهارم گذار اپیدمیولوژیک و مرحله دوم گذار سلامتی (انقلاب قلبی-عروقی) است.

کلیدواژه‌ها: علل مرگ، امید زندگی، جدول عمر چندکاهشی، بیماری‌های قلبی-عروقی، سرطان، حوادث غیرعمدی.

* دانش‌آموخته دوره دکتری جمعیت‌شناسی، دانشگاه یزد.

E.mail: sasanipourm@gmail.com

** دانشجوی دوره دکتری جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

E.mail: mmoheby@ut.ac.ir

مقدمه

امیدزندگی یک ارزیابی از میانگین سال‌های زندگی مورد انتظار تحت شرایط معین بر اساس مرگ‌ومیر جاری فراهم می‌کند. این شاخص، یکی از مهم‌ترین مقیاس‌های سطح بهداشت فردی و کیفیت زندگی است. همچنین این شاخص، نمایان‌ترین و جامع‌ترین شاخص وضعیت توسعه اقتصادی-اجتماعی یک جامعه محسوب می‌شود.

در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر، کاهش اساسی و مستمر میزان‌های مرگ‌ومیر، در نهایت منجر به افزایش امید زندگی در کشور شده است؛ به طوری که امید زندگی از رقمی کم‌تر از ۴۰ سال در سال ۱۳۳۵، به رقمی حدود ۷۵ سال در سال‌های اخیر افزایش یافته است (خسروی و همکاران، ۲۰۰۷؛ ساسانی‌پور و همکاران، ۱۳۹۶). چنین افزایش چشمگیری در امید زندگی، در مدت نسبتاً کوتاه، چیزی است که مرحله انتقالی مرگ‌ومیر نامیده شده است. نتایج بررسی روند علت‌های مرگ در کشور نیز نشان می‌دهد که مرگ به علت بیماری‌های واگیردار، سیر نزولی و به علت بیماری‌های غیرواگیردار، به ویژه بیماری‌های قلبی-عروقی، حوادث غیرعمدی و سرطان‌ها، سیر صعودی داشته است (میرزایی، ۱۳۸۴؛ امانی و همکاران، ۱۳۸۸؛ کوششی و ساسانی‌پور، ۱۳۹۰؛ ساسانی‌پور و همکاران، ۱۳۹۶).

کاهش میزان‌های مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان زیر پنج سال، مهم‌ترین علت افزایش امید زندگی در طول فرایند گذار مرگ‌ومیر (۶۵-۱۳۳۵) در ایران بوده است. با این حال، روند افزایش امید زندگی کشور از اواخر دهه ۱۳۶۰ به بعد رو به کندی گذاشته است و کسب سال‌های بیش‌تر برای امید زندگی، اساساً با توسعه همه‌جانبه، به ویژه کاهش نابرابری‌ها در بهداشت و درمان و افزایش امید زندگی در سنین بالاتر از خردسالی و کودکی، میسر خواهد شد. از سوی دیگر، ساختار سنی ایران در حال دگرگونی است و این امر می‌تواند موجب تغییر در نقش علل عمده مرگ در افزایش امید زندگی شود؛ به طور مثال، این تحولات باعث شده تا اهمیت مرگ‌ومیر سنین سالمندی و به ویژه مرگ ناشی از بیماری‌های غیر واگیردار در افزایش امیدزندگی، در دهه اخیر برجسته شود (ساسانی‌پور و همکاران، ۱۳۹۷).

به چنین تحولات جدیدی در ساختار سنی جمعیت و مرگ‌ومیر کشور، کمتر توجه شده است و این امر، لزوم مطالعه‌ای برای درک درست و عمیق‌تر اهمیت نسبی علل مرگ و همچنین الگوی سنی-جنسی آن در افزایش یا کاهش امید زندگی را گوشزد می‌کند. در سال‌های اخیر،

۹ بررسی امکان بهبود امید زندگی ایران با حذف علل عمده مرگ ...

امکان بهبود امید زندگی^۱ برای ارزیابی تأثیر علل عمده مرگ در کشورهای توسعه یافته، یک شاخص کاربردی مهم بوده است و از اشکال متنوع امید زندگی، به طور گسترده، در اندازه گیری بار بیماری های یک جمعیت استفاده شده است (ستل^۲ و همکاران، ۲۰۰۴؛ لای^۳ و همکاران، ۲۰۰۶). در اندازه گیری تأثیر علل چندگانه مرگ بر یک جمعیت، امکان بهبود امید زندگی، یک شاخص معتبر است که به طور مناسب، خطرات رقابت کننده^۴ را اندازه گیری می کند (لای و هاردی^۵، ۲۰۰۴).

ارزیابی شمار سال های زندگی به دست آمده از طریق حذف علل خاص مرگ، یک ابزار قوی برای فهم اهمیت نسبی این علل مرگ و همچنین پتانسیل مزایای برنامه های مداخله ای فراهم می کند (چیانگ^۶؛ لای و هاردی، ۲۰۰۴). آگاهی از میزان و پیامدهای جمعیت شناختی مرگ ناشی از علل اصلی آن و تأثیر آن بر امید زندگی در بدو تولد، می تواند اطلاعات مفیدی را به دست دهد و موجب تخصیص بهینه منابع برای فعالیت های تحقیقاتی آینده و برنامه های بهداشت عمومی شود. این امر به برنامه ریزان و پژوهشگران کمک خواهد کرد تا فهم بیشتر و بهتری درباره علل و الگوهای مرگ و میر به دست آورند که به نوبه خود، به تدوین اولویت های جدید در برنامه های سلامت و به طور کلی، برنامه های توسعه اقتصادی-اجتماعی منجر می شود. در این مقاله سعی شده است با استفاده از داده های مرگ و میر کشور در یک دهه اخیر، تأثیر سه علت اصلی مرگ، یعنی بیماری های قلبی-عروقی، سرطان ها و حوادث غیر عمدی، بر امید زندگی زنان و مردان ایرانی، با توجه به شاخص امکان بهبود امید زندگی، بررسی شده و مشخص شود حذف این علل، امید زندگی را چقدر افزایش خواهد داد و همچنین نقش هر کدام از گروه های سنی-جنسی، در امکان بهبود امید زندگی، به تفکیک علل مرگ چگونه است.

-
1. Potential Gains in Life Expectancy
 2. Setel
 3. Lai
 4. Competing Risks
 5. Hardy
 6. Chiang

چارچوب نظری

در زمینه مرگ‌ومیر، سه گذار مهم و به هم مرتبط، به نام‌های گذار مرگ‌ومیر، گذار اپیدمیولوژیک^۱ و گذار سلامتی^۲ مطرح است. در ادامه، به توضیح مختصر این سه گذار پرداخته می‌شود. یکی از دستاوردهای مهم توسعه اقتصادی و اجتماعی دو قرن اخیر، توسعه بهداشت و در نتیجه کاهش اساسی و مستمر مرگ و میر بوده است. این کاهش در معدودی از کشورها (کشورهای اسکاندیناوی و انگلستان) در اواخر قرن هجدهم، در قاره اروپا و چند کشور دیگر (کشورهای پیشرفته صنعتی) در قرن نوزدهم و در بقیه کشورها (کشورهای درحال توسعه) در قرن بیستم و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد (بونگارت^۳ ۲۰۱۴). استمرار کاهش مرگ و میر، آن را از میزان بالا به میزان پایین تنزل می‌دهد که این تغییر و تحول را مرحله انتقالی مرگ و میر نام نهاده‌اند. طی مرحله انتقالی مرگ و میر شاخص امیدزندگی در بدو تولد افزایش می‌یابد و از رقمی کمتر از ۳۵ سال به رقمی بیش از ۷۰ سال می‌رسد (عمران ۱۹۷۱).

ملازم با مرحله انتقالی مرگ‌ومیر، تغییر بنیادی در علل مرگ و الگوهای آن صورت می‌گیرد و علل مرگ از وضعیتی که غلبه با بیماری‌های عفونی و انگلی است، به وضعیتی که غلبه با بیماری‌های غیرعفونی و غیرانگلی است، منتقل می‌شود. این وضعیت را گذار اپیدمیولوژیک نامیده‌اند (میرزایی، ۱۳۸۴). عمران^۴ اولین بار در سال ۱۹۷۱ از اصطلاح "گذار اپیدمیولوژیک" برای توصیف این تغییرات منظم در ترکیب‌بندی علل مرگ استفاده کرد. به نظر او، گذار اپیدمیولوژیک شامل سه مرحله اصلی و متوالی زیر است:

۱. عصر طاعون و قحطی^۵ که در آن مرگ‌ومیر، بالا و در نوسان است؛
۲. عصر فروکش کردن اپیدمی‌های عالم‌گیر^۶ که مرگ‌ومیر به طور فزاینده‌ای کاهش می‌یابد؛
۳. عصر بیماری‌های کشنده و ساخته بشر (انهدامی)^۷ که در این مرحله مرگ‌ومیر به کاهش خود ادامه می‌دهد و در سطح نسبتاً پایین به ثبات می‌رسد (عمران ۱۹۷۱؛ ۷۴۲).

-
1. Epidemiological Transition
 2. Health Transition
 3. Bongaarts
 4. Omran
 5. The Age of Pestilence and Famine
 6. The Age of Receding Pandemics
 7. The Age of Degenerative and Man-Made Diseases

تحول به سمت بیماری‌های انهدامی، منعکس‌کننده کنترل بیماری‌هایی است که جمعیت جوان‌تر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و از طرفی نیز یک افزایش نسبی در آن دسته از بیماری‌هایی که افراد پیرتر را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به وجود می‌آید. بسیاری از کشورهای جهان به این مرحله رسیده‌اند و در این کشورها، درحال حاضر، مهم‌ترین علت مرگ‌ومیر، بیماری‌های انهدامی هستند (عمران ۱۹۷۱).

پس از انتشار مقاله اصلی عمران، پیشنهادهایی برای بسط مدل سه مرحله‌ای وی، توسط ایشان و دیگران ارائه شد (اولشانسکی و اولت^۱، ۱۹۸۶؛ عمران، ۱۹۹۸). یکی از تأثیرگذارترین پیشنهادها توسط اولشانسکی و اولت (۱۹۸۶) ارائه شد که نشان‌دهنده کاهش سریع و غیرمنتظره در مرگ ناشی از بیماری‌های مزمن در آمریکا و دیگر نقاط جهان در حدود سال ۱۹۷۰ بود. به این ترتیب، آنها مرحله چهارمی را به گذار اپیدمیولوژیک اضافه کردند و آن را عصر تأخیر در بیماری‌های توانکاه و وخیم‌شونده^۲ نامیدند. در خلال دوره تأخیر در مرگ‌ومیرهایی که در اثر علل وخیم‌شونده اتفاق می‌افتند، الگوهای علت مرگ در اثر سن ثابت باقی می‌مانند، ولی مرگ ناشی از بیماری‌های وخیم‌شونده به سمت سنین بالاتر سوق پیدا می‌کنند.

چهارمین مرحله پیشنهادی اولشانسکی و اولت در سه ویژگی خلاصه می‌شود:

۱. کاهش سریع مرگ‌ومیر مخصوصاً در سنین بالا برای مردان و زنان؛
 ۲. الگوی سنی نسبتاً ثابت مرگ‌ومیر بر حسب علت، اما حرکت به سوی سنین بالاتر و توزیع سنی مرگ‌ومیر بر حسب علت مرگ انهدامی.
 ۳. احتمال بقای بیشتر در سنین بالا در جمعیت (اولشانسکی و اولت، ۱۹۸۶: ۲۳۴).
- یکی از مهم‌ترین مطالعات در زمینه مرگ‌ومیر و الگوی علل آن، پژوهش پرستون^۳ با عنوان "الگوهای مرگ‌ومیر در جمعیت‌های ملی" است. این مطالعه در سال ۱۹۷۶ انجام شده و به روند تغییرات مرگ‌ومیر و الگوهای علل مرگ پرداخته است (پرستون، ۱۹۷۶). پرستون در این مطالعه درباره گذار اپیدمیولوژیک در کشورهای در حال توسعه، چنین می‌گوید:

1. Olshansky and Ault
2. Age of Delayed Degenerative Diseases
3. Preston

"با روند افزایشی نسبت جمعیتی که به سنین میانسالی و سالخوردگی نایل می‌شوند، وضعیت اپیدمیولوژیک مرگ‌ومیر در کشورهای در حال توسعه، به‌طور فزاینده‌ای منعکس‌کننده بیماری‌ها و مسایل بهداشتی بزرگسالان به جای اطفال شده است؛ به‌خصوص بیماری‌های درون‌زا و مزمن و جراحات‌های ناشی از سوانح و حوادث، علل عمده مرگ شده‌اند در بیشتر کشورها، با کاهش سریع‌تر مرگ‌ومیر نوزادان و اطفال نسبت به مرگ‌ومیر بزرگسالان، این روند شتاب بیشتری گرفته است. چنین تغییری در روند جمعیت‌شناختی و وضعیت بیماری‌ها، عموماً گذار اپیدمیولوژیک نامیده شده و پدیده‌ای است که اکنون در بیشتر کشورهای در حال توسعه، مراحل خود را طی می‌کند."

همان‌طور که بیان شد، از زمان انتشار نظریه گذار اپیدمیولوژیک، برخی از محققان برای بسط این نظریه کوشیدند. کشورهای توسعه‌یافته برای اولین بار، انتقال مرگ‌ومیر و گذار اپیدمیولوژیک را تجربه نمودند و به سطوح بسیار پایین مرگ‌ومیر دست یافتند. تجربه واقعی گروهی از کشورهای توسعه‌یافته جهان در دهه‌های اخیر، از منظر اپیدمیولوژیک نشان داد که هنوز کاهش بیشتر مرگ‌ومیر امکان‌پذیر بوده است؛ مخصوصاً به دلیل کاهش مرگ‌ومیرهایی که به علت بیماری‌های قلبی و عروقی و مخصوصاً ایست قلبی اتفاق می‌افتد. تا حدودی، به‌منظور به رسمیت شناختن اهمیت تغییرات رفتاری در دستیابی به کاهش مرگ‌ومیر، با توجه به بیماری‌های غیرواگیر، اصطلاح "گذار سلامت" ابداع شد که به عوامل زیربنایی اجتماعی و رفتاری مرگ‌ومیر و گذار اپیدمیولوژیک تأکید می‌کند (فرانک^۱ و همکاران، ۱۹۹۱).

والین و مسله^۲ (۲۰۰۴) در مقاله‌ای با عنوان "هم‌گرایی و واگرایی در مرگ‌ومیر: یک دیدگاه جدید برای گذار سلامت"، به تشریح نظریه خود درباره گذار سلامت پرداخته‌اند. مسلماً هر بهبود عمده در سلامت، مانند بهبود در بیماری‌های قلبی - عروقی در دهه ۱۹۷۰، در درجه اول به واگرایی و اختلاف در مرگ‌ومیر در بخش‌هایی از جمعیت مورد توجه که بیشترین سود را از این بهبود می‌برند منجر می‌شود. هنگامی که بقیه جمعیت نیز به مزایای بهبود (از طریق بهبود شرایط اجتماعی، تغییرات رفتاری، سلامت، سیاست‌ها، و غیره)، دسترسی پیدا کنند، یک هم‌گرایی شروع می‌شود؛ تا زمانی که پیشرفت عمده جدیدی رخ می‌دهد. تمامی فرایندها گذار

1. Frank

2. Vallin and Mesle

سلامتی، در نتیجه در هم شکسته شدن مراحل پی‌درپی، از جمله خرده پروسه‌های واگرایی-هم‌گرایی ویژه بوده است. والین و مسله سه مرحله گذار سلامت را از هم متمایز می‌کنند: ۱. در هم شکسته شدن بیماری‌های عفونی (گذار اپیدمیولوژیک)؛ ۲. گذار قلبی و عروقی^۱، که در این مرحله با کنترل و کاهش بیماری‌های ساخته دست بشر، به‌ویژه بیماری‌های قلبی و عروقی در پایان دهه ۱۹۶۰، گام مهم و جدیدی در بهبود امید زندگی صورت گرفته است؛ و نهایتاً، ۳. آهسته شدن روند پیری؟. این واقعیت که سنین بزرگسال سهم عمده‌ای در افزایش امید زندگی ناشی از کاهش بیماری‌های قلبی عروقی داشتند، باعث شده است تا بیشترین تأکید در دو دهه گذشته، بر روی پیرترین گروه‌های سنی باشد که امید زندگی را افزایش داده‌اند.

این سه گذار، یک چارچوب کلی را برای تعیین اولویت‌های تحقیقات مرتبط با سیاست‌های آینده فراهم می‌کند. گذار مرگ‌ومیر، آنچه اتفاق افتاده است را توصیف می‌کند. گذار اپیدمیولوژیک، روی تعیین‌کننده‌های بلافصل تغییرات مشاهده شده تمرکز می‌کند و گذار سلامت، به عوامل زیربنایی اجتماعی و رفتاری و همچنین محیطی و ژنتیکی توجه می‌کند. آن‌ها به طور ضمنی، به وسیله ترسیم تجربه‌های مشابه و گاه متضاد کشورهای مختلف، درس‌هایی از تجربیات گذشته می‌آموزند.

پیشینه تحقیق

هنگامی که واکسن آبله در قرن ۱۸ کشف شد، یکی از مسائلی که مطرح شد، این بود که درمان بیماری آبله چه اثری بر جمعیت خواهد داشت؟ و تأثیر کلی حذف آبله چگونه است؟ برای مثال، حذف این علت مرگ، امید زندگی را چقدر افزایش می‌دهد؟ و چه نسبتی از افراد در سنین مختلف، زنده می‌مانند؟ ریاضی‌دانانی مانند لاپلاس^۲ برای پاسخ به این سؤالات، تلاش فراوانی کردند و سرانجام، ماکهایم^۳ در سال ۱۸۷۵ راه حلی را معرفی کرد که پیگیری آن منجر به تنظیم جدول عمر چندکاهشی شد (پولارد^۴ و همکاران، ۱۳۸۰). اگرچه جمعیت‌شناسان، مدت زمان زیادی است که از جدول عمر برای تحلیل مرگ‌ومیر استفاده می‌کنند، کاربرد جدول عمر

1. The Cardiovascular Revolution
2. Laplace
3. Mackham
4. Pollard

چندکاهشی که نقش علل متنوع مرگ را مشخص می‌کند، اخیراً توسعه یافته است. اولین جدول عمر ده‌ساله رسمی بر حسب علت مرگ، برای ایالات متحده، در اواخر دهه ۱۹۶۰ تهیه شد. در چند دهه اخیر، ارزیابی تأثیر علل مختلف مرگ با استفاده از شاخص امکان بهبود امیدزندگی، به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته مورد توجه قرار گرفته است (کتی^۱ و همکاران، ۱۹۹۹؛ ستل و همکاران، ۲۰۰۴؛ وانگ^۲، ۲۰۱۲؛ لی^۳ و همکاران ۲۰۱۷). نتایج مطالعه کتی و همکاران (۱۹۹۹) بیانگر این است که در ایتالیا بین سالهای ۱۹۸۵-۱۹۹۴، از بین علل مرگ، حذف مرگ‌های ناشی از بیماری‌های قلبی - عروقی و حوادث بیشترین ظرفیت برای بهبود امیدزندگی داشتند. لی و همکاران (۲۰۱۷) نشان دادند که حذف مرگ ناشی از حوادث جاده‌ای در چین باعث حدود ۰/۵ سال افزایش در امید زندگی چین می‌شود که این رقم برای مردان به مراتب بیشتر از زنان است. از جمله مطالعات دیگر که از این شاخص بهره برده‌اند می‌توان به مطالعات لای و همکارانش در زمینه تأثیر علل مختلف مرگ، به‌ویژه ایدز بر امیدزندگی در ایالات متحده اشاره کرد (لای و همکاران، ۲۰۰۶؛ لای و هاردی^۴، ۲۰۰۴). در جمعیت ایالات متحده با حذف بیماری ایدز، بیماری‌های قلبی عروقی و سرطان‌ها، امید زندگی در سال ۱۹۹۵ به ترتیب ۰/۴۱ سال، ۳ سال و ۳/۱ سال افزایش پیدا می‌کند.

در دهه اخیر، با بهبود کیفیت داده‌های علل مرگ در ایران، مطالعاتی در زمینه جداول عمر چندکاهشی صورت گرفته است (کوششی و ساسانی‌پور، ۱۳۹۰؛ کوششی و همکاران، ۱۳۹۲؛ کوششی و ریحان، ۱۳۹۷). این مطالعات، به بررسی امکان بهبود امیدزندگی با حذف علل مرگ، فقط در یک مقطع پرداخته‌اند و با توجه به عدم دسترسی به داده‌های طولی، تغییرات زمانی علل مرگ در آنها وارد نشده است. بنابراین، این مطالعه در تلاش است تا تغییرات امکان بهبود امید زندگی کشور با حذف علل اصلی مرگ در یک دهه اخیر را -که داده‌های مناسبی در زمینه علل مرگ در دسترس است- ارزیابی کند.

-
1. Conti
 2. Wang
 3. Li
 4. Hardy

روش تحقیق و داده‌ها

روش پژوهش در این مطالعه، تحلیل ثانویه است. تعداد موارد مرگ ثبت شده بر حسب سن و جنس و توزیع مرگ بر حسب علت در کشور (به جز استان تهران)، برای سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ از نظام ثبت بهداشتی اخذ شده است. اطلاعات مرگ‌ومیر در شهر تهران از سوی گورستان بهشت زهرا ثبت و جمع‌آوری می‌شود ولی به این دلیل که کدگذاری علل مرگ در گورستان بهشت زهرا با آنچه وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ثبت می‌کند هماهنگ نیست، در این مطالعه از اطلاعات گورستان بهشت زهرا استفاده نمی‌شود.

مناسب‌ترین روشی که می‌تواند آمار مرگ و میر را بدست دهد و با ماهیت پویایی آن هماهنگی دارد، روش ثبتی است. بطور قانونی، سازمان ثبت احوال کشور مسئول ثبت واقعه مرگ و علت فوت است. از بین چهار وقایع حیاتی که سازمان ثبت احوال ثبت می‌کند، داده‌های مرگ‌ومیر کمترین پوشش و ضعیف‌ترین کیفیت را داراست. این ضعف تا حدودی بخاطر عدم ثبت موالیدی است که در فاصله کوتاهی بعد از تولد فوت می‌کنند. گرچه سازمان مزبور در زمینه پوشش واقعه مرگ و میر بدون توجه به علت آن به موفقیت‌های بزرگی دست یافته است و فاصله ثبت جاری در مقایسه با کل کاهش خوبی داشته است، اما کماکان ترکیب علل مرگ کیفیت مناسبی ندارد (خسروی و همکاران ۲۰۰۷؛ نقوی و جعفری ۱۳۸۶). با توجه به اینکه در کشور فقط وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به طرح و اجرای یک نظام موازی ثبت مرگ اقدام کرده است که اطلاعات نسبتاً مناسبی درباره علل مرگ ارائه می‌دهد، در این پژوهش از داده‌های آن استفاده شده است.

چون اطلاعات ثبت مرگ، قادر به ارائه اطلاعاتی درباره جمعیت در معرض این واقعه نیست، بنابراین، جمعیت گروه‌های سنی به تفکیک جنس، از نتایج سرشماری ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ گرفته شده است. برای اصلاح مهم‌ترین مشکل بدثبتی مرگ در کشور یعنی کدهای پوچ و بیهوده^۱، از الگوریتمی استفاده شده که چارچوب مفهومی آن بر این فرض استوار است که مرگ‌های منتسب به کدهای پوچ در هر گروه سنی و جنسی از توزیع علل مرگ همان گروه سنی و جنسی و منطقه‌ای خود پیروی می‌کنند (نقوی و جعفری، ۱۳۸۶).

میزان مرگومیر اطفال و کودکان در ایران طی دوره مطالعه شده، با استفاده از رویکرد نسل‌های فرضی بین دو سرشماری به دست آمده است. سپس با استفاده از روش بنت-هوریوشی (۱۹۸۱)، پوشش ثبت مرگومیر بزرگسالان برای سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ محاسبه و ارزیابی گردید. سپس برای سال‌های مذکور، امید زندگی در بدو تولد محاسبه شد. روش بنت-هوریوشی مبتنی بر روابط درونی متغیرهای اصلی جمعیتی است که در جمعیت‌شناسی محض بحث می‌شود. مبانی نظری اکثر این روش‌ها نیز در نظریه جمعیت ثابت و به‌طور مشخص در معادله لوتکا^۱ خلاصه می‌شود.

برای ارزیابی تأثیر سه علت اصلی مرگ بر میزانهای مرگومیر کشور، تحت این فرض که این علل از مرگ کشور حذف شود، شمار سال‌هایی که می‌تواند به امید زندگی اضافه شود، محاسبه شد. تأثیر این علل با استفاده از تکنیک‌های جدول عمر چندکاهشی و جدول عمر تک‌کاهشی مربوطه ارزیابی شد. این روش‌ها بر ارزیابی تأثیر خالص خطرات رقابت‌کننده ناشی از علل مختلف مرگ تأکید دارند؛ یعنی هر کدام از این علل در برابر علل دیگر، با این فرض که علل مختلف مستقل از یکدیگر عمل می‌کنند (کیفیتز^۲ ۱۹۸۵؛ پرستون و همکاران، ۲۰۰۱). در تحلیل جدول عمر چندکاهشی، محاسبه ستون‌های جدول عمر مانند nL_n ، nI_n ، nD_x ، nq_n ، na_x و غیره، بر اساس رهیافت جدول عمر ساده است.

احتمال مرگومیر بر اثر علت خاص مرگ nq_x^i بر اساس نسبت مرگومیر بر اثر آن علت خاص به احتمال کل مرگومیر بین سن x و $x+n$ محاسبه می‌شود:

$${}_nq_x^i = q_x \frac{{}_nD_x^i}{{}_nD_x}$$

در ساختن جدول عمر تک‌کاهشی مربوطه، نسبت مرگ ناشی از همه علل به جز علت مورد نظر (مثلاً حوادث غیرعمد) که با R^{-1} نشان داده می‌شود، در فاصله سنی x تا $x+n$ برای ساختن جدول عمر اختصاصی، حذف هر علت ضروری است و با استفاده از فرمول زیر محاسبه می‌شود:

$$R^{-i} = \frac{{}_nD_x - {}_nD_x^i}{{}_nD_x}$$

-
1. Lotka Equation
 2. Keyfitz

۱۷ بررسی امکان بهبود امید زندگی ایران با حذف علل عمده مرگ ...

احتمال بقا از سن x تا $x+n$ با حذف علت خاص مرگ و میر با استفاده فرمول چیانگ (۱۹۸۴)

محاسبه شد:

$${}_n P_x^{-i} = [{}_n P_x]^{R^{-i}}$$

برای تعیین سهم گروه‌های سنی در تفاوت کلی امید زندگی در بدو تولد در نتیجه حذف علت خاص (مثلاً سرطان‌ها)، تغییرات امید زندگی در گروه‌های خاص با استفاده از روشی که آریاگا (۱۹۸۴) پیشنهاد کرده تجزیه شده است:

$${}_n \Delta_x = \frac{l_x^{all}}{l_0^{all}} \cdot \left(\frac{{}_n L_x^{-i}}{l_x^{-i}} - \frac{{}_n L_x^{all}}{l_x^{all}} \right) + \frac{T_{x+n}^{-i}}{l_0^{all}} \cdot \left(\frac{l_x^{all}}{l_x^{-i}} - \frac{l_{x+n}^{all}}{l_{x+n}^{-i}} \right)$$

قسمت اول معادله، تأثیر مستقیم تغییرات در میزان‌های مرگ و میر بین سن x و $x+n$ است درحالی که قسمت دوم معادله، مجموعه تأثیرات غیرمستقیم و تعاملی سهم ناشی از شمار نفر سال‌های اضافه شده به‌خاطر بازمانده‌های اضافه شده در سن $x+n$ است که در معرض شرایط مرگ و میر جدید هستند. این معادله برای گروه سنی آخر چنین است:

$${}_{\infty} \Delta_x = \frac{l_x^{all}}{l_0^{all}} \cdot \left(\frac{T_x^{-i}}{l_x^{-i}} - \frac{T_x^{all}}{l_x^{all}} \right)$$

یافته‌ها

شاخص‌های مرگ و میر کشور طی سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴

میزان مرگ و میر اطفال و کودکان در ایران طی دوره‌ی مطالعه‌شده، با استفاده از رویکرد نسل‌های فرضی بین دو سرشماری به‌دست آمده است. میزان مرگ و میر اطفال زیر یک‌سال در سال ۱۳۸۵، برای پسران و دختران کشور، به ترتیب ۲۴ در هزار و ۲۳ در هزار محاسبه شده است. همین شاخص در سال ۱۳۹۴، برای پسران و دختران کشور، به ترتیب ۱۸ در هزار و ۱۷ در هزار به‌دست آمده است. همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، در مقاطع مطالعه‌شده، این رقم برای پسران همواره بالاتر از دختران است. طی دهه‌ی اخیر، همانند میزان مرگ و میر اطفال زیر

یکسال، میزان مرگومیر کودکان ۱ تا ۴ ساله کشور نیز در هر دو جنس کاهش یافته است؛ به طوری که در پسران، این میزان از ۱/۲ در هزار در سال ۱۳۸۵، به ۰/۸ در هزار در سال ۱۳۹۴ کاهش یافته است. طی این سالها، رقم این شاخص برای دختران ۴-۱ ساله از ۱/۱ در هزار به حدود ۰/۷ در هزار کاهش یافته است.

جدول ۱. میزان مرگومیر اطفال و کودکان کشور به تفکیک جنس، در سالهای ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ (در هزار)

سال	میزان مرگومیر اطفال زیر یکسال		میزان مرگومیر کودکان ۱ تا ۴ سال	
	پسر	دختر	پسر	دختر
۱۳۸۵	۲۴٫۰	۲۳٫۰	۱٫۲	۱٫۱
۱۳۹۴	۱۸٫۰	۱۷٫۰	۰٫۸	۰٫۷

محاسبه شده توسط نویسندگان، براساس داده‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (۱۳۸۵ و ۱۳۹۴)

پس از محاسبه میزان های مرگ و میر کودکان و اصلاح مرگ و میر بزرگسالان بالای ۵ سال، امیدزندگی در بدو تولد در سال ۱۳۸۵، برای مردان و زنان، به ترتیب ۶۹/۷ سال و ۷۳/۲ سال به دست آمد. رقم این شاخص برای مردان، در سال ۱۳۹۴ به ۷۳/۶ سال رسیده که در مقایسه با سال ۱۳۸۵ حدود ۴ سال افزایش یافته است. این مقدار برای زنان، در سال ۱۳۹۴، ۷۶/۷ سال است که نشان دهنده حدود ۳/۵ سال افزایش طی یک دوره ۱۰ ساله است.

جدول ۲. امید زندگی در بدو تولد در کشور به تفکیک جنس در سالهای ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴

سال	امید زندگی در بدو تولد (سال)	
	مرد	زن
۱۳۸۵	۶۹٫۷	۷۳٫۲
۱۳۹۴	۷۳٫۶	۷۶٫۷

محاسبه شده توسط نویسندگان بر اساس داده‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (۱۳۸۵ و ۱۳۹۴)

بررسی میزان های مرگومیر کشور برحسب علل اصلی فوت، نشان می دهد که طی یک دهه اخیر (۱۳۸۵-۱۳۹۴)، در هر دو جنس، بیماری های قلبی - عروقی علت مسلط مرگومیر بوده است (به جدول ۳ نگاه کنید). در سال ۱۳۸۵، میزان مرگ ناشی از بیماری های قلبی-عروقی در مردان، ۲۶/۶ در ده هزار نفر جمعیت بوده است که این رقم تا سال ۱۳۹۴ به حدود ۲۴ در ده

هزار نفر کاهش یافته است. طی دوره مشابه، این میزان در زنان، از ۲۶ به ۲۳ در ده هزار نفر کاهش یافته است. طی دوره بررسی شده، برجسته‌ترین کاهش صورت گرفته در میزان‌های مرگ‌ومیر کشور بر حسب علل، مربوط به حوادث غیرعمدی، به‌ویژه در مردان است؛ به‌طوری‌که، میزان آن در مردان، از ۱۲/۷ در ده هزار نفر به رقم ۷/۶ در ده هزار نفر کاهش یافته است. این کاهش باعث شده تا در سال ۱۳۹۴، مرگ‌ومیر ناشی از حوادث غیرعمدی، جایگاه دوم علل مرگ در مردان را از دست داده و به سومین علت مرگ‌ومیر آنها تبدیل شود. از طرف دیگر، طی دهه اخیر، برعکس دو علت مرگ‌ومیر ذکر شده، میزان‌های مرگ‌ومیر ناشی از سرطان‌ها در هر دو جنس افزایش یافته است. این تغییرات باعث شده تا در سال ۱۳۹۴، سرطان‌ها تبدیل به دومین علت مرگ مردان ایرانی شود. در بین زنان، سرطان‌ها با میزان ۵/۶ در ده هزار نفر و ۶/۷ در ده هزار نفر، به ترتیب در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ دومین علت مرگ بوده است. همچنین بیماری‌های دستگاه تنفسی از علل مهم دیگر مرگ مردان و زنان در هر دو مقطع بوده است که طی دهه اخیر، میزان آن تغییر چندانی نداشته است.

جدول ۳. میزان‌های مرگ‌ومیر بر حسب علل اصلی مرگ در کشور به تفکیک جنس در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ (در ده هزار نفر جمعیت)

علت مرگ	مردان		زنان	
	۱۳۸۵	۱۳۹۴	۱۳۸۵	۱۳۹۴
بیماری‌های قلبی عروقی	۲۶/۶	۲۳/۹	۲۵/۹	۲۲/۸
حوادث غیرعمدی	۱۲/۷	۷/۶	۴/۲	۲/۶
سرطان‌ها	۷/۹	۸/۶	۵/۶	۶/۷
بیماری‌های دستگاه تنفسی	۳/۹	۴/۰	۳/۳	۳/۳

محاسبه‌شده از سوی نویسندگان، براساس داده‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (۱۳۸۵ و ۱۳۹۴)

نتایج حاصل از ساخت جدول عمر چندکاهشی نشان می‌دهد که در سال ۱۳۸۵، با فرض حذف بیماری‌های قلبی - عروقی از علل مرگ مردان، امیدزندگی در بدو تولد آنها ۱۰ سال افزایش می‌یابد. این رقم برای سال ۱۳۹۴ تقریباً ثابت باقی مانده (۱۰/۱ سال) و تغییر چندانی نداشته است. این موضوع در زنان بیشتر قابل توجه است. در زنان، حذف مرگ‌ومیرها به علت بیماری‌های قلبی - عروقی در سال ۱۳۸۵، ۱۳/۴ سال افزایش امیدزندگی در بدو تولد را به‌دنبال

داشته است که برای سال ۱۳۹۴، با توجه به کاهش سهم بیماری‌های قلبی-عروقی از علل مرگ، این رقم به ۱۱ سال کاهش یافته است. به بیان دیگر، سهم اثر حذفی این علت مرگ بر افزایش امیدزندگی در بدو تولد زنان، ۲/۴ سال طی دوره ۹۴-۱۳۸۵ تقلیل یافته است. همچنین کاهش نسبت مرگ‌ومیرهای ناشی از حوادث غیرعمدی طی دهه مورد بررسی، موجب شده است تا امکان بهبود امیدزندگی با حذف این علت مرگ، برای مردان و زنان به ترتیب ۱/۲ و ۰/۵ سال کاهش یابد. طبق یافته‌ها، از بین سه علت اصلی مرگ‌ومیر، تنها حذف سرطان‌ها نقش فزاینده‌ای در امکان بهبود امیدزندگی مردان و زنان کشور طی سال‌های مورد بررسی داشته است. این به معنای آن است که در دهه اخیر، سهم سرطان‌ها در علل مرگ افزایش یافته است.

جدول ۴: مقدار افزایش امیدزندگی در بدو تولد، با حذف علل اصلی مرگ در کشور به تفکیک

جنس در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴

۱۳۹۴		۱۳۸۵		
زن	مرد	زن	مرد	
۱۱/۰	۱۰/۱	۱۳/۴	۱۰/۰	بیماری‌های قلبی عروقی
۰/۸۲	۲/۱	۱/۳	۳/۳	حوادث غیرعمدی
۱/۹	۲/۳	۱/۶	۱/۹	سرطان‌ها

محاسبه شده توسط نویسندگان، براساس داده‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (۱۳۸۵ و ۱۳۹۴)

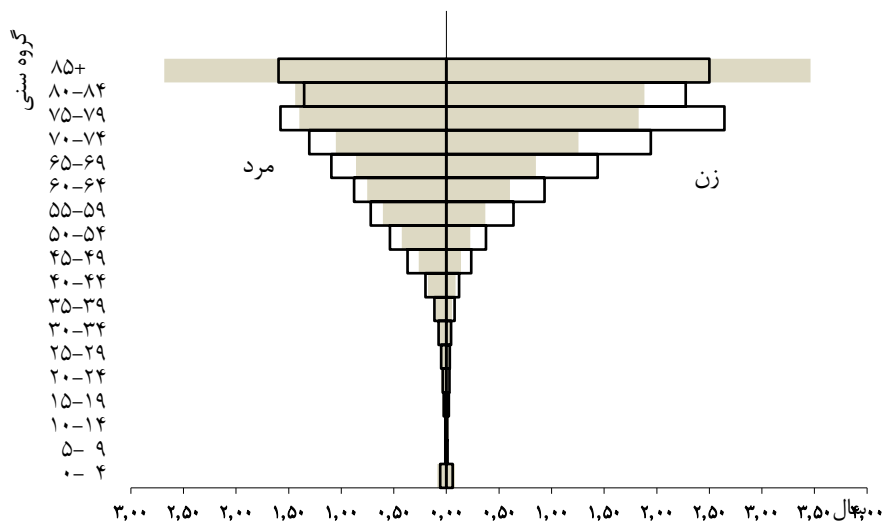
تجزیه امکان بهبود امید زندگی کشور، با فرض حذف علل اصلی مرگ

در این بخش، به نتایج تجزیه امکان بهبود امیدزندگی، با فرض حذف علل اصلی مرگ بر حسب سن پرداخته می‌شود. همان‌طور که نمودار ۱ نشان می‌دهد، به طور کلی، در دهه اخیر، در هر دو جنس، نقش سنین ابتدایی و جوانی در بهبود بالقوه امید زندگی با حذف بیماری‌های قلبی-عروقی، اندک است و تغییر چندانی نداشته است. بالعکس، آن برای سنین بالاتر قابل ملاحظه است. نکته اساسی در شاخص مورد بررسی اینکه، در سال ۱۳۹۴ در مقایسه با سال ۱۳۸۵، نقش حذف علل مذکور بر بهبود امید زندگی برای گروه‌های سنی ۳۵ تا ۸۰ سالگی، به ویژه در بین زنان کاهش یافته است. در گروه سنی ۸۴-۸۰ سال، این کاهش فقط در بین زنان مشاهده می‌شود و برای مردان، با اندکی افزایش روبرو بوده است. از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۹۴، در هر دو جنس،

۲۱ بررسی امکان بهبود امید زندگی ایران با حذف علل عمده مرگ ...

شاهد افزایش چشمگیری در نقش گروه سنی ۸۵ سال به بالا در شاخص ذکر شده هستیم؛ به طوری که پس از حذف بیماری‌های قلبی - عروقی، نقش این گروه سنی در امکان بهبود امید زندگی، برای مردان از ۲/۵ به ۳/۵ سال و برای زنان از حدود ۱/۵ به ۲/۵ سال افزایش یافته است.

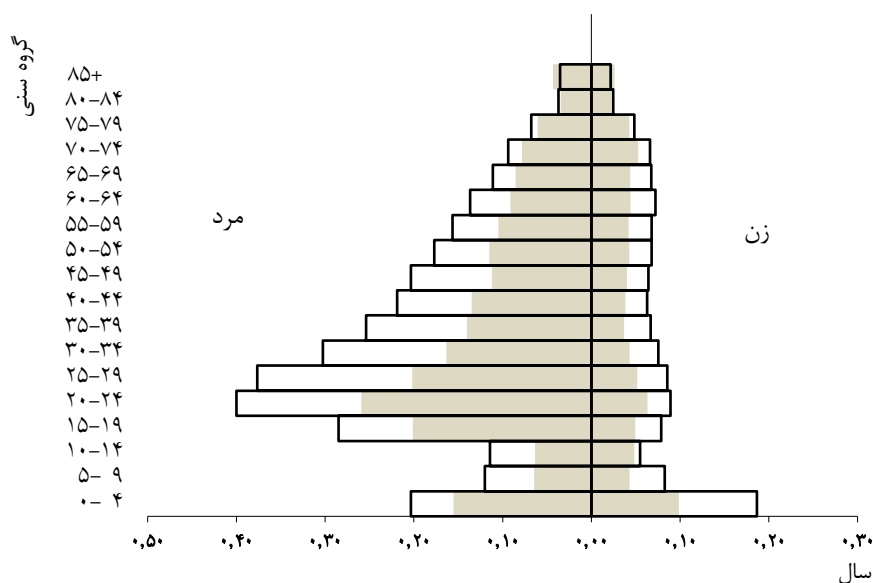
نمودار ۱: تجزیه سال‌های عمر اضافه شده امید زندگی با حذف بیماری‌های قلبی - عروقی در کشور، به تفکیک سن و جنس (سطوح روشن: سال ۱۳۸۵ - سطوح تیره: سال ۱۳۹۴).



نمودار ۲ بیان‌گر آن است که گروه‌های سنی جوان (۱۵ تا ۲۹ سال)، به‌ویژه در مردان، بیش از سایر گروه‌های سنی تحت تأثیر مرگ‌ومیر ناشی از حوادث غیرعمدی هستند. با این وجود، این نمودار، منعکس‌کننده کاهش محسوس نقش تقریباً همه سنین در امکان بهبود امیدزندگی ناشی از حذف حوادث غیرعمدی، در طول دهه مطالعه شده است. به بیان دیگر، در دهه اخیر و در هر دو جنس، نقش تقریباً تمام گروه‌های سنی در امکان بهبود امیدزندگی با حذف مرگ ناشی از حوادث غیرعمدی، کاهش یافته است. با توجه به اینکه حوادث غیرعمدی، گروه‌های سنی جوان و به‌ویژه مردان را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد، چنین کاهشی در گروه‌های سنی ذکر شده چشم‌گیرتر است. به عنوان مثال، در مردان با حذف مرگ‌ومیر ناشی از حوادث غیرعمدی،

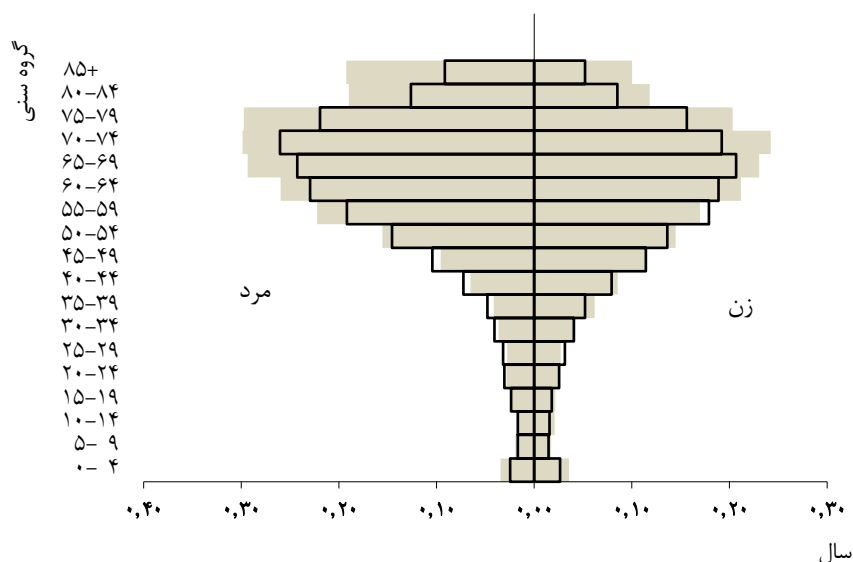
نقش گروه‌های سنی ۲۰-۲۴، از ۰/۴۰ سال در سال ۱۳۸۵، به حدود ۰/۲۵ سال در سال ۱۳۹۴، کاهش یافته است.

نمودار ۲: تجزیه سال‌های عمر اضافه شده امید زندگی با حذف حوادث غیرعمدی در کشور، به تفکیک سن و جنس (سطوح روشن: سال ۱۳۸۵ - سطوح تیره: سال ۱۳۹۴).



تجزیه و تحلیل داده‌های مرگ‌ومیر نشان می‌دهد که با حذف سرطان‌ها از مرگ‌ومیر کشور، گروه‌های سنی میانی به بعد، به‌ویژه سنین ۵۰ تا ۸۰ سالگی، نقش مهم‌تری در بهبود بالقوه امیدزندگی ایفا می‌کنند. بر اساس نمودار ۳، در طول دوره مطالعه شده، با حذف سرطان‌ها، نقش سنین زیر ۵۰ سال در امکان بهبود امیدزندگی تقریباً بدون تغییر باقی مانده است؛ ولی بر خلاف حذف بیماری‌های قلبی - عروقی و حوادث غیرعمدی، در سال ۱۳۹۴ در مقایسه با ۱۳۸۵، با حذف سرطان‌ها، سنین بالای ۵۰ سال نقش پررنگ‌تری در شاخص امکان بهبود امیدزندگی ایفا می‌کنند. افزایش سهم مرگ‌ومیر ناشی از سرطان‌ها از علل مرگ کشور که قبلاً به آن اشاره شد، در سنین سالمندی به‌ویژه برای مردان آشکارتر است.

نمودار ۳: تجزیه سال‌های عمر اضافه شده امیدزندگی با حذف سرطان‌ها در کشور به تفکیک سن و جنس (سطوح روشن: سال ۱۳۸۵ - سطوح تیره: سال ۱۳۹۴).



جدول ۵، سهم درصدی سه گروه سنی بزرگ (۰-۱۴ سال، ۱۵-۴۹ سال و ۶۵ سال و بالاتر) در شاخص امکان بهبود امید زندگی در بدو تولد را بر حسب سه علت اصلی مرگ، برای سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ نشان می‌دهد. در هر دو مقطع بررسی شده، با حذف بیماری‌های قلبی-عروقی، سهم گروه‌های سنی ۶۵ ساله و بالاتر نسبت به دو گروه سنی بزرگ دیگر، به‌طور معناداری بیشتر است. از سوی دیگر، سهم این گروه سنی از امکان بهبود امید زندگی ناشی از حذف بیماری‌های قلبی-عروقی برای هر دو جنس رو به افزایش بوده است. این در حالی است که در دهه اخیر، در هر دو جنس، سهم گروه سنی ۱۵-۶۴ ساله در شاخص مورد نظر کاهش یافته است. نکته قابل توجه این است که: با وجود اینکه سهم درصدی گروه‌های سنی واقع در سنین فعالیت در امکان بهبود امید زندگی ناشی از حذف سرطان‌ها همچنان برجسته است، ولی در دهه اخیر، همانند بیماری‌های قلبی-عروقی، سهم این گروه سنی در هر دو جنس رو به کاهش و سهم گروه سنی ۶۵ ساله و بیشتر رو به افزایش بوده است. چنین افزایشی، به‌ویژه برای مردان ۶۵ ساله و بالاتر مشهود است و در طول دوره بررسی شده، بیش از ۶ درصد بر آن افزوده

شده و در مقایسه با دو گروه سنی دیگر در این زمینه، به گروه سنی مسلط بدل گشته است. این نکته به خوبی بیانگر آن است که الگوی سنی مرگ و میر ناشی از بیماری‌های انهدامی به سوی سنین بالاتر در حرکت است.

جدول ۵: سهم درصدی گروه‌های سنی بزرگ در امکان بهبود امیدزندگی با حذف علل اصلی مرگ به تفکیک جنس (۱۳۸۵ و ۱۳۹۴)

۱۳۹۴		۱۳۸۵		گروه سنی	علت مرگ
زن	مرد	زن	مرد		
۱/۱	۱/۲	۰/۶	۰/۸	۱۴-۰ سال	بیماری‌های قلبی عروقی
۱۴/۷	۲۵/۲	۱۸/۸	۳۰/۰	۱۵-۶۴ سال	
۸۴/۲	۷۳/۶	۸۰/۷	۶۹/۲	۶۵ ساله و بیشتر	
۲۲/۹	۱۳/۴	۲۵/۳	۱۳/۳	۱۴-۰ سال	حوادث غیرعمدی
۵۴/۴	۷۲/۳	۵۶/۹	۷۶/۲	۱۵-۶۴ سال	
۲۲/۶	۱۴/۳	۱۷/۸	۱۰/۵	۶۵ سال و بیشتر	
۳/۹	۳/۱	۳/۵	۳/۰	۱۴-۰ سال	سرطان‌ها
۴۸/۳	۴۱/۶	۵۳/۶	۴۷/۹	۱۵-۶۴ سال	
۴۷/۸	۵۵/۳	۴۲/۹	۴۹/۰	۶۵ ساله و بیشتر	

محاسبه شده توسط نویسندگان، براساس داده‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (۱۳۸۵ و ۱۳۹۴)

وضعیت حوادث غیرعمدی کاملاً متفاوت از دو علت اصلی دیگر مرگ است. سهم گروه سنی ۱۵-۶۴ سال در بهبود امیدزندگی در بدو تولد با حذف حوادث غیرعمدی، بیشتر از دو گروه سنی دیگر است. با این حال، سهم این گروه سنی در امکان بهبود امیدزندگی در دوره بررسی شده، اندکی کاهش یافته است. این در حالی است که سهم گروه‌های سنی سالمندی و زیر ۱۵ سال افزایش یافته است. به طوری که این رقم برای گروه سنی ۶۵ ساله و بالاتر زنان از رقم ۱۷/۸ به ۲۲/۶ درصد و برای مردان از ۱۰/۵ به ۱۴/۳ درصد رسیده است.

بحث و نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد با در نظر گرفتن رویکردهای نظری، به مطالعه روند و الگوی سنی - جنسی امکان بهبود امید زندگی جمعیت کشور با فرض حذف سه علت اصلی مرگ و میر

(بیماری‌های قلبی-عروقی، سرطان‌ها و حوادث غیرعمدی) پرداخته شود. یافته‌های این پژوهش حاوی نکات قابل توجهی است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

اول، نتایج این تحقیق حاکی از آن است که در طی دهه اخیر، سهم حوادث غیرعمد در بهبود بالقوه امید زندگی، کاهش یافته است؛ لازم به ذکر است که مطالعات پیشین (کوششی و ساسانی پور ۱۳۹۰؛ ساسانی پور و همکاران ۱۳۹۶) بیان‌گر این نکته بود که یکی از عواملی که در دهه‌های گذشته موجب مختل شدن الگوی گذار مرگ‌ومیر و به دنبال آن گذار اپیدمیولوژیک در ایران شده بود، بالا بودن سهم این علت از علل مرگ بود که به‌ویژه سنین جوانی و نیروی کار را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ این مطالعه نشان داد که با وجود اینکه مرگ و میر ناشی از حوادث غیرعمدی به‌ویژه در سنین جوانی و نیروی کار همچنان چشمگیر است ولی نقش آن کم‌رنگ‌تر شده است و انتظار می‌رود با کاهش نسبت جمعیت جوان کشور طی ۲۰ الی ۳۰ سال آینده، همچنان این روند کاهشی تداوم داشته باشد. این امر باعث می‌شود که الگو و روند مرگ‌ومیر، انطباق بیشتری با فرایند گذار اپیدمیولوژیک داشته باشد.

دوم، طبق نتایج به‌دست آمده، شواهدی از مرحله چهارم گذار اپیدمیولوژیک (مرحله پیشنهادی اولشانسکی و آلت، ۱۹۸۶) در ایران قابل مشاهده است. یافته‌ها بیان‌گر این نکته بود که با حذف علت‌های بیماری‌های قلبی-عروقی و همچنین سرطان‌ها، نقش گروه‌های سنی جوانی و میان‌سالی در امکان بهبود امید زندگی کاهش یافته و به جای آن، گروه‌های سنی سالمندی نقش پر رنگ‌تری ایفا می‌کنند. این، به آن معنی است که با وجود افزایش احتمال بقا در سنین بالا، الگوی سنی مرگ‌ومیر ناشی از بیماری‌های انهدامی به سوی سنین بالاتر در حرکت است.

سوم، همچنین یافته‌های این مطالعه حاوی یک نکته مهم مرتبط با نظریه گذار سلامتی، به‌ویژه درباره زنان بود. حذف بیماری‌های قلبی‌عروقی از علل مرگ در سال ۱۳۸۵، مسئول ۱۳/۴ سال از امکان بهبود امید زندگی در بدو تولد بوده که با توجه به کاهش سهم بیماری‌های قلبی-عروقی از علل مرگ، این رقم به ۱۱ سال رسیده است. به بیان دیگر، سهم این علت مرگ از افزایش امید زندگی در بدو تولد زنان کشور، ۲/۴ سال تقلیل یافته است. این در حالی است که در طول دهه اخیر، این رقم برای مردان تقریباً ثابت مانده است. بهبود رخ داده برای مردان در سنین سالمندی، ممکن است یک الی دو دهه دیرتر مشاهده شود. این روند، تا حدودی مشابه

آن چیزی است که در کشورهای توسعه‌یافته رخ داده است. در این کشورها با کنترل بیماری‌های قلبی - عروقی، افزایش قابل توجهی در امید زندگی در نیم قرن اخیر رخ داد که از آن به‌عنوان انقلاب قلبی عروقی (به‌عنوان مرحله دوم گذار سلامت) یاد می‌شود. به‌عنوان مثال، در ایالات متحده و برخی از کشورهای اروپای غربی، نقش بیماری‌های قلبی - عروقی، کم‌رنگ‌تر شده و کاهش مرگ‌ومیر ناشی از سرطان‌ها، بیشترین امکان بهبود امید زندگی را دارد (مکن بک، ۱۹۹۹؛ وانگ، ۲۰۱۲).

و در نهایت، در نظر گرفتن سه مرحله گذار (مرگ‌ومیر، اپیدمیولوژیک و سلامتی)، بر این نکته دلالت می‌کند که باید بر روی پایگاه سلامت، به جای مرگ و میر، تاکید بیشتری شود و اینکه تجزیه و تحلیل متفاوت خرده گروه‌های جمعیتی از مسایل کلیدی تحقیقات سلامت است و به ارایه پاسخی برای ادامه یافتن نابرابری‌ها کمک می‌کند. قبلاً، در مطالعات مرگ‌ومیر، تلاش قابل ملاحظه‌ای درباره محدوده سنی دوران کودکی می‌شد؛ وقتی به جای مرگ، بر روی وضعیت سلامت تأکید شود، به دامنه سنین بالاتر باید بیشتر توجه شود.

با توجه به نکات اشاره شده، ظرفیت افزایش بیشتر امید زندگی در ایران، طی دهه اخیر به سمت سنین بالاتر منتقل شده است. با در نظر گرفتن گذار ساختار سنی، ادامه این روند در دهه‌های آینده دور از انتظار نیست. تا به امروز، بیشتر توجهات به کاهش مرگ‌ومیر ناشی از حوادث غیرعمدی، به‌ویژه حوادث ترافیکی معطوف بوده است. نتایج این پژوهش نشان داد که لازم است در اولویت‌گذاری‌های سیاستی به بیماری‌هایی که به‌ویژه سنین بالاتر و سالمندی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، توجه بیشتری شود. از سوی دیگر، همان‌طور که تجربه کشورهای دیگر نشان داده است، کنترل این دسته از بیماری‌های انهدامی، به‌ویژه سرطان‌ها، دشوارتر است. برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران باید توجه بیشتری برای پیشگیری از این بیماری‌ها، به‌ویژه از طریق فراگیر کردن طرح‌های غربال‌گری انجام دهند و در صورت لزوم، حمایت‌ها و بیمه‌های خدمات درمانی را برای درمان و کاهش مرگ‌ومیر ناشی از این بیماری‌ها گسترش دهند و در جهت پوشش همگانی این طرح‌ها تلاش نمایند.

این مطالعه، از محدود مطالعاتی است که با استفاده از روش‌های پیشرفته جمعیت‌شناسی ریاضی و شاخص امکان بهبود امیدزندگی، به‌عنوان یک شاخص کاربردی مهم در تحلیل تحولات روند و الگوی علل مرگ، به تحلیل داده‌های مرگ‌ومیر پرداخته است. با این وجود، این مطالعه دارای محدودیت‌هایی نیز بود. ثبت مرگ‌ومیر در کشور با وجود بهبود صورت گرفته در دو دهه اخیر، هنوز دچار کم‌ثبتهایی است. روش‌های جمعیت‌شناختی مختلفی برای ارزیابی پوشش ثبت مرگ‌ومیر وجود دارد. روش بنت - هوریوشی برای تصحیح کم‌ثبتهای مرگ‌ومیر بزرگسالان، علی‌رغم برتری نسبت به سایر روش‌ها، تنها یک ضریب تصحیح برای همه سنین پیشنهاد می‌کند. در حالی‌که بر هیچ جمعیت‌شناس حرفه‌ای پوشیده نیست که دقت و خطای پوشش ثبت مرگ‌ومیر در ایران هم تابع جنس و هم تابع سن است. از سوی دیگر، جامعه آماری داده‌های ثبت مرگ‌ومیر وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی که در این تحقیق استفاده شده، استان تهران را شامل نمی‌شود.

از سوی دیگر، شاخص امکان بهبود امیدزندگی، علی‌رغم مزایایی که دارد، محدودیت‌هایی هم دارد. فرض بر آن است که علل مرگ، جمع‌پذیرند و با حذف یک علت مرگ، میزان‌های علل مرگ دیگر، تغییری نمی‌کنند. برآوردهایی که به‌طور متعارف بر اساس این شاخص محاسبه می‌شود، احتمالاً دارای تورش است. فرض اصلی این است که کسانی که پس از حذف یک علت مرگ زنده می‌مانند، در معرض مرگ ناشی از سایر علل قرار نمی‌گیرند (چیپانگ ۱۹۹۱؛ مکن بک ۱۹۹۹). این فرض واقع‌بینانه نیست؛ زیرا این افراد زنده‌مانده، ممکن است در معرض خطر سایر علل مرگ قرار گیرند.

منابع

امانی، فیروز، انوشیروان کاظم نژاد، رضا حبیبی و ابراهیم حاجی زاده (۱۳۸۸). روند تغییرات شاخص مرگ‌ومیر در ایران طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۸۶، *مجله دانشگاه علوم پزشکی اردبیل*، دوره ۱۲، شماره ۴، صص ۸۵-۹۰.

پولارد ف. ا. اچ، فرهنگ یوسف و ج. ال پولارد (۱۳۸۰). روش‌های تحلیل جمعیت، ترجمه هما آقا و همکاران، چاپ چهارم. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

ساسانی‌پور، محمد، مجید کوششی، عباس عسکری‌ندوشن و اردشیر خسروی (۱۳۹۶). نقش تغییرات

- سن و علت مرگ در افزایش امید زندگی در ایران در دهه اخیر، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، دوره ۱۲، شماره ۲۴، صص ۱۰۹-۱۳۴.
- عسکری ندوشن، عباس، محمد ساسانی‌پور، مجید کوششی و اردشیر خسروی (۱۳۹۷). الگوی تفاوت جنسی مرگ‌ومیر در ایران طی سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۴. مجله زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۶، شماره ۳، صص ۴۱۵-۴۳۸.
- کوششی، مجید و محمد ساسانی‌پور (۱۳۹۰). مطالعه سهم حوادث غیر عمدی در مرگ‌ومیر کشور در سال ۱۳۸۵ و پیامدهای جمعیتی آن. نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران. دوره ۶، شماره ۱۱، صص ۸۵-۱۱۳.
- کوششی، مجید، اردشیر خسروی، محمد ساسانی‌پور و سجاد اسعدی (۱۳۹۲). تأثیر علل اصلی مرگ‌ومیر بر امید زندگی استان فارس با استفاده از روش جدول عمر چند کاهشی. مجله تخصصی اپیدمیولوژی ایران، دوره ۹، شماره ۴، صص: ۱-۷.
- کوششی، مجید و رضا ریحان (۱۳۹۷). تحلیل مقطعی - سنی اثر مرگ‌ومیر زودرس بر درآمد از دست رفته صندوق تامین اجتماعی. دوفصلنامه مطالعات جمعیتی، دوره ۴، شماره ۱: صص ۱۶۷-۱۹۸.
- میرزایی، محمد (۱۳۸۴). جمعیت و توسعه با تأکید بر ایران (ده مقاله). چاپ اول. تهران: انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.
- نقوی، محسن و ناهید جعفری (۱۳۸۶). سیمای مرگ‌ومیر در ۲۹ استان کشور، تهران: وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی.
- Arriaga. E (1984). Measuring and explaining the change in life expectancy. *Demography*, 21: 83-96
- Bennett. N. G and S. Horiuchi (1981). Estimating the completeness of death registration in a closed population. *Population Index*, 47(2):207-221.
- Bongaarts. J (2014). Trends in causes of death in low mortality countries: implications for mortality projection. *Population and Development Review*, 40(2): 234-246.
- Chiang. C. L (1984). The life table and its applications, Krieger, Malabar.
- Chiang. C.L.(1991). Competing risks in mortality analysis, *Ann Rev Public Health*, 12: 281- 307.
- Conti. S, G. Farchi, M. Masocco, V. Toccaceli (1999). The impact of the major causes of death on life expectancy in Italy. *International Journal of Epidemiology*. 28: 905-910.

- Frenk, J, J. Bobadilla, C. Stern, T. Frejka, Lozano. R (1991). Elements for a theory of the health transition. *Health Transit Rev*; 1: 21-38.
- Keyfitz. N (1985). Applied mathematical demography. Springer Texts in statistics. New York: Springer – Verlag .
- Khosravi, A, R. Taylor, M. Naghavi and A. Lopez (2007). Mortality in the Islamic Republic of Iran, 1964–2004. *Bulletin of the World Health Organization*. 85 (8): 607-614.
- Lai. D and D. J. Hardy (2004). An update of impact of HIV/AIDS on life expectancy in the United States, *AIDS*, 18: 1732–1734.
- Lai. D.J, P. Tarwater, R. Hardy (2006). Measuring the impact of HIV/AIDS, heart disease and malignant neoplasms on life expectancy in the USA from 1987 to 2000. *Public Health*, 120:486-492.
- Li. Q, S. Ma, D. Bishai, D, A. Hyder (2017). Potential gains in life expectancy by improving road safety in China. *Public Health*. 144: 557-561.
- Mackenbach, J. P, A. Kunst, H. Lautenbach, Y. Oei, F. Bijlsma (1999). Gains in life expectancy after elimination of major causes of death: revised estimates taking into account the effect of competing causes. *Journal of Epidemiology & Community Health*, 53(1), 32-37.
- Olshansky, J and A. Ault (1986). The fourth stage of the epidemiologic transition: the age of delayed degenerative diseases. *Milbank*; 64: 355-91.
- Omran, A. R. (1971). The epidemiologic transition: a theory of the epidemiology of population change. *Milbank Mem Fund Q*, 49: 509-38.
- Omran, A.R. (1998) The epidemiologic transition theory revisited thirty years later. *World Health Stat Q* 51: 99-119.
- Preston. S, H. Heuveline, M. Guillot (2001) Demography: measuring and modeling population processes. Oxford: Blackwell Publishers .
- Preston. S (1976). Mortality patterns in national populations. New York: Academic Press..
- Setel. P. W, L. Saker, N. C. Unwin, Y. Hemed, D. R. Whiting H. Kitange (2004). Is it time to reassess the categorization of disease burdens in low-income countries? *Am J Public Health*, 94:384–388.
- Vallin. J, F. Mesle (2004). Convergences and divergences in mortality: a new approach to health transition. *Demographic Research*. 2(2): 28-45.
- Wang, G. (2012). Estimates of life expectancy gains from reducing/eliminating major causes of death in the USA: An update analysis for population in 2001--2008. Presented to the Faculty of The University of Texas for the degree of master of science.

بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان^۱

سعید خانی*، قربان حسینی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۹)

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان است. چارچوب و مدل نظری بر اساس نظریه‌های رفتار برنامه‌ریزی‌شده و کنش منطقی، تدوین شد. پژوهش به روش پیمایشی و با استفاده از تکنیک پرسشنامه ساخت‌یافته، در سال ۱۳۹۷ انجام شد. اطلاعات پژوهش در شهرهای سنندج، بانه و کامیاران، از ۳۶۶ نفر از سرپرستان خانوار جمع‌آوری گردید. نمونه‌ها با ترکیبی از روش‌های مختلف انتخاب شدند و اطلاعات با استفاده از نرم‌افزار SPSS مورد تحلیل قرار گرفت. نتایج نشان می‌دهد که در جامعه مورد بررسی، تمایل به ثبت وقایع جمعیتی، و نیز درک از دسترس‌ی به مراکز و امکانات ثبت، آگاهی از قوانین، و درک از هنجارهای ثبت، در بین شهروندان نسبتاً بالاست. تحلیل چندمتغیره نشان می‌دهد که علاوه بر متغیرهای جمعیتی، به‌ترتیب، سه شاخص آگاهی از قوانین ثبت وقایع، نگرش به ثبت، و درک از هنجار ثبت، در مدل معنادار هستند و همراه با سایر متغیرها، ۲۷ درصد از تغییرات متغیر وابسته را توضیح می‌دهند. نتیجه سیاستی مقاله، ضرورت کار فرهنگی و اطلاع‌رسانی دولت و سایر سازمان‌های دخیل در زمینه ثبت رویدادها و ارائه اطلاعات به‌موقع، تلاش در جهت ارتقای درک شهروندان از هنجارهای ثبت، و تلاش در جهت ایجاد نگرش مثبت به ثبت وقایع می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: ثبت معوقه، تمایل به ثبت، وقایع جمعیتی، سیاست‌گذاری، استان کردستان.

۱. مقاله حاضر، بخشی از نتایج یک طرح تحقیقاتی با عنوان «واکوی علل و انگیزه‌های دیرثیتی و کم‌ثبتی آمارهای جمعیتی در استان کردستان» است که با حمایت اداره کل ثبت احوال استان کردستان در سال ۱۳۹۷ با شماره قرارداد ۲۶/۱/۱۲۷۹۶ مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۵ به‌انجام رسیده است.

* استادیار جمعیت‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان (نویسنده مسئول).

E.mail: s.khani@uok.ac.ir

** دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران و پژوهشگر مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور.

E.mail: ghorban.hosseni@gmail.com

مقدمه

در عصر فناوری اطلاعات و گسترش روزافزون علم و رشد سریع تکنولوژی در جهان، توجه ویژه به جایگاه اطلاعات صحیح و به‌هنگام برای توسعه همه‌جانبه و پایدار در کشور، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. از این‌رو، تولید و انتشار آمار و اطلاعات دقیق و به‌روز، در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان و سیاست‌گذاری‌های کشور، نقشی مهم و ضروری ایفا می‌کند. این نقش در عصر اطلاعات، به‌اندازه‌ای آشکار است که نظام آماری کشورها و حجم و کیفیت بانک‌های اطلاعاتی آن‌ها، نه‌تنها یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه‌یافتگی کشورها به‌شمار می‌رود، بلکه متقابلاً نیز سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی کشورها بدون در اختیار داشتن آمار کافی، صحیح، دقیق و به‌هنگام ممکن نیست. امروزه ثبت احوال کشورها به‌دلیل ثبت، جمع‌آوری و انتشار آمار وقایع حیاتی، موقعیت ممتازی یافته‌اند که می‌توانند مراکز اجرایی را در دستیابی به آمارهای با کیفیت و قابل اعتماد جامعه، یاری نموده و زمینه رسیدن به توسعه پایدار را فراهم آورند. آمارهای جمعیتی، نه‌تنها برای برنامه‌ریزی توسعه ضروری هستند، بلکه برای تصمیم‌گیری دولت، در صنعت و مشاغل دیگر و همچنین برای افزایش پژوهش و بحث و تبادل نظر درباره مسائل مهم جامعه استفاده می‌شوند.

به‌طور کلی، سه منبع اصلی آمارهای جمعیتی عبارتند از: سرشماری، آمارگیری‌های نمونه‌ای خانوار و آمارهای ثبتی. آمارهای ثبتی، آمارهای وقایع حیاتی را در برمی‌گیرند و با عنوان داده‌های ثبت وقایع حیاتی شناخته می‌شوند. درحالی‌که اهمیت ثبت وقایع حیاتی/جمعیتی، اعم از تولد، مرگ، ازدواج و طلاق، بر همگان آشکار شده و یکی از اساسی‌ترین واقعیت‌های اجتماعی به‌شمار می‌آید، با ثبت به‌موقع وقایع حیاتی، از یک‌طرف می‌توان آن را به‌صورت اسناد و مدارک مستدل درآورد و به‌عنوان یک ادله حقوقی از آن استفاده نمود که از نظر امنیتی حائز اهمیت است و از طرف دیگر، از آنجایی‌که اساس دستیابی به توسعه متناسب و متوازن در همه جهات، برنامه‌ریزی و داشتن تعریفی صحیح از هدف و شناسایی راهکارهای عملی آن برنامه‌ریزی می‌باشد، در عین حال، برنامه‌ریزی، بدون در اختیار داشتن آمارهای جمعیتی امکان‌پذیر نیست. پس، ثبت وقایع حیاتی را می‌توان به‌عنوان یک داده به آمار حیاتی تبدیل نمود و جهت استفاده، در اختیار برنامه‌ریزان کلان کشور قرار داد (سازمان ثبت احوال کشور، ۱۳۷۲).

به اذعان مطالعات و منابع موجود (میرزایی، ۱۳۸۱؛ سربینی و اسان، ۱۳۸۴؛ کاظمی پور، ۱۳۸۴)

در اکثر کشورهای در حال توسعه، به طور کلی، و در برخی مناطق در جامعه ایران به طور خاص، منابع آمارها و اطلاعات جمعیتی برای اهداف آماری و برنامه ریزی با اشکالات و نواقصی مواجه هستند و قابلیت به کارگیری برای برآورد شاخص های جمعیتی به صورت مستقیم را ندارند. به عنوان مثال، در این کشورها، برنامه های مناسب برای آمارگیری های نمونه ای از خانوارها وجود ندارد، سرشماری ها دارای اشکالات پوششی و محتوایی هستند، و داده های ثبت نیز به طور ویژه دارای اشکالاتی همچون دیرثبتی می باشند.

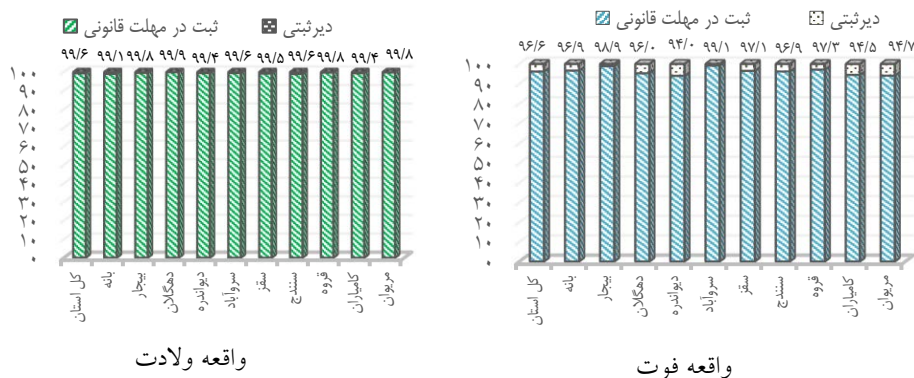
نارسایی در پوشش و ثبت آمارهای جمعیتی، دلایل مختلفی را شامل می شود که از جمله می توان به فقدان واحدهای آمارگیری کارآمد در دستگاه های مسئول آمارگیری جمعیتی، نبود دانش تخصصی در بین آمارگیران، فقدان همکاری میان دستگاه های آمارگیری، کم توجهی به نقش مهم آمارهای جمعیتی در بین مسئولان دستگاه های ذی ربط، ضعف فرهنگ آماری در بین مردم، فقدان تعاریف، مفاهیم و طبقه های استاندارد در ثبت آمارها، ناهماهنگی زمانی در وقوع و در ثبت وقایع جمعیتی، جامع نبودن پوشش موضوعی، درونی نشدن هنجار و فرهنگ ثبت به موقع وقایع حیاتی، مشکلات قانونی و سیستم دست و پاگیر اداری، عدم تمکن مالی در مواقعی که ثبت آمارهای جمعیتی با صرف هزینه همراه است، پایین بودن میزان آگاهی، عدم دسترسی آسان و سریع به ادارات ثبت احوال و غیره اشاره کرد (وزارت بازرگانی، ۱۳۸۲؛ پرویش و محسنی، ۱۳۹۰).

از قرائن این گونه برمی آید که در ایران، همچون سایر مناطق و کشورهای در حال توسعه، کیفیت اطلاعات جمعیتی به دلایل مختلف، از جمله خلاء در نظام جمع آوری داده ها، به خصوص در مورد سیستم های آمارهای ثبتی دچار اشکالاتی اساسی است. از جمله این اشکالات، به ویژه در مورد داده های ثبتی، دو مسأله مهم، با عناوین دیرثبتی و کم ثبتی است. چنانچه واقعه ای دیرتر از مهلت های قانونی تصریح شده در قانون ثبت احوال که ۱۵ روز برای ثبت ولادت و ۱۰ روز برای ثبت فوت است، به ثبت برسد، پدیده دیرثبتی اتفاق افتاده است؛ و اگر واقعه ای در همان سال که اتفاق افتاده است به ثبت نرسد به نحوی که در آمارهای سال مزبور لحاظ نشود، پدیده کم ثبتی رخ داده است. برابر رویه های معمول سازمان ثبت احوال کشور، کلیه وقایعی که در همان سال اتفاق به ثبت برسد، جاری محسوب شده و در غیر این صورت در زمره وقایع معوقه به شمار می آیند (پرویش و محسنی، ۱۳۹۰).

تحلیلی بر سالنامه آمارهای جمعیت کشور در سال ۱۳۹۷ نشان می‌دهد که در استان کردستان ۰/۴ درصد از ولادت‌ها در مهلت قانونی به ثبت نرسیده و از این نظر در جایگاه دهم در بین استان‌های کشور قرار دارد. استان‌های کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری و همدان به ترتیب با ۰/۱، ۰/۱ و ۰/۲ درصد ثبت ولادت معوقه، در بهترین جایگاه، و استان‌های قم، ایلام و سیستان و بلوچستان به ترتیب با ۲/۳، ۳/۶، و ۴/۰ درصد ثبت معوقه، در پایین‌ترین جایگاه قرار داشته‌اند. استان کردستان اما، از نظر ثبت واقعه فوت با ۳/۱ درصد ثبت معوقه هم در مقایسه با واقعه ولادت و هم در بین استان‌ها نامناسب‌تر و در جایگاه شانزدهم قرار داشته است. از این نظر، استان‌های یزد، خراسان جنوبی و مازندران به ترتیب با ۰/۸، ۱/۵، و ۱/۸ درصد ثبت معوقه در بهترین وضعیت، و استان‌های لرستان، کرمان و سیستان و بلوچستان به ترتیب با ۵/۹، ۶/۸، و ۱۰/۹ درصد در بدترین وضعیت قرار داشته‌اند (پردازش اطلاعات سالنامه آمارهای جمعیتی کل کشور سال ۱۳۹۷).

نمودار ۱. درصد ثبت فوت و ولادت در مهلت قانونی و ثبت معوقه (دیرثبتی)

شهرستان‌های استان کردستان، سال ۱۳۹۷



منبع: پردازش بر اساس اطلاعات سالنامه آمارهای جمعیتی سال ۱۳۹۷، اداره کل ثبت احوال کردستان.

به‌طور خلاصه، اطلاعات فوق‌گویای آن است که استان کردستان از نظر پوشش ثبت وقایع جمعیتی همچون ولادت و فوت با وضعیت ایده‌آل کشوری به مراتب فاصله دارد. بر حسب شهرستان نیز همان‌طور که در نمودار ۱ مشاهده می‌شود، در شهرستان‌های دیواندره، کامیاران، مریوان، دهگلان، بانه و سنندج، پدیده دیرثبتی شایع‌تر و به‌ویژه در واقعه فوت از ۳ تا ۶ درصد

متغیر است (نمودار ۱). مسائلی از این دست ریشه در عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی در سطح کلان، و همچنین عوامل و انگیزه‌های افراد در سطح خرد دارند. در پژوهش حاضر، هدف آن است که در سطح خرد، به بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان پرداخته شود.

در راستای هدف پژوهش، این مقاله درصدد است تا به سؤالات ذیل پاسخ دهد: ۱) درک و نگرش پاسخگویان در خصوص دسترسی به مراکز و امکانات ثبت وقایع جمعیتی چگونه است؟، ۲) سطح و میزان آگاهی پاسخگویان از قوانین ثبت وقایع جمعیتی به چه صورت است؟، ۳) نگرش پاسخگویان به ثبت وقایع جمعیتی به چه صورت است؟، ۴) درک پاسخگویان از هنجار ثبت وقایع جمعیتی چگونه است؟، و ۵) نقش متغیرهای جمعیتی و زمینه‌ای در تمایل به ثبت وقایع جمعیتی به چه صورت است و به چه میزان آن را توضیح می‌دهند؟

در اهمیت موضوع حاضر، می‌توان به چند مورد اشاره کرد؛ اول، به آن جهت که آمارها و داده‌های جمعیتی برای برنامه‌ریزی در زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی در جامعه امروزی بسیار مهم است، مسائلی که از نظر کیفیت پیش‌روی این داده‌ها وجود دارد، ممکن است برنامه‌ریزان و استفاده‌کنندگان از این اطلاعات را با مشکل روبرو سازد. از جمله این مشکلات می‌توان به موارد متعددی اشاره کرد: نخست، دیرثبتی وقایع حیاتی که اکثر سازمان‌های مربوطه از جمله ثبت‌احوال از آن به‌عنوان دغدغه اصلی خود نام می‌برند. دوم، فعالیت‌های مرتبط با اجرای طرح‌های آمارگیری و جمع‌آوری اطلاعات در قالب سرشماری یا داده‌های ثبتی با صرف وقت و هزینه‌های هنگفت انسانی و مالی همراه است. لذا عدم تولید و دستیابی به آمارهای جمعیتی دقیق با وجود صرف هزینه‌های زیاد، نه تنها دستگاه‌های سیاست‌گذار و اجرایی را ناکام می‌گذارد، بلکه اتلاف سرمایه‌های جامعه است. بنابراین، شناخت عوامل داده‌های ثبتی نادرست، ضروری است. و سوم، در استان کردستان در رابطه با موضوع حاضر، خلاء مطالعاتی وجود دارد.

چارچوب نظری

کنش اجتماعی افراد به‌نظر برخی از صاحب‌نظران همچون دورکیم، تحت تأثیر واقعیت‌های بیرونی شکل می‌گیرد و از طرف دیگر، کسانی مثل وبر بر معانی ذهنی افراد بیشتر تأکید می‌ورزند (به نقل از روشه، ۱۳۷۴: ۲۱۶). اگر ثبت رویدادهای جمعیتی را به‌عنوان یک کنش اجتماعی در

نظر بگیریم که با توجه به نیاز روزافزون بشر به ثبت این وقایع، در تمام کشورهای دنیا نهادهایی جهت ثبت آن‌ها دایر گردیده‌اند، میزان و چگونگی کنش و مشارکت افراد در این امر اجتماعی نیز می‌تواند هم تحت تأثیر عوامل بیرونی و هم تحت تأثیر عوامل درونی باشد.

نظریه‌های دیگری نیز هستند که به مؤلفه‌هایی همچون احساس بی‌قدرتی، احساس بیگانگی، نابسامانی اجتماعی و فقدان یا سست شدن هنجارهای اجتماعی، قدرت نخبگان جامعه، خود اثربخشی افراد، فقدان آگاهی، هزینه و فایده، و... به‌عنوان عوامل اثرگذار بر کنش اجتماعی افراد و رفتار مشارکتی آن‌ها تأکید می‌ورزند (خانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۰)، اما از بین نظریه‌های مذکور، نظریه عمل منطقی^۱ و رفتار برنامه‌ریزی‌شده^۲ در خصوص موضوع حاضر تبیین جامع‌تری ارائه می‌دهد. اگرچه ذکر این نکته ضروری است که رفتار بشری پیچیده است و یک نظریه، به‌تنهایی نمی‌تواند رفتار افراد را در هر زمینه‌ای تبیین نماید، اما به‌رحال، این نظریه همراه با تئوری هزینه-پاداش^۳، چارچوب نظری پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

نظریه عمل منطقی در سال ۱۹۷۵ توسط آیزن و فیشباین^۴ ابداع شد و در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۱ توسط آیزن توسعه داده شد و نظریه رفتار برنامه‌ریزی‌شده نام گرفت (آیزن، ۲۰۰۵: ۱۱۷). در واقع، نظریه رفتار برنامه‌ریزی‌شده یک مدل بسط‌یافته‌تر از نظریه عمل منطقی است که احتمال کنترل ارادی ناقص را به‌وسیله ملحق شدن یک سازه اضافی، یعنی «کنترل رفتاری درک‌شده» نشان می‌دهد. این نظریه همانند نظریه عمل منطقی، بر مبنای این فرض است که انسان‌ها معمولاً به شیوه معقول رفتار می‌کنند، به‌گونه‌ای که آن‌ها با استفاده از اطلاعات در دسترس‌شان، به‌طور ضمنی و یا صریح به پیامدهای اعمال‌شان می‌پردازند. بنابراین، تصمیمات افراد برای انجام رفتار، مهم‌ترین تعیین‌کننده بلافصل آن عمل است. تصمیمات افراد نیز تابعی از سه عامل تعیین‌کننده نگرش نسبت به رفتار، هنجار ذهنی و کنترل رفتاری درک‌شده است. نگرش، ارزیابی مثبت یا منفی فرد از رفتار مورد نظر است. هنجار، درک فرد از فشار اجتماعی نسبت به انجام یا عدم انجام رفتار است و سومین عامل، احساس خودکارآمدی^۵ یا توانایی اجرای رفتار مورد علاقه

-
1. Theory of Reasoned Action
 2. Theory of Planned Behavior
 3. Cost-Benefit Theory
 4. Ajzen & Fishbein
 5. Self-Efficacy Feel

است که این سازه احتمال کنترل ارادی ناقص بر رفتار را نشان می‌دهد (آیزن، ۲۰۰۵: ۱۱۸). طبق این نظریه، تعیین‌کننده‌های تمایلات، به‌طور منطقی از اعتقادات رفتاری، هنجاری و کنترل پیروی می‌کنند. افرادی که در محیط‌های گوناگون اجتماعی رشد می‌کنند به منابع و اطلاعات متعددی دسترسی دارند که می‌تواند اعتقاد رفتاری، هنجاری و کنترل آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. این منابع و اطلاعات، عوامل زمینه‌ای نام گرفته‌اند که به سه دسته عوامل شخصی، عوامل اجتماعی و عوامل اطلاعاتی تقسیم می‌شوند (آیزن، ۲۰۰۵: ۱۳۵-۱۳۴).

مؤلفه کنترل رفتاری درک‌شده در این نظریه، می‌تواند به تبیین رابطه بین محدودیت ساختاری مانند درک از دسترسی آسان و به‌موقع به مراکز ثبت داده‌ها، نبود امکانات لازم برای ثبت و... با دیرثبتی و عدم تمایل به ثبت داده‌های جمعیتی بپردازد. مؤلفه نگرش نسبت به رفتار نیز می‌تواند به تبیین رابطه بین نگرش افراد به ثبت وقایع حیاتی و آمارهای جمعیتی و آگاهی از مزایای ثبت داده‌ها با دیرثبتی و یا کم‌ثبتی داده‌های جمعیتی بپردازد و همچنین سازه درک از هنجار قادر است که به تشریح رابطه بین درک از هنجار ثبت در میان دیگران مهم مانند دوستان، آشنایان، جامعه و... با دیرثبتی و کم‌ثبتی داده‌های جمعیتی بپردازد و همچنین قضاوت دیگران در خصوص ثبت رویدادها و پایبندی به آن قضاوت‌ها را با دیرثبتی تبیین نماید (خانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۴). در مجموع، بر اساس این نظریه، می‌توان عناصر مؤثر بر شکل‌دهی به یک کنش را به‌صورت زیر فهرست نمود: ۱- انتظاری که افراد در مورد نتایج یک کنش دارند، ۲- ارزیابی‌ای که از نتایج کنش می‌نمایند، ۳- میزان اطلاعاتی که از ابعاد آن کنش دارند، ۴- تصویری که از ارزیابی دیگران در مورد این کنش دارند، ۵- انگیزه فرد برای برآوردن توقعات دیگران، ۶- میزان اقدام به کنش در گذشته، و ۷- امکانات و وسایل لازم برای عملی ساختن کنش (یزدان‌پناه، ۱۳۸۲: ۸۱).

در چارچوب بحث آیزن و فیشباین در مورد عوامل مؤثر بر قصد و نیت کنش، می‌توان گرایش به مشارکت در ثبت رویدادها را این‌گونه مورد تبیین قرار داد: اولاً، لازم است که یک فرد از مشارکت خود، شناختی اجمالی داشته باشد. ثانیاً، باید مشخص شود که فرد از پیامدهای این مشارکت چه تصور و انتظاری دارد. در مرحله سوم، عامل انگیزه‌های درونی در مشارکت ثبت رویداد خود را نمایان می‌سازد. به تعبیر دیگر، باید مشخص شود که فرد در داوری‌های خود برای مشارکت اجتماعی (در اینجا تمایل به ثبت رویدادها)، چه ارزشی قائل است و بسته به میزان مثبت بودن ارزیابی وی، عزم و نیت او برای کنش، قوی‌تر خواهد بود. این سه عامل تا

بدین جا میزان گرایش افراد به مشارکت و ثبت به موقع رویدادها را تعیین می‌کنند. باید اضافه کرد که تنها گرایش‌ها و نگرش‌های فردی نیست که زمینه مساعد برای یک کنش را پدید می‌آورد، بلکه هنجارهای اجتماعی نیز در این زمینه نقش مؤثری ایفا می‌نمایند. در زمینه هنجارهای اجتماعی نیز آنچه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، تصویری است که فرد از این هنجارها دارد. از این رو، می‌توان دو سازه مهم دیگر در این زمینه را عبارت از تصور فرد از قضاوت دیگران در مورد مشارکت و میزان علاقه فرد به برآوردن توقعات دیگران دانست. در سازه نخست، قضاوت دیگران مطرح است و در سازه دوم، میزان تبعیت فرد از این قضاوت‌ها. عامل مؤثر دیگری که می‌تواند نقش تسهیل‌کننده یا مانع در ایجاد انگیزه برای مشارکت در ثبت به موقع رویداد را بازی نماید، سوابق فرد در این زمینه است. مشاهدات نشان می‌دهند که برای کسانی که سابقه اقدامی خاص را تجربه کرده‌اند، زمینه مساعدتری برای تکرار آن عمل وجود دارد؛ بنابراین، انتظار می‌رود افراد در ثبت فرزندان بعدی یا رتبه‌های بالاتر موفق‌تر عمل کرده باشند البته به شرطی که قبلاً نیز ثبت به موقع داشته‌اند. همچنین اگر مشارکت با پاداش اجتماعی مورد استقبال قرار نگرفته و یا حتی با تنبیه مواجه شده باشد، همین زمینه مساعد می‌تواند به ضد خویش تبدیل گردد. در نهایت، عامل ویژگی‌های فردی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. شور مشارکت در افراد بسته به جنسیت، سن، دسترسی به وسایل اطلاعاتی، محل سکونت و... ممکن است متفاوت باشد. در صورت مساعد بودن همه عوامل فوق، قصد مشارکت در فرد پدید می‌آید، اما تنها قصد مشارکت برای اقدام به مشارکت کافی نیست، بلکه وجود امکان و شرایط لازم نیز شرط مهمی است و یا حتی درک افراد از توانایی انجام رفتار می‌تواند مؤلفه مهمی باشد که سازه کنترل رفتاری درک‌شده در نظریه رفتار برنامه‌ریزی‌شده بر این قضیه تأکید دارد. ممکن است نگرش افراد در خصوص ثبت به موقع وقایع مثبت باشد و فشار هنجاری مثبتی در این زمینه وجود داشته باشد، اما زمینه و امکانات لازم برای ثبت به موقع رویدادها وجود نداشته باشد و یا حتی وجود داشته باشد اما درک افراد و خودکارآمدی آن‌ها در زمینه انجام رفتار پایین باشد (توانایی ذهنی)؛ در نتیجه، ممکن است رفتار موردنظر (ثبت به موقع) انجام نگیرد و پدیده دیرثبتی اتفاق بیفتد.

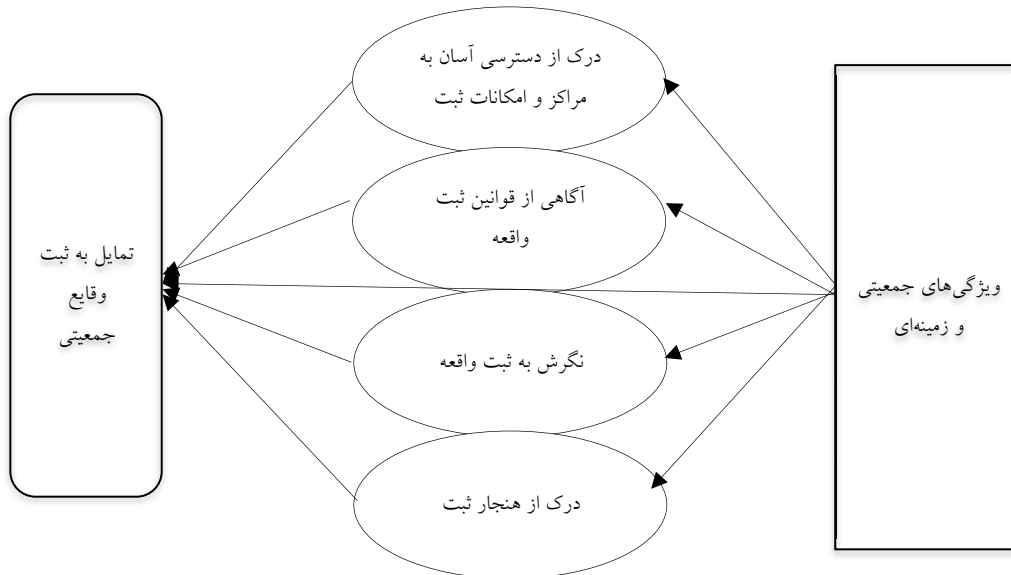
بر اساس نظریه مبادله، آنچه موجب بروز یک رفتار می‌شود و پایداری آن را سبب می‌گردد، پاداش حاصل از انجام آن رفتار می‌باشد (توسلی، ۱۳۸۰: ۴۱۲). در این دیدگاه، مشارکت و مداخله مدنی، به‌عنوان یک رفتار، زمانی رشد خواهد کرد که انسان‌ها در مقام شهروندان

شرکت‌کننده، پاداشی بر آن مترتب ببینند. بنابراین، افراد رفتاری را انجام خواهند داد که برای آن‌ها پاداشی در پی داشته باشد. یکی از پایه‌های نظریه مبادله، مفهوم پاداش-هزینه می‌باشد و یکی از قوی‌ترین پاداش‌هایی که این نظریه طرح می‌کند، «تأیید اجتماعی» است (اسکیدمور، ۱۳۷۲: ۸۹). همچنین در این نظریه، قضیه موفقیت، به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین قضایا برای تبیین رفتار مشارکتی و شهروندی فعال، بیان‌گر آن است که اگر فرد عملی را انجام دهد و پاداش دریافت کند، احتمال تکرار آن افزایش می‌یابد (ریتزر، ۱۳۸۱: ۴۲۹). بر پایه این قضیه، اگر مشارکت به‌موقع در ثبت رویدادها به‌عنوان رفتار از سوی فرد ابراز شود و پاداش دریافت کند (مثلاً منافع مادی حاصل از آن یا منزلت اجتماعی مطلوب برای فرد)، احتمال آن‌که تمایل فرد به رفتار مشارکتی و میزان آن افزایش یابد، بیشتر می‌شود. قضیه ارزش، به‌عنوان یکی دیگر از قضایا در این نظریه نیز، بیان‌گر آن است که هر چه نتیجه یک کنش برای شخص، باارزش‌تر باشد، احتمال بیشتری دارد که همان کنش را دوباره انجام دهد (همان: ۴۳۰).

رابرت دال^۱ (۱۳۶۴: ۱۳۹-۱۳۳) در نظریه هزینه و فایده خود معتقد است: آنچه باعث تمایل به یک فعالیت می‌شود به این صورت است که از خودش مطمئن باشد که حتماً می‌تواند در نتایج تصمیمات تأثیر بگذارد و اگر خودش خوب عمل نکند، نتایج کارها چندان رضایت‌بخش نخواهد بود. همچنین، در مورد مسأله موردنظر یا واقعاً دانش و مهارت کافی داشته باشد یا فکر کند از چنین آگاهی و دانشی برخوردار است؛ بنابراین، با توجه به این دیدگاه، آگاهی و دانش در خصوص ثبت وقایع و قوانین مرتبط با آن می‌تواند مشارکت افراد را در این حوزه بالا ببرد. در جمع‌بندی مباحث نظری، می‌توان گفت: در مورد تمایل به ثبت وقایع جمعیتی، چنانچه نتایج و دستاوردهای آن برای فرد نسبت به رفتار دیرثیتی و یا عدم ثبت رویدادها، ارزش بیشتری داشته باشد، احتمال تکرار آن افزایش می‌یابد. ارزش یک کنش حاصل فایده و هزینه‌های آن یا به تعبیر هومنز^۲ پاداش و تنبیه است. یعنی هر چه یک کنش، پاداش بیشتر و هزینه کمتری دریافت کند، تکرار آن محتمل‌تر است، لذا، اگر ثبت به‌موقع رویدادها با پاداش مواجه شود و عدم ثبت و دیرثیتی منجر به تنبیه شود، احتمال پوشش و ثبت به‌موقع رویدادها بالا می‌رود. بدین ترتیب، مدل نظری پژوهش با کمک دو دستگاه نظری فوق در شکل ۱ نشان داده شده است.

-
1. Robert Dull
 2. Homans

شکل ۱. مدل نظری پژوهش



پیشینه تحقیق

در این قسمت به برخی از مهم‌ترین نتایج پژوهش‌های خارجی و داخلی مرتبط با موضوع پرداخته می‌شود و در نهایت، وجه تمایز پژوهش حاضر با آن‌ها مشخص می‌گردد. مکاینده^۱ و همکارانش (۲۰۱۶) به مطالعه روند تکمیل ثبت تولد در نیجریه و شناسایی تفاوت‌های جغرافیایی در ثبت و همچنین شناسایی برخی از پیش‌بینی‌کننده‌های ثبت تولد کودک پرداختند. آن‌ها نشان دادند که نرخ ثبت بر حسب بسیاری از متغیرهای زمینه‌ای، همچون محل سکونت، جنسیت نوزاد، منطقه جغرافیایی، سن و تحصیلات مادر، مذهب، ثروت خانوار، و استفاده از وسایل تنظیم خانواده، متفاوت و معنی‌دار است؛ به طوری که نرخ ثبت در نقاط شهری، برای نوزادان پسر، در میان مادران ۳۹-۳۰ ساله و دارای تحصیلات بالا، در میان مسیحیان نسبت به مسلمانان و سایر مذاهب و همچنین در میان خانوارهای ثروتمندتر و استفاده‌کننده از برنامه‌های تنظیم خانواده، بیشتر بوده است.

1. Makinde

بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان ۴۱

پلوسکی^۱ و همکارانش (۲۰۱۵) پژوهشی را با عنوان «چرا کودکان تان را ثبت نمی‌کنید؟ مطالعه نگرش و عوامل مؤثر بر ثبت مولید در کنیا و پیشنهادهای سیاستی» به روش پیمایش مقطعی، در میان ۹۴۶ خانوار انجام دادند. نتایج پژوهش آنها نشان داده است که بین تحصیلات والدین، شغل والدین، محل سکونت و میزان آگاهی از فرآیند ثبت با ثبت تولد کودکان، رابطه معناداری وجود دارد. این محققان، در نهایت پیشنهاد کرده‌اند که هزینه ثبت تولد برای خانوارها کاهش و منفعت ثبت برای آنان افزایش یابد تا انگیزه والدین برای ثبت تولد کودکان خود بیشتر گردد.

توبین^۲ و همکارانش (۲۰۱۳) پژوهشی با عنوان «وضعیت ثبت تولد و مرگ و عوامل مرتبط با آن در جنوب منطقه نیجریه» انجام دادند. روش مورد استفاده این محققان، پیمایش و ابزار جمع‌آوری اطلاعات، پرسشنامه ساختاریافته بوده و داده‌ها از ۳۲۴ نفر از سرپرستان خانوار یا همسران‌شان گردآوری شده است. یافته‌های توبین و همکارانش نشان داد که آگاهی از ثبت تولد، بالا بوده، اما این آگاهی در خصوص فوت متفاوت است. همچنین یافته‌های آنها بیانگر آن بوده که سطح تحصیلات، وضعیت تأهل و مذهب با ثبت تولد و وضعیت تحصیلی با ثبت مرگ، رابطه معناداری دارد. نتیجه سیاستی پژوهش توبین و همکارانش، ارائه اقدامات عملی برای افزایش آگاهی عموم مردم در مورد ثبت وقایع حیاتی، به‌ویژه مرگ بوده است.

پورشهری (۱۳۹۲) در پژوهشی اسنادی با عنوان «آسیب‌شناسی دیرثیتی وقایع حیاتی» نشان داد که مهم‌ترین عوامل مرتبط با دیرثیتی در جامعه ایران عبارت‌اند از: سهل‌انگاری شهروندان، بستر فرهنگی مانند عدم آگاهی از قوانین، ساماندهی ثبت وقایع حیاتی، و مشارکت کم مردم. او در یک طبقه‌بندی دیگر، علل دیرثیتی را به دو دسته متغیرهای قابل دخالت^۳ و غیرقابل دخالت^۴ تقسیم نموده است. متغیرهای قابل دخالت تحت نظارت در می‌آیند اما متغیرهای غیرقابل دخالت مانند نبود پدر، غیرقابل تغییر هستند و باید در برنامه‌ریزی‌های آتی مورد توجه قرار گیرند.

اصانلو (۱۳۹۱) پژوهشی با هدف شناخت عوامل مؤثر بر ثبت خارج از مهلت قانونی واقعه ولادت و وفات و شناخت عوامل درون‌سازمانی و برون‌سازمانی انجام داده است. جامعه آماری

-
1. Pelowski
 2. Tobin
 3. Manipulable Variable
 4. Non Manipulable Variable

پژوهش، شامل کلیه کسانی است که واقعه ولادت و فوت را خارج از مهلت قانونی در استان زنجان در سال ۱۳۹۱ به ثبت رسانده بودند. یافته‌های پژوهش اصائلو نشان داده که ۷۲ درصد ولادت‌های ثبت شده در خارج از مهلت قانونی، به علت عدم آگاهی اعلام‌کنندگان از مهلت قانونی ثبت ولادت بوده و بین جنسیت اعلام‌کنندگان، نوع ازدواج والدین، سمت سازمانی اعلام‌کنندگان در فاصله وقوع تا ثبت، تفاوت معناداری وجود دارد. همچنین ۸۶ درصد فوت‌های ثبت شده در خارج از مهلت قانونی، به علت عوامل برون‌سازمانی و ۶ درصد مربوط به عوامل درون‌سازمانی بوده، و بین جنسیت متوفی، و علت ثبت در فاصله وقوع تا ثبت، تفاوت معناداری مشاهده شده است.

سایر پژوهش‌های انجام گرفته در کشور را از لحاظ موضوعی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: برخی از آن‌ها همچون مطالعات حسن‌لاریجانی (۱۳۹۰)، قندالی (۱۳۹۰)، میریان و رحم‌دل (۱۳۸۶)، حقانی (۱۳۸۵) و امیرخسروی (۱۳۸۰) به علل و عوامل مؤثر بر دیرثبیتی و کم‌ثبیتی وقایع جمعیتی در نقاط مختلف کشور پرداخته‌اند، و برخی دیگر همچون مطالعات کوششی و ترکاشوند مرادآبادی (۱۳۹۶)، عینی‌زیناب و همکاران (۱۳۹۴) و زنجان‌ی و همکاران (۱۳۹۲)، موضوع را از لحاظ تکنیکی بررسی کرده‌اند که از ذکر نتایج آن‌ها صرف‌نظر می‌شود. در جمع‌بندی، باید گفت که علی‌رغم نقاط قوت تحقیقات پیشین، عدم استفاده از چارچوب نظری یکی از ضعف‌های این پژوهش‌هاست. همچنین به بُعد ذهنی و انگیزه کنشگران در خصوص ثبت وقایع کم‌تر توجه شده و انگیزه‌های افراد اعلام‌کننده و نگرش مردم در خصوص وقایع ثبت بررسی نشده است. بنابراین، در پژوهش حاضر سعی شده است که به تبیین موضوع با استفاده از یک دستگاه نظری مناسب پرداخته شود.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از لحاظ رویکرد به موضوع و ماهیت داده‌ها، یک پژوهش کمی از نوع توصیفی-تحلیلی است و به روش «پیمایشی» در سال ۱۳۹۷ انجام گرفت. ابزار جمع‌آوری اطلاعات، یک پرسشنامه محقق‌ساخته با پاسخ‌های بسته و مشخص و مستخرج از ادبیات نظری و تجربی پژوهش بوده و قبل از توزیع در میدان پژوهش، از نظر اعتبار و پایایی مورد راستی‌آزمایی قرار گرفت.

۴۳ بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان

برای بررسی اعتبار پرسشنامه، از اعتبار محتوا^۱ و اعتبار عاملی^۲ استفاده شد. برای این منظور، ابتدا، از ۶ نفر از کارشناسان ثبت احوال استان کردستان درخواست شد تا نسبت به نحوه طرح سؤال، واضح بودن سؤالها، مناسب بودن ابزار، شکل ظاهری و نظایر آن اظهار نظر کرده و بر اساس آن، تغییرات و اصلاحات لازم انجام گرفته و در نهایت، پرسشنامه به تأیید رسید. پس از آن، اعتبار عاملی پرسشنامه از طریق تحلیل عاملی^۳ و با شاخص کیزر-مایر آلکین^۴ در بین بیش از ۵۰ پاسخگوی تصادفی اندازه‌گیری شد. برای بررسی پایایی (ثبات درونی)^۵ سؤالات پرسشنامه نیز، از آزمون آلفای کرونباخ^۶ استفاده گردید. در جدول ۱، مقدار و عناصر آزمون تحلیل عاملی به‌روش تجزیه مؤلفه‌های اصلی و مقدار آزمون آلفای کرونباخ به‌ترتیب برای گویه‌های متغیرهای تحقیق آمده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، مقادیر شاخص کیزر-مایر آلکین و شاخص آلفای کرونباخ در همه موارد به جز متغیر «درک از دسترسی آسان به مراکز ثبت و امکانات ثبت» بیشتر از ۰/۷۰ است و این نتایج، حاکی از مناسب بودن سؤالات پرسشنامه از نظر اعتبار و دقت اندازه‌گیری، و همچنین از نظر پایایی و سازگاری درونی بوده است.

جدول ۱. مقادیر شاخص کیزر-مایر آلکین و آلفای کرونباخ گویه‌های متغیرها

متغیرها	مقدار کیزر-مایر آلکین	مقدار آلفا	تعداد گویه‌ها	تعداد پاسخگویان
تمایل به ثبت وقایع جمعیتی	۰/۷۳	۰/۸۴	۵	۵۳
درک از دسترسی آسان به مراکز ثبت و امکانات ثبت	۰/۷۱	۰/۶۲	۵	۵۳
آگاهی از قوانین ثبت رویداد	۰/۷۳	۰/۷۱	۶	۵۳
نگرش به ثبت رویدادها	۰/۷۲	۰/۷۵	۸	۵۳
درک از هنجار ثبت	۰/۷۵	۰/۷۰	۵	۵۳

1. Content Validity
2. Factor Validity
3. Factor Analysis
4. Kaiser-Meyer-Olkin Measure of Sampling Adequacy (KMO)
5. Internal Stability
6. Cronbach's Alpha

جامعه آماری، کلیه خانوارهای معمولی ساکن در نقاط شهری استان کردستان، و مطابق با نتایج سرشماری سال ۱۳۹۵، برابر با ۳۳۶۱۴۵ خانوار می‌باشد (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). حجم نمونه پژوهش، با استفاده از نرم‌افزار اپی اینفو^۱ با در نظر گرفتن فاصله اطمینان ۹۵ و خطای ۵ درصد، ۳۸۴ خانوار (نفر در خانوار) برآورد گردید. بدین ترتیب، در خانوارهای شهری سه شهرستان سنندج، بانه و کامیاران، ۳۸۴ نفر از سرپرستان خانوار، به‌عنوان نمونه، با ترکیبی از روش‌های نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای، طبقه‌ای متناسب، تصادفی سیستماتیک، و هدفمند انتخاب شدند. همچنین، بر اساس رویکرد نمونه‌گیری، تعداد نمونه‌ها در سنندج ۲۲۷ نفر، در بانه ۹۶ نفر و در کامیاران ۴۵ نفر بوده است. این سه شهرستان، روی هم‌رفته حدود ۴۷/۵ درصد از جمعیت کل استان را در برمی‌گیرند، و هم ترکیبی از ویژگی‌های مرزی بودن، مرکزی بودن و حتی تنوع بافت قومی را دارا هستند. بعد از گردآوری و پردازش داده‌ها، اطلاعات جمع‌آوری‌شده، در نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۲ با استفاده از آماره‌ها و آزمون‌های مناسب مورد تحلیل قرار گرفتند.

تعریف مفاهیم و متغیرها

۱- تمایل به ثبت وقایع جمعیتی: منظور از این مفهوم، میزان تمایل و انگیزه افراد به مشارکت در ثبت وقایع جمعیتی است که با ۵ گویه با محتوای رفتاری و نگرشی سنجیده شده است. این گویه‌ها در بخش اول جدول ۳ با پاسخ‌های "کاملاً موافق" تا "کاملاً مخالف" نشان داده شده است.

۲- درک از دسترسی آسان به مراکز و امکانات ثبت واقعه: بر اساس الگوی رفتار برنامه‌ریزی شده آیزن و فیشباین، می‌توان گفت که درک از دسترسی آسان به مراکز ثبت و امکانات ثبت وقایع ناظر بر «باورهای کنترلی»^۲ و یا «کنترل رفتاری درک‌شده»^۳ در این زمینه است. منظور از باورهای کنترلی، باورهای مرتبط با عوامل تسهیل‌کننده و یا عوامل بازدارنده‌ای هستند که تعیین‌کننده کنترل رفتاری درک‌شده فرد می‌باشند (آیزن^۴ و همکاران، ۲۰۱۱). باورهای

-
1. Epiinfo (STATCALC)
 2. Control Beliefs
 3. Perceived Behavioral Control
 4. Ajzen

کنترلی بر اساس تجربه‌های رفتاری گذشته، اطلاعات دست دوم، مشاهده‌های مستقیم از تجربه‌های دیگران و عوامل دیگری است که سبب افزایش یا کاهش توانایی درک انجام رفتار خاصی می‌شود (بل^۱، ۲۰۱۳). کنترل رفتاری درک‌شده هم، به فرایندی گفته می‌شود که از عوامل خاصی مانند عناصر هنجاری و کنترل درک‌شده اثر می‌پذیرد. این عناصر رفتاری بر قصد رفتاری فرد تأثیر می‌گذارند. بر این اساس، کنترل رفتاری درک‌شده، به دیدگاه افراد از ظرفیت خود برای انجام یک رفتار خاص نسبت داده می‌شود (آیزن و همکاران، ۲۰۱۱). به باور آیزن (۲۰۱۲)، «کنترل رفتاری درک‌شده می‌تواند به‌طور غیرمستقیم بر عملکرد رفتاری فرد تأثیر بگذارد. این وضعیت به‌معنای تأثیر کنترل رفتاری درک‌شده بر قصد انجام رفتاری خاص و مواجهه با مشکلات پیش‌رو در طول اجرای آن رفتار است». این متغیر با ۵ گویه مندرج در بخش دوم جدول ۳ با پاسخ‌های "کاملاً موافق" تا "کاملاً مخالف" سنجش شده است.

۳- آگاهی از قوانین ثبت واقعه: در این پژوهش منظور از «آگاهی از قوانین ثبت واقعه»، آشنایی نسبی افراد مورد مطالعه با قوانین و برنامه‌های سازمان ثبت احوال و سایر سازمان‌های درگیر در امر ثبت و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات جمعیتی است، و با ۶ گویه مندرج در بخش سوم جدول ۳ با پاسخ‌های "کاملاً موافق" تا "کاملاً مخالف" سنجش شده است.

۴- نگرش به ثبت واقعه: نگرش^۲ بر مبنای مقادیر برون‌دادهای مورد انتظار شکل گرفته و بر پایه ارزش‌گذاری برون‌دادهای ارزیابی می‌شود (کالافاتیس^۳ و همکاران، ۱۹۹۹). همسو با دیدگاه آیزن (۲۰۱۰)، نگرش به گرایش مطلوب یا نامطلوب فرد، به قصد تکرار یک رفتار خاص نسبت داده می‌شود. منظور از «نگرش نسبت به ثبت وقایع جمعیتی» یعنی اینکه رفتار مورد نظر تا چه حد نزد فرد مطلوب، خوشایند یا مفید است که به قضاوت فرد در مورد پیامدهای رفتار بستگی دارد. این متغیر در پژوهش حاضر با ۸ گویه مندرج در بخش چهارم جدول ۳ با پاسخ‌های "کاملاً موافق" تا "کاملاً مخالف" سنجش شده است.

۵- درک از هنجار ثبت: بر اساس الگوی آیزن و فیشباین، درک از هنجار ثبت ناظر بر

1. Bell
2. Attitude
3. Kalafatis

«باورهای هنجاری»^۱ و یا «هنجارهای ذهنی»^۲ در این زمینه است. منظور از باورهای هنجاری، باورهای فرد در رابطه با انتظارات و رفتارهای دیگران است که تعیین کننده هنجارهای ذهنی فرد است (آیزن و همکاران، ۲۰۱۱). بر این پایه، باورهای هنجاری شامل شناسایی قابل قبول بودن یک رفتار خاص از نگاه دیگران است و می تواند در بردارنده دیدگاه فرد درباره میزان پذیرش رفتاری خاص در یک جامعه باشد (بروتوسکا^۳ و همکاران، ۲۰۱۴). هنجارهای ذهنی هم مفهومی مستقل از نگرش فرد نسبت به رفتاری خاص است. از نظر فیشباين و آیزن (۲۰۱۰؛ ۲۰۱۳)، هنجارهای ذهنی عاملی تعیین کننده و مستقیم بر قصد انجام رفتار تلقی می گردند. این متغیر در پژوهش حاضر با ۵ گویه مندرج در بخش پنجم جدول ۳ با پاسخ های "کاملاً موافق" تا "کاملاً مخالف" سنجش شده است.

۶- متغیرهای جمعیتی و زمینه ای: متغیرهای جمعیتی و زمینه ای مورد بررسی در پژوهش حاضر عبارتند از: جنسیت، سن، سطح تحصیلات، تعداد اعضای خانوار، زبان مادری، مذهب، محل تولد، تعداد فرزندان، وضعیت اشتغال، وضعیت تأهل، و پایگاه اجتماعی- اقتصادی. این متغیرها و نحوه سنجش و مقوله بندی آنها در جدول ۲ نشان داده شده است. تنها توضیح لازم، مربوط به مفهوم پایگاه اجتماعی- اقتصادی است که به پایگاهی که فرد در میان گروه دارد، اشاره می کند. به بیان دیگر، موقعیتی که فرد یا خانواده با ارجاع به استانداردهای میانگین رایج درباره ویژگی های فرهنگی، درآمد مؤثر، دارایی های مادی و مشارکت در فعالیتهای گروهی- اجتماعی به دست می آورد (کوئن، ۱۳۸۶: ۱۹۴). در پژوهش حاضر، برای عملیاتی کردن این متغیر از مقیاس ذهنی به کار رفته در مطالعه نبوی و همکاران (۱۳۸۷) با تغییراتی جزئی استفاده شد. در این مقیاس از شش سؤال برای ارزیابی ذهنی فرد از پایگاه اجتماعی- اقتصادی در قالب طیف لیکرت پنج گزینه ای و با مقیاس ترتیبی استفاده شده است. به عنوان مثال، سؤال شده است که "فکر می کنید مردم جامعه (چه باسواد، چه بی سواد) وضعیت تحصیلی شما را چگونه ارزیابی می کنند؟" یا "فکر می کنید مردم جامعه (چه شاغل، چه بیکار) وضعیت شغلی شما را چگونه ارزیابی می کنند؟" و

-
1. Normative Beliefs
 2. Subjective Norms
 3. Brutovská

یافته‌ها

ویژگی‌های جمعیتی پاسخگویان

ابتدا به توصیف ویژگی‌های جمعیتی و زمینه‌ای پاسخگویان می‌پردازیم. توزیع پاسخگویان در این ویژگی‌ها در جدول ۲ آمده است. به لحاظ جنسیت، اغلب پاسخگویان (سرپرستان خانوار) مرد بوده‌اند که حدود ۸۳ درصد می‌باشد. میانگین سن پاسخگویان حدود ۳۷ سال بوده است؛ و ۴۲ درصد از پاسخگویان در رده ۳۷-۲۹ سال قرار داشته‌اند.

نسبت باسوادی و همچنین سطح تحصیلات در بین افراد نمونه بسیار بالا بوده، به طوری که حدود ۶۵ درصد آنها روی هم دارای تحصیلات دیپلم یا مدارک دانشگاهی بودند. طبق نتایج، خانوارهای ۲ تا ۴ نفره دارای بیشترین فراوانی بوده، به طوری که بیش از ۸۰ درصد در این دامنه، توزیع شده‌اند. در همین راستا، ۸۹/۳ درصد از پاسخگویان دارای همسر و ۱۰/۷ درصد بی‌همسر بر اثر فوت یا طلاق همسر بوده و نیز، ۵۷/۷ درصد از خانوارها دارای یک تا دو فرزند، ۲۳/۵ درصد دارای سه فرزند و بیشتر و حدود ۱۹ درصد بدون فرزند هستند. بر حسب زبان مادری و مذهب، نتایج نشان می‌دهد که زبان مادری بیش از ۹۷ درصد پاسخگویان کردی، و ۸۵/۵ درصد آنها اهل سنت بوده‌اند. همچنین، بیشتر از نیمی از پاسخگویان (حدود ۵۶/۵ درصد) متولد شهر و بقیه متولد روستا می‌باشند.

بر حسب وضعیت اشتغال، حدود ۱۱ درصد از افراد نمونه بیکار، حدود ۴۵ درصد آنان شاغل در بخش دولتی یا خصوصی و بقیه سایر وضعیت‌های شغلی را داشته یا غیرفعال اقتصادی بوده‌اند. در نهایت، بیش از ۹۰ درصد پاسخگویان، پایگاه اجتماعی- اقتصادی خانوار خود را متوسط به پایین ارزیابی کرده‌اند.

جدول ۲. ویژگی‌های جمعیتی پاسخگویان

متغیر	مقوله‌ها	فراوانی درصد	متغیر	مقوله‌ها	فراوانی درصد
جنسیت	زن	۶۳	محل تولد	شهری	۲۰۷
	مرد	۳۰۳		روستایی	۱۵۹
رده سنی	۲۰-۲۸ سال	۴۷	تعداد فرزند	بدون فرزند	۶۹
	۲۹-۳۷ سال	۱۵۴		۱ فرزند	۱۱۶
	۳۸-۴۶ سال	۹۸		۲ فرزند	۹۵
	۴۷-۵۵ سال	۴۶		۳ فرزند و بیشتر	۸۶
سطح تحصیلات	بی‌سواد	۱۲	وضعیت اشتغال	بیکار	۴۱
	زیر دیپلم	۱۱۷		خانه‌دار	۳۱
	دیپلم	۷۷		دارای درآمد بدون کار	۱۶
	فوق دیپلم	۳۴		بازنشسته	۱۵
	لیسانس	۸۵		شاغل دولتی / خصوصی	۱۶۴
فوق لیسانس و بالاتر	۴۱	سایر	۹۹		
تعداد اعضای خانوار	۱ نفر	۲	پایگاه اقتصادی خانوار	بسیار پایین	۴۵
	۲ نفر	۶۶		پایین	۱۳۲
	۳ نفر	۱۲۸		متوسط	۱۵۴
	۴ نفر	۱۰۱		بالا	۲۷
	۵ نفر و بیشتر	۶۹		بسیار بالا	۸
زبان مادری	کردی	۳۵۶	وضعیت تأهل	بی‌همسر	۳۹
	فارسی	۸		دارای همسر	۳۲۷
	ترکی	۲			
مذهب	سنی	۳۱۳			
	شیعه	۵۰			
	سایر	۳			

توصیف متغیرهای اصلی پژوهش

در این بخش، ابتدا به توصیف و تحلیل متغیرهای اصلی پژوهش پرداخته می‌شود. در جدول ۳، توزیع درصدی پاسخگویان برحسب پاسخ به گویه‌های این متغیرها آمده است. در خصوص گویه‌های متغیر وابسته، یعنی تمایل به ثبت وقایع جمعیتی، نتایج نشان می‌دهد که در همه گویه‌ها اکثر پاسخگویان در جهت موافق توزیع شده‌اند. به عبارت دیگر، روی هم رفته، به طور متوسط، ۷۹ درصد از پاسخگویان با این گویه‌ها موافق یا کاملاً موافق بوده‌اند که می‌تواند دلالت بر تمایل نسبتاً بالای مشارکت شهروندان در ثبت به موقع وقایع جمعیتی داشته باشد.

در بخش دوم جدول، توزیع درصدی نظر پاسخگویان در خصوص گویه‌های «درک از دسترسی آسان به مراکز و امکانات ثبت وقایع» آمده است. در گویه اول، ۴۸/۵ درصد از پاسخگویان در جهت «موافق» و ۲۹ درصد در مقوله «بینابین» توزیع شده‌اند. می‌توان گفت: از نظر آن‌ها، ثبت دقیق و به موقع وقایع جمعیتی کاری زمان‌بر است. در گویه‌های دوم و سوم، توزیع پاسخگویان در مقوله‌های «موافق» و «بینابین» قابل توجه است. می‌توان گفت که از دید پاسخگویان، امکانات و دسترسی به مراکز ثبت وقایع جمعیتی، در حد متوسط به بالا فراهم است. در گویه چهارم، ۳۱/۴ درصد از پاسخگویان در مقوله «بینابین»، و به ترتیب ۲۳/۸ و ۲۰/۸ درصد در مقوله‌های «موافق» و «مخالف» توزیع شده‌اند. می‌توان گفت از نظر آن‌ها، مشغله‌های کاری و شغلی می‌تواند مانعی برای ثبت دقیق و به موقع وقایع جمعیتی باشد. در گویه پنجم، ۴۱ درصد از پاسخگویان در جهت «موافق»، ۲۰/۲ درصد در مقوله «بینابین» و ۳۸/۸ درصد در جهت «مخالف» توزیع شده‌اند. پس می‌توان گفت که از نظر آن‌ها، هزینه ثبت آمارهای جمعیتی می‌تواند مانعی برای ثبت به موقع وقایع جمعیتی باشد.

به طور خلاصه، با توجه به نتایج فوق و در پاسخ به این سؤال پژوهش که «درک و نگرش پاسخگویان در خصوص دسترسی به مراکز و امکانات ثبت وقایع جمعیتی چگونه است؟»، می‌توان گفت که از دید آن‌ها، امکانات و دسترسی به مراکز ثبت دقیق و به موقع رویدادهای جمعیتی در حد متوسط و بالاتر فراهم است. با این وجود، موانعی مانند زمان‌بر بودن این امور، مشغله‌های کاری و شغلی مردم، و هزینه‌های ثبت از موارد و دغدغه‌های پاسخگویان به شمار می‌روند.

در بخش سوم جدول ۳، توزیع درصدی نظر پاسخگویان در خصوص گویه‌های «آگاهی از قوانین ثبت واقعه» آمده است. در گویه‌های اول، دوم، چهارم و ششم که جهت مثبت نیز دارند، یعنی عین قوانین موجود آمده‌اند، اکثریت پاسخگویان (روی هم رفته میانگین ۸۲/۵ درصد) در مقوله‌های «موافق و کاملاً موافق» توزیع شده‌اند. بر اساس نتایج این گویه‌ها، سطح آگاهی جامعه مورد مطالعه از قوانین ثبت وقایع جمعیتی متوسط و بالاتر ارزیابی می‌شود. اما در گویه‌های سوم و پنجم که عامدانه به صورت اشتباه پرسیده شده‌اند، غالب پاسخگویان مجدداً در مقوله‌های «موافق و کاملاً موافق» توزیع شده‌اند. لذا این مسأله می‌تواند ناشی از سطح آگاهی نسبتاً پایین جامعه نمونه در خصوص موعد دقیق قانونی ثبت وقایع ولادت و فوت، یا فراموشی نسبت به مهلت قانونی این وقایع، و یا ناشی از عدم دقت در پاسخگویی به سؤالات مذکور باشد. این نتایج ناشی از هر مسأله‌ای که باشد دلالت مهمی دارد و آن اینکه دست‌اندرکاران ثبت احوال بایستی به منظور رفع و پیشگیری از دیرثبتی یا کم‌ثبتی وقایعی چون ولادت و فوت، اطلاع‌رسانی در خصوص مهلت و موعد قانونی ثبت این رویدادها را تقویت کنند.

در مجموع، در پاسخ به این سؤال پژوهش که «سطح آگاهی پاسخگویان از قوانین ثبت وقایع جمعیتی به چه صورت است؟»، می‌توان نتیجه گرفت که سطح آگاهی جامعه مورد مطالعه در مورد قوانین ثبت رویدادهای جمعیتی نسبتاً بالا می‌باشد.

جدول ۳. توزیع درصدی پاسخگویان بر حسب پاسخ به گویه‌های متغیرهای پژوهش

توزیع پاسخ به گویه‌ها (%)					متغیر	گویه‌ها
کاملاً مخالف	بینابین مخالف	موافق	کاملاً موافق	کاملاً موافق		
۰/۰	۰/۰	۱۴/۵	۴۰/۷	۴۴/۸	تمایل به ثبت وقایع جمعیتی	۱) همیشه تلاش کرده‌ام که وقایع جمعیتی خود و اطرافیانم (مانند تولد، فوت، ازدواج و ...) به‌موقع و به‌طور دقیق ثبت شوند.
۰/۵	۱/۹	۱۱/۲	۵۲/۷	۳۳/۷		۲) از رفتار و همکاری خودم با مأموران سرشماری یا مأموران ثبت احوال در خصوص ارائه اطلاعات دقیق جمعیتی رضایت دارم.
۱/۴	۱/۶	۱۳/۶	۳۸/۰	۴۵/۴		۳) به‌عنوان یک شهروند، وظیفه خود می‌دانم که در خصوص ارائه اطلاعات دقیق و به‌موقع جمعیتی با مأموران سرشماری یا ثبت احوال همکاری نمایم.
۲/۲	۶/۶	۱۵/۸	۳۵/۸	۳۹/۶		۴) در خانواده ما تا کنون ثبت همه وقایع آماری مثل تولد، وفات، ازدواج و ... در زمان مقرر قانونی انجام شده است.
۲/۵	۵/۲	۱۵/۳	۴۱/۳	۳۵/۷		۵) اگر موانعی (مانند گرفتن هزینه و ...) وجود نداشته باشد، نسبت به ثبت دقیق یا ارائه به‌موقع اطلاعات جمعیتی در سریع‌ترین زمان ممکن اقدام می‌کنم.
۶/۳	۱۶/۱	۲۹/۰	۳۲/۵	۱۶/۱	به مراکز و امکانات ثبت دسترسی آسان	۱) فکر می‌کنم ثبت دقیق و به‌موقع وقایع و رویدادهای جمعیتی خود و اطرافیانم به زمان زیادی نیاز دارد.
۴/۹	۱۸/۰	۲۷/۶	۴۲/۱	۷/۴		۲) فکر می‌کنم امکانات ثبت و به‌موقع رویدادهای جمعیتی (مانند نیروی انسانی، دفاتر ثبت، و ...) به اندازه کافی فراهم است.
۲/۵	۱۳/۷	۲۵/۳	۴۴/۳	۱۴/۲		۳) دسترسی به مراکز ثبت اموری مانند تولد، وفات، ازدواج و ... برای من و دیگران آسان است.
۷/۹	۲۰/۸	۳۱/۴	۲۳/۸	۱۶/۱		۴) مشغله‌های کاری و شغلی خود را مانعی برای ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی خود و اطرافیانم تلقی می‌کنم.
۱۳/۹	۲۴/۹	۲۰/۲	۲۱/۳	۱۹/۷		۵) هزینه ثبت آمارهای جمعیتی مانند تولد، وفات، ازدواج و ... را به‌عنوان مانعی برای ثبت به‌موقع این امور می‌دانم.
۰/۳	۳/۸	۴/۱	۳۶/۹	۵۴/۹	آگاهی از قوانین ثبت واقعه	۱) ثبت تولد نوزادی که در بیمارستان یا یک مؤسسه بهداشتی به‌دنیا آمده است به گواهی ماما، پزشک یا بیمارستان نیاز دارد.
۰/۶	۱۰/۹	۱۵/۳	۳۷/۷	۳۵/۵		۲) اگر نوزادی در بیمارستان متولد نشود، برای ثبت تولد باید دو نفر گواهی دهند.
۱/۴	۱۰/۴	۱۳/۱	۴۵/۹	۲۹/۲		۳) مهلت قانونی اعلام ولادت، ۱۰ روز از تاریخ ولادت طفل است.
۰/۳	۴/۱	۱۵/۳	۳۶/۶	۴۳/۷		۴) ماما یا پزشکی که در حین ولادت حضور و در زایمان دخالت داشته است، مکلف به صدور گواهی ولادت و ارسال یک نسخه از آن به ثبت‌احوال محل در مهلت اعلام می‌باشد.
۳/۶	۶/۸	۱۹/۱	۳۴/۴	۳۶/۱		۵) مهلت قانونی اعلام وفات، ۱۵ روز از تاریخ وقوع یا وقوف بر آن است.

توزیع پاسخ به گویه‌ها (٪)					متغیر	گویه‌ها
کاملاً مخالف	موافق بینابین مخالف	کاملاً موافق	کاملاً مخالف	کاملاً موافق		
۰/۸	۱/۶	۱۲/۶	۳۶/۱	۴۸/۹	۶) دارندگان دفاتر رسمی ازدواج و طلاق مکلف‌اند وقایع ازدواج و طلاق را که در دفاتر مربوط ثبت می‌کنند در شناسنامه زوجین نیز درج و امضاء و مهر نمایند و به ثبت‌احوال محل تحویل و رسید دریافت دارند.	
۳۷/۲	۳۵/۲	۱۲/۳	۸/۲	۷/۱	۱) به نظرم لزومی ندارد دولت در ثبت اموری مانند تولد، وفات، ازدواج و... دخالت کند.	
۵/۵	۹/۰	۱۱/۵	۴۲/۹	۳۱/۱	۲) کسانی که به ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی خود اقدام نمی‌کنند، شهروندانی مسئولیت‌پذیر نیستند.	
۴۴/۳	۳۰/۳	۱۳/۱	۸/۷	۳/۶	۳) ثبت دقیق آمارهای جمعیتی برای مردم فایده‌ای ندارد و فقط به نفع دولت است.	
۳۷/۷	۳۷/۷	۹/۳	۷/۹	۷/۴	۴) من فکر می‌کنم که ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی هیچ تأثیری در تغییر سرنوشت یا رفاه افراد جامعه ندارد.	
۷/۲	۵/۷	۱۶/۷	۳۵/۲	۴۰/۲	۵) من فکر می‌کنم که ثبت امور جمعیتی مانند تولد، وفات، ازدواج، طلاق و... برای برنامه‌ریزی و پیشرفت جامعه مفید است.	
۹/۳	۲۷/۹	۱۹/۷	۲۷/۳	۱۵/۸	۶) به نظرم جریمه ثبت احوال برای دیر ثبت کردن امور جمعیتی کار خوبی نیست.	
۳۷/۴	۳۴/۵	۱۴/۵	۵/۷	۷/۹	۷) دیر یا زود ثبت کردن امور جمعیتی مانند ولادت، وفات و... هیچ فرقی برای مردم جامعه و برنامه‌ریزی برای آینده ندارد.	
۱۲/۸	۳۳/۶	۳۳/۴	۱۰/۹	۹/۳	۸) ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی خود و اطرافیانم وقت و هزینه زیادی از من می‌گیرد.	
۱۲/۹	۲۲/۷	۴۲/۹	۱۶/۹	۴/۶	۱) مردم جامعه برای ثبت وفات در زمان مقرر قانونی اقدام نمی‌کنند.	
۰/۵	۴/۹	۲۵/۴	۵۶/۴	۱۲/۸	۲) اطرافیان و نزدیکان ما ثبت امور جمعیتی را در زمان مقرر قانونی انجام می‌دهند.	
۲/۷	۷/۷	۴۳/۲	۳۷/۷	۸/۷	۳) ثبت امور جمعیتی در کشور امری عادی است و مردم به‌موقع ثبت را انجام می‌دهند.	
۹/۸	۴۳/۴	۲۸/۲	۱۵/۶	۳/۰	۴) این روزها مردم تمایلی برای ثبت به‌موقع امور جمعیتی ندارند.	
۲۲/۱	۴۵/۳	۲۱/۳	۷/۷	۳/۶	۵) مردم جامعه برای ثبت ولادت در زمان مقرر قانونی اقدام نمی‌کنند.	

متغیر به واقع

درک از هنجار ثبت

در بخش چهارم جدول ۳، توزیع درصدی نظر پاسخگویان در مورد گویه‌های «نگرش به ثبت واقعه» آمده است. در گویه‌های اول، سوم، چهارم و هفتم که جهت منفی دارند و انتظار می‌رود که پاسخگویان در طیف مخالف قرار گیرند، مشاهده می‌شود که غالب پاسخگویان (روی هم‌رفته متوسط ۷۳/۵ درصد) در مقوله‌های «مخالف و کاملاً مخالف» توزیع شده‌اند. به تعبیری برخلاف اصل گویه‌ها، آن‌ها موافق دخالت و نظارت دولت در امور ثبت وقایع جمعیتی هستند، ثبت دقیق آمارهای جمعیتی را برای مردم و برنامه‌ریزی برای آینده مفید می‌دانند، و ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی را در تغییر سرنوشت یا رفاه افراد جامعه مفید و مؤثر می‌دانند. در گویه‌های دوم و پنجم نیز که جهت مثبت دارند، غالب پاسخگویان در طیف موافق قرار گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، ۷۴ درصد از پاسخگویان با این گویه که «کسانی که به ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی خود اقدام نمی‌کنند، شهروندانی مسئولیت‌پذیر نیستند»، موافق یا کاملاً موافق بوده‌اند. یا حدود ۷۵/۵ درصد از افراد با این گویه که «من فکر می‌کنم که ثبت امور جمعیتی مانند تولد، وفات، ازدواج، طلاق، و... برای برنامه‌ریزی و پیشرفت جامعه مفید است»، اظهار موافقت کرده‌اند. در مجموع، و در پاسخ به این سؤال پژوهش که «نگرش پاسخگویان به ثبت وقایع جمعیتی به چه صورت است؟»، نتایج مؤید نگرش مثبت جامعه مورد مطالعه به ثبت دقیق و به‌موقع وقایع جمعیتی و اهمیت آن‌ها برای برنامه‌ریزی‌ها و اهداف توسعه‌ای می‌باشد. در خصوص نتایج گویه‌های ششم و هشتم هم باید گفت که درصد قابل توجهی از پاسخگویان در طیف «بینابین» یا «موافق» توزیع شده‌اند. این به آن معناست که اولاً پاسخگویان چندان موافق اجبار در ثبت امور جمعیتی با اعمال جریمه مردم از طرف دولت نیستند. ثانیاً نایستی برای ثبت دقیق و به‌موقع امور و رویدادهای جمعیتی هزینه زیادی بر مردم تحمیل شود.

در بخش پنجم جدول ۳، توزیع درصدی نظر پاسخگویان در مورد گویه‌های «درک از هنجار ثبت» آمده است. گویه‌های اول، چهارم و پنجم جهت منفی دارند و آن‌گونه که مشاهده می‌شود، روی هم‌رفته میانگین ۵۲ درصد از پاسخگویان در طیف مخالف توزیع شده‌اند. البته میانگین ۳۱ درصد نیز در طیف بینابین توزیع شده‌اند. به تعبیری دیگر، بیشتر افراد پاسخگو معتقدند که مردم جامعه برای ثبت وفات در زمان مقرر قانونی اقدام می‌کنند و برای این کار هم تمایل دارند. برعکس، در گویه‌های دوم و سوم، غالب پاسخگویان در طیف بینابین به طرف موافق توزیع شده‌اند. مثلاً، ۶۹ درصد پاسخگویان با این گویه که «اطرافیان و نزدیکان ما ثبت امور جمعیتی را

در زمان مقرر قانونی انجام می‌دهند»، موافق یا کاملاً موافق بوده‌اند. به‌طور خلاصه، در پاسخ به این سؤال پژوهش که «درک پاسخگویان از هنجار ثبت وقایع جمعیتی چگونه است؟»، نتایج گویای آن است که جامعه نمونه، درک نسبتاً بالایی از هنجار ثبت وقایع و رویدادهای جمعیتی دارند.

نتایج تحلیل چندمتغیره

در این بخش از یافته‌ها، به تحلیل چندمتغیره پرداخته می‌شود. ابتدا با استفاده از تکنیک رگرسیون خطی چندگانه، تأثیر و نقش هر کدام از متغیرها و مجموع این متغیرها بر متغیر وابسته ارزیابی می‌شود، سپس برای آزمون مدل نظری پژوهش، از تحلیل مسیر بهره گرفته می‌شود. در واقع، هدف، پاسخ به این سؤال است که «نقش متغیرهای جمعیتی و زمینه‌ای در تمایل به ثبت وقایع جمعیتی به چه صورت است؟ و به چه میزان این موضوع را تبیین می‌کنند؟». لازم به ذکر است که شرط ورود متغیرهای کیفی (اسمی و ترتیبی) به تحلیل رگرسیون، تبدیل آن‌ها به متغیرهای تصنعی است. برای تصنعی کردن متغیرهای مقوله‌ای، هر یک از طبقات، یک متغیر به‌عنوان متغیر جداگانه با دو طبقه تعریف شده و به طبقه اول کد "۰" و به طبقه دوم کد "۱" تعلق گرفته است. این تغییر و تبدیل‌ها برای متغیرهای جنسیت، سطح تحصیلات، محل تولد، وضعیت اشتغال، وضعیت تأهل، زبان مادری و مذهب انجام گرفته است. در متغیرهای یاد شده به ترتیب مقوله‌های مرد، سطح تحصیلات دانشگاهی، محل تولد شهر، غیرشاغل، بدون همسر، زبان مادری غیرکردی و مذهب شیعه به‌عنوان طبقه‌های مرجع مد نظر بوده‌اند.

جدول ۴، خروجی مدل رگرسیون چندگانه میزان تمایل به ثبت وقایع جمعیتی به‌روش هم‌زمان را نشان می‌دهد. همان‌طور که مشاهده می‌شود، ضریب همبستگی چندگانه بین متغیرهای وارد شده در مدل متوسط است ($R=0.549$) و متغیرهای مستقل معنی‌دار در مدل توانسته‌اند حدود ۲۷ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین کنند ($\text{Adjusted R Square}=0.269$). به‌علاوه، در این جدول، ۸ متغیر از ۱۶ متغیری که در مدل معنی‌دار بوده‌اند، آمده است که حدود ۲۷ درصد از تغییرات متغیر وابسته را توضیح می‌دهند. این متغیرها به ترتیب اهمیت نقشی که دارند عبارت‌اند از: شاخص آگاهی از قوانین ثبت وقایع، شاخص پایگاه اجتماعی-اقتصادی، تعداد فرزند خانوار، تعداد اعضای خانوار، متولد روستا بودن، شاخص نگرش به ثبت وقایع

جمعیتی، شاخص درک از هنجار ثبت، و جنسیت زن. همچنین، اثر تمامی متغیرها بر تمایل به مشارکت در ثبت وقایع جمعیتی، مثبت (مستقیم) است. به عبارت دیگر، آگاهی بیشتر در مورد قوانین ثبت وقایع جمعیتی، پایگاه اجتماعی-اقتصادی بالاتر، تعداد فرزند و تعداد اعضای بیشتر، متولد روستا بودن، نگرش مثبت تر به وقایع جمعیتی، درک بالاتر از هنجار ثبت و همچنین زن بودن، با نمره بالاتر و یا بهتر بگوییم، با میزان بالاتر تمایل به ثبت وقایع جمعیتی همراه است و برعکس.

جدول ۴. نتایج آزمون رگرسیون چندگانه تمایل به ثبت وقایع جمعیتی

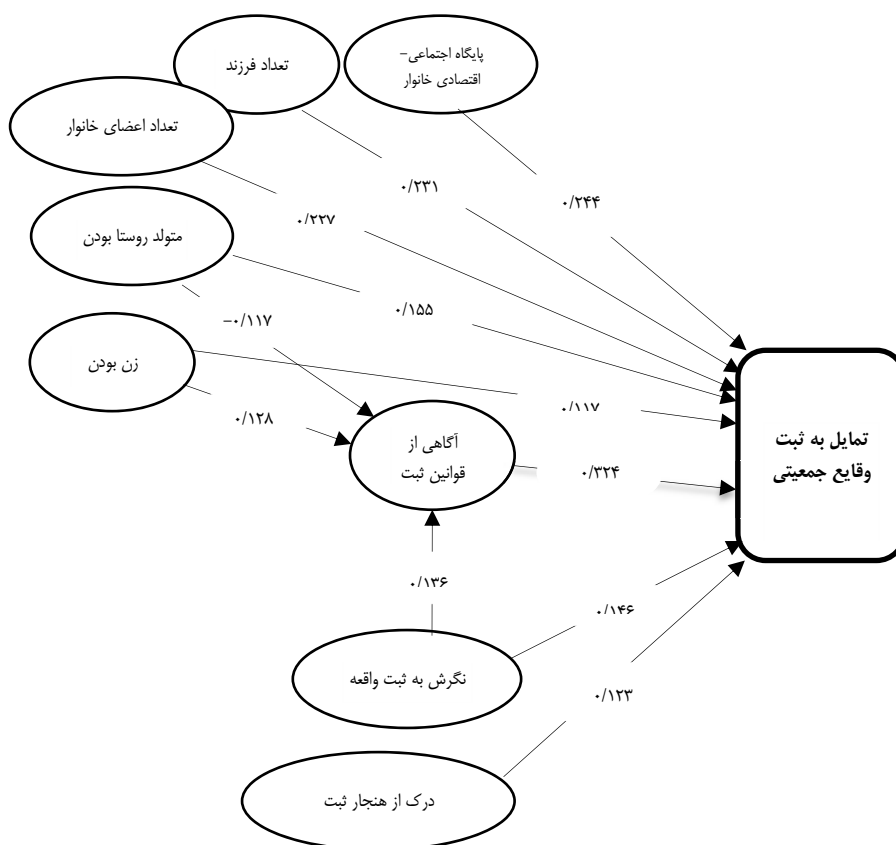
مدل	ضرایب استاندارد نشده		ضرایب استاندارد شده		معنی داری (Sig.)
	B	خطای معیار	Beta	مقدار t	
۱ (مقدار ثابت)	۲/۰۵۵	۱/۹۷۶	-	۱/۰۴۰	۰/۲۹۹
۱- آگاهی از قوانین ثبت	۰/۲۳۸	۰/۰۳۵	۰/۳۲۴	۶/۸۲۸	۰/۰۰۰
۶- نگرش به ثبت وقایع	۰/۰۸۸	۰/۰۳۰	۰/۱۴۶	۲/۸۷۹	۰/۰۰۴
۷- درک از هنجار ثبت	۰/۱۴۶	۰/۰۵۹	۰/۱۲۳	۲/۴۶۳	۰/۰۱۴
۸- زن بودن	۰/۸۵۳	۰/۳۹۲	۰/۱۱۷	۲/۱۷۸	۰/۰۳۰
۵- متولد روستا بودن	۰/۸۶۱	۰/۲۷۷	۰/۱۵۵	۳/۱۱۰	۰/۰۰۲
۳- تعداد فرزند	۰/۴۶۴	۰/۱۸۷	۰/۲۳۱	۲/۴۸۹	۰/۰۱۳
۴- تعداد اعضای خانوار	۰/۴۹۰	۰/۱۵۱	۰/۲۲۷	۳/۲۳۵	۰/۰۰۱
۲- پایگاه اجتماعی-اقتصادی	۰/۲۲۱	۰/۰۴۸	۰/۲۴۴	۴/۶۲۸	۰/۰۰۰

$$R = 0.549 \quad R \text{ Square} = 0.301 \quad \text{Adjusted } R \text{ Square} = 0.269 \quad F = 9.391 \quad \text{Sig.} = 0.001$$

در شکل ۲، مدل تجربی عوامل مؤثر بر تمایل به ثبت وقایع جمعیتی با استفاده از آزمون تحلیل مسیر نشان داده شده است. نتایج شکل زیر، در قالب تجزیه اثرات مستقیم، غیرمستقیم و کل متغیرهای اثرگذار بر متغیر وابسته، در جدول ۵ نیز آمده است. همان طور که مشاهده می شود، «آگاهی از قوانین ثبت» یکی از مهم ترین و قوی ترین متغیرهای اثرگذار بر تمایل به ثبت وقایع جمعیتی است و هر واحد تغییر در آن، به تنهایی و مستقیماً به اندازه ۰/۳۲۴ واحد در متغیر وابسته تغییر ایجاد می کند. متغیر «پایگاه اجتماعی-اقتصادی» در مرتبه دوم اهمیت قرار دارد و به طور مستقیم هر واحد تغییر در آن با ۰/۲۴۴ واحد تغییر در متغیر وابسته همراه است. متغیر «تعداد فرزند» و «تعداد اعضای خانوار»، به ترتیب در مرتبه سوم و چهارم اهمیت قرار دارند و به طور

مستقیم، هر واحد تغییر در آن‌ها با ۰/۲۳۱ و ۰/۲۲۷ واحد تغییر در متغیر وابسته همراه است. متغیرهای متولد روستا بودن، نگرش به ثبت واقعه، زن بودن و درک از هنجار ثبت، از دیگر متغیرهایی هستند که مستقیم و غیرمستقیم بر میزان تمایل به ثبت وقایع جمعیتی اثرگذار هستند (جدول ۵).

شکل ۲. تحلیل مسیر (مدل تجربی) عوامل مؤثر بر تمایل به ثبت وقایع جمعیتی



جدول ۵. اثرات مستقیم، غیرمستقیم و کل متغیرهای مستقل و زمینه‌ای بر تمایل به ثبت وقایع جمعیتی

متغیرها	انواع تأثیر	
	مستقیم	غیرمستقیم
آگاهی از قوانین ثبت	۰/۳۲۴	-
نگرش به ثبت رویدادها	۰/۱۴۶	۰/۰۴۴
درک از هنجار ثبت	۰/۱۲۳	-
زن بودن	۰/۱۱۷	۰/۰۴۱
متولد روستا بودن	۰/۱۵۵	-۰/۰۳۸
ویژگی‌های پایگاه اجتماعی-اقتصادی	۰/۲۴۴	-
جمعیتی تعداد اعضای خانوار	۰/۲۲۷	-
تعداد فرزند	۰/۲۳۱	-
کل		

بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش از دستگاه‌های نظری رفتار برنامه‌ریزی‌شده و کنش منطقی منتج از نظریه پاداش و مبادله بهره گرفته شد. نتایج مطالعه حاکی از آن است که در جامعه مورد مطالعه، در تمایل به ثبت وقایع جمعیتی، متغیرهایی چون سطح آگاهی از قوانین ثبت وقایع جمعیتی، چگونگی نگرش به ثبت وقایع جمعیتی و میزان درک از هنجار ثبت این گونه وقایع، تأثیر بسزایی دارند. به عبارت دیگر، پایین بودن آگاهی مردم از قوانین ثبت و درک نسبتاً ضعیف شهروندان از هنجارهای ثبت، همراه با نگرش کمتر مثبت آنان به این آمارها، مسأله تمایل و مشارکت پایین‌تر در ثبت وقایع جمعیتی را به دنبال دارد. نتایج فوق که پشتیبانی بخشی از گزاره‌های نظری رفتار برنامه‌ریزی‌شده را با خود یدک می‌کشند، با نتایج یافته‌های تجربی پورشهری (۱۳۹۲)، اصائلو (۱۳۹۱)، حسن‌لاریجانی (۱۳۹۰)، قندالی (۱۳۹۰)، حقانی (۱۳۸۵)، امیرخسروی (۱۳۸۰)، و پلوسکی و همکاران (۲۰۱۵) که تأکیدشان بر بستر فرهنگی و عدم آگاهی از قوانین، عدم آگاهی اعلام‌کنندگان از مهلت قانونی ثبت ولادت و فوت، عدم اطلاع و آگاهی از قوانین ثبت احوال، و عدم آگاهی از فرایند ثبت می‌باشد، همخوانی دارد. علاوه بر این، نتایج مطالعه نشان داد که مواردی مانند سهل‌انگاری و بی‌اهمیتی به موضوع ثبت وقایع و رویدادهای جمعیتی و عدم درک

تأثیر آنی این ثبت‌ها در زندگی شخصی و اجتماعی نزد برخی از شهروندان، دلیلی برای کاهش تمایل به مشارکت در ثبت به موقع وقایع جمعیتی است که مؤید بخش دیگری از گزاره‌های نظری تئوری رفتار برنامه‌ریزی‌شده، یعنی پایین بودن درک از هنجارهای ثبت است. این یافته با نتایج مطالعه پورشهری (۱۳۹۲) همخوانی دارد.

در کنار نتایج حاصل از پرسشنامه و در هنگام پرس‌وجو با مشارکت‌کنندگان، به‌ویژه آن‌دسته از شهروندانی که تجربه ثبت معوقه رویدادهای جمعیتی را داشته‌اند، موانع و مشکلات اداری همچون عدم ارائه توضیح کافی توسط مأموران ثبت به افراد و توجیه نکردن آن‌ها به لحاظ زمان ثبت و اهمیت آن، و همچنین دوری از مراکز ثبت احوال و یا تناقض‌های کاری و مشکلات شغلی برخی از شهروندان، از دیگر دلایل مهم تمایل نداشتن به ثبت وقایع جمعیتی بیان شده است. این موضوع، مبین گزاره دیگری از تئوری رفتار برنامه‌ریزی‌شده، یعنی ضعف درک از دسترسی آسان به مراکز ثبت و امکانات ثبت وقایع است. این یافته‌ها هم با نتایج مطالعات فندالی (۱۳۹۰) و حقانی (۱۳۸۵) همسویی دارد.

طبق نتایج این پژوهش، متغیرهای دیگری همچون تعداد اعضای خانوار، محل تولد، جنسیت و پایگاه اجتماعی-اقتصادی خانوار نیز بر تمایل به ثبت وقایع و رویدادهای جمعیتی اثرگذار هستند و این یافته‌ها با نتایج مطالعات اصانلو (۱۳۹۱)، امیرخسروی (۱۳۸۰)، پلوسکی و همکاران (۲۰۱۵) و امو-ادجی و انیم^۱ (۲۰۱۵) انطباق دارند. بر اساس این واقعیات، می‌توان مطابق با گزاره‌های نظری کنش منطقی استدلال کرد که خانوارهای پُرجمعیت‌تر و کسانی که محل تولدشان روستا بوده است، بیشتر به ثبت وقایع حیاتی اهمیت می‌دهند. گویی اینکه تمایل به ثبت به موقع این وقایع در میان خانوارهای تحت سرپرستی زن نیز بیشتر بوده است. به بیان دیگر، زنان بیشتر از مردان به ثبت‌های به موقع اهمیت می‌دهند. در توضیح و توجیه این موارد که به زعم ما با گزاره‌های نظری کنش منطقی نیز انطباق دارند، می‌توان به کسب منافع حاصل از ثبت وقایع همچون اقدام برای بهره‌مندی از یارانه، سهام عدالت، و یا ترس از دادگاه و جریمه در بین این زیرگروه‌های جمعیتی اشاره کرد. نکاتی که هم در گفته‌های آن‌ها و هم در مصاحبه‌های اولیه، از زبان کارشناسان ثبت احوال مورد اشاره قرار می‌گرفت. از طرف دیگر، خانوارهای دارای جایگاه اجتماعی-اقتصادی بالاتر، بیش از سایرین به ثبت به موقع و دقیق این رویدادها اهمیت می‌دهند

که هم گویای عمل آنها در یک چارچوب حساب شده‌تر و نیز احتمالاً آگاهی بیشتر آنها در مورد اهمیت وقایع و دسترسی بیشتر آنها به امکانات و نیز درک مثبت‌تر به ثبت این رویدادهاست.

به‌طور خلاصه و به‌عنوان نتیجه‌گیری، نتایج پژوهش حاضر، ضرورت کار فرهنگی و اطلاع‌رسانی دولت و سایر سازمان‌های دخیل به مردم در زمینه ثبت رویدادها و ارائه اطلاعات به‌موقع و دقیق، تلاش در جهت ارتقای درک شهروندان از هنجارهای ثبت، تلاش در جهت ارتقای درک شهروندان از دسترسی آسان به مراکز ثبت و امکانات ثبت و تلاش سازمان‌های دخیل به‌ویژه ثبت احوال در جهت افزایش مدارا با شهروندان از جهات اداری، فرهنگی و... را نشان می‌دهد. بر این اساس، پیشنهادهای سیاستی زیر جهت افزایش تمایل بیشتر شهروندان به مشارکت در ثبت به‌موقع رویدادهای جمعیتی و از آن‌سو کاهش مسأله دیرثبتی وقایع جمعیتی ارائه می‌گردد:

- به اذعان برخی از شهروندان، با توجه به زمان‌بر بودن امور مرتبط با ثبت‌های جمعیتی و نظر به مشغله‌های کاری و شغلی آنها، توجه به این مسائل و انعطاف از طرف دولت و دست‌اندرکاران آمارهای جمعیتی در این زمینه‌ها لازم است.

- دولت و دست‌اندرکاران آمارهای جمعیتی، به‌ویژه سازمان ثبت احوال بایستی به اعمال جریمه و تحمیل هزینه‌های زیاد، به‌عنوان سازوکاری اجباری در ثبت امور جمعیتی واقعی نهند و به‌جای آن از شیوه‌های بدیل و ارزنده‌ای همچون آموزش و اطلاع‌رسانی بهره بگیرند.

- دولت و دست‌اندرکاران آمارهای جمعیتی، به‌ویژه سازمان ثبت احوال بایستی در خصوص امور مرتبط با ثبت و سایر اطلاعات شناسنامه‌ای و هویتی، تفاوت‌های زمینه‌ای و فرهنگی همچون بستر و ویژگی‌های متفاوت فرهنگی افراد و مراسم و رسومات سنتی را در نظر بگیرند و برای آنها اهمیت قائل شوند. این امر احتمالاً نیازمند افزایش مهلت‌های ثبت وقایع در مناطقی است که کمتر به این موضوع اهمیت می‌دهند. به‌علاوه، ضروری است که دوری از مراکز ثبت احوال یا دسترسی ضعیف به آن و تفاوت‌های مکانی در دسترسی به مراکز ثبت مانند شهر و روستا در نظر گرفته شود و در جهت تخفیف این مشکلات اقدامات لازم صورت گیرد.

- دولت و سایر سازمان‌های دخیل، بایستی تلاش‌های بی‌شائبه‌ای در راستای افزایش درک شهروندان از دسترسی آسان به مراکز و امکانات ثبت، افزایش آگاهی از قوانین و درک هنجارهای

ثبت، همراه با نگرش مثبت به این آمارها به کار ببندند.

- دولت و سایر سازمان‌های دخیل بایستی در راستای افزایش آگاهی اقشار مختلف مردم به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیرتر مانند سرپرستان خانوار بیکار و فاقد درآمد یا دارای درآمد اندک، بی‌سواد یا دارای سطح تحصیلات پایین، خانوارهای منتسب به جایگاه پایین اجتماعی-اقتصادی و... نسبت به اهمیت ثبت‌های به‌موقع و بازخورد آن برای اهداف توسعه و برنامه‌ریزی و همچنین پیامدهای مثبت آن در زندگی شخصی مردم، گام‌هایی اساسی بردارند.

- دولت و مراکز ثبت آمارهای جمعیتی بایستی به پُررنگ‌کردن اهمیت و نقش نهادهایی چون دهیاری و بهداری در روستاها در خصوص اطلاع‌رسانی و توجیه مردم برای انجام به‌موقع امور ثبت و مشارکت در سایر آمارگیری‌های جمعیتی اقدام کنند.

- دولت و مراکز ثبت آمارهای جمعیتی لازم است به ارائه اطلاع‌رسانی‌های لازم از طریق رسانه‌هایی مانند صداوسیما، روزنامه‌ها و اینترنت، منابع مختلف مانند مساجد، مدارس، دهیاری‌ها، جلسات اولیاء و مربیان و باجه‌های خدماتی بپردازند. همچنین، ضروری است که تمرکز این اطلاع‌رسانی‌ها بیشتر بر روی سرپرستان خانوار باشد.

منابع

اداره کل ثبت احوال استان کردستان (۱۳۹۷). سالنامه آمارهای جمعیتی سال‌های ۱۳۹۷، در: <http://www.krnocr.ir/documents/statistics/salname%20amari%201397.pdf>.

اسکیدمور، ویلیام (۱۳۷۲). نظریه‌های جامعه‌شناسی تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد حاضری و همکاران، چاپ اول، تهران: نشر تابان.

اصانلو، فرخ (۱۳۹۱). بررسی علل دیر ثبتی وقایع ولادت و وفات و آسیب‌شناسی آن، طرح پژوهشی، اداره کل ثبت‌احوال استان زنجان.

امیرخسروی، ارژنگ (۱۳۸۰). علل کم‌ثبتی و دیر ثبتی، تهران: انتشارات سازمان ثبت احوال کشور.

پرویش، تکتم و محمدرضا محسنی (۱۳۹۰). بررسی منابع آمارهای جمعیتی با تأکید بر داده‌های ثبتی، مقاله ارائه شده در همایش تحلیل روندهای جمعیتی کشور، تهران، ۲۹ و ۳۰ آذر.

پورشهری، رضا (۱۳۹۲). آسیب‌شناسی دیر ثبتی وقایع حیاتی، مجموعه مقالات پژوهش در ثبت، جلد ۱، سال ۱، صص ۱-۱۱.

۶۱ بررسی عوامل برانگیزنده تمایل به ثبت وقایع جمعیتی در استان کردستان

توسلی، غلامعباس (۱۳۸۰). نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: نشر سمت.

حسن‌لاریجانی، مژگان (۱۳۹۰). شناخت عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر در دیرثبتهی ولادت و فوت با تأخیر بیش از یکسال در شهرستان نیشابور (سه ماهه اول سال ۸۸)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

حقانی، حمید (۱۳۸۵). بررسی تأثیر عوامل درون و برون سازمانی بر وضعیت ثبت وقایع حیاتی و با تأکید بر آمارهای ولادت و فوت، تهران: انتشارات سازمان ثبت احوال کشور.

خانی، سعید، قربان حسینی، خالد حدودی، ساغر عباسی، و شقایق بیننده (۱۳۹۷). واکاوی علل و انگیزه‌های دیرثبتهی و کم‌ثبتهی آمارهای جمعیتی در استان کردستان، گزارش طرح تحقیقاتی، اداره کل ثبت احوال استان کردستان.

دال، رابرت (۱۳۶۴). تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، چاپ اول، تهران: نشر حسین ظفریان.

روشه، گی (۱۳۷۴). کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی زاده، چاپ سوم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

ریتزر، جورج (۱۳۸۱). نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ ششم، تهران: نشر علمی.

زنجانی، حبیب‌الله، طه نوراللهی، سیدمجید نبوی، زهرا فاضل، مرجان عزیززاده، حمید شجاعی، مریم کشاورز، علیرضا ساجدی، و منیژه امیرخسروی (۱۳۹۲). طرح ارزیابی نظام ثبت اطلاعات وقایع حیاتی (ولادت، فوت و مهاجرت‌های داخلی) مکان‌محور، گزارش طرح تحقیقاتی، سازمان ثبت احوال کشور، دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی.

سازمان ثبت احوال کشور، دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی (۱۳۷۲). نکاتی چند درباره ثبت موالید سازمان ثبت احوال کشور؛ میزان‌های زاد و ولد سالانه و روند رشد جمعیت، در:

[http://population.persiangig.com/document/Conferences/CPT%201390/Death%20Registration%20in%20Karaj%20District%20\(1385\).pdf](http://population.persiangig.com/document/Conferences/CPT%201390/Death%20Registration%20in%20Karaj%20District%20(1385).pdf).

سازمان ثبت احوال کشور (۱۳۹۷). سالنامه آمارهای جمعیتی سال‌های ۱۳۹۷ در:

<https://www.sabteahval.ir/avej/Page.aspx?mId=49823&ID=3199&Page=Magazines/SquareshowMagazine>.

سرینی واسان، کی (۱۳۸۴). فنون اساسی تحلیل و کاربرد جمعیت‌شناسی، ترجمه محمد امین کنعانی، چاپ اول، مازندران: انتشارات دانشگاه مازندران.

عینی‌زیناب، حسن، فریده شمس‌قهرخی، علیرضا ساجدی، اردشیر خسروی، علیرضا زاهدیان، زهرا رضائی‌قهرودی، و طه نوراللهی (۱۳۹۴). مدل‌سازی و پیش‌بینی مرگ‌ومیر در ایران ۱۴۲۰-۱۳۷۵، *مجله تحقیقات نظام سلامت حکیم*، دوره ۱۸، شماره ۴، پیاپی ۷۱، صص ۳۴۶-۳۳۶.

قندالی، آزاده (۱۳۹۰). بررسی علل و عوامل اجتماعی مؤثر در دیرثیتی ولادت و وفات در شهرستان گرمسار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

کاظمی‌پور، شهلا (۱۳۸۴). مبانی جمعیت‌شناسی، چاپ دوم، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

کوششی، مجید و محمد ترکاشوند مرادآبادی (۱۳۹۶). بررسی انطباق الگوی سنی مرگ‌ومیر در ایران با جداول عمر مدل، *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، دوره ۳، شماره ۱، صص ۶۳-۳۹.

کوئن، بروس (۱۳۸۶). مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چاپ هجدهم، تهران: انتشارات سمت.

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵). نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان سنندج، ۱۳۹۵.

میرزایی، محمد (۱۳۸۱). گفتاری در باب جمعیت‌شناسی کاربردی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

میریان، علی و عزت‌الله رحمدل (۱۳۸۶). رتبه‌بندی عوامل تأخیر در ثبت ولادت و فوت و عوامل عدم ثبت فوت، تهران: انتشارات سازمان ثبت احوال کشور.

نبوی، سیدعبدالحسین، علی‌حسین حسین‌زاده، و هاجر حسینی (۱۳۸۷). بررسی تأثیر پایگاه اجتماعی-اقتصادی و هویت قومی بر احساس امنیت اجتماعی، *فصلنامه دانش‌انتظامی*، دوره ۱۰، شماره ۲، صص ۳۶-۹.

وزارت بازرگانی، معاونت برنامه‌ریزی و بررسی‌های اقتصادی (۱۳۸۲). مقدمه‌ای بر آمارهای ثبتی، گروه آمار، دفتر آمار و اطلاع‌رسانی.

یزدان‌پناه، لیلا (۱۳۸۲). بررسی عوامل مؤثر بر میزان مشارکت اجتماعی، پایان‌نامه دوره دکتری دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم اجتماعی.

Ajzen, I. (2005). *Attitudes, Personality, and Behavior* (2nd Edition). Milton Keynes:

Open University Press McGraw-Hill Educatin.

Ajzen, I. (2010). *Attitudes, Personality, and Behavior* (2nd, Ed), New Delhi, India: Tata McGraw-Hill.

Ajzen, I. (2012). The Theory of Planned Behavior. In P. A. M. Lange, A. W. Kruglanski & E. T. Higgins (Eds.), *Handbook of Theories of Social Psychology*, 1 (2), 438-459, London, UK: Sage.

Ajzen, I. (2013). Theory of Planned Behavior Questionnaire, Measurement Instrument Database for the Social Science, Retrieved from www.midss.ie.

Ajzen, I., Joyce, N., Sheikh, S., & N. G. Cote (2011). Knowledge and the Prediction of Behavior: The Role of Information Accuracy in the Theory of Planned Behavior, *Basic and Applied Social Psychology*, 33(2), 101-117.

Amo-Adjei, J., & S. K. Annim (2015). Socioeconomic Determinants of Birth Registration in Ghana, *BMC International Health and Human Rights*, 15(1), 2-9.

Bell, N. M. (2013). Motivation to Run: Using Fishbein & Ajzen's Theory of Reasoned Action to Predict Participation in 5K Races, (Doctoral Dissertation, Indiana University of Pennsylvania).

Brutovská, M., Orosová, O., & O. Kalina (2014). Gender, Normative Beliefs and Alcohol Consumption among University Students, *Psychology Applications & Developments Advances in Psychology and Psychological Trends Series Edited by: Clara Pracana*, 67.

Kalafatis, S. P., Pollard, M., East, R., & M. H. Tsogas (1999). Green Marketing and Ajzen's Theory of Planned Behavior: A Cross-Market Examination, *Journal of Consumer Marketing*, 16 (5), 441-460.

Makinde, O. A., Olapeju, B., Ogbuoji, O. & S. Babalola (2016). Trends in the Completeness of Birth Registration in Nigeria: 2002–2010, *Demographic Research*. 35(12):315-338.

Pelowski, M., Wamai, R. G., Wangombe, J., Nyakundi, H., Oduwo, G. O., Ngugi, B. K & J. G. Ogembo (2015). Why don't You Register Your Child? A Study of Attitudes and Factors Affecting Birth Registration in Kenya, and Policy Suggestions, *the Journal of Development Studies*, 51(7), 881-904.

Tobin, E. A., Obi, A. & E. C. Isah (2013). Status of Birth and Death Registration and Associated Factors in the South-South Region of Nigeria, *Annals of Nigerian Medicine*, 7(1), 1-7.

مطالعه کیفی تفاوت‌های جنسیتی در تجربه سالمندی

(پژوهشی در شهر تهران)

شیوا پروائی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۰)

چکیده

هدف مقاله حاضر، ارائه روایتی از تفاوت‌های جنسیتی سالمندان برای فهم تجارب متکثر سالمندی است که با رویکرد نظری سالمندشناسی انتقادی و فمینیستی، روش پژوهش کیفی و تکنیک مصاحبه نیمه ساختاریافته، به شنیدن صداها و روایت‌های ۴۲ سالمند شهر تهران پرداخته است. داده‌های مصاحبه‌ای با روش تحلیل مضمون، کدگذاری و مقوله‌بندی شده است. نتایج پژوهش، روایت‌گر آن است که تجربه سالمندی به تفاوت سرمایه اقتصادی (مالکیت دارایی‌های خانوادگی، فرصت‌های شغلی، بازنشستگی و استقلال درآمدی، مسئولیت اقتصادی زندگی)، سرمایه فرهنگی و نمادین (تحصیلات، مهارت‌های فرهنگی، سواد سلامت، منزلت و اعتبار اجتماعی)، سرمایه اجتماعی (مناسبات اجتماعی، سرمایه خانوادگی) و سرمایه سلامت (سلامت جسمی، سلامت روانی، سلامت جنسی و سلامت اجتماعی) زنان و مردان سالمند برمی‌گردد. با توجه به یافته‌ها، سالمندی در بین زنان و مردان، تجربه واحد و یک‌شکلی نیست و می‌تواند بر حسب میزان دسترسی به سرمایه‌ها و نابرابری در سرمایه‌ها، تجربه‌ای متفاوت و متکثر باشد. انباشت این سرمایه‌ها در طول مسیر زندگی، مبتنی بر تفاوت‌های جنسیتی است و در نهایت، همین سرمایه‌های انباشتی، زندگی سالمندی را در بین زنان و مردان متفاوت می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: سالمندی، رویکرد مسیر زندگی، تفاوت‌های جنسیتی، سرمایه‌های انباشتی.

* دانش‌آموخته دوره دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران.

مقدمه

سالمندی مفهوم پیچیده‌ای است که از ابعاد مختلف بیولوژیکی، روان‌شناختی، تقویمی، اجتماعی و فرهنگی می‌توان آن را تعریف کرد. همچنین سالمندی در جوامع و فرهنگ‌های مختلف به شکل متفاوتی تجربه می‌گردد و بر این اساس، در تعریف سالمندی نمی‌توان به سن تقویمی ثابتی اکتفا کرد؛ ولی می‌توان از سن تقویمی به‌عنوان آستانه ورود به سنین سالمندی استفاده نمود. سن تقویمی سالمندی، بسته به امید زندگی و طول عمر افراد، در هر جامعه‌ای می‌تواند متفاوت باشد. اغلب، سن ۶۰ یا ۶۵ سالگی به‌عنوان آستانه ورود به سنین سالمندی استفاده می‌شود (یون و کول^۱، ۲۰۰۸؛ میسنر و هینی^۲، ۲۰۰۹).

بر اساس نتایج آخرین سرشماری رسمی، ۹/۳ درصد جمعیت ایران، ۶۰ ساله و بالاتر و ۶/۱ درصد جمعیت، ۶۵ ساله و بالاتر هستند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵) که این نسبت‌ها رو به افزایش است. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد هم‌اکنون حدود هشت میلیون نفر بالای ۶۰ سال و پنج و نیم میلیون نفر بالای ۶۵ سال در جامعه ایرانی زندگی می‌کنند که در این میان، جمعیت سالمندان زن نسبت به مردان رو به افزایش است. در پژوهش حاضر، ۶۵ سالگی و بالاتر به‌عنوان آستانه ورود به سالمندی در نظر گرفته شده است.

هر چند سالمندی جمعیت، حاصل پیشرفت‌های پزشکی و دستاوردهای رفاهی است، ولی در عین حال، می‌تواند با چالش‌هایی برای خود سالمندان، خانواده‌های آنها، دولت‌ها و نظام رفاهی و اقتصادی هر کشور همراه باشد. افراد، وقتی پا به سن می‌گذارند با ترکیبی از مشکلات جسمی، عاطفی و معیشتی روبرو می‌شوند که کنار آمدن با آن‌ها می‌تواند دشوار باشد. اما سالمندی پدیده‌ای نیست که به شکل یکسانی تجربه شود؛ بلکه تفاوت‌های زیادی در برخورداری از امکانات و منابع مادی، حمایت‌های عاطفی و خانوادگی، مراقبت‌های بهداشتی و درمانی بین سالمندان وجود دارد (گیدنز، ۱۳۸۷: ۲۴۲). در این راستا، برخی از محققان به چالش‌های سالمندی اشاره داشته‌اند؛ یانگ و شولر^۳ (۱۹۹۱) در کتاب «زندگی پس از کار؛ ظهور جامعه بی‌سن و سال» چنین استدلال می‌کنند که گاهی سن و سال به ابزار ظالمانه‌ای تبدیل می‌شود که

-
1. Yoon and cole
 2. Meisner and Hynie
 3. Young & Schuller

سالمندان را در نقش‌های ثابت و کلیشه‌ای جای می‌دهد. آن‌ها چنین جامعه‌ای را «جامعه حبس سنی^۱» می‌نامند (همان: ۲۴۴). تاونسند^۲ نیز سالمندان را به‌عنوان یکی از گروه‌های در معرض فقر و وابستگی معرفی می‌کند. در این زمینه، تاونسند (۱۹۸۱) معتقد است که سالمندان تحت تأثیر شکل‌هایی از وابستگی ساختاری قرار دارند که از طریق بازنشستگی اجباری، فقر و محدود شدن نقش‌های اجتماعی، ایجاد می‌شود (فیلیپسون و اسچارف^۳، ۲۰۱۳).

بنابراین، سالمندان یکی از گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه هستند که در زندگی سالمندی با مشکلاتی چون افزایش بیماری‌ها و نیاز به مراقبت و حمایت و همچنین کاهش منابع درآمدی روبرو هستند. از طرفی نیز با تجربیات دیگری چون مرگ عزیزان و نزدیکان و تنهاشدگی مواجه می‌شوند که زندگی اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی آن‌ها را متأثر می‌سازد. اما با این‌حال، نمی‌توان تجربه سالمندی و زندگی سالمندی را سراسر پر از چالش و مشکلات دانست؛ بلکه تجربه سالمندی تجربه متفاوت و متکثری است و بسته به تفاوت‌های طبقاتی، تفاوت‌های جنسیتی، تفاوت‌های نگرشی و مذهبی و دیگر تفاوت‌ها تغییر می‌کند و متنوع و متکثر می‌شود. شناسایی این تفاوت‌ها به منظور برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در قلمرو سالمندان مفید است و ضرورت مطالعه و بررسی دارد.

هدف پژوهش حاضر، مطالعه کیفی تجربه سالمندی مبتنی بر تفاوت‌های جنسیتی در شهر تهران (به‌عنوان کلان‌شهری با جمعیت بالای سالمند) است. مواجهه زنان و مردان با دوره زندگی سالمندی و مشکلات و چالش‌های این دوره از زندگی متفاوت است و آنها متأثر از تفاوت‌های جنسیتی، سالمندی را به شکل متفاوتی تجربه می‌کنند. بنابراین، تفاوت‌های جنسیتی در تجربه سالمندی، تعیین‌کننده است. در این راستا، پاسخ به این سؤال که چه عواملی تجربه سالمندی زنان و مردان را شکل می‌دهد و تجربه سالمندی را در بین آنها متفاوت می‌سازد؟ دغدغه پژوهش حاضر است.

-
1. Age-locked society
 2. Townsend
 3. Phillipson & Scharf

چارچوب مفهومی پژوهش

پژوهش حاضر به روش کیفی انجام شده است. این نکته را نباید فراموش کرد که امروزه در مطالعات کیفی، رویکرد استقرایی صرف مورد نقد واقع شده است و در این گونه پژوهش‌ها، اتخاذ رویکرد استقرایی - قیاسی به شکل همزمان پیشنهاد می‌شود (استراوس و کربین، ۱۳۹۶: ۴۳) که چنین رویکردی مستلزم رفت و برگشت میان مفاهیم نظری و داده‌های اکتشافی در میدان پژوهش است. بنابراین، نقش و جایگاه نظریه‌های موجود در تحلیل داده‌های پژوهش کیفی تایید می‌شود (تیمرمنز و تاوری^۱، ۲۰۱۲). در این راستا، مرور مفاهیم و چشم‌اندازهای نظری در تحلیل داده‌های کیفی بسیار مفید است.

اهمیت توجه و تأکید بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی در تحلیل مسائل سالمندی، به ظهور رویکرد جدیدی در مطالعات سالمندی تحت عنوان سالمندشناسی انتقادی و فمینیستی^۲ منجر شده است. سالمندشناسی انتقادی از مفاهیمی چون سن، نژاد، طبقه و جنسیت برای بررسی تفاوت‌های قدرت در جامعه و همچنین تحلیل شیوه‌های زندگی متفاوت در بین سالمندان بهره می‌گیرد. بر اساس این رویکرد، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، فرصت‌ها و انتخاب‌های افراد را در سنین سالمندی محدود می‌کنند (فیلیپس^۳ و همکاران، ۲۰۱۰: ۲۰۶). بنابراین، رویکرد سالمندشناسی انتقادی، ابزاری برای فهم عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و ترتیبات ساختاری ارائه می‌دهد (استس^۴، ۲۰۰۱: ۴۴). این رویکرد به طیف وسیعی از ایده‌هایی که به دنبال به چالش کشیدن نظریه‌ها، روش‌ها و جهت‌گیری غالب سالمندشناسی است، کمک کرده است (اسچولز^۵ و همکاران، ۲۰۰۶: ۲۷۲). همچنین این رویکرد با تفکر غالب و مسلط در سالمندشناسی که تمایل دارد سالمندی را به مسئله فردی و وابستگی تقلیل دهد، در چالش است و عوامل اجتماعی دیگری چون طبقه اجتماعی - اقتصادی و جنسیت را بر تجربه زندگی سالمندی تأثیرگذار می‌داند.

رویکردهای انتقادی سالمندی، روند اعمال قدرت بر سالمندان را مورد نقد قرار می‌دهند و

-
1. Timmermans & Tavory
 2. Critical and feminist Gerontology
 3. Phillips
 4. Estes
 5. Schulz

به این نکته می‌پردازند که در تحقیقات سالمندی، باید صدای خود سالمندان و روایت خود آنها از تجربه زندگی‌شان شنیده شود (بارس^۱، ۱۹۹۱). در این راستا، سالمندشناسی انتقادی، اغلب مدل‌های کمی‌گرایانه و تبیینی (پارادایم کارکردگرایانه) را رد می‌کند و به روش‌های کیفی و تفسیری در تحلیل مسائل و مشکلات سالمندان علاقه دارد (اسچولز و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۱۰۰). در واقع، سالمندشناسی انتقادی، نظریه‌های سنتی و روش‌های اثبات‌گرایی و مرسوم در مطالعه سالمندی را به چالش می‌کشد تا به افرادی که بی‌صدا هستند، صدا دهد (هولستین و مینکلر^۲، ۲۰۰۷). این رویکرد معتقد است که صداهای سالمندان برای فهم تجارب متکثر سالمندی، دارای اهمیت است و اگر صدای سالمندان شنیده نشود، فهم دوره زندگی سالمندی برای محققان، فهم ناقصی خواهد بود (فیلیپس و همکاران، ۲۰۱۰: ۱۲۱). همچنین سالمندشناسی انتقادی با نقد نابرابری‌های سنی مبتنی بر جنسیت، نژاد، قومیت و طبقه اجتماعی سعی می‌کند شرایط برابرگرایانه‌تری را در سطح جامعه برای سالمندان ایجاد نماید تا از این طریق، رفاه و بهزیستی سالمندان ارتقاء یابد (بارکان^۳، ۲۰۱۱).

نظریه‌های فمینیستی در حوزه سالمندی نیز از این نقطه آغاز می‌کنند که دوره سالمندی، زنان و مردان را به‌طور یکسان متأثر نمی‌سازد و فرایند سالمندی توسط زنان و مردان به‌گونه‌ای متفاوت، درک و تفسیر می‌شود. سالمندشناسی فمینیستی، ریشه در نظریه فمینیستی و سالمندشناسی انتقادی دارد و بر روابط قدرت و ستم‌های اعمال شده بر زنان سالمند در طول زندگی تأکید می‌کند. این نظریه‌ها، جنسیت را یک اصل سازمان‌دهنده برای زندگی اجتماعی در طول عمر در نظر می‌گیرند که تجربه سالمندی را اغلب به شکل نابرابری شکل می‌دهد (کالاسانتی^۴، ۱۹۹۹ و مک‌مولن^۵، ۱۹۹۵). نظریه‌های فمینیستی سالمندی، عدم حضور زنان در نظریه‌پردازی سنتی در مورد سالمندی را نیز نقد می‌کنند و نظریه‌ها و مدل‌های موجود سالمندی را ناکافی قلمداد می‌کنند؛ چرا که آنها روابط جنسیتی، تجربه زنان در بافت سالمندی و تقاضاهای مراقبتی مبتنی بر جنسیت را به تصویر نمی‌کشند (فیلیپس و همکاران، ۲۰۱۰). از نگاه

-
1. Baars
 2. Holstein & Minkler
 3. Barkan
 4. Calasanti
 5. McMullen

نظریه پردازان فمینیستی، جنسیت باید در تحلیل‌های اجتماعی سالمندی مورد مطالعه قرار گیرد. نظریه‌های فمینیستی سالمندی همانند دیدگاه انتقادی، تفاوت دسترسی به منابع مالی، سلامت و منابع مراقبتی را بررسی می‌کنند که تجربه سالمندی را برای زنان و مردان تغییر می‌دهد و متمایز می‌کند (آربر و گین، ۱۹۹۵). در این زمینه، محققان فمینیستی به دنبال بررسی نرخ‌های نسبتاً بالای فقر در میان زنان سالمند هستند و تغییر در ایدئولوژی‌ها و نهادهایی که آن را تداوم می‌بخشد را پیشنهاد می‌دهند. در این رویکرد، این اعتقاد وجود دارد که جنسیت بر تجربه سالمندی به شکل‌های مختلفی تأثیرگذار است. زنان سالمند نسبت به مردان، کمتر دارای ثبات اقتصادی هستند و به دلیل ناپایداری اشتغال در طول دوره زندگی‌شان، از حقوق بازنشستگی پایینی نیز برخوردار می‌شوند. به همین دلیل، زنان سالمند نسبت به مردان سالمند در فقر بیشتری به سر می‌برند (گارنر^۲، ۱۹۹۹؛ گین، ۲۰۰۳). نظریه‌های فمینیستی نشان داده‌اند که چگونه نابرابری جنسیتی در دوران سالمندی، نتیجه تصمیمات سیاسی، قوانین واجد شرایط و مکانیزم‌های نهادی است و در نتیجه زنان تاوان انتخاب‌های محدود زندگی و فرصت‌های محدود بازار کار را می‌دهند. زنان به‌عنوان بخشی از مسئولیت‌های خانوادگی و خویشاوندی، بار مراقبت از سالمندان را به‌صورت غیررسمی به‌عهده دارند یا به‌طور رسمی به‌عنوان مراقبت‌کننده و پرستار در ارگان‌های رسمی کار می‌کنند. نظریه‌های فمینیستی، بر اینکه چگونه دولت رفاه از طریق سیاست‌های عمومی، ایدئولوژی سیاسی و اصول سازمانی خود، تقسیم‌کار جنسیتی و سلطه مردانه را در محیط کار بازتولید می‌کند، تأکید دارند و به نقد آن می‌پردازند. آنها بیان می‌کنند که اغلب زنان، بیرون از منزل کار نمی‌کنند یا شغل ثابتی ندارند یا اینکه در منزل یا بیرون از منزل از فرزندان و والدین سالمندشان مراقبت می‌کنند. در نتیجه همین مسئولیت‌های مراقبتی با درآمدهای محدود، زنان در زندگی سالمندی برای برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. نظریه‌های فمینیستی سالمندی به نظریه‌های مرسوم در این حوزه انتقاد وارد می‌کنند که حقوق زنان را به‌عنوان همسر، مادر و مراقبان غیررسمی والدین سالمند و همچنین کار زنان در منزل را نادیده گرفته‌اند و از این طریق، در نظام اقتصادی جامعه، جایگاه پایین‌تری را به آنان اختصاص داده‌اند (آربر و گین، ۱۹۹۵؛ هیگس و جونز^۳، ۲۰۰۹: ۵۸).

-
1. Arber and Ginn
 2. Garner
 3. Higgs & Jones

این نظریه بیان می‌کند که تجربه سالمندی برای زنان و مردان از جهات مختلف، تجربه‌ای متفاوت است. به‌عنوان مثال، هراس زنان از پیر شدن، به‌دلایل متعددی بیشتر از مردان است. در زنان، از دست دادن زیبایی، چالشی دائمی است که با افزایش سن رخ می‌دهد. زنان، ارزش اجتماعی جذابیت را با نشانه‌های فیزیکی سالمندی از دست می‌دهند در حالی که مردان، کمتر این احساس را تجربه می‌کنند (تویگ^۱، ۲۰۰۴). مردان حتی تا دوران سالمندی، حداقل این احساس را در درون خود دارند که چندان از جذابیت‌های جنسی و جسمانی‌شان کاسته نمی‌شود اما در مورد زنان، این موضوع چندان صدق نمی‌کند. در همین راستا بود که سیمون دوبوار (۱۳۶۵) گفته بود: زنان دائماً با ترس و وحشت از پیر شدن زندگی می‌کنند. در این رابطه، گین و آربر (۱۹۹۵) برای اینکه نشان دهند زنان در فرایند سالمندشدگی به واسطه تبعیض سنی و همچنین تصورات و کلیشه‌های جنسیتی، تحت فشار بیشتری هستند، مفهوم «تبعیض سنی جنسیتی‌شده» را به‌کار برده‌اند. تجربه زنان از بدن‌شان، علاوه بر تبعیض‌های سنی، در تعامل با تبعیض‌های جنسیتی نیز قرار می‌گیرد (گین و آربر، ۱۹۹۵: ۱۵). لذا، زنان سالمند هم از لحاظ جنسیتی و هم از لحاظ سنی در معرض تبعیض‌هایی قرار دارند و در نتیجه در زندگی سالمندی می‌توانند آسیب‌پذیرتر از مردان باشند و کیفیت زندگی پایین‌تری را نسبت به مردان تجربه کنند. علاوه بر نظریه‌های انتقادی و فمینیستی، رویکرد مسیر زندگی نیز برای تحلیل زندگی سالمندی مفید است. رویکرد مسیر زندگی یکی از قدیمی‌ترین چارچوب‌های مفهومی در سالمندی است که تحلیلی در سطوح کلان- خرد ارائه می‌دهد (ویکتور، ۲۰۱۳: ۴۹). مسیر زندگی، شامل مجموعه‌ای از مراحل یا نقش‌های اجتماعی است که همه افراد طی می‌کنند. تحصیلات، نوع شغل و ویژگی‌های خانوادگی افراد بر مسیر زندگی‌شان تأثیرگذار است (ویکتور، ۲۰۰۵: ۳۲). طرفداران رویکرد مسیر زندگی، استدلال می‌کنند که برای فهم شرایط کنونی سالمندان، باید نیروهای اصلی اجتماعی و روان‌شناختی که در طول دوره زندگی سالمندان تأثیرگذار بوده‌اند، در تحلیل‌ها در نظر گرفته شود (جورج، ۱۹۹۶؛ اسپولز و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۰۹۹؛ بنگستون و همکاران، ۲۰۰۵: ۱۴). بر اساس این رویکرد، سالمندی مرحله جداگانه‌ای از زندگی شخص نیست، بلکه مرحله‌ای است که نشان‌دهنده انباشت تجربیات زندگی طی مسیر زندگی است.

بر اساس رویکرد مسیر زندگی، تجربه سالمندی متأثر از مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تعیین می‌شود که در طول زندگی انباشته شده‌اند. بنابراین، در این رویکرد بر شکل‌گیری دوره زندگی سالمندی به واسطه دوره‌های پیشین زندگی تأکید می‌شود. در نتیجه، الگوهای نابرابری در مراحل پیشین زندگی در سنین سالمندی همچنان ادامه می‌یابد. بر اساس این رویکرد، می‌توان گفت سالمندی در همه زمان‌ها و مکان‌ها به شکل یکسانی تجربه نمی‌شود. در نتیجه، سالمندان، یک‌دست نیستند و نیازها، توانایی‌ها و علایق متفاوت و متنوعی دارند.

در این رویکرد، فهم وقایع و تجربیات سالمندی، نیازمند برگشت به عقب برای فهم چگونگی شرایط زندگی و عوامل تعیین‌کننده آن است (دوح^۱، ۲۰۱۷: ۲۴). در نتیجه برای تحلیل مشکلات امروز سالمندان، باید شرایط زندگی گذشته آن‌ها را در مراحل مختلف زندگی از جنبه‌های گوناگون تحلیل کرد. پس این رویکرد بر تنوع و تفاوت تجربه سالمندی تأکید دارد؛ چرا که دوره زندگی هر یک از افراد، متفاوت است. تجربه سالمندی امروز نیز محصول تاریخ زندگی افراد است. بر اساس این رویکرد، تحلیل مسئله سالمندی تنها نیازمند تحلیل وضعیت امروز سالمندان نیست، بلکه تاریخ زندگی سالمندان طی مراحل گوناگون زندگی و سبک زندگی آن‌ها در دوره‌های مختلف زندگی بر وضعیت امروز سالمندان بسیار اثرگذار است.

پیشینه تجربی

مرور مطالعات سالمندی در چند دهه اخیر ایران، نادیده‌انگاری مطالعات کیفی درباره تفاوت‌های جنسیتی سالمندان را تأیید می‌کند. در خصوص تفاوت‌های جنسیتی سالمندان، تنها چند مطالعه (قاضی طباطبایی و همکاران، ۱۳۸۷؛ میرزایی و کاوه‌فیروز، ۱۳۸۸؛ شیرازی‌خواه و همکاران، ۱۳۹۰؛ باستانی و ذکریایی، ۱۳۹۱؛ موحد و همکاران، ۱۳۹۴؛ زنجری و همکاران ۱۳۹۸) با روش کمی در موضوعاتی چون کیفیت زندگی، اوقات فراغت، حمایت اجتماعی و سبک زندگی انجام شده است. نتایج پژوهش کمی قاضی طباطبایی و همکارانش (۱۳۸۷) حاکی از آن است که سالمندی و مسائل و مشکلات ناشی از آن در شهر تهران، زنانه است. علاوه بر این، تأثیرات فرایند نوسازی و جهانی‌شدن، دسترسی و همراهی فرزندان را تحت تأثیر هنجارهای حفظ زندگی شخصی قرار داده و ثبات عناصر فرهنگی و حقوق مدنی، موجب شده است تا

والدین سالمند خصوصاً زنان، از گذر این تغییرات آسیب‌پذیر شوند. نتایج پژوهش کمی شیرازی‌خواه و همکارانش (۱۳۹۰) نیز نشان می‌دهد معمولاً امید زندگی زنان بیشتر از مردان است که در نتیجه به تنه‌ازبستی بیشتر زنان سالمند می‌انجامد. شیوع بیماری‌های قلبی و فشار خون، چربی نوع تری‌گلیسیرید، پوکی استخوان و همچنین میزان بی‌سوادی و مشکلات عاطفی و روانی در زنان سالمند بیشتر است. میزان کیفیت زندگی زنان سالمند از مردان سالمند کمتر است و در نهایت، میزان سپردن زنان سالمند به آسایشگاه‌ها، از مردان سالمند بیشتر است.

همان‌طور که اشاره شد زنان معمولاً امید بالاتری نسبت به مردان دارند اما بیشتر از مردان، بیمار می‌شوند. پژوهش گشتاسبی و همکارانش (۱۳۸۲) حاکی از آن است که زنان، علی‌رغم برخورداری از امید زندگی بیشتر، در سلامت عمومی و روانی، وضعیت بدتری نسبت به مردان دارند. مطالعه نوعی و همکارانش (۱۳۹۴) درباره ناتوانی سالمندان نیز نشان می‌دهد ناتوانی در زنان سالمند بیشتر از مردان سالمند است که این موضوع به وظایف خانم‌ها در طول زندگی در مواردی چون زایمان، شیردهی، یائسگی، آرتروز و پوکی استخوان برمی‌گردد. بنابراین، ناتوانی سالمندان با جنسیت رابطه معنی‌داری دارد.

یافته‌های پژوهش موحد و همکارانش (۱۳۹۴) نیز حکایت از آن دارد که جنسیت با سبک زندگی سلامت‌محور رابطه معناداری دارد. در واقع، تفاوت‌های جنسیتی، سبک زندگی سلامت‌محور را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌علاوه، فراتر از ابعاد زیست‌شناختی متفاوت زنان و مردان، شرایط اجتماعی نابرابر، رفتارهای سلامت متفاوتی را برای زنان و مردان به همراه دارد. نتایج پژوهش زنجری و همکارانش (۱۳۹۸) درباره تفاوت‌های جنسیتی سالمندان در گذران اوقات فراغت نیز نشان می‌دهد مردان سالمند، زمان بیشتری را به فعالیت‌های دستمزدی اختصاص می‌دهند. در مقابل، زنان سالمند بیشتر درگیر فعالیت‌های غیردستمزدی مانند مراقبت و ارائه خدمات به اعضای خانوار هستند. همچنین مردان سالمند بیشتر از زنان سالمند در فعالیت‌های فراغتی مشارکت فعال دارند.

در پژوهش‌های خارجی نیز تفاوت‌های جنسیتی سالمندان مورد مطالعه قرار گرفته است. در این زمینه، پژوهش راسل^۱ (۲۰۰۷) بر تفاوت‌های جنسیتی در تجربه زیسته سالمندان معتقد است. از نگاه او، سالمندی یک پدیده جنسیتی است که معانی خاصی برای زنان دارد. زنان نسبت به

مردان عمر طولانی‌تری دارند. همچنین زنان از خدمات مراقبت رسمی بیشتری استفاده می‌کنند. نتایج پژوهش رودا و آرتازکوز^۱ (۲۰۰۹) نیز نشان می‌دهد نابرابری جنسیتی در سلامت سالمندان، ترکیبی از موقعیت اقتصادی و اجتماعی، ویژگی‌های خانوادگی و حمایت اجتماعی در بین زنان و مردان سالمند است. نتایج پژوهش تومیوکا^۲ و همکارانش (۲۰۱۷) نیز تفاوت‌های جنسیتی سالمندان را در مشارکت اجتماعی در گروه‌های داوطلبانه، ورزشی، سرگرمی، گروه‌های فرهنگی، کلوب‌های سالمندی، انجمن‌های محلی و کار دستمزدی نشان می‌دهند. در نهایت، نتایج پژوهش کارمل (۲۰۱۹) نیز از تفاوت‌های جنسیتی در منابع فردی، نقش‌های مرتبط با مراقبت خانگی و همچنین سلامت و امید زندگی سالمندان حکایت دارد.

همان‌طور که نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد، فراتر از عوامل بیولوژیکی، عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، تفاوت‌های جنسیتی سالمندان را شکل می‌دهند که در پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا با روش کیفی، رویکرد انتقادی و فمینیستی، فهم نظری جدید و روایت عمیقی از تفاوت‌های جنسیتی سالمندان ارائه گردد.

روش تحقیق

در این پژوهش، برای جمع‌آوری اطلاعات از سالمندان، از روش کیفی و مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و برای تحلیل داده‌ها از تکنیک تحلیل مضمون^۳ استفاده شده است. در تحلیل مضمون، تلاش بر این است که مضامین آشکار و پنهان موجود در متن داده‌های کیفی استخراج شود. تحلیل‌ها از معانی آشکار محتوای داده‌ها فراتر رود و ایده‌ها و مفاهیم نهفته در داده‌ها کشف گردد.

در این تحقیق، افراد ۶۵ سال و بالاتری که در مناطق مختلف شهر تهران زندگی می‌کنند، به‌عنوان «سالمند» در نظر گرفته شده‌اند. با توجه معیارهای انتخاب نمونه در روش کیفی و ملاک اشباع نظری، در نهایت تعداد نمونه‌ها در پژوهش حاضر به ۴۲ نفر رسید. در جدول زیر، خلاصه‌ای از مهم‌ترین مشخصات اجتماعی و اقتصادی سالمندان مورد مطالعه آمده است.

-
1. Rueda & Artazcoz
 2. Tomioka
 3. Thematic analysis

جدول ۱: ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی سالمندان مورد مطالعه

ردیف	جنسیت	وضعیت تأهل	سن	تحصیلات	وضعیت بیمه‌ای
۱	مرد	متاهل	۸۳	دیپلم	بازنشسته بانک کشاورزی
۲	مرد	متاهل	۷۱	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۳	زن	بیوه	۶۸	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۴	مرد	متاهل ^۱	۶۶	سیکل	بدون بیمه بازنشستگی
۵	زن	بیوه	۷۵	سیکل	بدون بیمه بازنشستگی
۶	زن	بیوه	۶۹	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۷	مرد	بیوه	۸۰	فوق‌دیپلم	بازنشسته آموزش و پرورش
۸	زن	بیوه	۷۳	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۹	زن	متاهل	۶۶	فوق‌دیپلم	بازنشسته آموزش و پرورش
۱۰	زن	متاهل	۶۶	ششم ابتدایی	بدون بیمه بازنشستگی
۱۱	مرد	متاهل	۸۱	سیکل	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۱۲	مرد	متاهل	۷۱	فوق‌لیسانس	بازنشسته تأمین اجتماعی
۱۳	زن	بیوه	۸۵	بی‌سواد	مستمری‌بگیر تأمین اجتماعی
۱۴	مرد	متاهل	۷۴	لیسانس	بازنشسته صندوق شرکت نفت
۱۵	مرد	متاهل	۷۴	دیپلم	بازنشسته نیروهای مسلح
۱۶	مرد	متاهل	۶۸	سیکل	بدون بیمه بازنشستگی
۱۷	زن	متاهل	۶۶	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۱۸	مرد	طلاق‌گرفته	۶۵	دیپلم	بدون بیمه بازنشستگی
۱۹	مرد	متاهل	۶۶	سیکل	بدون بیمه بازنشستگی
۲۰	زن	بیوه	۷۵	دیپلم	بازنشسته آموزش و پرورش
۲۱	زن	متاهل	۶۸	دیپلم	بازنشسته آموزش و پرورش
۲۲	مرد	متاهل	۷۳	بی‌سواد	بازنشسته تأمین اجتماعی
۲۳	زن	بیوه	۹۰	بی‌سواد	مستمری‌بگیر تأمین اجتماعی
۲۴	مرد	متاهل	۶۶	ششم ابتدایی	حداقل‌بگیر تأمین اجتماعی
۲۵	زن	متاهل	۶۹	سیکل	بدون بیمه بازنشستگی
۲۶	مرد	متاهل	۶۶	ششم ابتدایی	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۲۷	زن	متاهل	۷۱	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۲۸	زن	بیوه	۷۰	بی‌سواد	بدون بیمه بازنشستگی
۲۹	مرد	متاهل	۷۰	لیسانس	بازنشسته تأمین اجتماعی
۳۰	زن	طلاق‌گرفته	۶۵	دیپلم	بدون بیمه بازنشستگی
۳۱	زن	متاهل	۶۵	دیپلم	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری

۱. ایشان از طرف همسر و فرزندان طرد شده‌اند و در خانه سالمندان زندگی می‌کنند.

ردیف	جنسیت	وضعیت تأهل	سن	تحصیلات	وضعیت بیمه‌ای
۳۲	مرد	متاهل	۷۲	ششم ابتدایی	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۳۳	مرد	متاهل	۶۵	لیسانس	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۳۴	مرد	متاهل	۷۸	ششم ابتدایی	بازنشسته تأمین اجتماعی
۳۵	مرد	متاهل	۶۶	فوق لیسانس	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۳۶	مرد	متاهل	۸۷	لیسانس	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۳۷	مرد	مجرد	۷۴	لیسانس	بازنشسته صندوق تأمین اجتماعی
۳۸	مرد	متاهل	۷۲	لیسانس	بازنشسته صندوق شرکت نفت
۳۹	مرد	متاهل	۷۲	دکتر (مهندسی)	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۴۰	زن	متاهل	۷۰	دکتر (دامپزشکی)	بازنشسته صندوق بازنشستگی کشوری
۴۱	زن	بیوه	۶۷	دیپلم	بازنشسته تأمین اجتماعی
۴۲	مرد	متاهل	۶۹	دیپلم	بازنشسته تأمین اجتماعی

در پژوهش حاضر، از روش نمونه‌گیری هدفمند برای دستیابی به مصاحبه‌شوندگان استفاده شده و با روش نمونه‌گیری نظری، اشباع حاصل شده است. نمونه‌گیری نظری به این صورت بوده که محقق یک نمونه اولیه را انتخاب و داده‌ها را تحلیل می‌کند و سپس برای اصلاح و پالایش مقوله‌های درحال ظهور خود، نمونه‌های بیشتری را برمی‌گزیند. این فرایند ادامه می‌یابد تا زمانی که محقق به مرحله اشباع داده‌ها می‌رسد؛ یعنی به مرحله‌ای که در آن بینش و ایده جدیدی از گسترش بیشتر نمونه‌ها حاصل نمی‌شود (محمدپور، ۱۳۹۰: ۴۱). در این پژوهش نمونه‌گیری نظری تا نقطه اشباع مفهومی ادامه یافت؛ یعنی تا زمانی که محقق به این نتیجه رسید که با مصاحبه‌های جدیدتر، اطلاعات و مفاهیم تازه‌ای به دست نمی‌آورد و به تکرار مفاهیم مقوله‌های به دست آمده پیشین رسیده است.

لازم است اشاره شود که توانایی صحبت کردن، آگاهی و هوشیاری سالمندان و همچنین تمایل به مشارکت، از مهم‌ترین ملاک‌های ورود سالمندان به پژوهش بوده است. مکان مصاحبه با سالمندان نیز فضاهای عمومی چون پارک‌ها و بوستان‌ها، کانون‌های بازنشستگی، سراهای محله، بیمارستان‌ها، مترو و بازارهای روز در شهر تهران طی سال‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ بوده است. مدت زمان مصاحبه‌ها نیز بین ۴۰ تا ۹۰ دقیقه، متفاوت بوده است. در نهایت باید به اعتبار و کیفیت پژوهش اشاره کرد که در این پژوهش از راهکارهایی چون ارائه توصیف غنی و ثبت مستندات و شواهد، انجام کار میدانی گسترده و درگیری طولانی‌مدت با موضوع پژوهش، مستندسازی یافته‌ها در قالب ارائه فرایند کدگذاری و مقوله‌سازی، ترسیم شبکه مضامین و در نهایت راهبرد بازنگری داوران به منظور اعتمادپذیری داده‌ها استفاده شده است.

یافته‌های تحقیق

تجربه سالمندی بر حسب تفاوت‌های جنسیتی متفاوت است. این تفاوت‌ها به نایربری دسترسی به سرمایه اقتصادی، سرمایه فرهنگی و نمادین، سرمایه اجتماعی و سرمایه سلامت زنان و مردان سالمند برمی‌گردد. بنابراین، تجربه سالمندی برای زنان و مردان ایرانی تجربه‌ای مبتنی بر انباشت سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سرمایه سلامت طی مسیر زندگی است. زنان و مردان سالمند طی مسیر زندگی برای انباشت این سرمایه‌ها شرایط متفاوتی داشته‌اند و همین تجارب متفاوت، سالمندی متفاوتی را برای آن‌ها رقم زده است.

جدول ۲: مقولات اولیه، فرعی و اصلی پژوهش

مقوله اصلی	مقولات فرعی	مقولات اولیه	
تفاوت‌های جنسیتی سالمندان	تفاوت سرمایه اقتصادی سالمندان	مالکیت دارایی‌های خانوادگی	
		فرصت‌های شغلی، بازنشستگی و استقلال درآمدی	
		مسئولیت اقتصادی زندگی	
	تفاوت سرمایه فرهنگی و نمادین سالمندان	تحصیلات	
		مهارت‌های فرهنگی	
		سواد سلامت	
	تفاوت سرمایه اجتماعی سالمندان	منزلت و اعتبار اجتماعی	
		مناسبات اجتماعی	
	تفاوت سرمایه سلامت سالمندان	سرمایه خانوادگی	
		سلامت جسمی	
سلامت روانی			
سلامت اجتماعی			
	سلامت جنسی		

نتایج پژوهش روایت‌گر تفاوت تجربه سالمندی بر حسب تفاوت‌های جنسیتی است که به نابرابری و تفاوت دسترسی به سرمایه اقتصادی (مالکیت دارایی‌های خانوادگی، فرصت‌های شغلی، بازنشستگی و استقلال درآمدی، مسئولیت اقتصادی زندگی)، سرمایه فرهنگی و نمادین (تحصیلات، مهارت‌های فرهنگی، سواد سلامت، منزلت و اعتبار اجتماعی)، سرمایه اجتماعی (مناسبات اجتماعی و سرمایه خانوادگی) و سرمایه سلامت (سلامت جسمی، سلامت روانی، سلامت جنسی و سلامت اجتماعی) زنان و مردان سالمند برمی‌گردد.

تفاوت‌های جنسیتی مبتنی بر سرمایه اقتصادی سالمندان

یکی از ابعاد مهم سرمایه که بر زندگی سالمندان در جامعه ایرانی به شدت تأثیر می‌گذارد، سرمایه اقتصادی آنها است. سطح سرمایه اقتصادی هر یک از سالمندان می‌تواند تجربه‌های متفاوتی را از زندگی سالمندی برای آنها رقم بزند. سرمایه اقتصادی از طریق توانایی کسب درآمد و فرصت‌های شغلی ایجاد می‌شود که وابسته به اقتصاد بیرون از خانه است؛ یعنی جایی که مردان سالمند، برتری بیشتری نسبت به زنان سالمند طی مراحل زندگی داشته‌اند. بخش زیادی از زنان در طول زندگی از مواهب اقتصادی و اجتماعی اشتغال، محروم بودند و همین وضعیت، به شدت آنان را نسبت به مردان در دوره زندگی سالمندی آسیب‌پذیر کرده است.

زنان سالمند نسل‌های گذشته، در طول دوران زندگی خود، کمتر از مردان به کار بیرون از خانه و درآمدزایی مشغول بوده‌اند؛ لذا پشتوانه‌های مالی مستحکمی برای خود خلق نکرده‌اند و سرمایه اقتصادی آنها عمدتاً به دارایی‌های همسر متکی است. زنان سالمند کنونی، بازمانده نسلی هستند که عمدتاً خانه‌دار بودند، فرصت آموزشی و شغلی کمتری داشته‌اند و بنابراین، وابستگی بیشتری به خانواده و اطرافیان دارند. در نتیجه، سالمندی زنان امری وابسته به مردان و محصول جایگاه همسران‌شان است. زنان سالمند در طی دوران زندگی مسئولیت بیشتری برای کارهای مراقبتی و امور منزل داشته‌اند، کمتر شاغل بوده‌اند و اغلب حقوق بازنشستگی ندارند. بنابراین، امنیت اقتصادی در بین زنان و مردان در دوره زندگی سالمندی متفاوت است و زنان در این زمینه وابسته‌تر و آسیب‌پذیرتر هستند.

زن سالمند ۶۸ ساله، بی‌سواد و خانه‌داری که در خیابان گدایی می‌کند، در این زمینه می‌گوید: «شوهرم دست‌فروش بود و زندگی بخورنمیری داشتیم، هفت سالی میشه که مرده، هیچی نداشت، بیمه هم نداشت که بازنشستگی داشته باشه، کارش بیرون بود، تو خیابون،

کارگر بود. بچه‌ها هم تو این دوره زمونه همشون گرفتارن، وضعشون خوب نیست که به من کمک کنن، من الان هیچ درآمدی ندارم، شوهرم فقیر بود، چیزی نداشت که بذاره برام که آخر عمری اینجوری گرفتار نشم».

سرمایه اقتصادی زنان سالمند کنونی عمدتاً وابسته به همسر است که به نبود فرصت‌های اشتغال زنان در دوران جوانی و میان‌سالی و در نتیجه نابرخورداری از بازنشستگی و فقدان استقلال درآمدی در دوران زندگی سالمندی برمی‌گردد؛ سالمندان زن امروز، متعلق به نسلی هستند که ساختارهای فرهنگی درباره تحصیل و ورودشان به اشتغال، مقاومت بیشتری داشت. در نتیجه، امروز بخش زیادی از سالمندان زن از فقدان استقلال درآمدی رنج می‌برند و کیفیت زندگی دوران سالمندی‌شان منوط به سرمایه اقتصادی همسرشان است.

در زمینه سرمایه اقتصادی سالمندان باید توجه داشت که بخشی از زنان هم که شاغل بودند، در دوران اشتغال خود در مقایسه با مردان از فرصت‌ها و مزایای شغلی متفاوتی بهره‌مند شده‌اند که به تبعیض‌های جنسیتی در زندگی شغلی مربوط می‌شود.

در این زمینه زن ۷۰ ساله و دامپزشک می‌گوید: «خیلی در حق من اجحاف کردند، خیلی حقمو خوردن، همیشه سنگ مینداختن جلوم، خیلی تو محیط کاری اذیتم می‌کردن، اونقدر اذیت کردن که حدود دو سال مونده بود که بازنشسته بشم ولی نمودم و اوادم بیرون و با حقوق خیلی کم بازنشسته شدم. من با مدرک دکترام خیلی حقوق پایینی می‌گیرم درحالی که همسرم مثل خودمه ولی حقوقش بالاست».

یکی از موقعیت‌های دیگر که در آن تفاوت‌های جنسیتی مشهود است، مالکیت دارایی‌های خانوادگی است. نابرابری در دارایی‌های خانوادگی، زندگی بعد از مرگ همسر را برای زنان سالمند، سخت و دشوار می‌سازد؛ چرا که آنها علاوه بر فقدان حمایت عاطفی همسر و تنهاشدگی، در صورت عدم تأمین اقتصادی، بیشتر آسیب می‌بینند. در این زمینه، با توجه به اینکه سالمندان امروز به نسلی تعلق دارند که مالکیت اموال و دارایی‌ها عمدتاً در دست همسران آنها بوده است، بسیاری از زنان سالمند، فاقد منابع درآمدی شخصی هستند. علاوه بر این، قوانین مدنی جامعه ایران درباره ارث و حقوق مالکیت دارایی‌ها، حکایت از آن دارد که زن در صورتی که صاحب اولاد باشد، یک‌هشتم از اموال همسرش و در صورت نداشتن فرزند، یک‌چهارم از اموال همسرش را به ارث می‌برد. بنابراین، زنان سالمند، با مرگ شوهر، از دارایی کمتری سهم می‌برند تا جایی که در برخی از موارد، امکان تأمین مسکن برای زن سالمند به سختی فراهم می‌شود.

در این زمینه، زن ۷۰ ساله خانه‌دار و بی‌سواد می‌گوید: «خرج و مخارجمو پسر کوچیکم می‌ده. همسرم از دنیا رفته، الان سه سالی می‌شه، من درآمدی ندارم، شوهرم بازنشسته نبود، هیچی به نام من نکرده بود وقتی از دنیا رفت. الان بچه‌ها می‌خوان ارث رو تقسیم کنن و دادگاه میرن میان، قراره حق و حقوق منم بدن، شاید فقط یه سرپناه واسم بمونه، کاش وقتی زنده بود فکر می‌کرد و چیزی به نام من می‌زد من آخر عمری محتاج بچه‌هام نمی‌شدم».

باید اشاره داشت که علاوه بر ساختارهای حقوقی و فرهنگی جامعه ایران، با توجه به حاکمیت بی‌سوادی و کم‌سوادی در بین سالمندان ایرانی و در نتیجه فقدان و ضعف سواد حقوقی، نمی‌توان به تصمیمات خود سالمندان برای جلوگیری از نابرابری‌های حقوقی اکتفا کرد. بسیاری از سالمندان با توجه به فقدان سواد حقوقی، تصمیماتی در این باره پیش از مرگ و در دوران سلامتی اتخاذ نمی‌کنند و این شرایط موجب می‌شود در سنین سالمندی به زنان سالمند سختی‌های اقتصادی بیشتری تحمیل شود و در مواردی به کمک‌های فرزندان، اعضای خانواده و حتی کمک‌های مردمی و خیریه‌ای وابسته شوند.

از طرف دیگر، حتی زنانی که شاغل بوده و در حال حاضر بازنشسته شده‌اند، نسبت به مردان سرمایه اقتصادی پایینی دارند چرا که متعلق به نسلی هستند که حقوق و درآمد خود را صرف زندگی خانوادگی کرده‌اند بدون اینکه حتی سهم برابری در اموال و دارایی‌های خانوادگی داشته باشند. در برخی از موارد نیز حقوق و دارایی‌های زنان صرف هزینه‌ها و مخارج فرزندان شده است. بنابراین، در این دوره از زندگی، زنان سالمند از امنیت اقتصادی پایینی برخوردارند. حتی در برخی از موارد دارایی‌های به‌دست آمده زنان در خانواده‌هایی که زن و مرد، هر دو شاغل بودند، عمدتاً به مردان خانواده اختصاص یافته و در زمره داشته‌های حقوقی زن قرار نگرفته و زن به‌عنوان شریک دارایی‌های مرد نبوده است.

در این زمینه زن بازنشسته آموزش و پرورش ۶۶ ساله می‌گوید: «من و همسرم همیشه حقوق-هامونو یک‌کاسه می‌کردیم و خرج می‌کردیم. همه زندگیو با هم ساختیم، خرج خورد و خوراک، خرید خونه، خرید ماشین، بزرگ کردن بچه‌ها. من تزم این بود که جیبم جدا نباشه از همسرم. دور و برم دوستانم و همکارام بودن که جیبشون با همسرشون جدا بود یا مجرد بودن و واسه خودشون ذخیره می‌کردند. ولی من تزم این بود که زندگی خوب اینه که جیب یکی باشه. ولی هر چی خریدیم و هر دارایی که داریم به نام همسرم هست. همسرم این‌جوری نبود که به نام من بکنه یا منو شریک کنه. واسم زمانی ارزش داشت که خودش اینکارو بکنه. وقتی نکرد و واسم ارزش قائل نبود، منم چیزی نگفتم و هیچ‌وقت نمی‌گم و زندگیمو خراب نمی‌کنم».

چنین موقعیت‌های آسیب‌پذیر و نابرابری، موجب افزایش آگاهی برخی از زنان شاغل شده است تا در این زمینه حساسیت‌های بیشتری داشته باشند. یافته‌ها نشان می‌دهد در برخی از موارد، زنان شاغل و دارای درآمد، تنها خودشان صاحب املاک و دارایی‌های خانوادگی هستند و حتی در مواردی حقوق مردان خانواده را تضعیف کرده‌اند. نابرابری‌های حقوقی در دارایی‌ها و همچنین ساختارهای فرهنگی سنتی، موجب ایجاد ترسی در زنان شده است تا درآمدهای خود را انباشت و درآمدهای همسر را صرف هزینه‌های روزمره کنند؛ به نحوی که در برخی موارد، مردان خانواده در سنین سالمندی فاقد دارایی‌های شخصی هستند، در حالی که اگر در این زمینه، در نظام حقوقی کشور شرایط درست و منصفانه‌ای اندیشیده شده بود، زمینه‌های نابرابری جنسیتی در این حوزه کاهش می‌یافت.

مرد ۶۹ ساله و بازنشسته تأمین اجتماعی در این زمینه می‌گوید: «من خونه ندارم واسه خودم، خونه واسه زنم هست. همسر من کار می‌کرد ولی پولاشو تو خونه خرج نمی‌کرد، می‌گفت وظیفه من نیست کار کنم و هر چی در بیارم واسه خودم هست. خونه خریدیم ولی گفت به نام من باشه. بیشتر پولشو زنم داد. زنم پولاشو ذخیره می‌کرد ولی پولای من تو خونه خرج می‌شد، خرج بچه‌ها می‌شد، حقوق کارمندی بود دیگه. ما دو تارمون کار می‌کردیم ولی پولای من خرج زندگی می‌شد ولی پولای خانومم ذخیره می‌شد. همین خونه خانوممو داریم الان و توش زندگی می‌کنیم من نتونستم خودم به خونه دیگه بگیرم. الان وقتی دعوا مون می‌شه بهم میگه برو از خونه بیرون، میگه خونه مال منه، چند بار منو انداخته از خونه بیرون».

ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و جنسیتی نابرابر، همیشه به ضرر زنان عمل نمی‌کند؛ بلکه گاهی مردان نیز از همین ساختارهای فرهنگی و جنسیتی نابرابر آسیب می‌بینند. بنابراین، بحث نابرابری در دارایی‌های خانوادگی، فقط مربوط به زنان نیست؛ بلکه به مردان نیز ارتباط دارد. مردان نیز از نابرابری در دارایی‌های خانوادگی آسیب می‌بینند.

مرد ۶۵ ساله، لیسانس و بازنشسته می‌گوید: «همسر من خواست طلاق بگیره و گفت مهریه مو بده، منم خونه‌ای که داشتم فروختم و مهریه شو دادم ولی چند وقت بعد پدرش از دنیا رفت و دوست و آشنا گفتن طلاقش نده، خونه از دستم رفت و خانومم با پول خونه به خونه واسه مادرش گرفت و مادرش اونجا زندگی می‌کنه. بعدش دیگه مستأجر بودیم همش، بعد از چند سال دوباره با وام و کمک تونستم به خونه بگیرم و گفت حتماً باید خونه رو به من بدی تا بیام اون خونه. می‌خواست همش تو خونه سه خواب باشیم و من هم دیگه نمی‌تونستم هزینه رهن خونه رو تأمین کنم، خونه رو به نامش زدم. با خانومم مشکل دارم، هر وقت حرفمون میشه منو میندازه بیرون و میگه نیا خونه، هر روز صبح هم میگه برو بیرون و شب

بیا. می‌گه این خونه مال منه، باید بری بیرون. منو بیرون می‌ذاره، منم میرم مسافرکشی می‌کنم، تا شب بشه هر وقت خودش زنگ بزنه میرم».

در این میان، یکی از تفاوت‌های جنسیتی دیگر، تفاوت در مسئولیت‌های اقتصادی سالمندان است. با توجه به حاکمیت و غلبه نظام مردسالار در دوران زندگی سالمندان و غلبه الگوی سنتی مردان آور و زن خانه‌دار طی مسیر زندگی، عمدتاً مردان خانواده عهده‌دار مسئولیت‌های اقتصادی زندگی خانوادگی هستند. مردان زمانی که متأهل هستند و همسرشان در قید حیات است، مسئولیت زندگی اقتصادی را برعهده دارند چرا که آن‌ها در بستری زیسته‌اند که مردان خانواده، نان‌آور و زنان خانواده، خانه‌دار بوده‌اند اما زمانی که زنان، همسرشان را از دست می‌دهند، به لحاظ اقتصادی سقوط می‌کنند و به مضیقه می‌افتند. در این میان، برای تأمین زندگی اقتصادی نیز فرصت‌های ازدواج مجدد ندارند. بنابراین، هر چند مسئولیت اقتصادی خانوادگی فشار زیادی به مردان سالمند تحمیل می‌کند اما در عین حال، با توجه به اینکه سرمایه اقتصادی زنان سالمند وابسته به همسرشان است، در نبود همسر و فقدان دارایی‌های سرمایه‌ای به ارث رسیده از همسر، دشواری اقتصادی بیشتری نصیب زنان سالمند می‌شود.

در این زمینه، زنان سالمند طبقات پایین، موقعیت بسیار پرمخاطره‌ای دارند چرا که در طول دوره زندگی‌شان شاغل نبودند و در نتیجه، به درآمد حاصل از بازنشستگی دسترسی ندارند. همچنین بخش اعظم سالمندان زن کنونی، بی‌سواد و کم‌سواد هستند. با توجه به اینکه سالمندان زن امروز متعلق به نسلی هستند که به همسران‌شان وابسته و عمدتاً خانه‌دار بودند، زندگی این دسته از زنان در دوره زندگی سالمندی به شدت به شرایط اقتصادی و رفاهی همسران‌شان وابسته است. حال، در چنین بستری، در طبقات پایین و تهیدست جامعه که سالمندان مرد فاقد بیمه بازنشستگی و دارایی سرمایه‌ای و تنها به نیروی کار خود وابسته هستند، در سنین سالمندی این نیروی کار رو به ناتوانی است و هر لحظه بنا به دلایلی چون بیماری، تصادف و ازکارافتادگی، درآمد حاصل از نیروی کار خود را از دست می‌دهد و در این شرایط زنان سالمند به دشواری زیادی می‌افتند و در مواردی، در صورت برخورداری از توانایی جسمی نسبی، وارد بازار کار در شکل مشاغل غیررسمی می‌شوند. در وضعیتی که حمایت‌های دولتی، ناچیز و جواب‌گویی حداقل‌های زندگی نیست، زنان سالمند در طبقات پایین و تهیدست جامعه، یا باید وابسته به حمایت‌های خانوادگی فرزندان باشند و یا خود وارد بازار کار شوند. اغلب سالمندان گزینه دوم

را انتخاب می‌کنند؛ چرا که اوضاع اقتصادی کشور عرصه‌های زندگی را برای اعضای خانواده‌ها روز به روز تنگ‌تر کرده و افراد، هر یک، به سختی می‌توانند هزینه‌های زندگی خود را تأمین کنند. در چنین شرایطی، به‌خصوص در خانواده‌های طبقات پایین که فقر به شکل نسلی تداوم یافته است، خانواده‌ها قادر به حمایت اقتصادی از سالمندان خود نیستند. اغلب فرزندان این سالمندان، مثل پدران خود در مشاغل سطوح پایین و مشاغل غیررسمی مشغول هستند و از توان اقتصادی مناسبی برخوردار نیستند.

زن ۶۹ ساله‌ای که همسرش از دنیا رفته است و او چند سالی است که در خیابانی نزدیک پارک، سماور جوش می‌کند و به مردم چایی و نسکافه می‌فروشد و گاهی نیز از تولیدات خانگی‌اش شیره، آب لیمو، آبغوره و از این قبیل برای فروش می‌آورد، می‌گوید: «درآمدی نداشتم دیدم بچه‌هامم نمی‌تونن به من برسن، تا کی باید به من برسن آخه؟ نمی‌خوام محتاج- شون باشم و خودم کار می‌کنم خرجمو دربیارم. سخته ولی چاره‌ای نیست، بهتر از اینه که دستمو جلوی بچه‌ها دراز کنم».

اما از سوی دیگر، باید به بارشدگی مسئولیت‌های اقتصادی زندگی خانوادگی بر دوش مردان سالمند نیز اشاره کرد؛ بار مسئولیت زندگی اقتصادی بر دوش سالمندان مرد، محصول و تولید نظام مردسالاری جامعه ایرانی است. این نظام مردسالاری هر چند به مردان خدمت زیادی کرده اما در سالمندی انتظارات زیادی را برایشان به ارمغان گذاشته است. مردان سالمند برای تأمین معیشت خود و خانواده، همچنان احساس وظیفه می‌کنند و در صورت نابرخورداری از تأمین زندگی اقتصادی، شرمنده و روسیاه می‌شوند. در نتیجه آن‌ها ناچار هستند که ساعات کاری زیادی را در بیرون از منزل و اغلب در خیابان و در مشاغل سطوح پایین حضور داشته باشند تا بتوانند برای تأمین هزینه‌های زندگی خانواده تولید درآمد کنند.

مرد ۷۸ ساله در این زمینه می‌گوید: «کارکن ندارم، چاره ندارم، بچه‌هام مریضن، زنم، پسرم، اختلال حواس دارن. شش تا بچه دارم. به جز خودم، الان هفت نفر رو نون می‌دم و خرجشونو می‌دم. کمک ندارم و مجبورم همش کار کنم. غیر از من، الان ۷ نفر تو خونه هست که من خرجشونو میدم. خیلی من تحت فشارم. پسرام کار نمی‌کنن».

مرد ۶۶ ساله و بازنشسته، در این زمینه می‌گوید: «خودم و همسرم و دو تا از دخترام با من هستند، ۶ تا بچه دارم. یکی از دخترامم ازدواج کرده دو تا بچه هم داره؛ از شوهرش جدا شده؛ بیمه تکمیلی‌اش کردم، اونا هم تحت تکفل منن. دخترم و بچه‌هاش با من هستن و من خرجشونو میدم».

پدران خانواده به دلیل فرهنگ مردسالارانه و فرهنگ جنسیتی حاکم در جامعه ایرانی، در برابر هزینه‌های مراسم ازدواج پسران و دختران، جهیزیه دختران و در مواردی فراهم کردن مسکن فرزندان پسر و حتی تأمین زندگی دختران طلاق‌گرفته، احساس مسئولیت می‌کنند. به‌علاوه چنین انتظارات خانوادگی بر زندگی آنها حکم‌فرماست؛ انتظاراتی که در بسیاری از موارد، سالمندان در مقابل آن، مقاومتی نمی‌کنند و خود را به دشواری می‌سپارند. این انتظارات که به سرمایه اقتصادی گره خورده است، عمدتاً بر پدران خانواده تحمیل می‌شود و زنان سالمند در این زمینه کمتر تحت فشار هستند.

تفاوت‌های جنسیتی مبتنی بر سرمایه فرهنگی و نمادین سالمندان

یکی از جنبه‌های دیگر که تجربه سالمندی را در بین زنان و مردان متفاوت می‌سازد، سرمایه فرهنگی است. سرمایه فرهنگی، یکی از محوری‌ترین سرمایه‌ها برای دوران سالمندی است که از جنبه‌های متعددی می‌تواند تجربه و کیفیت زندگی سالمندان را تغییر دهد. در این زمینه زنان و مردان سالمند ایرانی هر دو از فقر سرمایه فرهنگی رنج می‌برند؛ اما بی‌سوادی زنان شدت بیشتری دارد به نحوی که آمارها نشان می‌دهد ۶۶ درصد زنان سالمند، بی‌سواد هستند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). فقر سرمایه فرهنگی زنان سالمند، ریشه در بسترهای فرهنگی جامعه‌ای دارد که در آن زیسته‌اند. زنان در بستری زیست کرده‌اند که به دلیل حاکمیت نگاه سنتی به نقش زنان، فرصت و دسترسی کمتری در کسب مهارت‌های آموزشی و تحصیلی داشته‌اند و در نتیجه، فرصت تحصیلات و کسب موقعیت شغلی و منزلت اجتماعی از آنها تا حد زیادی سلب شده است. سرمایه فرهنگی سالمندان در شکل برخورداری از تحصیلات، در عرصه‌ها و سپهرهای مختلف زندگی خود را نشان می‌دهد. حضور سرمایه فرهنگی موجب می‌شود فرد سالمند، از احترام و جایگاه بالاتری در خانواده و اطرافیان خویش برخوردار باشد و او را در گروه‌های خانوادگی و خویشاوندی به‌عنوان مرجع فکری و تصمیم‌گیری در نظر بگیرند که این امر، هم مشارکت فرد سالمند را در تصمیم‌گیری‌ها افزایش می‌دهد و هم احترام و منزلت او را نزد گروه‌های پیرامونی‌اش تا حدی تضمین می‌کند.

مرد ۶۶ ساله، فوق‌لیسانس و مدرس دانشگاه می‌گوید: «رابطه‌ام با پسرم خیلی خوبه، منو خیلی قبول داره و همیشه تو کاراش و درشش با من مشورت می‌کنه، الان داره دانشگاه امیرکبیر فوق [لیسانس] می‌خونه و می‌خواد پذیرش بگیره یه دانشگاه خوب برای دکترای خیلی وقتا با

هم می‌شینیم و کتاب می‌خوانیم، دخترمم با من مشورت می‌کنه و بعد تصمیم می‌گیره، فامیل و بستگان هم انگار منو قبول دارن و از من مشورت می‌گیرن، تجربه هم بهشون نشون داده که من منطقی نگاه می‌کنم و خیلی وقتا تحلیل‌هام درست درمیاد».

سالمند ۷۴ ساله، بازنشسته شرکت نفت و لیسانس در این زمینه می‌گوید: «پسرم و عروسم با من مشورت می‌کنن، من دخالت نمی‌کنم تو کارشون ولی مشورت میدم، الان عروسم دو ساله رفته آلمان، من کمکش کردم هزینه‌هاشو دادم، امسال هم دخترشو فرستادیم پیش مادرش، الان هم درگیر پسرم هستم که معافیت سربازی‌شو بخرم و اونم بفرستم پیش زن و بچه‌اش».

اما سوی دیگر این ماجرا، زمانی است که سالمند از مدارک تحصیلی پایینی (یا فاقد سواد) برخوردار است که یکی از پیامدهای آن برای سالمندان، حاشیه‌ای شدن آنها در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی و حتی فردی و حتی در مواردی اعمال زور و سلطه فرزندان بزرگسال بر آنهاست. از طرفی سالمندان کم‌سواد یا بی‌سواد، معمولاً از جایگاه و منزلت پایین‌تری در گروه‌های خویشاوندی برخوردارند و در میان فرزندان، نوه‌ها و اقوام، مراتب پایین‌تری را تجربه می‌کنند که این امر به تدریج بر عزت نفس آنها تأثیر گذاشته و بیش از پیش آنها را به افرادی حاشیه‌ای و دور از فرایندهای تصمیم‌گیری تبدیل می‌کند. بنابراین فقر سرمایه فرهنگی سالمندان به‌طور کلی و سالمندان زن به‌طور خاص، به فقر سرمایه منزلتی‌شان در مناسبات خانوادگی و مناسبات اجتماعی منجر می‌شود.

در این زمینه زن ۶۶ ساله، کم‌سواد و خانه‌دار می‌گوید: «من که سواد ندارم، ولی بچه‌هام خدا رو شکر باسواد هستن؛ همشون. من ازشون راهنمایی می‌گیرم، خودم باهاشون کاری ندارم و بلدن چه راهی رو برن، با من مشورت نمی‌کنن، منم که همش ازشون کمک می‌گیرم و اونا واسه ما تصمیم می‌گیرن نه ما. در خیلی از زمینه‌ها نظر ما رو قبول ندارن و راه خودشونو قبول دارن. تازه از راه و روش ما هم کلی ایراد می‌گیرن، راست هم می‌گن خیلی وقتا».

در این میان، مهارت‌های فرهنگی برای مصرف محصولات و کالاهای فرهنگی نیز یکی از مؤلفه‌های سرمایه فرهنگی است. مطالعه کتاب، روزنامه، استفاده از ابزارها و تکنولوژی‌های روز مانند لپ‌تاپ و تلفن‌های همراه هوشمند و شبکه‌های اجتماعی مجازی، از مصادیق مهارت‌های فرهنگی هستند. نتایج پژوهش حکایت از آن دارد که بخش قابل‌توجهی از سالمندان به راحتی توانایی استفاده از تلفن‌های هوشمند و یا حتی بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی مجازی را دارا نیستند و این امر، دایره ارتباطی آنها را با فرزندان، خویشاوندان و نزدیکان‌شان به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. با توجه به اینکه میزان بی‌سوادی و کم‌سوادی در بین زنان بیشتر است،

آن‌ها مهارت‌های فرهنگی کمتری در استفاده از محصولات و کالاهای فرهنگی دارند. مردان در این زمینه بیشتر صاحب مهارت هستند هر چند مردان سالمند بی‌سواد و کم‌سواد نیز در این زمینه مشکل دارند.

زن سالمند ۸۵ ساله و بی‌سواد می‌گوید: «من بلد نیستم با این موبایلای جدید کار کنم. آخه سواد ندارم. خیلی دوس داشتم بلد بودم و با بچه‌هام صحبت کنم. من فقط می‌مونم خود بچه‌ها بهم زنگ بزین، نه می‌تونم پیام بدم نه زنگ بزینم، منتظرم خودشون زنگ بزین. یکی از حسرت‌هام اینه که کاش باسواد بودم و می‌تونستم با بچه‌هام و نوه‌هام بیشتر ارتباط داشته باشم. الان دیگه رفت‌وآمدها خیلی کم شده، واسه ماها که سنمون بالاست سخت هم هست، این‌جوری لااقل می‌تونستم با تلفن و پیام و این چیزای جدید که تازه اومده و میشه همدیگه رو دید، حال احوال کرد».

یکی از ابعاد و جنبه‌های سرمایه فرهنگی، سواد سلامت سالمندان است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد برخی از سالمندان (عمدتاً سالمندان بی‌سواد یا کم‌سواد)، اطلاعات خاص و دقیقی از بیماری‌های دوران سالمندی نداشتند و حتی شیوه‌های دقیق مراقبت و پیشگیری از تشدید بیماری‌هایی را که به آن مبتلا بودند (مثل دیابت، فشار خون، ناراحتی قلبی و...) به درستی نمی‌دانستند و به همین دلیل، اغلب آنها به‌طور مرتب در دوره‌های غربالگری، آزمایش‌های دوره‌ای و چک‌آپ سلامت، شرکت نمی‌کردند. همچنین بسیاری از آنها آگاهی کافی از سواد تغذیه نداشتند و به رعایت آن نیز ملزم نبودند و به همین دلیل، به میزان زیادی در معرض انواع آسیب‌ها و یا تشدید بیماری‌های خود بودند. با توجه به اینکه زنان سالمند از بی‌سوادی و کم‌سوادی بیشتری رنج می‌برند، نسبت به مردان سالمند، وضعیت نامطلوبی دارند.

سالمند زن ۷۳ ساله و بی‌سواد: «من قند دارم، باید خیلی حواسم به غذاهام باشه ولی خب نمی‌دونم چی باید بخورم چی نخورم، هر چی گیرم بیاد می‌خورم، کسی هم نیست کمکم کنه، هم بی‌پولی هست هم بی‌کسی، الان هم که زمین گیر شدم. سواد نداشتیم که یاد بگیریم از جوونی رعایت کنیم، تو اجتماع هم نبودیم که یاد بگیریم». در مقابل، مرد سالمند ۷۴ ساله و دارای مدرک دیپلم می‌گوید: «من خیلی سبک تغذیه‌مون رو رعایت می‌کنم، غذاها بیرون و کنسروی تقریباً نمی‌خورم، شیر و ماست سعی می‌کنم زیاد بخورم. قند که اصلاً، حذفش کردم کامل. نون و پنیر خالی می‌خورم ولی غذای بیرونو نمی‌خورم اصلاً».

بنابراین، همان‌طور که روایت‌ها نشان می‌دهد، تحصیلات عامل مهمی است که سالمندان را در فائق آمدن بر مشکلات سالمندی از طریق سواد سلامت، تغذیه و سبک زندگی سالم توانمند

می‌کند. سواد سلامت بر سبک زندگی سلامت‌محور در سالمندان بسیار تأثیرگذار است و سبک زندگی سالم در دوران سالمندی تأثیر بسزایی بر سلامت جسمی، روانی، جنسی و اجتماعی دوران سالمندی دارد. سالمندان باسواد به دلیل داشتن مهارت‌های زندگی بهتر، توانایی مطالعه کردن و داشتن جهان‌بینی مناسب‌تر نسبت به زندگی، معمولاً سبک زندگی مطلوب‌تری دارند. سبک زندگی که یک فرد طی دوران زندگی‌اش انتخاب و اعمال کرده است مشخص می‌کند که دوره زندگی سالمندی‌اش چگونه سپری می‌شود. سالمندی افراد به شدت به سبک زندگی‌شان در دوره‌های پیشین زندگی بستگی دارد و همین امر سالمندی را در افراد مختلف، متمایز می‌کند و بر این اساس، کیفیت دوره سالمندی در بین زنان و مردان یکسان نیست و به عادت‌واره‌های مختلف افراد در سنین قبل از سالمندی بستگی دارد. با توجه به اینکه زنان سالمند سرمایه فرهنگی پایینی دارند، از سواد سلامت و سواد تغذیه کافی نیز برخوردار نیستند و همین امر سرمایه سلامت آنها را متأثر می‌سازد به نحوی که زنان ممکن است سال‌های زیادی را همراه با بیماری‌های مختلف سپری کنند. همچنین سالمندانی که سواد سلامت دارند از توان خودمراقبتی بالایی نیز برخوردارند.

در این زمینه زن ۶۶ ساله، بی‌سواد و خانه‌دار می‌گوید: «من چون سواد ندارم، نمی‌تونم درست قرص‌هام رو بخورم. باید یه نفر بهم یاد بده؛ همیشه به مشکل می‌خورم. پسر من هست ولی اعصاب نداره بهم بگه و یادآوری کنه. به خورد و خوراکم نمی‌تونم برس، حوصله ندارم واسه شوهرم و پسر من جدا درست کنم، برای خودم جدا درست کنم، من هم قند دارم هم چربی و باید پرهیز داشته باشم ولی نمی‌تونم، سال‌ها همینجوری درست کردم. الان برام سخته تغییر بدم».

لازم به ذکر است که در زمینه سرمایه فرهنگی، بین خود جامعه زنان هم تفاوت‌هایی وجود دارد. تجربه سالمندی زنان خانه‌دار و زنان بازنشسته با هم متفاوت است. در این زمینه زنانی که از تحصیلات، سواد سلامت و دانش تغذیه‌ای برخوردار هستند سالمندی متفاوتی را تجربه می‌کنند.

زن ۸۶ ساله، دیپلم و بازنشسته در این زمینه می‌گوید: «سعی می‌کنم خیلی مراقبت کنم، به چربی غذا، نمک غذا دقت می‌کنم، شام سبک می‌خورم، از خوردن بعضی از غذاها پرهیز می‌کنم، برنامه‌های مرتبط با سلامت و تغذیه نگاه می‌کنم، تو کانال اینا هم عضو و استفاده می‌کنم از مطالبشون هر وقت حوصله داشته باشم».

تفاوت‌های جنسیتی مبتنی بر سرمایه اجتماعی سالمندان

یکی از جنبه‌های دیگر که بر زندگی سالمندان تأثیر می‌گذارد، سرمایه اجتماعی است. می‌توان گفت بخشی از کیفیت زندگی سالمندان، با توجه به سطح دسترسی آنها به سرمایه اجتماعی تعیین می‌شود. زنان و مردان سالمند به لحاظ سطح دسترسی به سرمایه اجتماعی، با هم تفاوت‌هایی دارند و این امر موجب می‌شود تجربه سالمندی بر حسب سرمایه اجتماعی انباشته شده هر یک از سالمندان زن و مرد متفاوت باشد. منظور از سرمایه اجتماعی سالمندان، انباشتی از روابط اجتماعی و خانوادگی است که در صورت نیاز می‌توانند حمایت‌های اقتصادی، ابزاری و عاطفی سودمندی را برای آنها فراهم کنند. سرمایه اجتماعی همچنین می‌تواند به‌عنوان سپر دفاعی و حمایتی در برابر مشکلات و فقدان‌های زندگی سالمندی عمل کند.

سرمایه اجتماعی بالاتر سالمندان، منجر به ایجاد موقعیت‌های اقتصادی و حمایت‌های اجتماعی بهتر از آنها می‌شود. سرمایه اجتماعی، شبکه اجتماعی است که فرد در آن عضویت دارد. هرچه این شبکه، قدرت حامی‌گری بالاتری داشته باشد، به این معناست که سرمایه اجتماعی سالمند قوی‌تر است. گسترش دامنه تعاملات با شبکه‌های اجتماعی چون دوستان، خویشاوندان، همکاران و همسایگان، سرمایه اجتماعی سالمندان را افزایش می‌دهد که مؤلفه مهمی برای کیفیت زندگی و رضایت از زندگی در بین سالمندان است. فرد با داشتن پیوندهای صمیمی و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی از منابع حمایتی بیشتری از خلال داشتن چنین شبکه‌های حمایتی برخوردار می‌شود و می‌تواند کیفیت زندگی بهتری در دوران زندگی سالمندی داشته باشد.

یکی از عرصه‌های حضور سرمایه اجتماعی، تعاملات خانوادگی صمیمی به مثابه سرمایه خانوادگی است. سرمایه خانوادگی، شکل مهمی از سرمایه اجتماعی سالمندان است که از کمیت و کیفیت روابط بین سالمند و اعضای خانواده‌اش ایجاد می‌شود. سالمندانی که از سرمایه خانوادگی بالاتری برخوردارند، سلامت و رضایت از زندگی بیشتری را تجربه می‌کنند. سرمایه خانوادگی محصول چند دهه ارتباط و پیوند بین اعضای خانواده است که در دوره زندگی سالمندی می‌تواند در قالب حامی‌گری اقتصادی و عاطفی فرزندان از والدین سالمند بازنمایی شود. سرمایه خانوادگی طی مسیر زندگی ایجاد می‌شود؛ به این شکل که والدین از طریق سرمایه‌گذاری زمان، پول و عواطف روی فرزندان در مسیر زندگی خانوادگی، برای دوره زندگی

سالمندی، سرمایه عاطفی و خانوادگی پس‌انداز می‌کنند. این منابع سرمایه‌گذاری شده، در فرزندان احساسی از تعهد و تکلیف برای جبران به وجود می‌آورد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سرمایه اجتماعی سالمندان برحسب جنسیت آنها متفاوت است. زنان و مردان به دلیل تفاوت‌های اجتماعی و به دلیل نابرابری جنسیتی، دارای سرمایه اجتماعی متفاوتی هستند. بنابراین منشأ بسیاری از تفاوت‌های جنسیتی در سرمایه اجتماعی زنان و مردان، در ساختار اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی ریشه دارد. با توجه به اینکه اغلب زنان سالمند، در طول زندگی دارای شغل و گروه همکاران نبوده‌اند و کمتر در بیرون از منزل حضور داشته‌اند، لذا سرمایه اجتماعی کمتری در قالب مناسبات اجتماعی انباشت نموده‌اند. اما از سوی دیگر، زنان در مقایسه با مردان، از سرمایه خانوادگی و عاطفی بیشتری برخوردارند که همین سرمایه خانوادگی، به زنان سالمند قدرت عاطفی بالایی نسبت به مردان سالمند می‌بخشد.

در این زمینه مرد ۷۱ ساله می‌گوید: «بچه‌ها مامان‌شونو خیلی دوس دارند، اگه خانوم نباشه چراغ خونه‌مون خاموش می‌شه. بچه‌ها میان، غذایی درست می‌کنه دورهم می‌شینیم. کلاً زن خونه خیلی مهمه که بچه‌ها پدر و هم دوس داشته باشن، برن و بیان، کمک کنن، به داد پدر مادر برسن».

زنان سالمند، هر چند از جهت سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نسبت به مردان سالمند در موقعیت پایین‌تری قرار دارند، اما سرمایه خانوادگی آنها بالاتر است که به عامل تعیین‌کننده‌ای در کیفیت زندگی دوران سالمندی تبدیل گشته است.

مرد سالمند ۸۰ ساله و بازنشسته آموزش و پرورش نیز در این زمینه به اهمیت و قدرت سرمایه عاطفی و خانوادگی مادر اشاره می‌کند و می‌گوید: «بچه‌ها بعد از مرگ مادرشون خیلی کم سر می‌زنن به من، مادرشونو خیلی دوس داشتند، به من توجه نمی‌کنن، می‌یان ولی کم. وقتی مادرشون زنده بود خیلی می‌ومدن پیشمون. مادرشونو می‌پرستیدن، خیلی دوسش داشتن ولی با من صمیمی نیستن خیلی».

با توجه به اینکه زنان نسل گذشته اغلب در حوزه خصوصی حضور داشتند، شانس و فرصت برقراری ارتباط و دستیابی به پیوندهای متنوع را نداشته‌اند. موقعیت‌هایی که نظام شغلی و بازار کار برای مردان فراهم می‌کرد، زنان را از بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی محروم و یا به حاشیه می‌راند. نقش‌های مادری و همسری نیز فعالیت‌های شغلی و تحصیلی زنان را محدود و آنها را

در حوزه خصوصی حبس می‌کرد. همچنین زنان به واسطه تجربه‌های دوران زندگی چون خانه‌داری، فرزندآوری، مراقبت از فرزندان و گاهی سالمندان خانواده، کمتر فرصت برقراری ارتباط با بیرون از خانواده را داشته‌اند. در نتیجه زنان به دلیل محدود شدن به نقش‌های خانگی و عدم حضور برابر با مردان در میدان اجتماعی و اقتصادی، از پیوندهای اجتماعی کمتری نسبت به مردان برخوردارند و در نتیجه حمایت‌های کمتری از شبکه‌های غیرخانوادگی دریافت می‌کنند. در این میان، اشتغال زنان و برخورداری از شبکه‌های حمایت اجتماعی می‌تواند تأثیرات خوبی در زندگی سالمندی به دنبال داشته باشد و سالمندانی که از این منابع حمایتی بهره‌مند هستند، نسبت به سالمندان بدون دسترسی به این منابع، سالمندی متفاوتی را تجربه می‌کنند. همه این شرایط در مجموع هرچند سرمایه اجتماعی زنان سالمند امروز را کاهش داده اما زنان را نسبت به مردان از جهت سرمایه خانوادگی در جایگاه بالاتری قرار داده است. در نتیجه زنان در دوره زندگی سالمندی حمایت‌های عاطفی بیشتری را از اعضای شبکه‌های حمایتی خود دریافت می‌کنند و منبع تأمین‌کننده حمایت برای زنان، بیشتر خویشاوندان نزدیک هستند. بنابراین، مردان شبکه‌های حمایتی سست در شکل مناسبات اجتماعی، گروه‌های دوستی و همکاران بیشتری دارند و سرمایه اجتماعی دوست‌محور و غیرخویشاوندی در بین مردان قوی‌تر است در حالی که زنان سالمند از شبکه‌های حمایتی قوی و عمیق (شبکه حمایتی خانوادگی و خویشاوندان نزدیک) برخوردارند و در نتیجه حمایت‌های عاطفی بیشتری دریافت می‌کنند.

در زمینه تفاوت سرمایه اجتماعی زنان و مردان سالمند می‌توان به گفت‌وگویی با زن ۶۶ ساله و مرد ۸۱ سالمند اشاره کرد. از این زن و شوهر سئوالی پرسیده شد مبنی بر اینکه اگر امکان و شرایط جابجایی منزل مسکونی را داشته باشید چه انتخابی می‌کنید؟ خانم این‌گونه پاسخ داد: «کجا بریم؟» گفتم برای مثال سعادت‌آباد یا امیرآباد، به جای بهتر از این محله، زن پاسخ داد: «آخه نمیشه که، الان خیلی گرون شده و نمیشه رفت اونجا». گفتم نه فکر کنید که پولی دستتون اومده و می‌تونید برید به جای بهتر از اینجا حتی خونه بهتر از همین جا بگیرید و ساکن بشید. زن پاسخ داد: «آره خب بشه چرا نریم، اینجا چی هست مگه؟ بریم به جایی باشه محل کار بچه‌هامم نزدیک باشه، بچه‌هام راحت باشن، بزرگ‌تر باشه چرا که نه. خونه هم یکم بزرگ باشه عالی میشه. من فقط با بچه‌هام ارتباط دارم، دلم خوشه به بچه‌هام، بچه‌هام خیلی به من می‌رسن؛ بچه‌هام خیلی هوامو دارن، هر جا واسه اونا خوب باشه و راحت باشن برای من هم خوبه». مرد در پاسخ گفت: «من هر جایی باشه قبول نمی‌کنم و راضی نمی‌شم، هیچ‌جا واسم این محله نمی‌شه. من سال‌هاست اینجا، اهل محل منو می‌شناسن، دوستانم

اینجان، همکارای سابقم اینجان، هر روز باید به سر برم سر کوچه و برگردم و سلام علیکی داشته باشم، برم به جای دیگه اونجا چیکار کنم، من همین جارو می‌خوام، اونجا کسی منو نمی‌شناسه، منم کسیو نمی‌شناسم، به عمره اینجا بودم، نزدیک ۵۰ ساله اینجام».

یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد برخی از مردان سالمند از سرمایه خانوادگی پایینی برخوردارند و در صورت بروز مشکلات خانوادگی احتمال طرد عاطفی و خانوادگی در مردان سالمند بیشتر است. در این زمینه می‌توان به داستان زندگی مرد ۶۶ ساله‌ای که از طرف خانواده طرد شده است و در خانه سالمندان زندگی می‌کند اشاره کرد.

او می‌گوید: «حدود سه سال هست اینجام. مجبوریم که بسوزیم و بسازیم. جای دیگه نداریم که. دوری از خانواده و تنهایی اذیتمون می‌کنه و آزارمون میده، نمیان به ما سر بزنین. من معتاد بودم بخاطر همین اختلاف پیش اومد تو خانواده. الان ترک کردم و سالمم». او در پاسخ به اینکه الان چیا دلتون می‌خواد؟ آرزوهاتون چیه؟ می‌گوید: «آرزو دارم برم خونه. دلم خونه رو می‌خواد (گریه می‌کند). بچه‌ها، دو تا پسرا مجردن، خونه‌اند با مادرشون ولی به خاطر اعتیادم منو دیگه راه نمیدن خونه و حتی به من سر نمی‌زنن، تو این سه سال اصلاً نیومدن سراغمو بگیرن».

تفاوت‌های جنسیتی مبتنی بر سرمایه سلامت سالمندان

از نظر گروسمن^۱ (۱۹۷۲) سلامت را می‌توان به‌عنوان کالای سرمایه‌ای که زندگی سالمی را برای فرد به ارمغان می‌آورد در نظر گرفت. در این دیدگاه سلامت به مثابه یک سرمایه تلقی می‌شود که زندگی توأم با سلامتی و کیفیت زندگی را برای فرد فراهم می‌کند. با توجه به ظهور بیماری‌های مختلف در دوره زندگی سالمندی و تغییرات بیولوژیکی در این دوره، سرمایه سلامت سالمندان^۲ به شدت در کیفیت زندگی آنها تأثیرگذار است. بنابراین، سرمایه سلامت، یک دارایی مهم است که می‌تواند به بهبود کیفیت زندگی سالمندان منجر شود و سالمندی خوب و موفق را برای افراد رقم بزند.

تحلیل تفاوت‌های جنسیتی مبتنی بر سرمایه سلامت سالمندان از چند جهت دشوار است؛ چرا که تفاوت سرمایه سلامت از یک‌سو ریشه زیستی و بیولوژیکی دارد اما از سوی دیگر مبتنی بر تفاوت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز تغییر می‌کند. سرمایه سلامت به شدت متأثر

1. Grossman
2. Health capital of elderly

است از سرمایه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و در نتیجه، سرمایه سلامت به عنوان سرمایه وابسته مطرح است. علی‌رغم اینکه سرمایه‌های مختلف بر سرمایه سلامت سالمندان تأثیرگذار است، خود سرمایه سلامت نیز به‌طور مستقلی تجربه سالمندی را متفاوت می‌کند. در این میان، سرمایه سلامت زنان و مردان سالمند متفاوت است. در این زمینه، علاوه بر تفاوت‌های بیولوژیکی، تفاوت‌هایی که ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی دارد بااهمیت است.

با افزایش سن و ورود به سنین سالمندی، به تدریج از سلامت افراد کاسته می‌شود. در دوره زندگی سالمندی به علت تغییرات فیزیولوژیکی که با بالا رفتن سن اتفاق می‌افتد، سالمندان، بیشتر به بیماری‌های گوناگون مبتلا می‌شوند. اما در این میان، بیماری در بین زنان سالمند به مراتب بیشتر از مردان سالمند شیوع دارد. زنان در مقایسه با مردان، آسیب‌پذیری بیشتری در مقابل بیماری دارند و شیوع بیماری‌ها در میان آنها بیشتر است. هرچند زنان سالمند کنونی از همسرشان ده تا پانزده سال کوچک‌تر هستند، ولی با این حال، امید زندگی آنها و همچنین تعداد سال‌هایی که با محدودیت‌های جسمی زندگی می‌کنند نسبت به مردان بیشتر است.

مرد سالمند ۷۴ ساله و دارای مدرک دیپلم می‌گوید: «من خدا رو شکر حالم خوبه و سرحالم. مرضی خاصی هم ندارم. همیشه ورزش کردم، خیلی پیاده‌روی می‌کردم، الان هم پیاده‌روی می‌کنم، همین الان از فاطمی تا چهارراه ولیعصر پیاده رفتم». درمقابل، زن ۶۶ ساله، بی‌سواد و خانه‌دار می‌گوید: «من از همسرم ده سالی کوچیکترم ولی با این حال من الان پانزده سالی می‌شه که درگیر مرضی‌های مختلفم ولی همسرم خدا رو شکر مرضی خاصی نداره و از من سرحال‌تره».

در زمینه تفاوت سرمایه سلامت، علاوه بر تبیین‌های بیولوژیکی، باید به تبیین‌های اجتماعی و فرهنگی نیز توسل جست. تحلیل این موضوع با رویکرد مسیر زندگی روایتگر آن است که زنان سالمند کنونی در بستری زیسته‌اند که طی مراحل زندگی، ازدواج در سنین پایین، زایمان‌های زیاد، مراقبت‌های بهداشتی پایین، تعداد فرزندان زیاد، مراقبت از فرزندان و گاهی سالمندان خانواده را تجربه کرده‌اند که همه این‌ها زمینه‌های بیماری را در سنین سالمندی افزایش می‌دهد. علاوه بر این، آنها در بستر فرهنگی زیسته‌اند که مردان، نان‌آور خانواده بوده‌اند و مسئولیت‌های سنگین منزل به عهده زنان خانواده بوده است؛ آن هم در دوره‌ای که مثل امروز وسایل برقی پیشرفته چون ماشین لباسشویی، ظرفشویی، ماکروویو، زودپز و از این قبیل تولید نشده بود. در نبود این وسایل پیشرفته کمکی و تسهیل‌کننده امور خانه، مدیریت امور منزل، مسئولیت سنگینی

است که سالیان سال بر دوش زنان خانواده بود؛ زنانی که امروز سالمندان جامعه هستند. در این زمینه، زن ۶۶ ساله، بی‌سواد و خانه‌دار می‌گوید: «من وقتی ازدواج کردم با پدرشوهر و مادرشوهرم زندگی می‌کردیم، خیلی شرایط سختی بود چون هر دو پیر بودن و همسر منم بچه آخر بود و من مسئول نگهداری‌شون بودم. پدرشوهرم دو سه سال بعد از ازدواج‌مون از دنیا رفتن ولی مادرشوهرم زنده بودن و من سال‌ها از ایشون مراقبت کردم. همه این‌ها منو از پا انداخت و از ۴۰ سالگی، دیسک کمر داشتم، مریضی‌های مختلف، الان هم قند و چربی و فشار».

زن سالمند ۶۶ ساله، دارای سواد ششم ابتدایی و خانه‌دار نیز می‌گوید: «همسر ۸۱ سالشه ولی بیماری خاصی نداره، فقط یه عمل فتق پارسال داشت، کلاً خوب و سرحال بود ولی با اینکه من از شون ۱۵ سال کوچیک‌ترم، کلی مریضی دارم، هم دیابتی‌ام، هم عمل قلب انجام دادم، هم فشار دارم، هم از پا چاقم و نمی‌تونم درست راه برم. البته بگم خب من زیاد زایمان کردم، هشت تا بچه دارم. بچه‌ها زیاد بودن و پشت سر هم، پسر نداشتیم و همسر پسر می‌خواست و به‌خاطر همین زیاد بچه آوردیم. بزرگ کردن بچه‌ها اونم در شرایطی که تنها بودم تو تهران و وضعیت مالی‌مون هم خوب نبود، خیلی اذیت شدم. همش سرپا بودم، خواب و استراحتی نداشتم. این مسئولیت‌ها منو از پا انداخت».

زنان و مردان سالمند، علاوه بر تفاوت در سلامت جسمی، در سلامت روانی نیز متفاوتند. در این زمینه، زنان به دلیل تجربیاتی چون عادت ماهیانه، زایمان و یائسگی، به لحاظ روانی آسیب‌پذیرتر هستند و در معرض استرس‌های بیشتری قرار دارند. علاوه بر این‌ها، باید به تجربیاتی چون مهاجرت فرزندان یا ازدواج و خروج فرزندان از منزل اشاره داشت که برخی از زنان را دچار سندروم آشیانه خالی می‌کند و آن‌ها بیشتر از مردان به لحاظ عاطفی و روانی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در نهایت، باید به تجربه تنهایی بیشتر زنان بعد از مرگ همسر و تنهازیستی زنان سالمند اشاره کرد که فشار روانی زیادی به آنها وارد می‌کند.

در این زمینه، زن ۶۹ ساله خانه‌دار نیز می‌گوید: «بچه‌هام، همگی ازدواج کردن و رفتن خونه زندگی خودشون، نبود بچه‌ها رو احساس می‌کنم، اوایل خیلی اذیت می‌شدم ولی الان بهتر شدم». زن ۹۰ ساله نیز درباره تنهایی می‌گوید: «همش تنهام، تنهایی اذیتم می‌کنه. وقتی تنهام خیلی دلتنگ می‌شم. بچه‌ها زیاد نمیان پیشم، اگه هم بیان، میان یه کم می‌شینن ولی زود میرن خونه خودشون {با حسرت}. تو دلم می‌گم کاش خودش بود {همسر}، الان چند کلمه با من حرف می‌زد، یه چایی براش می‌ریختم با هم می‌خوردیم. از وقتی که رفت کسی نیست یه کلمه با من حرف بزنه، میگم کاش زنده بود خودش».

زنان سالمند در فرهنگی زیست می‌کنند که این کلیشه و برچسب وجود دارد که نیاز جنسی آن‌ها حذف شده است. هرچند با افزایش سن، سرمایه جنسی زنان تا حدی کاهش می‌یابد اما این به معنای عدم نیاز جنسی زنان و همچنین نابودی قدرت جنسی آن‌ها نیست. در این زمینه، زنان بیشتر از مردان در شکل طرز تلقی‌ها، برچسب‌ها و کلیشه‌ها در معرض تبعیض و نابرابری هستند. زنان سالمند در دوره زندگی سالمندی فرصتی برای ازدواج ندارند. ساختارهای فرهنگی جامعه ایرانی در ازدواج مجدد را به روی زنان سالمند با حاکمیت کلیشه‌های جنسیتی بسته است. تابوی ازدواج زنان سالمند، در اغلب خانواده‌ها پررنگ است و فرزندان معمولاً نسبت به ازدواج مجدد مادران، واکنش‌های منفی نشان می‌دهند اما در برابر ازدواج مجدد پدران، بنا به دلایل مختلف که گاه به نابرابری در دارایی‌های خانوادگی و همچنین نابرابری قدرت زنان و مردان برمی‌گردد، کمتر مقاومت می‌کنند.

از دیگر تفاوت‌های زنان و مردان سالمند می‌توان به سلامت جنسی سالمندان اشاره کرد. هر چند با افزایش سن و ورود به سنین سالمندی از قدرت جنسی و سرمایه جنسی افراد کاسته می‌شود اما با این حال در این زمینه بین زنان و مردان سالمند تفاوت‌هایی وجود دارد. این تفاوت‌ها حکایتگر کلیشه‌هایی است که اعتقادی به روابط جنسی سالمندان ندارند و تجربه یائسگی زنان را به معنی کاهش و پایان تدریجی میل و توان جنسی و زناشویی می‌دانند در حالی که چنین باوری نادرست است. اما با این حال، دوره زندگی سالمندی دارای ویژگی‌هایی است که زیست جنسی سالمندان را متاثر می‌سازد.

علاوه بر تغییرات جسمی متعارف سالمندی، بیماری‌های رایج در این سنین مانند بیماری قلبی، مشکلات مفاصل، دیابت، فشار خون و پیامدهای مصرف دارو، بر زیست جنسی سالمندان تأثیرگذار است. علاوه بر این بیماری‌ها، تجربه یائسگی و تغییرات بیولوژیک بدن زنان نیز بر عملکرد جنسی زنان بی‌تأثیر نیست و زمینه‌های تفاوت را در بین زنان و مردان سالمند رقم می‌زند.

در این زمینه زن ۶۶ ساله خانه‌دار می‌گوید: «از وقتی مریض شدم، هم حال جسمی‌ام بد شد هم حال روحی‌م، میل جنسی‌م پایین اومد. مریضم و توان ندارم، الان چند سالی میشه که نمی‌تونم با همسرم رابطه داشته باشم، همسرم علی‌رغم اینکه ده سالی از من بزرگه ولی سالم‌تره و نیاز جنسی‌شم نسبت به من خیلی بیشتره اما کنار اومده بنده خدا».

مرد ۸۷ ساله نیز در این باره می‌گوید: «من با اینکه سن‌ام بالاست ولی توانایی جنسی هم

دارم ولی خب سنی از ما گذشته و ما دیگه با همدیگه خواهر برادر شدیم، خانوم چند تا مریضی داره، از من خیلی کوچیکه ولی از من شکسته‌تر شده و مریضی‌هاش زیاده».

در این میان چیزی که برای زنان سالمند مهم است و زیست جنسی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، سرمایه جنسی و چهره ظاهری بدن است. با توجه به اهمیت زیبایی بدن در زنان، برخی از آن‌ها در دوره زندگی سالمندی اعتماد به نفس‌شان کاهش می‌یابد. تغییرات جسمی دوره سالمندی برای زنان حساسیت بیش‌تری در مقایسه با مردان ایجاد می‌کند. زنان در مقایسه با مردان توجه بیش‌تری به امر زیبایی و ظاهر خود دارند و در نتیجه، چاقی زنان سالمند نیز می‌تواند سلامت جنسی‌شان را در معرض تهدید قرار دهد. چنین انتظاراتی تولید گفتمانی است که زنان سالمند ایرانی در آن زیسته‌اند؛ گفتمانی که زنان را عمدتاً با زیبایی ظاهری و سرمایه جنسی ارزیابی می‌کند. این انتظارات و تصورات بر زیست جنسی زنان سالمند مؤثر است.

در این زمینه زن ۶۹ ساله خانه‌دار می‌گوید: «وقتی حال روحیم بد باشه اصلاً نمی‌تونم حوصله رابطه داشته باشم. ولی شوهرم این‌طور نیست و در همه شرایط می‌تونه. من یه کم حساسم، الان چون چاق شدم حس می‌کنم هی‌کلم بد شده، اعتماد به نفس ندارم، اینا روم تأثیر بد می‌ذاره و نمی‌خوام رابطه جنسی داشته باشیم، حتی هم‌سرم بارها می‌گه خانم این حرفا چیه، به این چیزا فک نکن. سعی می‌کنم آرایش کنم به خودم برس، دوس دارم جذاب باشم و از پیری می‌ترسم».

علاوه بر سلامت جسمی، سلامت روانی و سلامت جنسی، زنان و مردان سالمند از نظر سلامت اجتماعی نیز متفاوت هستند. یکی از زمینه‌های تفاوت، در مشارکت اجتماعی سالمندان است. سلامت اجتماعی سالمندان با سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ارتباط دارد؛ افرادی که در این سرمایه‌ها شرایط خوبی دارند، در اجتماعات پیرامونی شروع به فعالیت می‌کنند و رضایت از زندگی بالاتری دارند. همچنین سلامت اجتماعی سالمندان از سلامت جسمی و روانی نیز متأثر می‌شود و سالمندان سالم میل به مشارکت و فعالیت دارند. همه این‌ها در حالی است که زنان سالمند در این سرمایه‌ها نسبت به مردان شرایط پایین‌تری دارند. مردان در دوران زندگی بازنشستگی و همچنین سالمندی، در فعالیت‌های داوطلبانه و اجتماعی مشارکت دارند. آنها یا در عرصه مسئولیت‌های اقتصادی فعال هستند یا در صورت برخورداری از موقعیت اقتصادی مطلوب، به تقویت مناسبات اجتماعی و فعالیت‌های اجتماعی می‌پردازند، در کانون‌های بازنشستگی حضور پیدا می‌کنند، وقت بیشتری را صرف گذران فراغت می‌کنند و در مواردی

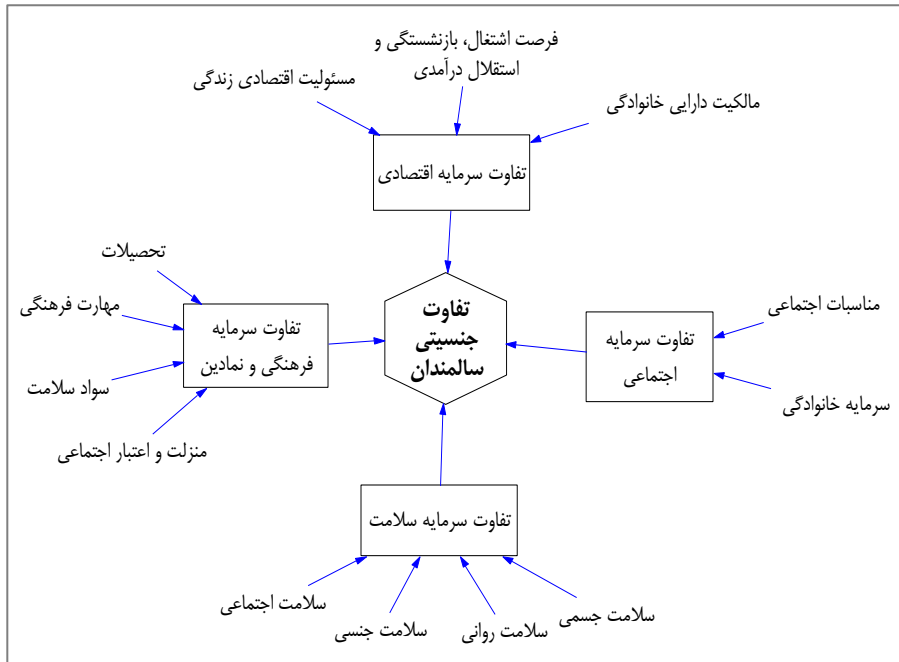
دغدغه‌های دوران اشتغال خود را پیگیری می‌کنند ولی زنان در دوران سالمندی عمدتاً در خانه و در حال انجام کارهای روزمره زندگی و وظایف مراقبتی هستند. مشارکت سالمندان در جامعه و قبول مسئولیت‌های اجتماعی موجب می‌شود همچنان حضور فعالی در جامعه داشته باشند. در این راستا پژوهش کوششی و همکارانش (۱۳۹۲) نشان می‌دهد که مناسبات اجتماعی اعم از پیوندهای اجتماعی و مشارکت در فعالیت‌های جمعی در تبیین کیفیت زندگی سالمندان نقش مهمی دارد درحالی که زنان سالمند نسبت به مردان سالمند در مناسبات اجتماعی و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی کمتر مشارکت دارند. در این میان، حتی زنان بازنشسته نیز در این دوره زندگی سعی می‌کنند توجه بیشتری به نقش‌های خانوادگی و عاطفی داشته باشند و عمدتاً در راستای تقویت مناسبات خانوادگی و عاطفی اقدام می‌کنند. البته لازم به ذکر است که در این زمینه زنان سالمند مجرد و همچنین زنان سالمند تنها فرصت بیشتری برای پرداختن به فعالیت‌های اجتماعی دارند.

خانم ۶۶ ساله و بازنشسته آموزش و پرورش در این زمینه می‌گوید: «من بعد از بازنشستگی، اولش احساس کردم دارم افسرده می‌شم ولی بعدش که نوهام به دنیا اومد حسایی سرم گرم شد و حالم خوب خوب شد. دوس داشتم بعد از سال‌ها کار، بیشتر پیش بچه‌هام باشم و کمبودهای گذشته رو جبران کنم، وقتی سرکار می‌رفتم بچه‌هام خیلی اذیت می‌شدن». مرد ۷۴ ساله و بازنشسته در این زمینه می‌گوید: «من بعد از بازنشستگی همش کار کردم، از کارهای مالی گرفته تا کارای خیریه و اجتماعی و کمک به مردم. هر کاری از دستم براومده انجام دادم، به بچه‌هامم کمک کردم، سعی می‌کنم همیشه فعال باشم و تا جون دارم فعالیت کنم و نشینم تو خونه. گاهی هم با دوستانم برنامه می‌ذاریم می‌ریم کوه، دور هم جمع می‌شیم».

نتیجه‌گیری

تجربه سالمندی، محصول کل دوره زندگی است که بر حسب سرمایه‌های انباشته شده طی مراحل زندگی تعیین می‌شود و کیفیت زندگی سالمندی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع، سرمایه‌های زندگی، از عوامل تعیین‌کننده نابرابری هستند که بر تجربه زندگی سالمندی بسیار تأثیرگذارند. نتایج پژوهش حاضر نشان داد دسترسی به سرمایه‌ها بر اساس تفاوت‌های جنسیتی سالمندان متفاوت است. زنان و مردان سالمند دسترسی متفاوتی به سرمایه‌ها دارند و همین نابرابری و تفاوت در سرمایه‌های انباشته طی مسیر زندگی، سالمندی متفاوتی را برای آن‌ها رقم می‌زند.

شکل ۱: شبکه مضامین تفاوت‌های جنسیتی سالمندان



تجربه سالمندی برای زنان و مردان تجربه‌ای مبتنی بر انباشت سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سرمایه سلامت طی مسیر زندگی است. زنان و مردان در مراحل پیشین زندگی تجربیاتی دارند که در مجموع این تجربیات با انباشت سرمایه‌ها طی مسیر زندگی زمینه‌های تفاوت را در زندگی سالمندی بین زنان و مردان فراهم می‌سازد. بنابراین، تجربه دوران سالمندی برای همه سالمندان، تجربه‌ای واحد، یک‌شکل و یکسان نیست و بر حسب کیفیت دسترسی به انواع سرمایه‌ها، می‌تواند تجربه‌ای متفاوت باشد. در این زمینه زنجری و همکارانش (۱۳۹۸) نیز به تفاوت تجربه زیسته زنان در امر سلامت اشاره کرده‌اند. از نگاه آن‌ها، نابرابری‌های جنسیتی فقط با تفاوت‌های بیولوژیکی و ژنتیکی قابل توضیح نیست؛ بلکه عوامل اجتماعی، فرهنگی و رفتاری نقش تعیین‌کننده‌ای دارند.

نتایج مطالعه حاضر نشان داد زنان سالمند تاوان محدودیت‌ها، کاستی‌ها و فقدان‌های مراحل پیشین زندگی را می‌دهند. آن‌ها در بسیاری از سرمایه‌ها نسبت به مردان، قدرت پایین‌تری دارند

که از تفاوت‌ها و نابرابری‌های مسیر زندگی‌شان نشأت می‌گیرد. بنابراین، جنسیت، تجربه سالمندی را متفاوت می‌سازد. جنسیت در بستر اجتماعی و فرهنگی، زمینه‌های تفاوت در سرمایه‌ها را طی مسیر زندگی ایجاد می‌کند. جنسیت و ساختارهای فرهنگی حاکم در زمان گذشته، بر سرمایه‌های انباشتی تأثیرگذار بوده و تفاوت در این سرمایه‌ها در زندگی سالمندی خود را نشان داده و زمینه تفاوت‌ها و نابرابری‌هایی را بین زنان و مردان سالمند رقم زده است. با این حال نباید فراموش کرد که علی‌رغم اهمیت تفاوت‌های جنسیتی، نمی‌توان تنها به تحلیل‌های جنسیتی اکتفا کرد؛ بلکه باید به تلاقی جنسیت با دیگر مؤلفه‌های تعیین‌کننده توجه داشت که زمینه تفاوت‌ها و نابرابری‌های مضاعفی را رقم می‌زند. چرا که سالمندی پدیده پیچیده‌ای است که در تلاقی با مؤلفه‌هایی چون جنسیت، فقر، طبقه، سنت، ساختار و فرهنگ، به تجربه متفاوت و متکثری تبدیل می‌شود. در نتیجه، نمی‌توان تنها به تحلیل‌های تک‌بعدی بسنده کرد بلکه باید از تحلیل‌های چندبعدی مدد جست. در این زمینه، رویکرد جدیدی تحت عنوان اینترسکشنالیتی^۱ یا تلاقی مطرح است که عمدتاً در مطالعات فمینیستی و همچنین مطالعات فرهنگی به کار می‌رود. رویکرد تلاقی به این معناست که زنان و مردان، یک قشر همگون و یک‌شکل نیستند. اگر بین زنان و مردان روابط قدرت نابرابر وجود دارد، این روابط قدرت بین خود جامعه زنان و مردان نیز وجود دارد؛ بسته به اینکه سالمندان به چه طبقه اقتصادی و فرهنگی، چه گروه قومی و چه بستری تعلق دارند، تحلیل‌ها متفاوت خواهد بود. بنابراین، در تحلیل‌های اجتماعی، باید درهم‌تنیدگی این مؤلفه‌ها را لحاظ کرد. درهم‌تنیدگی این مؤلفه‌هاست که زمینه فرودستی و محرومیت مضاعف را رقم می‌زند.

لازم به تأکید است که زنان سالمند آینده از نظر تفاوت‌های جنسیتی، متفاوت از نسل امروز خواهند بود. سالمندان آتی، در حال حاضر جوانان فعلی هستند که از نعمت تحصیلات و اشتغال به‌عنوان منابع مهم برخوردارند؛ در حالی که نسل سالمندان امروز از این منابع، بهره کمتری داشتند. در نتیجه، به تدریج از تفاوت‌های جنسیتی کاسته می‌شود. هر چند تفاوت‌ها و نابرابری‌ها بین سالمندان نسل آتی کاهش می‌یابد اما بایستی در راستای ارتقاء کیفیت زندگی زنان و مردان سالمند امروز و کاهش تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی اقدام کرد و ابعاد جنسیتی سالمندی را در پژوهش‌ها و سپس سیاست‌گذاری‌ها لحاظ نمود.

1. Intersectionality

در پایان، لازم به تأکید است رفتار جنسی، سلامت جنسی، سواد سلامت، سرمایه سلامت، سرمایه خانوادگی و درنهایت سلامت اجتماعی سالمندان از جمله موضوعات پژوهشی مهمی است که باید با رویکرد جنسیت‌محور و با تأکید بر مسئله تفاوت‌های جنسیتی سالمندان مورد مطالعه و بررسی بیشتر و عمیق‌تر قرار گیرد. همچنین اتخاذ رویکرد تلاقی در تحلیل این موضوعات می‌تواند بسیار مفید باشد.

منابع

- استروس، انسلم و جولیت کرین (۱۳۹۶). مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای، ترجمه ابراهیم افشار، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
- ایزدی اونجی، فاطمه سادات، حمیدرضا گیلاسی، علی حاجی‌باقری و علیرضا یزدانی (۱۳۹۸). رضایت زناشویی و عوامل مؤثر بر آن در سالمندان شهر کاشان در سال ۱۳۹۴، فیض، ۲۳ (۲): ۱۹۲-۲۰۰
- باستانی، سوسن و فاطمه ذکریایی سراجی (۱۳۹۱). تفاوت‌های جنسیتی در سالمندی: شبکه‌ها و حمایت‌های اجتماعی، مسائل اجتماعی ایران، ۳ (۱): ۳۳-۵۷.
- باقری نسامی، معصومه (۱۳۹۰). تبیین تجارب زیسته تغییرات روانی-عاطفی زنان سالمند؛ یک مطالعه کیفی، مجله دانشگاه علوم پزشکی مازندران، ۲۱ (۱): ۲۰۴-۲۱۵.
- دوبوار، سیمون (۱۳۶۵). کهنسالی (دو جلد)، ترجمه محمدعلی طوسی، تهران: انتشارات شباویز.
- زنجری، نسیم، رسول صادقی، احمد دلبری (۱۳۹۸). تحلیل تفاوت‌های جنسیتی در الگوهای گذران وقت سالمندان ایرانی، سالمند: مجله سالمندی ایران، ۱۳ (۵): ۵۸۸-۶۰۳.
- شیرازی‌خواه، مرضیه، میرطاهر موسوی، رباب صحاف، مجید سرمدی (۱۳۹۰). مطالعه شاخص‌های بهداشتی و اجتماعی زنان سالمند در ایران، سالمند: مجله سالمندی ایران، ۶ (۱): ۶۶-۷۸.
- قاضی طباطبایی، محمود، محمد میرزایی، مجید کوشش‌شی (۱۳۸۷). نابرابری‌های جنسیتی در زندگی خانوادگی سالمندان تهرانی (طرح یک مسئله فرهنگی)، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۱: ۱۹-۴۲.
- کوششی، مجید، علی اصغر سعیدی، شیوا پروائی (۱۳۹۲). تاثیر حمایت‌های اجتماعی غیر رسمی بر کیفیت زندگی سالمندان بازنشسته به مثابه یک مسئله اجتماعی، بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۴ (۱): ۱۳۰-۱۰۹.

♦♦۱ دوفصلنامه مطالعات جمعیتی، دوره ۵، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸

گشتاسبی، آریتا، علی منتظری، مریم سادات وحدانی‌نیا، عباس رحیمی فروشانی، محمد کاظم (۱۳۸۲). ارزیابی مردم شهر تهران از وضعیت سلامتی خود بر حسب جنسیت، تحصیلات و منطقه مسکونی: یک مطالعه جمعیتی، پایش، ۲ (۳): ۱۸۷-۱۹۳.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

محمدپور، احمد (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی ضد روش ۲: مراحل و روش‌های عملی در روش تحقیق کیفی، جلد دوم، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵). نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن کل کشور، تهران.

موحد، مجید، حلیمه عنایت، نسیمه زنجری (۱۳۹۴). سالمندی سالم؛ تحلیل مقایسه‌ای سبک زندگی ارتقادهنده سلامت مردان و زنان سالمند در شهر شیراز، علوم اجتماعی، ۱۲ (۱): ۱۹۷-۲۲۳.

میرزایی، محمد و زینب کاوه‌فیروز (۱۳۸۸). کیفیت زندگی سالمندان شهر تهران و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها با تأکید بر جنس، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۴ (۸): ۱۲۳-۱۴۸.

نوعی، هلن، ریاب صحاف، احمدعلی اکبری کامرانی، یدالله ابوالفتحی ممتاز، سمانه پورهادی، محسن شتی (۱۳۹۶). بررسی مقایسه‌ای سطح ناتوانی در زنان و مردان سالمند تحت پوشش سازمان بازنشستگی شهرداری تهران در سال ۱۳۹۴، سالمند: مجله سالمندی ایران، ۱۲ (۱): ۶-۱۷.

Arber, Sara and Ginn, Jay. (1995). *Connecting Gender and Ageing: A Sociological Approach*, Buckingham, England/Philadelphia: Open University Press; First Edition edition.

Baars, Jan. (1991). The Challenge of Critical Gerontology: The Problem of Social Constitution, *Journal of Aging Studies*, (5): 219-243.

Barkan, Steven E. (2011). *Sociology: Understanding and Changing the Social World*, Comprehensive Edition, v. 1.0. Available in:

<http://catalog.flatworldknowledge.com/catalog/editions/barkan-sociology-understanding-and-changing-the-social-world-comprehensive-edition-1-0>.

Bengtson, V., Putney, N., & Johnson, M. (2005). The Problem of Theory in Gerontology Today. In V. Bengtson, P. Coleman, & T. Kirkwood (Authors) & M. Johnson (Ed.), *The Cambridge Handbook of Age and Ageing* (Cambridge Handbooks in Psychology, pp. 3-20). Cambridge: Cambridge University Press.

Carmel, Sara. (2019). Health and Well-Being in Late Life: Gender Differences Worldwide, *Front Med (Lausanne)*, 6: 218. In:

<https://pdfs.semanticscholar.org/c8f7/687c4fd71e37b513a32828adb78b8878cf29>

.pdf?_ga=2.247476935.1174332842.1586121661-717532902.1537619181.

- Doh, Daniel. (2017). Towards active ageing: A comparative study of experiences of older Ghanaians in Australia and Ghana, This thesis is presented for the degree of Doctor of Philosophy, Edith Cowan University School of Arts and Humanities.
- Estes, Carroll L. (2001). Political Economy of Aging: A Theoretical Framework, in Social policy and aging: A critical perspective, by Estes and Associates, Sage Publications, Inc.
- Gans, D. and Silverstein, M. (2006) .Norms of filial responsibility for ageing parents across time and generations. *Journal of Marriage and Family*, 68: 961–976.
- Grossman, M. (1972). On the Concept of Health Capital and Demand for Health. *The Journal of Political Economy*, 80 (2): 223-255.
- Higgs, Paul and Jones, Ian Rees. (2009). Medical Sociology and Old Age; towards a sociology of health in later life, First published, Routledge.
- Holstein, M. B. and Minkler, M. (2007). Critical gerontology: Reflections for the 21st century. In M. Bernard & T. Schwartz (eds.), *Critical Perspectives on Ageing Societies* (pp. 13-26). Bristol: The Policy Press.
- Meisner, B. and Hynie, M. (2009). Ageism with Heterosexism: Self-Perceptions, Identity, and Psychological Health in Older Gay and Lesbian Adults, *Gay and Lesbian Issues and Psychology Review*, 5 (1): 51 – 58.
- Phillips, Judith, Ajrouch, Kristine and Hillcoat-Nallétamby, Sarah. (2010). Key Concepts in Social Gerontology, SAGE Publications Ltd.
- Phillipson, Chris and Scharf, Thomas. (2013). The impact of government policy on social exclusion among older people A review of the literature for the Social Exclusion Unit in the Breaking the Cycle series. [Cited mar 19 2013]. Available at: URL: <http://www.bristol.ac.uk>
- Rueda Pozo, S., & Artazcoz, L. (2009). Gender inequality in health among elderly people in a combined framework of socioeconomic position, family characteristics and social support. *Ageing and Society*, 29(4): 625-647.
- Russell, Ch. (2007). What Do Older Women and Men Want? Gender Differences in the 'Lived Experience' of Ageing, *Current Sociology*, 55(2): 173–192.
- Schulz, Richard; Noelker, Linda S; Rockwood, Kenneth and Sprott, Richard L. (2006). THE ENCYCLOPEDIA OF AGING A Comprehensive Resource in Gerontology and Geriatrics, Fourth Edition, Copyright _c 2006 Springer Publishing Company, Inc.
- Timmermans, S. & Tavory, I. (2012). Theory Construction in Qualitative Research: From Grounded Theory to Abductive Analysis, *Sociological Theory*, 30 (3) 167 – 186.
- Tomioka, K., Kurumatani, N. & Hosoi, H. (2017). Age and gender differences in the

association between social participation and instrumental activities of daily living among community-dwelling elderly, *Journal of the American Geriatrics Society*, 65 (1): 107-113.

Townsend, Peter. (1981). The Structured Dependency of the Elderly: A Creation of Social Policy in the Twentieth Century', *Ageing and Society*, 1(1): 5-28.

Twigg, Julia. (2004). The body, gender, and age: Feminist insights in social gerontology. *Journal of Aging Studies*, 18, 1: 59-73.

Victor, Christina R. (2005). *The Social Context of Ageing: A Textbook of Gerontology*, Taylor and Francis, 2005. ProQuest Ebook Central, http://ebookcentral.proquest.com/lib/tehran_ebooks/detail.action?docID=199358.

Victor, Christina. (2013). *Social Gerontology: Older People and Everybody Else*. In Komp, Kathrin and Aartsen, Marja, *Old Age in Europe A Textbook of Gerontology*, Springer Dordrecht Heidelberg New York London.

White S, Chen J, Atchison R. (2008). Relationship of preventive health practices and health literacy: a national study, *Am J Health Behav*; 32(3): 227-242.

Yoon, C., & Cole, C. A. (2008). Aging and consumer behavior. In C. P. Haugtvedt, P. M. Herr, & F. R. Kardes (Eds.), *Marketing and consumer psychology series: Vol. 4. Handbook of consumer psychology* (p. 247-270). Taylor & Francis Group/Lawrence Erlbaum Associates.

تأثیر سالیان خوردگی جمعیت بر نابرابری توزیع درآمد در ایران

سهیلا پروین*، شعله باقری پرمهر**، فاطمه پاگرد علیشاهی***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۷)

چکیده

افزایش رقم شاخص امید زندگی، مدیون پیشرفت‌های علمی در حوزه بهداشت و سلامت بوده است که همگام با توسعه اقتصادی، از کشورهای توسعه‌یافته، آغاز و به سرعت به کشورهای در حال توسعه سرایت کرد. از جمله نتایج این پیشرفت‌ها، افزایش تعداد جمعیت و تغییر ساختار سنی جمعیت کشورها به سمت سالیان خوردگی است. پدیده سالیان خوردگی جمعیت، تأثیرات زیادی بر متغیرهای کلان اقتصادی، از جمله توزیع درآمد خواهد داشت. این مطالعه، به بررسی تأثیر ساختار سنی جمعیت ایران بر توزیع درآمد، طی سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۹۴ می‌پردازد. نتایج حاصل از تجزیه ضریب جینی هزینه خانوار بر حسب گروه‌های سنی سرپرست خانوار نشان می‌دهد، همراه با افزایش سن سرپرست خانوار، نابرابری درآمد بین گروه‌های سنی و نیز در گروه سالمند (خانوارهای بالای ۶۵ سال) افزایش می‌یابد. با توجه به اینکه نابرابری توزیع درآمدها، دومین عامل فقر در ایران است، گسترش جمعیت سالمند در دهه‌های آینده، احتمال پیوستن سالمندان به گروه فقیر را افزایش می‌دهد. به این ترتیب، حتی اگر دیگر نیروهای تشدیدکننده نابرابری و فقر، مثل تورم، رکود اقتصادی و... متوقف شوند، پدیده رو به رشد جمعیت سالمند، نیروی بالقوه‌ای برای رشد نابرابری و فقر در کشور است. بنابراین، از منظر رشد، برای اقتصادی که دچار یک الگوی نامتعادل در توزیع درآمدها است و گذار جمعیتی سریعی را تجربه می‌کند، پدیده سالیان خوردگی جمعیت می‌تواند چالش مهمی در سیاست‌گذاری رشد باشد.

کلیدواژه‌ها: سالیان خوردگی جمعیت، نابرابری درآمدی، ضریب جینی، سیاست‌گذاری اقتصادی،

سیاست‌های حمایتی.

* استاد اقتصاد نظری، دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول).

E.mail: sparvin2020@hotmail.com

** استادیار اقتصاد، گرایش پول، گروه اقتصاد دانشگاه خاتم.

E.mail: sh.bagheripormehr@khatam.ac.ir

*** دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد، رشته اقتصاد، دانشگاه خاتم.

E.mail: f_alishahi92@yahoo.com

مقدمه

تغییرات جمعیتی، اجتماعی و اقتصادی که بعد از جنگ جهانی دوم، در کشورهای توسعه‌یافته به وقوع پیوست، کشورهای در حال توسعه را نیز با تأخیر در بر گرفت. این تغییرات، اثرات متقابلی بر رشد و توسعه، وضعیت اجتماعی و اقتصادی کشورها داشته است. روند فزاینده مهاجرت، تورم جمعیت جوان، کاهش نرخ باروری، افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار، سالخوردگی جمعیت و... همگی مسائلی هستند که متأثر از تغییرات اجتماعی و اقتصادی بوده و خود قابلیت تأثیرگذاری بر فرآیند رشد و توسعه هر کشور را دارند.

ترکیب جمعیت، از منظر رشد اقتصادی اهمیت دارد. از این دیدگاه، ترکیب مطلوب جمعیت، زمانی است که دو سوم جمعیت یک کشور را گروه مولد (جمعیت ۱۵ تا ۶۴ سال) تشکیل دهد (صادقی، ۱۳۹۱). بر خورده‌اری از نیروی جوان، می‌تواند از نظر عرضه نیروی کار و ایجاد پس‌انداز، فرصت طلایی برای رشد اقتصادی فراهم کند. اگر تدبیر کارآمدی برای بهره‌گیری از این مؤلفه تأثیرگذار در تولید وجود نداشته باشد، این فرصت به تهدید تبدیل خواهد شد.

بر اساس پیش‌بینی‌های سازمان ملل (۱۳۹۴-۱۳۶۴)، در گزارش "سالخوردگی جمعیت جهان"، تعداد جمعیت بالای ۶۵ سال جهان، از ۸۰۰ میلیون نفر (بر اساس گزارش مذکور) که ۱۱ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، به بیش از ۲ میلیارد نفر (یعنی ۲۲ درصد جمعیت جهان) در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید. همچنین، این گزارش نشان می‌دهد، ایران در مقایسه با اکثر کشورهای جهان، (به‌عنوان سومین کشور جهان) سرعت بالاتری در سالخورده شدن جمعیت دارد (باسخا و همکاران، ۱۳۹۴). بر اساس اطلاعات وبگاه سازمان اطلاعات مرکزی (CIA)^۲ در سال ۲۰۵۰، حدود ۳۳ درصد جمعیت ایران، در گروه سنی بالای ۶۰ سال قرار خواهند داشت. نقش اصلی در افزایش سرعت این پدیده، مربوط به کاهش چشم‌گیر نرخ باروری کشور طی سه دهه اخیر بوده است، که خود متأثر از شرایط اقتصادی نیز می‌باشد.

فرایند اجتناب‌ناپذیر سالخوردگی جمعیت، شاخص‌های اقتصادی را از مسیرهای متعددی تحت تأثیر قرار می‌دهد. از جمله: کاهش عرضه نیروی کار، تغییر در سهم هزینه عوامل تولید، افت بهره‌وری، تورم دستمزدها، تغییر در الگوی مصرف و پس‌انداز (از طریق افزایش بار تکفل

1. World Population Aging, (1950-2050)
2. Central Intelligence Agency

و در نتیجه، کاهش پس‌انداز بخش خصوصی)، کاهش پس‌انداز بخش دولتی (به دلیل افزایش تعهدات پرداخت مستمری) و تغییر در توزیع درآمدها، از طریق تغییر در تقاضا. مجموعه این تغییرات، رشد اقتصادی و پایداری آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سالخوردگی جمعیت، از طریق کاهش عرضه نیروی کار، هم سهم عوامل تولید در کل تولید (توزیع عاملی^۱) را تغییر می‌دهد و هم از طریق نابرابری در توزیع درآمد^۲ بین خانوارها، می‌تواند منجر به گسترش فقر گردد. وقتی اقتصادی با نابرابری در توزیع درآمد و پدیده مهاجرفرستی مواجه باشد، این اثرات با شدت بیشتری رشد اقتصادی را متأثر می‌کنند.

هدف اساسی این مقاله، تجزیه و تحلیل روند نابرابری درآمدی در بین گروه‌های سنی از طریق بررسی مخارج خانوارها با استفاده از تجزیه ضریب جینی می‌باشد و فرضیه آن، وجود رابطه همسو بین سالخوردگی جمعیت و نابرابری توزیع درآمد در ایران است. در این مطالعه، بررسی وضعیت توزیع درآمد در ایران و نقش سالخوردگی جمعیت کشور، به تفکیک مناطق شهری و روستایی، طی سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۹۴ مدنظر است. نتایج این مطالعه، بر اساس تجزیه شاخص جینی، در شش گروه سنی، با در نظر گرفتن نابرابری بین شش گروه و نابرابری درون هر یک از گروه‌ها حاصل شده است. برای این منظور، از داده‌های طرح هزینه و درآمد خانوار که توسط مرکز آمار سالانه منتشر می‌شود، استفاده شده است.

ساختار سنی جمعیت در ایران

هرم سنی جمعیت ایران نشان‌دهنده جوان بودن جمعیت آن است. نقطه اوج شکوفایی اقتصاد یک کشور از نظر جمعیتی زمانی است که دو سوم جمعیت آن کشور را افراد ۱۵ تا ۶۴ سال (سنین فعالیت اقتصادی)، تشکیل دهند. ایران از سال ۱۳۸۵ وارد این دوره شده و تا سال ۱۴۲۵ در این شرایط باقی خواهد ماند (صادقی، ۱۳۹۱).

در طول سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۶۰، به‌طور متوسط، سالانه دو میلیون و ۲۰۰ هزار نفر متولد شده‌اند. اما پس از آن به تدریج قاعده هرم جمعیت ایران جمع شده و قسمت میانی هرم که مربوط به جمعیت در سن فعالیت می‌باشد، بزرگ شده است.^۳

1. Functional Distribution

2. Income Distribution

۳. مرکز آمار ایران، سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن و آمارگیری جاری جمعیت.

جدول ۱: توزیع درصد جمعیت گروه‌های سنی در سال‌های سرشماری (۱۳۳۵-۱۳۹۵)

گروه سنی	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵
۲۹-۰	۶۵/۶	۶۷/۸	۶۹/۸	۷۱/۸	۷۰/۹	۶۷/۹	۶۰/۵	۵۴/۹	۲۶/۴
۳۹-۳۰	۱۳/۰	۱۲/۳	۹/۹	۱۰/۲	۱۱/۴	۱۲/۶	۱۴/۹	۱۶/۷	۲۸/۳
۴۰-۴۹	۸/۷	۸/۶	۹/۱	۶/۶	۶/۵	۸/۰	۱۰/۸	۱۱/۹	۱۸/۷
۵۹-۵۰	۶/۵	۴/۷	۶/۰	۵/۹	۵/۴	۴/۸	۶/۶	۸/۳	۱۳/۲
۶۴-۶۰	۲/۳	۲/۷	۱/۷	۲/۴	۲/۳	۲/۳	۲/۱	۲/۵	۴/۶
۶۵ سال و بیشتر	۴/۰	۳/۹	۳/۵	۳/۱	۳/۵	۴/۴	۵/۲	۵/۸	۸/۸

مأخذ: مرکز آمار ایران، سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن ۹۵-۱۳۳۵ و آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰.

همانطور که در جدول ۱ مشخص است در طی فاصله دو سرشماری ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵، نسبت جمعیت گروه سنی ۶۰ سال و بالاتر در کل جمعیت، نسبت به گروه‌های سنی دیگر، آهنگ رشد سریع‌تری داشته است (از ۸/۴ درصد به ۱۳/۴ درصد). این در حالی است که کاهش نرخ باروری، هنوز اثر خود را بر تغییر تعداد جمعیت بزرگسالان و سالمندان آشکار نکرده است. در صورتی‌که این روند ادامه یابد، سالخوردگی جمعیت هشدار جدی برای اقتصاد در پی خواهد داشت. سیاستگذاری و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت برای تعدیل اثرات سالخوردگی جمعیت بر اقتصاد، باید از هم‌اکنون به اجرا گذاشته شود. بهبود تکنولوژی، مهاجرپذیری و افزایش بهره‌وری نیروی کار، از اقداماتی است که کشورهای توسعه‌یافته در مواجهه با پدیده سالخوردگی جمعیت در پیش گرفته‌اند.

سالخوردگی جمعیت و توزیع درآمد

در ادبیات نظری و کاربردی، مسأله سالخوردگی جمعیت، بیشتر از منظر بازار کار مدنظر قرار گرفته است. در حالی‌که گذار جمعیت به سمت سالخوردگی، علاوه بر کاهش عرضه نیروی کار، می‌تواند بهره‌وری، سهم نهاده‌های تولید، الگوی مصرف و پس‌انداز جامعه، الگوی توزیع درآمدها، و همچنین رشد اقتصادی و پایداری آن را تحت تأثیر قرار دهد. تشدید نابرابری، هم در توزیع عاملی درآمد (توزیع بین عوامل تولید) و هم در ترکیب با شرایط بازنشستگی، توزیع درآمد در بین خانوارها، بر رشد اقتصادی تأثیر گذارند. توزیع نابرابرتر درآمد بین خانوارها دومین عامل فقر، به‌ویژه در اقتصادهای با ساختار شبیه ایران محسوب می‌شوند (پروین، ۱۳۹۴). اگر

به این شرایط، افزایش بار تکفل هم اضافه شود، بی‌تردید نابرابری بیشتر درآمدها به مفهوم فقر گسترده‌تر خواهد بود.

مبانی نظری و پیشینه تحقیق

در توجیه نقش سالخوردگی جمعیت در نابرابری توزیع درآمدها، این‌گونه استدلال شده است که رابطه بین رشد سالخوردگی و نابرابری درآمد، در ابتدا مثبت است؛ اما با رشد سالخوردگی جمعیت، جهت معکوس به‌خود می‌گیرد. این نتایج با شواهد تجربی در برخی از کشورهای توسعه‌یافته سازگار است. در مراحل اولیه سالخوردگی جمعیت، کاهش مرگ‌ومیر سالمندان، منجر به تقویت رشد اقتصادی و بدتر شدن نابرابری بین نسلی می‌شود و با افزایش نسبت جمعیت سالمند، رابطه رشد و نابرابری برعکس می‌شود (مایزآوا، ۲۰۰۵).

تحقیقات زیادی در زمینه تأثیرات سالخوردگی جمعیت بر اقتصاد کشورهای توسعه یافته، به‌ویژه در مورد آثار آن بر بازار کار، صورت گرفته است. در ذیل به نمونه‌ای از این مطالعات اشاره شده است.

ژاپن در مقایسه با سایر کشورها، سالخوردگی جمعیت را زودتر تجربه نمود. از این‌رو، بخش مهمی از مطالعات پیرامون اثرات اقتصادی سالخوردگی جمعیت، مربوط به این کشور است. بر اساس نتایج مطالعات انجام شده در این کشور، نابرابری درآمد در بین خانوارهای با اعضای سالمند، از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد کاهش یافته، در حالیکه نابرابری در خانوارهای با سرپرست جوان، بیشتر شده است. این نتیجه، تحت تأثیر سیستم حمایت فامیلی از سالمندان در این کشور نیز می‌باشد (شیراهاس، ۲۰۱۵).

نیوزیلند هم از جمله کشورهایی است که با رشد بالای جمعیت سالمند مواجه است. نابرابری توزیع درآمدها در این کشور عمدتاً از نابرابری توزیع درآمد در گروه‌های سنی نشأت گرفته است. به‌کارگیری روش شبه‌پارامتری در تبیین رابطه سالخوردگی جمعیت و نابرابری درآمد در این کشور نشان داد در مناطق شهری، نرخ رشد نابرابری درآمد نسبت به نرخ رشد سالخوردگی جمعیت بالاتر است. در حالی که در مناطق روستایی، نرخ رشد سالخوردگی جمعیت، سریع‌تر از نرخ رشد نابرابری درآمد است. کاهش نابرابری ناشی از کاهش جمعیت جوان هم در مناطق

شهری کوچک‌تر است. این نتیجه، به این معنی است که نابرابری توزیع درآمد، از تفاوت درآمد گروه‌های سنی نیز تأثیر می‌پذیرد (امونی^۱ و همکاران، ۲۰۱۷). مطالعه دیگری توسط دینارد^۲ و همکارانش (۱۹۹۶) در نیوزلند، در بازه زمانی ۱۹۹۸-۱۹۸۳ تأیید کرد که مهم‌ترین عامل نابرابری توزیع درآمد، ساختار سنی و جمعیتی خانوارها است. تفاوت ساختار سنی خانوارها باعث کاهش شکاف آستانه درآمد خانوارها در نیوزیلند شده است.

مطالعه گونزالز و نیپلت^۳ (۲۰۱۲) با به‌کارگیری الگوی نسل‌های هم‌پوشان در بررسی تأثیر سالخوردگی جمعیت بر پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۴ نشان داد که پدیده سالخوردگی جمعیت، سبب کاهش نسبت سرمایه‌گذاری به تولید می‌شود. یکی از راه‌حل‌های پیش‌بینی شده برای مقابله با اثرات اقتصادی افزایش نسبت سالمندان در جمعیت، سرعت بخشیدن به رشد سرمایه‌سراجه است. از اینرو، الگوی مصرف سالمندان، می‌تواند مخارج بخش عمومی را تحت تأثیر قرار دهد. مطالعه دیگری توسط کویسر و ویتھوس^۵ (۲۰۰۹) در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نشان داد، رابطه سالمندی و فقر، مثبت و معنی‌دار است، اما برخی تفاوت‌ها در میان کشورها (مثل تفاوت در سیستم حمایتی)، با شرایط مشابه، این ارتباط را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

های و ژونگ^۶ (۲۰۱۱) در مطالعه خود نشان دادند که یکی از علل گسترش نابرابری درآمد در کشور چین، گسترده‌ی سالخوردگی جمعیت این کشور، متأثر از سیاست‌های جمعیتی دهه ۱۹۸۰ به بعد است (هر چند که در آن زمان این سیاست لازمه رشد و کاهش فقر بود). تجزیه شاخص نابرابری بر حسب گروه‌های سنی در این کشور، نشان داد که افزایش قابل توجه نابرابری درآمد در مناطق روستایی، متأثر از گسترده‌ی سالخوردگی جمعیت است.

مطالعه اندرسون^۷ (۲۰۰۱) در کشورهای حوزه اسکاندیناوی نیز بر تأثیر منفی افزایش نسبت جمعیت ۶۵ ساله و بالاتر بر رشد درآمد سرانه تأکید دارد؛ در حالی که گسترده‌ی گروه سنی ۱۵

-
1. Omoniyi
 2. Dinardo
 3. Gonzalez & Niepelt
 4. Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)
 5. Queisser & whitehouse
 6. Hai Zhong
 7. Bjorn Anderson

تا ۶۴ سال، منجر به رشد درآمد سرانه می‌شود. مطالعه مایزاوا^۱ (۲۰۰۵) در سوئد نشان داد که گستردگی جمعیت زیر ۶۵ سال، به افزایش پس‌انداز می‌انجامد، حال آنکه افزایش نسبت جمعیت گروه سنی ۶۵ ساله و بالاتر، منجر به افزایش مصرف می‌شود.^۲

مطالعه موخر جی و شوروکس^۱ (۱۹۸۲) در خصوص شاخص‌های نابرابری در گروه‌های سنی سرپرستان خانوار در بریتانیا (۱۹۶۵-۱۹۸۰) هم بر این تأکید دارد که شدت نابرابری درآمدی در گروه سالمندان، روند کلی نابرابری را تغییر داده است. تجزیه شاخص‌های نابرابری نظیر ضریب جینی، شاخص نابرابری تایل^۲ و شاخص اتکینسون^۳ در این بررسی نشان داده که تغییرات نابرابری درون گروه‌های سنی، روند کلی نابرابری را تشدید کرده است و علی‌رغم نابرابری بیشتر توزیع درآمد در گروه سنی ۶۵ ساله و بالاتر، تمهیدات و اصلاح قوانین بازنشستگی، قادر به تخفیف شدت نابرابری در آمدی در گروه سالمند بوده است.

در ایران نیز محققان زیادی به مطالعه جنبه‌های مختلف آثار اقتصادی سالخوردگی جمعیت پرداخته‌اند. مطالعه یآوری و همکارانش (۱۳۹۴) نشان داده که تأمین اجتماعی و بازنشستگی، یکی از مهم‌ترین بخش‌هایی است که از تغییر ساختار سنی جمعیت در آینده متأثر خواهد شد. ادامه روندهای جمعیتی و افزایش هزینه‌های تأمین اجتماعی، منجر به افزایش مالیات خواهد شد. یکی از پیشنهادات این محققان برای مقابله با این اثرات، افزایش سن بازنشستگی و همچنین تغییر در نظام پرداخت بیمه است.

باسخا و همکارانش (۱۳۹۴)، بررسی تأثیر سالخوردگی جمعیت از منظر رشد اقتصاد غیرنفتی در ایران را مد نظر قرار دادند. نتایج مطالعه آنها از طریق معرفی مدل خاصی از رشد اقتصادی، که در برگزیده متغیرهای جمعیتی هم است، نشان داده که در کوتاه‌مدت، افزایش نسبت جمعیت بالای ۶۵ سال به جمعیت زیر ۱۵ سال، از رشد درآمد سرانه می‌کاهد.

راغفر و همکارانش (۱۳۹۱) با بهره‌گیری از یک تابع تولید کاب داگلاس با دو نهاد تولید، برای دوره ۱۳۸۹-۱۳۶۵، ضمن تصریح اهمیت نقش نهاد نیروی انسانی، به اثرات تغییرات جمعیتی دهه‌های اخیر (ناشی از بیش‌زایی در دهه شصت، کاهش چشم‌گیر نرخ باروری در دهه ۱۳۷۰ و ادامه آن در دهه ۱۳۸۰) پرداخته‌اند. نتایج مطالعه آنها نیز بر اثرگذاری ساختار سنی

1. Dilip Mookherjee, Anthony Shorrocks, (1982)

2. Taile Index

3. Atkinson Index

جمعیت بر رشد اقتصادی تأکید دارد.

مهرگان و رضایی (۱۳۸۸) تأثیر ساختار سنی جمعیت بر رشد اقتصادی ۱۷۱ کشور را در دوره‌ای ۳۹ ساله (۱۹۶۶-۲۰۰۴) مورد بررسی قرار دادند. نتایج مطالعه آنها نشان‌دهنده تأثیرپذیری بالای رشد اقتصادی از متغیرهای جمعیتی است. به نحوی که افزایش نسبت دو گروه سنی زیر ۱۵ سال و بالای ۶۵ سال، به‌طور معناداری بر رشد اقتصادی تأثیر منفی می‌گذارد. طبق نتایج این مطالعه، نرخ رشد جمعیت گروه سنی زیر ۱۵ سال و پس از آن، نرخ رشد جمعیت گروه سنی ۶۵ ساله و بالاتر، بیشترین اثر بازدارندگی بر رشد اقتصادی را داشته است.

منشأ درآمدی نیز می‌تواند در نابرابری توزیع درآمد نقش داشته باشد. نتایج مطالعه پروین (۱۳۸۵) نشان داده است که کشش نابرابری، نسبت به درآمد حاصل از مشاغل آزاد در مقایسه با انواع درآمد، حساس‌تر است. دلیل آن، گستردگی تنوع این فعالیت‌ها و مالیات‌گریزی این بخش از اقتصاد ایران است. عامل مهم دیگر در نابرابری توزیع درآمد، دستمزد و حقوق در بخش دولتی است، که نتیجه شرایط غیررقابتی در استفاده از نیروی انسانی در بخش عمومی است. به طوری که شاخص تمرکز دستمزد در بخش دولتی، سه برابر بزرگ‌تر از شاخص تمرکز دستمزد در بخش خصوصی است. به این ترتیب، جبران آثار توزیعی سیاست رشد اقتصادی که گسترش خود اشتغالی و یا توسعه اشتغال در بخش دولتی را در پی داشته باشد، مستلزم همراهی آن با یک سیاست بازتوزیعی است.

طبق نتایج مطالعه بهشتی و احمدزاده (۱۳۸۶)، سالخوردگی جمعیت، از طریق تغییر در الگوی مصرف، قادر است متغیرهای دیگری مثل تورم را متأثر نماید. این جنبه سالخوردگی جمعیت، طی سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۴۵ با بهره‌گیری از نظریه سیکل دوره زندگی و فرضیه فزاینده‌گی تورم و یکسلا و اثر ترکیب ساختار جمعیت بر تورم، ارزیابی شده است. یافته‌های این مطالعه تأکید دارد که تورم ناشی از فشار تقاضا برای تأمین نیازهای مصرفی در گروه‌های بیشتر مصرف‌کننده (مثل سالمندان)، نسبت به گروه‌های پس‌اندازکننده، بیشتر است. تأثیر نسبت جمعیت گروه سنی ۲۹-۱۵ سال نسبت به جمعیت گروه سنی زیر ۱۵ سال و یا بار تکفل سنین جوان، بر تورم بیشتر است. رشد جمعیت گروه‌های سنی ۲۹-۰ سال و ۶۵ ساله و بالاتر، اثر مثبت و معناداری بر تورم دارند. در حالی که، رشد نسبت جمعیت گروه سنی پس‌اندازکننده (۳۰-۶۴ سال) از تورم می‌کاهد.

مجموعه این مطالعات بر این نکته تأکید دارند که عواملی مثل ساختار سنی، جنسی، قوانین اشتغال و... در شکل‌گیری الگوی توزیع درآمد اهمیت دارند. برای اقتصاد ایران که دچار یک الگوی نامتعادل در توزیع درآمدها است و در سه دهه پیش‌رو، گذار جمعیتی سریعی را تجربه خواهد کرد، از منظر رشد اقتصادی، گسترش نابرابری چالش مهمی ایجاد خواهد کرد. از اینرو، مطالعات پیشین نشان می‌دهد که تأثیر سالخوردگی جمعیت بر نابرابری، متأثر از نوع و کیفیت سیستم حمایتی، قوانین بازنشستگی و منشأ درآمد دریافتی خانوار سالمند می‌باشد. وقتی تنها منبع درآمد خانوار دستمزد باشد، در غیاب یک سیستم حمایتی کارا، بدیهی است خروج از بازار کار، افت درآمد و رشد نابرابری را به‌همراه خواهد داشت. در این شرایط بازنشستگی، احتمال پیوستن خانوار به گروه فقیر افزایش می‌یابد. در حالی‌که، وقتی درآمدی غیر از دستمزد و حقوق (بهره، اجاره و سود) نیز بخشی از درآمد خانوار را تشکیل دهد، خروج از بازار کار، با افت درآمد کمتر همراه خواهد بود. به‌عبارت دیگر، وقتی اقتصاد در شرایطی قرار می‌گیرد که بخش بزرگی از جامعه، درآمد مازاد بر مصرف دارد و امکان حصول درآمد از محل پس‌انداز در سنین بازنشستگی فراهم است، با گسترش سالخوردگی جمعیت، لزوماً توزیع درآمد، نابرابرتر نمی‌گردد.

روش تحقیق و داده‌ها

با توجه به تفاوت توزیع درآمد در مناطق شهری و روستایی ایران، در این مطالعه از هزینه ناخالص سرانه فرد در گروه‌های سنی خانوار شهری و روستایی طی سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۹۴ که در طرح هزینه - درآمد مرکز آمار ایران تهیه می‌شود، استفاده شده است. طبقه بندی سنی سرپرست خانوارها در شش گروه سنی ۰-۳۰، ۳۱-۴۰، ۴۱-۵۰، ۵۱-۶۰، ۶۱-۶۵ و بالای ۶۵ سال مد نظر قرار گرفته است. برای هر یک از گروه‌ها و نیز در سطح کل، ضریب جینی به‌عنوان شاخص سنجش نابرابری، محاسبه شده است.

پرکاربردترین شاخص سنجش نابرابری، ضریب جینی است. مهم‌ترین مزیت این شاخص سادگی تفسیر و کاربرد مقایسه‌ای آن می‌باشد. البته پایین بودن ضریب جینی، همیشه دال بر موقعیت بهتر در توزیع درآمد نیست. یک نمونه بارز این تناقض، روند ضریب جینی در چین است که در دهه ۱۹۸۰ میلادی، این شاخص حدود ۰/۱۶ بود، درحالی‌که پس از رشد شگفت‌آور

اقتصاد این شاخص به ۰,۵۵ در سال ۲۰۱۴ افزایش یافت، با این حال وضعیت رفاهی مردم بشدت بهبود یافت. بر عکس پس از بحران مالی ۲۰۰۸، ضریب جینی در بریتانیا کاهش قابل ملاحظه‌ای داشت، حال آنکه وضعیت رفاهی جامعه بدتر شده بود. علیرغم این نواقص این مطالعه به دلیل ویژگی تجزیه‌پذیری و تفسیر قابل درک آن از این شاخص استفاده می‌کند.

به‌طور معمول، برای تحلیل نابرابری، از داده‌های درآمد یا دارایی استفاده می‌شود. از آنجا که در اکثر موارد، این داده‌ها یا در دسترس نیست یا دچار خطای کم‌گویی است، داده‌های هزینه برای سنجش نابرابری مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر چند که این امر در سنجش نابرابری خالی از اشکال نیست.

بی‌تردید، در تحلیل نابرابری، استفاده از داده‌های هزینه به جای درآمد، نمی‌تواند نابرابری را به‌طور کامل بیان کند؛ چرا که خانوار کم درآمد، مخارجی نزدیک به درآمد خود دارد، اما در خانوارهای پر درآمد، هزینه می‌تواند تنها بخش کوچکی از درآمد او را تشکیل دهد و بخش بیشتری از درآمد، در قالب پس‌انداز از فرآیند مصرف (هزینه) خارج می‌شود. بنابراین، وقتی شاخص نابرابری، با داده‌های هزینه تحلیل می‌شود، انتظار بر این است که شاخص‌های نابرابری، کوچک‌تر از نابرابری درآمدی گزارش شوند.

اشکال دیگر استفاده از داده‌های هزینه در اندازه‌گیری شاخص‌های نابرابری، این است که طبقه‌بندی خانوارها در گروه‌های هزینه، ناپایدارتر از طبقه‌بندی بر حسب درآمد است. چرا که اصابت هزینه‌های اتفاقی خانوار، می‌تواند جایگاه خانوار در طبقه‌بندی را تغییر دهد.

مخارج خانوار، تحت تأثیر بعد خانوار است. برای تعدیل اثر اندازه خانوار، معمول است که از هزینه سرانه استفاده شود. با توجه به وجود هزینه مشترک افراد در یک خانوار، تورش اجتناب‌ناپذیری وجود خواهد داشت. این مطالعه، از داده‌های هزینه سرانه فرد برای دوره سی ساله منتهی به سال ۱۳۹۴ که توسط مرکز آمار ایران به صورت سالانه منتشر می‌شود، استفاده کرده است.

یکی از معمول‌ترین شاخص‌های اندازه‌گیری نابرابری توزیع درآمد، ضریب جینی است که معمولاً برای بیان نابرابری درآمد کل استفاده می‌شود. عمومی‌ترین روش محاسبه ضریب جینی عبارت است از:

$$G = \frac{I}{2n^2 \mu} \sum_i \sum_j |y_i - y_j| \quad (1)$$

در این تعریف، n تعداد نمونه (خانوار یا فرد)، y_i درآمد خانوار است. از جمله ویژگی‌های این شاخص، تجزیه‌پذیری آن می‌باشد. با تجزیه رابطه (۱) در K طبقه می‌توان نوشت:

$$G = \sum_k \left(\frac{n_k}{n}\right)^2 \frac{\mu_k}{\mu} G^k + \frac{1}{2n^2\mu} \sum_k \sum_{i \in N_k} \sum_{j \notin N_k} |y_i - y_j| \quad (2)$$

μ میانگین درآمد خانوارها، N_k مجموع خانوارهای طبقه K ، n_k عنصری از زیر مجموعه طبقه K است. μ_k میانگین درآمد خانوارها (یا افراد) در طبقه k می‌باشد. Y_i درآمد i ام است. به همین ترتیب، N_h مجموع خانوارهای طبقه h ، μ_h و μ_k متوسط درآمد خانوارهای گروه h است. به‌طوریکه هر عنصری از زیر مجموعه h نمی‌تواند در طبقه k قرار داشته باشد. با جای‌گذاری در رابطه (۱)، در رابطه (۲) خواهیم داشت:

$$\sum_{i \in N_k} \sum_{j \in N_h} |y_i - y_j| = n_k n_h |\mu_k - \mu_h|, \quad h \neq k \quad (3)$$

اگر $v_k = \frac{n_k}{n}$ (سهم جمعیت طبقه k در کل جمعیت) و $\lambda_k = \frac{\mu_k}{\mu}$ نسبت متوسط درآمد در

طبقه k به درآمد متوسط کل تعریف شود، ضریب جینی را می‌توان این‌گونه نوشت:

$$G = \sum_K V_K^2 \lambda_K G^k + \frac{1}{2} \sum_k \sum_h v_k v_h |\lambda_k - \lambda_h| \quad (4)$$

و یا

$$G = \sum_K V_K^2 \lambda_K G^k + \frac{1}{2} \sum_k \sum_h v_k v_h |\lambda_k - \lambda_h| + R \quad (5)$$

G^k میزان نابرابری بین خانوارهای گروه k ام را اندازه‌گیری می‌کند، که با توجه به وزن میانگین درآمد این گروه در درآمد کل (λ_k) و نسبت جمعیت این گروه در کل جمعیت v_k ، نابرابری کل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. عبارت دوم، نابرابری بین طبقات را اندازه‌گیری می‌کند که مجدداً با اوزان نسبت جمعیت طبقه k ام (v_k) و جمعیت طبقه h ام (v_h)، نابرابری کل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. R هم مبین نابرابری با منشاء غیر از عوامل ذکر شده (غیر از درون‌گروهی و بین‌گروهی) در نابرابری کل است.

به این ترتیب نابرابری کل شامل، نابرابری بین افراد (خانوارها) یک گروه (اثرات درون‌گروهی)، نابرابری بین گروهی و R بعنوان باقی‌مانده اثرات در نظر گرفته می‌شود. با توجه به

ویژگی گروه‌های مورد نظر در این مطالعه اجزاء نابرابری به این ترتیب در نظر گرفته خواهد شد:

$$G = \frac{1}{2} \sum_k \sum_h v_k v_h |\lambda_k - \lambda_h| = \frac{I}{2n^2\mu} \sum_k \sum_h n_k n_h |\mu_k - \mu_h| \quad (6)$$

K گروه‌های سنی سرپرست خانوار (K=۱، ۲، ۳، ...، ۶) و Y_i هزینه خانوار i ام می‌باشد.

یافته‌ها

روند تحولات ضریب جینی بر اساس گروه‌های سنی در مناطق شهری

تحت تأثیر نابسامانی‌های دوره جنگ تحمیلی، افت درآمدهای نفتی، خروج گسترده سرمایه و...، توزیع درآمدها در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ بسیار نابرابر بود. اگر چه رقم این شاخص در مقایسه با نیمه دوم دهه ۱۳۵۰، پایین‌تر است، واضح است که تحت شرایط جنگ و کاهش درآمدهای ارزی، کاهش ضریب جینی، ضرورتاً دال بر بهبود رفاه اقتصادی نیست. این کاهش، مرهون سیستم جیره‌بندی و حمایت از اقشار کم درآمد، که در دهه ۱۳۶۰ نقش مهمی در تعدیل وضعیت گروه فقیر داشت و همچنین مرهون افت بیشتر درآمد گروه‌های پردرآمد، خروج سرمایه و... بود. با پایان یافتن جنگ تحمیلی، تزریق نقدینگی جهت هزینه‌های بازسازی جنگ، کاهش ارزش پول ملی که از عوامل گسترش تورم بود، شوک‌های ناشی از سیاست یکسان‌سازی نرخ ارز و...، نوسانات زیادی در شاخص‌های نابرابری به همراه داشته است. نوسانات نابرابری در دهه ۱۳۸۰، متأثر از سیاست‌های متعدد و تا حدودی متناقض است. به همین دلیل، تحلیل این شاخص در این دوره، تا اندازه‌ای مشکل است و با دیگر شاخص‌های کلان اقتصادی هم‌خوانی ندارد. رونق نسبی درآمد نفت در نیمه دوم این دهه، سیاست‌گذار را برای گسترش سیاست‌های تحریک تقاضا در قالب افزایش مخارج دولت ترغیب نمود، که گسترش نقدینگی را در پی داشت. در عین حال، سیاست‌گذار، سیاست اصلاح قیمت انرژی را در دستور کار قرار داد و برای پیشگیری از عوارض آن بر گروه‌های فقیر، سیاست پرداخت یارانه نقدی فراگیر را هم‌زمان دنبال کرد.

سیاست پرداخت یارانه نقدی، هرچند در سال اول اجرا، نقش تعدیل‌کننده‌ای در توزیع درآمد داشت، اما مجموعه تحولات بعدی، از جمله عدم تحقق رشد تولید پیش‌بینی شده، عدم تحقق درآمد دولت از محل افزایش قیمت انرژی، نامساعدتر شدن شرایط بین‌الملل برای اقتصاد ایران و کاهش درآمدهای نفتی، رشد نقدینگی را شدت بخشید و پیامد تورمی آن از سال ۱۳۹۲

و تداوم افزایش نرخ بیکاری متأثر از شرایط تورم-رکودی، نه تنها قدرت خرید خانوارها را کاهش داد، بلکه شاخص‌های توزیعی، به‌ویژه شاخص‌های توزیع رفاه (هزینه حقیقی) را به زیان گروه‌های فقیر تغییر داد. از این‌رو، کاهش ضریب جینی طی دهه اخیر، دال بر بهبود موقعیت رفاهی خانوارها نیست. این کاهش می‌تواند ناشی از تغییر ساختار جمعیتی خانوار هم باشد. همان‌طور که جدول ۲ نشان می‌دهد، کاهش متوسط سن سرپرست خانوار و افزایش نسبت اشتغال در دهک‌های پایین، نشان می‌دهد که بخشی از خانوارهای دهک‌های بالاتر به دهک اول و دوم پیوسته‌اند. این امر ضریب جینی را کاهش می‌دهد. درحالی‌که موقعیت رفاهی خانوارهای دهک‌های پایینی توزیع، بدتر شده است. با توجه به اینکه بخش مهمی از جمعیت دهک‌های پایین، از ناحیه فروش خدمات نیروی‌کار، درآمد کسب می‌کنند، ورود به دوره سالخوردگی جمعیت، به معنی افت شدید درآمد خواهد بود و انتظار می‌رود که توزیع کل هم نامتعادل‌تر شود.

جدول ۲: میانگین سن سرپرست و نسبت شاغلین خانوار به تفکیک دهک‌های درآمدی در مناطق

شهری (۱۳۸۸-۱۳۹۲)

دهک	میانگین سن سرپرست خانوار			نسبت شاغلین در خانوار		
	۱۳۸۸	۱۳۹۰	۱۳۹۲	۱۳۸۸	۱۳۹۰	۱۳۹۲
اول	۸۸	۹۰	۹۲	۸۸	۹۰	۹۲
دوم	۵۴	۵۵	۵۰	۰,۶	۰,۵	۰,۷
سوم	۴۸	۴۹	۴۷	۰,۸	۰,۸	۰,۹
چهارم	۴۶	۴۸	۴۶	۱	۰,۹	۰,۹
پنجم	۴۶	۴۸	۴۷	۱	۱	۱
ششم	۴۷	۴۸	۴۷	۱,۱	۱	۰,۹
هفتم	۴۷	۴۹	۴۷	۱,۱	۱	۱
هشتم	۴۷	۴۹	۴۷	۱,۱	۱,۱	۱
نهم	۴۷	۴۹	۴۷	۱,۲	۱,۱	۱
دهم	۴۸	۴۹	۴۸	۱,۲	۱,۱	۱

مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌های هزینه و درآمد خانوار شهری (۹۲-۱۳۸۸) و محاسبات نگارندگان.

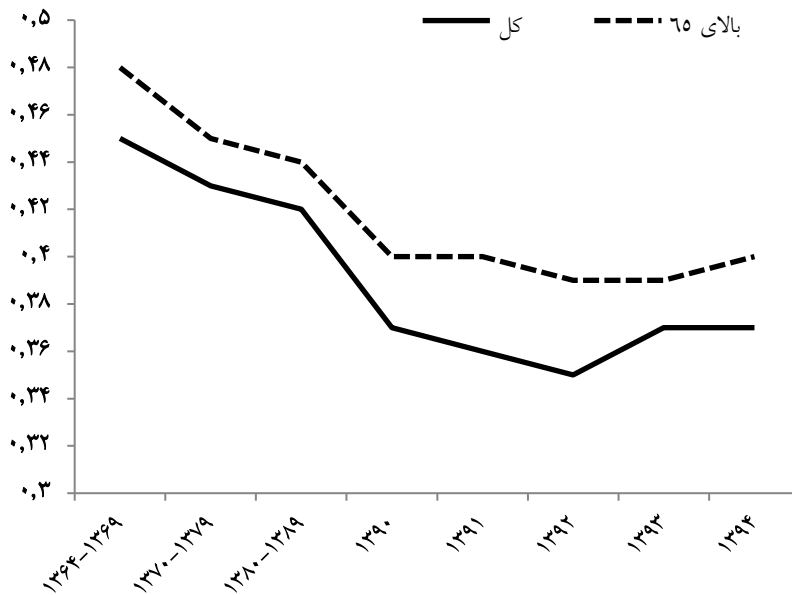
جدول ۳: ضریب جینی و میانگین تعداد شاغلین خانوار به تفکیک گروه‌های سنی در مناطق شهری (۱۳۶۴-۱۳۹۴)

دوره زمانی		۱۳۶۴-۱۳۶۹		۱۳۷۰-۱۳۷۹		۱۳۸۰-۱۳۸۹		۱۳۹۰-۱۳۹۴	
گروه سنی	ضریب جینی	میانگین تعداد شاغلین خانوار	ضریب جینی	میانگین تعداد شاغلین خانوار	ضریب جینی	میانگین تعداد شاغلین خانوار	ضریب جینی	میانگین تعداد شاغلین خانوار	نسبت شاغلین خانوار
۳۰-۰	۰,۴۳	۱,۰۲	۰,۴۱	۱,۳۲	۰,۴۱	۱,۰۴	۰,۳۶	۰,۹۸	
۴۰-۳۱	۰,۴۳	۱,۱۲	۰,۴۲	۱,۱۳	۰,۴۱	۱,۱۰	۰,۳۵	۱,۰۴	
۵۰-۴۱	۰,۴۵	۱,۲۷	۰,۴۳	۱,۳۰	۰,۴۱	۱,۲۹	۰,۳۵	۱,۱۱	
۶۰-۵۱	۰,۴۵	۱,۳۳	۰,۴۳	۱,۳۷	۰,۴۲	۱,۲۹	۰,۳۶	۱,۰۱	
۶۵-۶۱	۰,۴۶	۱,۱۴	۰,۴۴	۱,۱۹	۰,۴۳	۱,۰۶	۰,۳۷	۰,۸	
۶۵>	۰,۴۸	۰,۷۸	۰,۴۵	۰,۸۴	۰,۴۴	۰,۷۱	۰,۴۰	۰,۵۱	
کل	۰,۴۵	۱,۱۴	۰,۴۳	۱,۱۷	۰,۴۲	۱,۱۲	۰,۳۶	۰,۹۵	

مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌های هزینه و درآمد خانوار شهری (۹۴-۱۳۶۴) و محاسبات نگارندگان

در طول دوره مورد بررسی، در مناطق شهری، میانگین نابرابری درآمد در گروه سنی ۶۵ سال به بالا، از میانگین نابرابری درآمد کل جمعیت بالاتر است. این تفاوت، طی سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۹۰ که اقتصاد کشور تورم بالاتری را تجربه کرده است، تشدید شده است. با ورود سرپرست خانوار به دوره بازنشستگی، فشار بر توزیع درآمد بیشتر می‌گردد. از آنجا که به‌طور معمول، با شروع دوره بازنشستگی، درآمد ناشی از کار سرپرست خانوار دچار افت بیشتری می‌شود (در مقایسه با درآمد ناشی از سرمایه و اجاره)، این می‌تواند به بدتر شدن موقعیت رفاهی این خانوارها بیانجامد. تشدید نابرابری به‌ویژه در اقتصادهای با درآمد متوسط بالا، به معنی فقر بالاتر خواهد بود. با توجه به سرعت سالخوردگی جمعیت در ایران، این ویژگی، احتمال پیوستن خانوارهای در آستانه سالخوردگی جمعیت را به گروه فقیر بیشتر می‌نماید.

نمودار ۱: روند تحولات ضریب جینی کل جمعیت و ضریب جینی گروه سنی بالای ۶۵ سال در مناطق شهری (۱۳۶۴-۱۳۹۴)



مأخذ: محاسبات نگارندگان

روند تحولات ضریب جینی در گروه‌های سنی در مناطق روستایی

اگرچه شاخص ضریب جینی در مناطق روستایی پایین‌تر از مناطق شهری است، اما روند تغییرات آن در مناطق شهری و روستایی تقریباً مشابه است. در مناطق روستایی نیز همانند مناطق شهری، نابرابری درآمد در گروه سنی بالای ۶۵ سال، بالاتر از نابرابری درآمد کل جمعیت است و از این رو، پیوستن سرپرستان خانوار به گروه‌های سنی بازنشسته، گسترش نابرابری درآمد را به دنبال دارد.

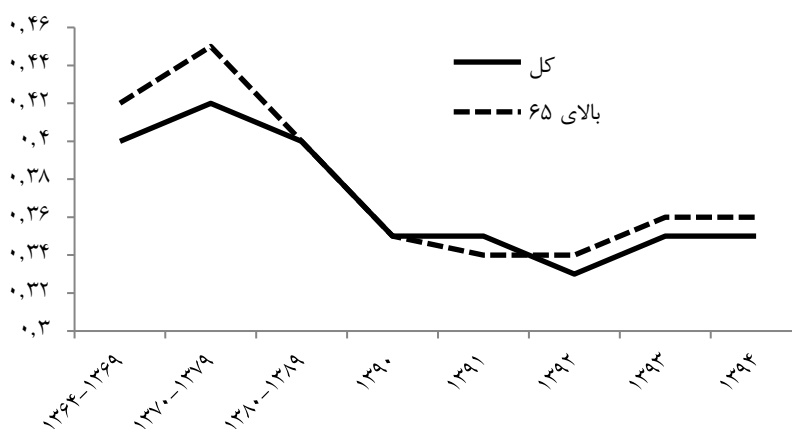
جدول ۴: میانگین ضریب جینی به تفکیک گروه‌های سنی در مناطق روستایی (۱۳۶۴-۱۳۹۴)

سال	گروه سنی					
	کل	۳۰-۰	۴۰-۳۱	۵۰-۴۱	۶۰-۵۱	۶۵-۶۱
۱۳۶۹-۱۳۶۴	۰,۴۰	۰,۴۱	۰,۳۸	۰,۳۸	۰,۳۹	۰,۴۱
۱۳۷۹-۱۳۷۰	۰,۴۲	۰,۴۱	۰,۴۰	۰,۴۱	۰,۴۲	۰,۴۳
۱۳۸۹-۱۳۸۰	۰,۴۰	۰,۴۰	۰,۳۹	۰,۴۰	۰,۴۱	۰,۴۰
۱۳۹۰	۰,۳۵	۰,۳۶	۰,۳۳	۰,۳۵	۰,۳۵	۰,۳۵
۱۳۹۱	۰,۳۵	۰,۳۶	۰,۳۳	۰,۳۴	۰,۳۵	۰,۳۷
۱۳۹۲	۰,۳۳	۰,۳۱	۰,۳۱	۰,۳۳	۰,۳۵	۰,۳۳
۱۳۹۳	۰,۳۵	۰,۳۴	۰,۳۳	۰,۳۴	۰,۳۶	۰,۳۶
۱۳۹۴	۰,۳۵	۰,۳۳	۰,۳۲	۰,۳۴	۰,۳۵	۰,۳۶

مأخذ: مرکز آمار ایران، هزینه و درآمد خانوارهای روستایی (۹۴-۱۳۶۴).

همان‌طور که در نمودار ۲ مشاهده می‌شود، در تمام دهه‌ها به‌جز سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱، رقم نابرابری درآمد در گروه سنی بالای ۶۵ سال، از این رقم در کل جمعیت بیشتر است. این اختلاف در دهه ۱۳۷۰ تشدید شده است. از این‌رو این گروه سنی در شرایط رکود تورمی، بیشترین ضرر را متحمل می‌شود.

نمودار ۲: ضریب جینی کل و گروه سنی بالای ۶۵ سال در مناطق روستایی (۱۳۶۴-۱۳۹۴)



مأخذ: بر اساس محاسبات نگارندگان.

جدول ۵: ضریب جینی و میانگین تعداد شاغلین در مناطق روستایی (۱۳۶۴-۱۳۹۴)

گروه سنی	۱۳۶۹-۱۳۶۴		۱۳۷۹-۱۳۷۰		۱۳۸۹-۱۳۸۰		۱۳۹۴-۱۳۹۰	
	میانگین	ضریب	میانگین	ضریب	میانگین	ضریب	میانگین	ضریب
۰-۳۰	۱,۱۴	۰,۴۱	۱,۲۳	۰,۴۱	۱,۱۶	۰,۳۴	۱,۰۱	۰,۳۴
۳۱-۴۰	۱,۳۰	۰,۳۸	۱,۳۷	۰,۴۰	۱,۲۶	۰,۳۲	۱,۰۸	۰,۳۲
۴۱-۵۰	۱,۷۹	۰,۳۸	۱,۸۲	۰,۴۱	۱,۷۵	۰,۳۴	۱,۳۴	۰,۳۴
۵۱-۶۰	۱,۹۴	۰,۳۹	۲,۰۱	۰,۴۲	۱,۹۶	۰,۳۵	۱,۴۸	۰,۳۵
۶۱-۶۵	۱,۶۵	۰,۴۱	۱,۷۶	۰,۴۳	۱,۷۱	۰,۳۵	۰,۲۳	۰,۳۵
>۶۵	۱,۱۹	۰,۴۲	۱,۲۵	۰,۴۵	۱,۱۶	۰,۳۵	۰,۷۹	۰,۳۵
کل	۱,۵۱	۰,۴۰	۱,۵۵	۰,۴۲	۱,۴۸	۰,۳۵	۱,۱۵	۰,۳۵

مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌های هزینه و درآمد خانوار شهری.

در دهه ۱۳۷۰، افراد در گروه سنی ۶۰-۴۱ سال بیشترین تعداد شاغلین را داشته اند که در دهه‌های بعد، به گروه سنی بالاتر انتقال یافته‌اند و وارد گروه سالمند شده‌اند. در دهه ۱۳۹۰، میانگین تعداد شاغلین در گروه سنی بالای ۶۰ سال بسیار اندک است که می‌تواند نشان‌دهنده کاهش درآمد در این گروه سنی باشد. از طرفی، در سایر گروه‌های سنی نیز تعداد شاغلین در دهه ۱۳۹۰ کاهش یافته که می‌تواند نشان‌دهنده رکود و کاهش اشتغال در دهه اخیر باشد.

مقایسه ضریب جینی مناطق شهری و روستایی به تفکیک گروه‌های سنی

مقایسه شاخص نابرابری درآمد بین مناطق شهری و روستایی نشان می‌دهد که رقم این شاخص در مناطق شهری بالاتر است. این موضوع متأثر از الگوی مصرف خانوارهای شهری و الگوی مهاجرت است. بالاتر بودن سن بازنشستگی (خروج از بازار کار) در مناطق روستایی نیز می‌تواند در توزیع متناسب‌تر درآمد این مناطق تأثیر داشته باشد. یافته‌ها نشان می‌دهند که در مناطق شهری، در مقایسه با مناطق روستایی، توزیع درآمد در میان گروه‌های مختلف سنی همگن‌تر است. در گروه سنی سالمندان، نابرابری توزیع درآمد در مناطق روستایی، به‌طور

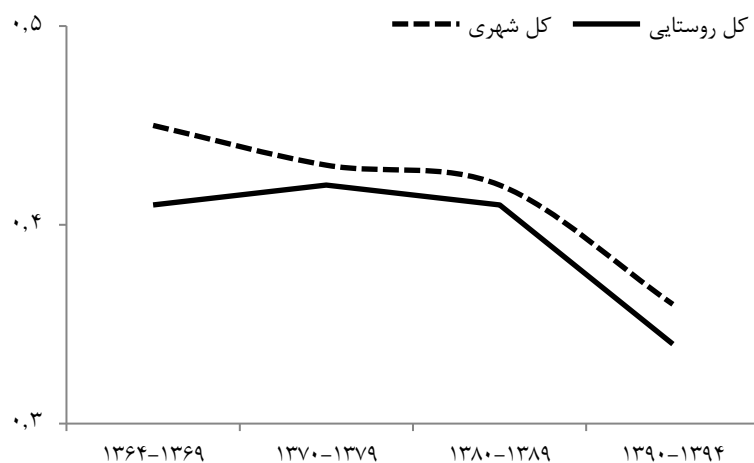
قابل توجهی پایین تر از این نابرابری در مناطق شهری است. این امر می تواند ناشی از بالاتر بودن سن بازنشستگی، سیستم حمایت فامیلی، تفاوت در نظام پرداخت حقوق بازنشستگان و پوشش کمتر بیمه های تأمین اجتماعی در مناطق روستایی باشد.

جدول ۶: میانگین ضریب جینی مناطق شهری و روستایی به تفکیک گروه های سنی ۱۳۶۴-۱۳۹۴

گروه سنی	کل	۳۰-۰	۴۰-۳۱	۵۰-۴۱	۶۰-۵۱	۶۵-۶۱	<۶۵
مناطق شهری							
۱۳۶۴-۱۳۶۹	۰,۴۵	۰,۴۳	۰,۴۳	۰,۴۵	۰,۴۵	۰,۴۶	۰,۴۸
۱۳۷۰-۱۳۷۹	۰,۴۳	۰,۴۱	۰,۴۲	۰,۴۳	۰,۴۳	۰,۴۴	۰,۴۵
۱۳۸۰-۱۳۸۹	۰,۴۲	۰,۴۱	۰,۴۱	۰,۴۱	۰,۴۲	۰,۴۳	۰,۴۴
۱۳۹۰-۱۳۹۴	۰,۳۶	۰,۳۶	۰,۳۵	۰,۳۵	۰,۳۶	۰,۳۷	۰,۴۰
مناطق روستایی							
۱۳۶۴-۱۳۶۹	۰,۴۰	۰,۴۱	۰,۳۸	۰,۳۸	۰,۳۹	۰,۴۱	۰,۴۲
۱۳۷۰-۱۳۷۹	۰,۴۲	۰,۴۱	۰,۴۰	۰,۴۱	۰,۴۲	۰,۴۳	۰,۴۵
۱۳۸۰-۱۳۸۹	۰,۴۰	۰,۴۰	۰,۳۹	۰,۴۰	۰,۴۱	۰,۴۰	۰,۴۰
۱۳۹۰-۱۳۹۴	۰,۳۴	۰,۳۴	۰,۳۲	۰,۳۴	۰,۳۵	۰,۳۵	۰,۳۵

مأخذ: مرکز آمار ایران، داده های هزینه و درآمد خانوار شهری- روستایی و محاسبات تحقیق

نمودار ۳: روند تحولات ضریب جینی جمعیت کل مناطق شهری و روستایی (۱۳۶۴-۱۳۹۴)



مأخذ: بر اساس محاسبات نگارندگان.

بحث و نتیجه‌گیری

اقتصاد ایران مانند اقتصاد بسیاری از کشورها، با تمرکز بالا بر اقتصاد بخش دولتی و تک‌محصولی، دچار درجات بالایی از نابرابری در توزیع درآمد است. نابرابری درآمدی بالاتر در شرایط رشد پایین اقتصادی، معمولاً به معنی فقر بالاتر است، که در عین حال، رشد اقتصادی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بالاتر بودن رقم شاخص‌های نابرابری در گروه سالمندان، حکایت از آن دارد که پدیده اجتناب‌ناپذیر گذار جمعیتی، رشد نابرابری را تسریع خواهد کرد. به‌علاوه، بالاتر بودن نابرابری در گروه سنی بازنشستگان به این معنی است که با افزایش سن سرپرست خانوار، احتمال قرار گرفتن خانوار در گروه فقیر افزایش می‌یابد.

کشورهای توسعه‌یافته که بعضاً به این مرحله گذار جمعیتی رسیده‌اند، سیاست‌های متفاوتی را در پیش گرفته‌اند. برخی از کشورها (به‌طور مشخص آلمان) برای جبران کاهش عرضه نیروی کار ناشی از سالخوردگی جمعیت، سیاست مهاجرپذیری و بهبود تکنولوژی را در پیش گرفته‌اند و تلاش کرده‌اند از طریق افزایش بهره‌وری، اثرات کاهش عرضه نیروی کار بر رشد اقتصادی را تعدیل نمایند. برخی دیگر تلاش کرده‌اند با افزایش سن بازنشستگی، محدودیت عرضه کار را به تعویق بیاورند. استدلال آن‌ها این است که وقتی رقم امید زندگی افزایش یافته است، منطقی است که افراد، سال‌های بیشتری را شاغل باشند. این سیاست، علاوه بر کمک به تأمین عرضه نیروی کار، منابع مالی صندوق‌های بازنشستگی را بیشتر تأمین می‌کند. تلاش برای تغییر قوانین مهاجرت و جذب نیروی کار مهاجر جوان، سیاست دیگری است که برای تغییر در ترکیب سنی جامعه و تأمین نیروی کار به‌ویژه در کشورهای صنعتی پی‌گیری می‌شود.

کشورهای توسعه‌یافته که کمتر با بحران عرضه کار مواجه بوده‌اند، تلاش کرده‌اند با اصلاح قوانین صندوق‌های بازنشستگی، کارایی آن‌ها را بالا برده تا شرایط سالمندان در دوران بازنشستگی بهبود یابد. اقتصاد ایران، اگرچه با توجه به نرخ‌های بیکاری و رشد پایین اشتغال‌زایی، با محدودیت جدی در عرضه نیروی کار مواجه نیست، اما با توجه به اینکه بخش بزرگی از جمعیت با اتکاء به درآمد ناشی از کار، تأمین هزینه می‌کنند، گذار جمعیت به سالخوردگی جمعیت می‌تواند منجر به کاهش درآمد طبقه بزرگی از جمعیت شود، که این شرایط بر پس‌اندازهای مولد هم تأثیر خواهد داشت.

بُعد دیگر پدیده نابرابری در گروه سالمند، فقر گسترده‌تر است. بحران صندوق‌های

بازنشستگی که از هم‌اکنون آغاز شده، با گذار جمعیت به سالخوردگی جمعیت تشدید خواهد شد. بنابراین سیاست‌هایی که رشد منابع صندوق‌های بازنشستگی را افزایش می‌دهد (مانند رشد اشتغال، افزایش سن بازنشستگی و...) و مهم‌تر از همه، بهبود کارایی فعالیت صندوق‌های بازنشستگی، باید مورد توجه قرار گیرد.

در صورت عدم تدبیر چنین سیاست‌هایی، در نیمه اول قرن بیست و یکم، یعنی هنگامی که ۳۰ درصد جمعیت ایران در سنین بالای ۶۰ سال قرار می‌گیرند، شدت نابرابری در قالب فقر و کاهش پس‌اندازها می‌تواند به یک چالش مهم در اقتصاد تبدیل شود. با توجه به بافت سیاسی-فرهنگی در ایران، بعید است سیاست‌هایی نظیر حمایت مادی از فرزندآوری، بازکردن درب‌های اقتصادی بر روی مهاجران جوان و... کارساز باشد. چنین سیاست‌هایی برای کشورهای در حال توسعه (که اغلب مهاجرفرست هستند)، کمتر قابلیت اجرایی دارند. برای اقتصادهایی مثل اقتصاد ایران، تأکید بر افزایش بهره‌وری، بهبود تکنولوژی و افزایش سن بازنشستگی، قابلیت اجرایی بیشتری دارند، تا سیاست‌هایی مثل تشویق فرزندآوری، پذیرش مهاجرین و...

از جمله مهمترین اقداماتی که باید در راستای بهبود عملکرد صندوق‌های بازنشستگی انجام شود، می‌تواند تصحیح قوانین مربوط به صندوق‌ها، گسترش منابع صندوق‌ها از طریق پوشش عضو بیشتر، اداره صندوق‌ها در چارچوب قوانین بخش خصوصی و اجازه فعالیت بخش خصوصی در زمینه ایجاد صندوق‌های بازنشستگی است. مطالعات بعدی می‌تواند به ابعاد جزئی‌تر، مثل ساختار سنی و جنسی جمعیت، تأثیر سیاست‌ها در حوزه کلان اقتصادی بر وضعیت سالمندان و معیشت آن‌ها و نحوه اجرای سیاست‌ها بپردازد.

منابع

احمدزاده، خالد (۱۳۸۶). بررسی اثر ساخت سنی جمعیت کشور روی تورم "فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۱، شماره ۳، صص ۱۰۶-۸۵.

باسخا، مهدی، کاظم یآوری، حسین صادقی و علیرضا ناصری (۱۳۹۴). تأثیر سالمندی جمعیت بر رشد اقتصاد غیرنفتی ایران، مجله دانشکده پیراپزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران (پیاورد سلامت)، دوره ۹، شماره ۲، صص ۱۳۶-۱۳۱.

بهشتی، محمدباقر و خالد احمدزاده (۱۳۸۵). بررسی اثر ساخت سنی جمعیت کشور بر روی تورم، مجله

تأثیر سالخوردگی جمعیت بر نابرابری توزیع درآمد در ایران ۱۲۳

مدرس علوم انسانی، شماره ۵۲، صص ۸۵-۱۰۶.

پروین، سهیلا، (۱۳۹۴). رشد اقتصادی و طبقه متوسط، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال ۱۵، شماره ۵۶، صص ۴۲-۱.

پروین، سهیلا (۱۳۸۵). نقش انواع درآمدها در نابرابری توزیع درآمد در ایران، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۷۵، صص ۱۱۱-۱۲۸.

راغفر، حسین، میرحسین موسوی و زهرا کاشانیان (۱۳۹۱). اثر پدیده سالمندی بر رشد اقتصادی، معرفت فرهنگی/اجتماعی، سال ۱۴، شماره ۱، صص ۱۲۱-۱۳۲.

صادقی، رسول (۱۳۹۱). تغییرات ساختار سنی و ظهور پدیده پنجره جمعیتی در ایران: پیامدهای اقتصادی و الزامات سیاستی، فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، شماره ۵۵، صص ۹۵-۱۵۰.

ضرغامی، حسین و محمود فریمانه (۱۳۹۴). بررسی تحلیلی ویژگی‌های جمعیتی و اقتصادی-اجتماعی سالمندان کشور، مجله بررسی‌های آمار رسمی ایران، سال ۲۶، شماره ۲، صص ۱۶۰-۱۳۹.

عرب مازار، عباس، علی کشوری شاد (۱۳۸۴). بررسی اثر تغییر ساختار سنی جمعیت بر رشد اقتصادی، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، شماره ۱۵، صص ۵۱-۲۷.

کوششی، مجید، اردشیر خسروی، مهتاب علیزاده، محمد ترکاشوند و نازنین آقایی (۱۳۹۲). سالخوردگی جمعیت در ایران، ویژگی‌های جمعیتی و اجتماعی-اقتصادی و چالش‌های پیشرو. طرح تحقیقاتی (مجری دکتر مجید کوششی عضو هیات علمی گروه جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران).

مهرگان، نادر و روح‌اله رضایی (۱۳۸۸). اثر ساختار سنی جمعیت بر رشد اقتصادی، پژوهش‌های اقتصادی ایران، دوره ۱۳، شماره ۳۹، صص ۱۴۶-۱۳۷.

مهرگان، نادر، میثم موسایی و رضا کیهانی حکمت (۱۳۸۸). رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال ۷، شماره ۲، صص ۷۷-۷۷.

یاوری، کاظم و خالد احمدزاده (۱۳۸۹). بررسی رابطه مصرف انرژی و ساختار جمعیت، مطالعه موردی کشورهای آسیای جنوب غربی، فصلنامه مطالعات اقتصاد انرژی، سال ۷، شماره ۲۵، صص ۶۲-۳۳.

یاوری، کاظم، مهدی، باسرخا، حسین، صادقی و علیرضا ناصری (۱۳۹۴). نگاهی بر آثار اقتصادی پدیده سالمندی، دانشگاه تربیت مدرس، برگرفته از رساله دکتری.

Alimi, O. B, Maré, D. C. & Poot, J. (2016). Income inequality in New Zealand

- regions, In: P. Spoonley (ed.) *Rebooting the Regions*. Massey University Press, pp. 177-212.
- Alimi, O.B, D.C Maré, J. Poot (2017). More pensioners, less income inequality?, IZA DP Working paper, No. 10690.
- Anderson, B. (2001). Scandinavian Evidence on Growth and Age Structure”, *Regional Studies*, Vol.35, No. 5, PP. 377-390.
- Ball, C, & Creedy, J. (2015). Inequality in Newzealand 1983 to 2013, Working paper 2015/06. Wellington: New Zealand Treasury.
- Berg, L. (1996). Age Distribution, Saving and Consumption in Sweden, Working Paper Series, Vol. 22, Department of Economics Uppsala University.
- Cameron, L. A. (2000). Poverty and inequality in Java: examining the impact of the changing age, educational and industrial structure”. *Journal of Development Economics*, 62(1), 149-180.
- Dinardo, J. Fortin, N.M. & Lemieux, T. (1996). Labor market institutions and the distribution of wages 1973-1992: A semiparametric approach, *Econometrica*, 64(5), 1001-1044.
- Gonzalez, M. Eiras, Niepelt, D. (2012). Ageing, government budgets, retirement, and growth”, *European Economic Review* 56 (2012) 97-115
- Hyslop, D. R. & Maré, D. C. (2005). “Understanding NewZealand's changing income distribution, 1983–1998: A semi-parametric analysis. *Economica*, 72(287), 469-495.
- Lam, D. (1997). Demographic variables and income inequality. In M. R. Rosenweig & O. Stark (Eds.), *Handbook of population and Family Economics*, (Vol. 1B, pp. 1015-1059):
- Lim Rogers, D. Eric Toder, E. and L. Jones (2000). Economic consequences of an aging population, The Retirement Project. Occasional Paper Number 6.
- Lin, C.H. A. Lahiri, S. Hsu, C. P. (2015). Population aging and regional income inequality in Taiwan: A spatial dimension, *Social Indicators Research*, 122 (3), 1-21.
- Miyazawa, K. (2005). Growth and Inequality: A Demographic Explanation, *Discussion Paper*, No. DARP 75, July 2005
- Mookherjee, D. Shorrocks, A. (1982). A decomposition analysis of the trend in UK income inequality”, *The Economic Journal*, Vol. 92, No. 368 (Dec., 1982), pp. 886-902.
- Queisser' M, Whitehouse, E. (2009). Living standards in old age: Current outcomes and future prospects, Presented in Technical Seminar on pensions, France, 1-2 October 2009.

Shirahase, S. (2015). Income inequality among older people in rapidly aging Japan, *Research in Social Stratification and Mobility*, 41 (2015) 1–10

Shorrocks, A. F. (1984). Inequality Decomposition by Population Subgroups.

Stephen p, Jenkins (1993). Accounting for Inequality Trends: Decomposition Analyses for the UK, 1971- 86, eight explanations for UK income inequality. *Economic*, No. 62, pp. 29-63.

United Nations (2017). Population Division World Population Prospects: The2017 Revision, DVD Edition.

Warren C. Sanderson, Sergei Scherbov, (2007-2008). A new perspective on population aging, *demographic research*, Volume 16, Article 2.

Zhong, H. (2011). The impact of population aging on income inequality in developing countries: Evidence from rural China”, *China Economic Review*, 22(1), pp 98-107.

عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی

محمدطاهر احمدی شادمهری*، ابراهیم قاند**، مژگان مرادی***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۶)

چکیده

هدف این مقاله، بررسی عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی طی دوره ۱۳۹۵-۱۳۶۵ است. برای این منظور از داده‌های بانک اطلاعات سری زمانی (سرشماری‌های کشور، سایت شفافیت بین‌المللی) و بانک جهانی استفاده شده است. برای تحلیل موضوع، از الگوی خود توضیح برداری، روش یوهانسن-جوسیلیوس و روش تصحیح خطا استفاده شد. بر اساس نتایج به دست آمده و هم‌راستا با مبانی نظری، اثرگذاری ضرایب متغیرها مورد انتظار بود و از نظر آماری نیز معنادار می‌باشند. همچنین بر اساس ضریب جمله تصحیح خطا، نتایج حاکی از آن است که در هر دوره حدود ۰/۶۴ عدم تعادل کوتاه‌مدت، برای رسیدن به تعادل بلندمدت، تعدیل می‌شود و می‌توان بیان داشت که در بلندمدت، یک درصد افزایش در متغیرهای تولید ناخالص داخلی و نرخ باسوادی، به ترتیب باعث کاهش ۰/۷۸ و ۱/۸۷ درصدی در نابرابری توزیع درآمد می‌شوند. از طرف دیگر، یک درصد افزایش در متغیرهای فساد، تورم، نرخ بیکاری، نرخ شهرنشینی و نرخ مهاجرت، به ترتیب باعث افزایش ۲/۰۳، ۱/۱۷، ۱/۵۳، ۲/۷۸ و ۴/۳۸ درصد در نابرابری توزیع درآمد می‌شوند. از اینرو، از بین انواع متغیرهای نامبرده، اثر نرخ مهاجرت بر نابرابری توزیع درآمد، در مقایسه با سایر متغیرها بیشتر است.

کلیدواژه‌ها: شهرنشینی، مهاجرت، نابرابری توزیع درآمد، تصحیح خطا، روش یوهانسن-جوسیلیوس.

* دانشیار اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول).

E.mail: Shadmhri@um.ac.ir

** دانشجوی دوره دکتری اقتصاد پولی، دانشگاه فردوسی مشهد.

E.mail: ebrahimghaed@mail.um.ac.ir

*** دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی، دانشگاه صنعتی شاهرود.

E.mail: mozhgan.m71@gmail.com

مقدمه

شهرنشینی یک نتیجه واقعی از توسعه است؛ زیرا با توسعه کشورها، شهروندان شروع به مهاجرت از مناطق روستایی به شهرها می‌کنند (کوزنتس^۱، ۱۹۵۵؛ آنز و باکلی^۲، ۲۰۰۹؛ کاستلز - کوینتانا^۳، ۲۰۱۸). یک دلیل برای شهرنشینی رو به رشد در سرتاسر جهان، تنوع قابل توجه ثروت و منابع، در شهرها است (لیدل^۴، ۲۰۱۷). به بیان دیگر، در بیشتر موارد، دلیل اصلی مهاجرت به شهرها، مسائل اقتصادی و امید به بهبود رفاه مادی است. در گذشته، مهاجرت، وسیله‌ای برای تخصیص بهینه منابع به لحاظ انتقال نیروی انسانی از نواحی کم‌بازده به نواحی پربازده به‌شمار می‌آمد و رشد شهرنشینی با تأثیرات مثبتی مانند رشد اقتصادی همراه بود. اما امروزه شهرنشینی به دلیل رشد فزاینده، به پدیده خطرناکی تبدیل شده است که می‌تواند به مشکلات زیست محیطی، ظهور بخش کاذب و غیررسمی شهرها، رشد حاشیه‌نشینی شهری، نرخ بالای بیکاری، به خطر افتادن امنیت سیاسی و اقتصادی، کاهش جذب سرمایه‌گذاری، کاهش رشد اقتصادی و انواع ناهنجاری-های اجتماعی، از جمله نابرابری درآمدی دامن بزند (ابریشمی و همکاران، ۱۳۹۸). در سطح جهانی، گزارش سازمان ملل متحد (۲۰۰۶) نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۴، حدود ۵۴ درصد از جمعیت جهان در مناطق شهری ساکن بودند و تا سال ۲۰۵۰ این نسبت به حدود ۶۶ درصد افزایش می‌یابد. در میان مناطق جهان، آفریقا و آسیا، سریع‌ترین نرخ‌های شهرنشینی را تجربه کرده‌اند. این امر ممکن است به خاطر اهمیت اقتصادی نسبی شهرهایشان باشد. صندوق جمعیت سازمان ملل متحد (۲۰۰۷) بیان داشته است که در دوره مدرن، هیچ کشوری بدون داشتن شهرنشینی پیشرفته، به رشد اقتصادی پایدار نخواهد رسید. علاوه بر این، آنز و باکلی (۲۰۰۹) استدلال کردند که در قرون گذشته، هیچ کشوری، هیچ‌گاه وضعیت درآمد متوسط را بدون انتقال بخش قابل توجهی از جمعیت به شهرها، به دست نیاورده است. این در حالی است که بر خلاف نظرات فوق کاستلز-کوینتانا و روئولا^۵ (۲۰۱۵)، معتقد بودند که در همه کشورها، رشد اقتصادی و توسعه، متأثر از اثری هستند که سرعت شهرنشینی بر نابرابری درآمدی گذارد. همچنین در کشورهای

-
۱. Kuznets
 ۲. Annez and Buckley
 ۳. Castells-Quintana
 ۴. Liddle
 ۵. Castells-Quintana and Royuela

در حال توسعه، اکثر مراکز شهری، در حال مبارزه با چالش‌های نابرابری مربوط به مسکن مناسب، تحصیل، حمل و نقل و مراقبت‌های بهداشتی هستند.

تغییر رویکرد دولت‌ها، به سمت مباحث نابرابری‌های درآمدی نیز موجب گردیده طی سال‌های اخیر، مطالعات چشم‌گیری در خصوص مشخص کردن عوامل تشدیدکننده یا کاهش‌دهنده نابرابری توزیع درآمدی انجام گیرد. با افزایش رشد اقتصادی، توزیع درآمد بهبود یافته و نابرابری درآمد کاهش می‌یابد (نظری و مظاهری، ۱۳۹۰؛ مؤتمنی، ۱۳۹۴؛ دهقانی و همکاران، ۱۳۹۶). به گونه‌ای که براساس گزارش شورای جهانی اقتصاد^۱ (۲۰۱۸)، کشورهای ایسلند، نروژ، دانمارک، جمهوری چک و فنلاند، به ترتیب با دارا بودن ضریب جینی؛ ۰/۲۴۴، ۰/۲۴۹، ۰/۲۵۳، ۰/۲۵۶ و ۰/۲۵۶ درصد در رتبه‌های اول تا پنجم کمترین میزان نابرابری و شکاف طبقاتی در سال ۲۰۱۸ بوده‌اند. در این رده‌بندی، ایران با ضریب جینی ۰/۴۱۳ درصد در سال ۱۳۹۷، در بین ۱۳۶ کشور در رده ۷۵ جهان قرار دارد. در این رده‌بندی، گرچه ضریب جینی و شکاف طبقاتی ایران نسبت به کشورهای روسیه با رتبه ۸۳، مصر با رتبه ۹۶، هند با رتبه ۹۷ و چین با رتبه ۱۰۳ از وضعیت بهتری برخوردار است، اما در مجموع، بر اساس اطلاعات و آمارهای نهادهای بین‌المللی در خصوص شاخص‌های کنترل نابرابری توزیع درآمد، ایران از عملکرد مناسبی برخوردار نبوده و همواره عوامل متعددی بر آن اثرگذار بوده است.

بنابراین، این مقاله به بررسی اثرات شهرنشینی و مهاجرت بر نابرابری درآمد در ایران می‌پردازد. همچنین، اینکه کدام یک از متغیرهای مدل، اثر بیشتری بر نابرابری درآمد در ایران دارد، به‌عنوان دغدغه اصلی این مطالعه مطرح شده است. این مطالعه در نظر دارد برای اولین بار، با به‌کارگیری الگوی خود توضیح برداری^۲ یوهانسن-جوسیلیوس^۳ و تصحیح خطا^۴، رابطه بین شهرنشینی و مهاجرت و نابرابری درآمد در ایران را طی سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵ مورد بررسی قرار دهد و این فرضیات را آزمون کند: ۱. بین نابرابری درآمد، شهرنشینی و مهاجرت در ایران رابطه مثبت برقرار است؛ ۲. بر اساس مدل تصحیح خطا و یوهانسن-جوسیلیوس فرض می‌شود که یک رابطه علی دوسویه و بلندمدت میان نابرابری درآمد، شهرنشینی و مهاجرت برقرار است،

-
1. World Economic Forum
 2. Vector Autoregressive Model (VAR)
 3. Johansen-Juselius
 4. Vector Error Correction Model (VECM)

به بیان دیگر، هرچه میزان شهرنشینی و مهاجرت در کشور بیشتر می‌شود، نابرابری درآمد هم افزایش پیدا می‌کند. به بیان دیگر، دو متغیر شهرنشینی و مهاجرت، به صورت مکمل با هم در ارتباطند؛ از این رو، اینکه اثر کدام یک از این دو متغیر بر نابرابری درآمد بیشتر است، بررسی می‌شود.

چارچوب نظری

بر اساس نظریه کلاسیک‌ها، در نظر گرفتن منفعت شخصی، موجب انباشت سرمایه می‌گردد و رشد اقتصادی را در پی دارد. طی سال‌های گذشته تصور می‌شد که کشورها با صنعتی شدن، توانایی بیشتری در اجرای هدف‌های خود دارند و این عامل موجب افزایش رشد بخش صنعت نسبت به سایر بخش‌ها می‌شود و هنگامی رشد بخش صنعت افزایش پیدا می‌کند که نیروی کار فراوان در جامعه وجود داشته باشد. این افزایش رشد اقتصادی، بر سایر متغیرها نیز اثر گذار است. به گونه‌ای که طبق نظریه هیرشمن، رشد اقتصادی، توزیع مناسب تر درآمد را به دنبال خواهد داشت (سنت پول و وردیر^۱ ۱۹۹۶). اما نظریه کوزنتس^۲ (۱۹۵۵) بر این باور بود که در مسیر توسعه اقتصادی هر کشور، نابرابری درآمدی رخ می‌دهد. به این معنا که ابتدا نابرابری درآمدی افزایش پیدا می‌کند و پس از ثابت ماندن در یک سطح معین، به تدریج کاهش می‌یابد. او همچنین نشان داد که نابرابری درآمدی در کشورهای توسعه یافته، نسبت به کشورهای درحال توسعه، بیشتر است (آکیتا و میاتا^۳، ۲۰۰۸). از این رو، نابرابری درآمدی، تفاوت موجود در معیارهای مختلف از نظر رفاه اقتصادی در میان افراد یک گروه، در میان گروه‌های موجود در یک جمعیت، یا در میان مردمان کشورها است. به عبارت دیگر، اگر جامعه‌ای درآمد بالایی داشته باشد ولی درآمد در آن به صورت نامتعادل توزیع گردد، نابرابری توزیع درآمدی به وجود می‌آید (شی و زو^۴، ۲۰۱۴). نظریه کوزنتس را می‌توان به صورت رابطه (۱) نشان داد:

$$ININ = a + \beta_1 GDP^1 + \beta_2 GDP^2 + \varepsilon t \quad (1)$$

در رابطه بالا $ININ$ معیار توزیع نابرابری درآمد، GDP معیار تولید ناخالص داخلی و εt نشان‌دهنده جزء اختلال است. چنانچه β_1 عددی مثبت و β_2 عددی منفی باشد، نظریه کوزنتس

-
1. Saint Paul and Verdier
 2. Kuznets
 3. Akita and Miyata
 4. Xie and Zhou

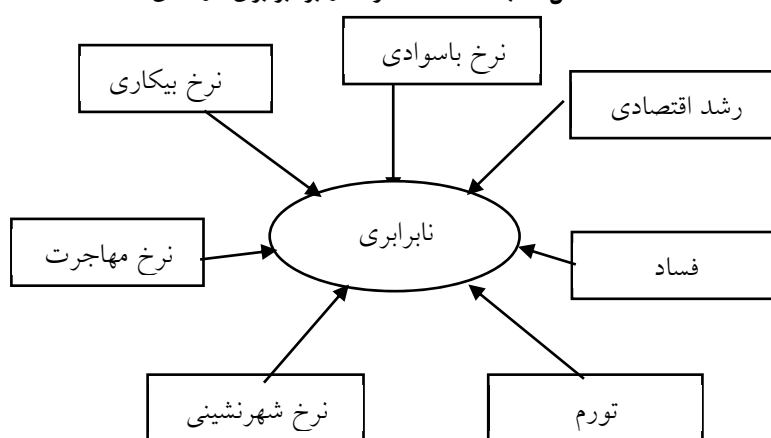
را می‌توان پذیرفت. یعنی با افزایش تولید ناخالص داخلی، نابرابری درآمدی افزایش و پس از ثابت ماندن، کاهش پیدا می‌کند. در شرایطی که سطح فساد اقتصادی خیلی بالا یا خیلی پایین باشد، نابرابری توزیع درآمد، در سطح پایینی خواهد بود و چنانچه سطح فساد اقتصادی متوسط باشد، نابرابری توزیع درآمدی نیز افزایش خواهد یافت. در واقع، این نظریه مشابه منحنی کوزنتس، بر اثرات U شکل وارونه فساد اقتصادی بر نابرابری توزیع درآمد تأکید دارد (مورفی و همکاران^۱، ۱۹۹۱). به هر حال، فساد اقتصادی بالا و فزاینده، نابرابری توزیع درآمد و فقر را تشدید می‌کند (گوپتا و همکاران^۲، ۲۰۰۲).

همچنین، یکی از عوامل مؤثر بر نابرابری درآمد، تورم است. وجود تورم، تأثیر نامطلوبی بر نابرابری توزیع درآمد دارد و بین تورم و توزیع درآمد، رابطه مستقیم وجود دارد. در واقع، افزایش تورم باعث افزایش نابرابری توزیع درآمدی در کشور می‌شود و کاهش تورم می‌تواند با ایجاد ثبات در اقتصاد کلان، باعث تحریک سرمایه‌گذاری شده و رشد اقتصادی را در بلندمدت افزایش دهد؛ این کاهش تورم، به‌طور معناداری نابرابری توزیع درآمد را کاهش می‌دهد و البته منجر به افزایش بیکاری شود. بنابراین، به علت اینکه افراد کم‌درآمد با احتمال بالاتری بیکاری را تجربه می‌کنند، افزایش بیکاری، موجب بدتر شدن توزیع درآمد و افزایش نابرابری توزیع درآمدی می‌شود (نیلی و فرح‌بخش، ۱۳۷۷ و شاکری و همکاران، ۱۳۹۲). نرخ شهرنشینی، رابطه مثبت و معناداری با نابرابری توزیع درآمدی دارد (دل‌انگیزان و همکاران، ۱۳۹۶). رشد شهرنشینی ابتدا باعث کاهش نابرابری اقتصادی و پس از یک حد معین، نابرابری اقتصادی را افزایش می‌دهد (مهرگان وزمانی‌شبخانه، ۱۳۹۲). با افزایش شهرنشینی، توزیع درآمد بدتر شده و موجب شکل‌گیری مشاغل کاذب در شهر می‌شود و همچنین سهم تولیدات کشاورزی از تولید ناخالص داخلی را کاهش می‌دهد (کین و ژو^۳، ۲۰۰۹). علاوه بر این، مهاجرت بی‌رویه نیز موجب افزایش سکونتگاه‌های حاشیه‌ای در شهرها و افزایش نابرابری‌های اقتصادی می‌شود (ربانی خوراسگانی و همکاران، ۱۳۸۳). به عبارتی دیگر، مهاجرت در ابتدای امر، موجب کاهش نابرابری توزیع درآمدی شده و بعد از یک حد معین، اثری فزاینده بر شکاف درآمدی دارد (ابریشمی و همکاران، ۱۳۹۸). از این رو، بررسی نظریات حوزه نابرابری توزیع درآمد، بیانگر وجود نگاه چندبعدی در

-
1. Murphy et al
 2. Gupta et al
 3. Qin and Zhou

سنجش نابرابری توزیع درآمدی است. به گونه‌ای که اهمیت هر یک از ابعاد کمتر از بُعد دیگر نخواهد بود. ابعاد مختلف مؤثر بر نابرابری توزیع درآمدی را می‌توان به صورت زیر نشان داد (شکل ۱). این ابعاد، تمامی نماگرهای مختلف مطرح شده در ادبیات نظری این حوزه را در بر می‌گیرد.

شکل ۱ ابعاد مختلف اثرگذار بر نابرابری درآمدی



پیشینه تحقیق

در این بخش به بررسی مطالعات صورت گرفته توسط محققان داخلی و خارجی می‌پردازیم. تعدادی از تحقیقات خارجی که در این زمینه صورت گرفته، عبارتند از مطالعه کوزنتس (۱۹۵۵)، گلاسر و همکاران^۱ (۲۰۱۵)، لیدل و مسینیس^۲ (۲۰۱۵)، چن و همکاران^۳ (۲۰۱۶)، گولین و همکاران^۴ (۲۰۱۶)، ویو و راثو^۵ (۲۰۱۷)، سارکر و همکاران^۶ (۲۰۱۸) و آدامز و کلوبدا

1. Glaeser et al
2. Liddle and Messinis
3. Chen et al
4. Gollin et al
5. Wu and Rao
6. Sarkar et al

(۲۰۱۹) و از تحقیقات داخلی می‌توان به مطالعه باقرزاده (۱۳۹۱)، مهرگان و همکاران (۱۳۹۳)، دل‌انگیزان و همکاران (۱۳۹۶)، ابریشمی و همکاران (۱۳۹۸) اشاره نمود که در این بخش، خلاصه‌ای از یافته‌های شاخص‌ترین مطالعات صورت گرفته، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رابینسون^۱ (۱۹۷۶) با الهام از مطالعات پیشین (کوزنتس، ۱۹۵۵)، یک مدل را برای درک رابطه بین شهرنشینی، مهاجرت و نابرابری توزیع درآمد پیشنهاد کرد. او تصور می‌کرد که اقتصاد دارای معیشت و ساختار سرمایه‌داری است که به ترتیب با بخش‌های کم‌دستمزد کشاورزی و بخش‌های پردرآمد غیرکشاورزی شناخته می‌شود. وی همچنین استدلال کرد که در غیاب سیاست‌های مقابله‌ای برای یک دوره طولانی، یک کشور در حال توسعه باید انتظار نابرابری توزیع درآمد فزاینده یا تغییر نکرده را داشته باشد. در هماهنگی با این فرضیه، لیدل و مسینیس (۲۰۱۵) دریافتند که برای کشورهای در حال توسعه، شهرنشینی و مهاجرت تأثیر مثبتی بر رشد اقتصادی دارد، اما موجب افزایش نابرابری توزیع درآمدی می‌گردد. برخی از محققان دیگر نظیر سدیکو^۲ و همکارانش (۲۰۱۴) و ویو و راثو (۲۰۱۷) نیز اثر ناخالص شهرنشینی بر نابرابری توزیع درآمد را در اندونزی بررسی کردند و اظهار داشتند که رابطه بین شهرنشینی، مهاجرت و نابرابری توزیع درآمدی می‌تواند مثبت یا منفی باشد. در این راستا، کانبور و ژانگ^۳ (۲۰۱۳) متوجه شدند شهرنشینی نابرابری توزیع درآمد را در فیلیپین، اندونزی و هند افزایش داده است، اما در چین خلاف این بوده و با افزایش شهرنشینی نابرابری توزیع درآمد کاهش یافته است.

چن و همکارانش (۲۰۱۶) با استفاده از الگوی خودتوضیح برداری، به بررسی رابطه علی بین شهرنشینی و نابرابری توزیع درآمد در کشور چین، طی دوره ۲۰۱۴-۱۹۷۸ پرداختند. آنها نشان دادند که واکنش مثبت ضریب جینی نشان‌دهنده این است که شهرنشینی، نابرابری توزیع درآمدی را در طول زمان بیشتر می‌کند. آنها نتیجه گرفتند که کشور چین باید تمرکز جدی بر بعد اجتماعی شهرنشینی داشته باشد و اصلاحات جامعه چین باید اولویت‌بندی شود تا از دوگانگی اقتصادی بلندمدت و تفکیک اجتماعی دائمی جلوگیری شود.

کاستلز-کیتانا (۲۰۱۸) به بررسی رابطه بین شهرنشینی، اندازه شهر، مهاجرت و نابرابری توزیع درآمد با استفاده از مدل سری زمانی (OLS) در طی دوره ۲۰۱۶-۱۹۶۰ پرداخت. او

-
1. Robinson
 2. Siddique
 3. Kanbur and Zhang

دریافت که، نابرابری توزیع درآمد، در ابتدا روند کاهشی می‌یابد، به حداقل می‌رسد و بعد از آن، مجدداً افزایش می‌یابد.

آدامز و کلویدا (۲۰۱۹) با استفاده از تکنیک‌های تخمین پانل ناهمگون، تأثیر شهرنشینی بر نابرابری توزیع درآمد در کشورهای جنوب صحرای آفریقا را در طی دوره ۲۰۱۴-۱۹۸۴ مورد بررسی قرار دادند. آنها نشان دادند که تولید ناخالص داخلی سرانه، باز بودن تجارت و شهرنشینی بر نابرابری توزیع درآمد تأثیر مثبت دارد. یافته‌های آنها همچنین نشان داده که کیفیت نهادی تأثیر شهرنشینی، نابرابری توزیع درآمد را در بلندمدت تعدیل می‌کند.

دل‌انگیزان و همکارانش (۱۳۹۶) با استفاده از روش حداقل مربعات معمولی (DOLS)، تأثیر نرخ شهرنشینی، آزادی اقتصادی و کیفیت حکمرانی را بر نابرابری توزیع درآمد در طی سالهای ۲۰۱۵-۱۹۹۶ مورد ارزیابی قرار دادند. نتایج مطالعه آنها نشان داد که در کشورهای با درآمد بالا، متغیرهای نرخ شهرنشینی، شاخص آزادی اقتصادی، کیفیت حکمرانی و تولید ناخالص داخلی، تأثیر منفی و معناداری بر نابرابری توزیع درآمدی دارند و نرخ تورم، رابطه مثبت و معناداری با نابرابری توزیع درآمدی در این گروه کشورها دارد. در کشورهای با درآمد پایین، متغیرهای شاخص آزادی اقتصادی، کیفیت حکمرانی و تولید ناخالص داخلی، رابطه منفی با نابرابری توزیع درآمدی دارند. همچنین نرخ تورم و نرخ شهرنشینی، رابطه مثبت و معناداری با نابرابری توزیع درآمدی دارد.

ابریشمی و همکارانش (۱۳۹۸) با استفاده از داده‌های ترکیبی (پانل) و با بهره‌گیری از مدل اقتصادسنجی گشتاورهای تعمیم‌یافته (GMM)، به بررسی تأثیر پویایی مهاجرت از روستا به شهر بر نابرابری توزیع درآمدی در مناطق روستایی ایران، طی سالهای ۱۳۹۴-۱۳۸۵ پرداختند. نتایج مطالعه آنها نشان داد که مهاجرت در ابتدای امر، موجب افزایش نابرابری توزیع درآمدی روستایی شده و در دوره بعد، اثری کاهنده بر شکاف درآمدی روستایی گذاشته است.

با بررسی مطالعات انجام شده، می‌توان نتیجه گرفت که مطالعه‌ای که با استفاده از روش‌های الگوی خود توضیح برداری، روش یوهانسن-جوسیلیوس و روش تصحیح خطا به بررسی عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی پرداخته شده باشد، انجام نشده است. با توجه به این خلاء مطالعاتی، انجام مطالعه پیش‌رو حائز اهمیت است.

روش تحقیق و داده‌ها

این پژوهش، از لحاظ روش، علی-تحلیلی و از نظر هدف، کاربردی بوده و روش جمع‌آوری اطلاعات نیز از نوع اسنادی-کتابخانه‌ای است، تمامی داده‌های متغیرهای مورد نظر به صورت سالیانه و بر اساس کل کشور، طی سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵ مورد آزمون قرار گرفته است و آمار و اطلاعات متغیرهای فساد، نرخ مهاجرت، نرخ شهرنشینی و نرخ باسوادی از بانک اطلاعات سری زمانی (سرشماری‌های کشور، سایت شفافیت بین‌المللی)^۱؛ تولید ناخالص داخلی، نرخ تورم و نرخ بیکاری از مرکز آمار ایران^۲ و نابرابری توزیع درآمد از بانک جهانی^۳ استخراج شده است.

برای شناسایی و توضیح رابطه بلندمدت بین متغیرها از روش معروف یوهانسن-جوسیلیوس انجام شد. اساس کار را روش خود رگرسیون برداری (VAR) تشکیل می‌دهد. روش خود رگرسیون برداری (VAR)، یکی از روش‌های پیش‌بینی متغیرهای کلان اقتصادی است، که در آن تمام متغیرهای درونزای مدل تابعی از مقادیر باوقفه متغیرهای درونزا می‌باشند. انتخاب مدل VAR برای این پژوهش به این منظور بوده است که این الگو، رابطه بلندمدت بین متغیرها را تعیین می‌کند و از طرفی، توانایی توضیح روابط کوتاه‌مدت بین متغیرها را نیز دارد و در نهایت، رابطه VAR در راستای ارتباط کوتاه‌مدت و بلندمدت بین متغیرها است در واقع مدل VAR می‌تواند روابط علت و معلولی را با استفاده از سری‌های زمانی این سیستم در هر اقتصاد خاص مورد مطالعه قرار دهد. این رهیافت برای اقتصاد کلان و برخی از سنجی‌های دیگر در کشورهای جهان سوم که فاقد نظریه اقتصادی منسجم (همانند اقتصادهای پیشرفته و مبتنی بر بازار) می‌باشند، بسیار مفید است و بدین وسیله، می‌توان متغیرهای کلیدی را در آن اقتصاد خاص شناخته و تئوری به دست آمده در مورد آن اقتصاد را توسعه داد. همچنین کاربرد دیگر سیستم‌های VAR، مطالعه زمان‌بندی شوک‌های اقتصادی می‌باشد. از این رو مدل خود رگرسیون برداری (VAR) در این پژوهش به صورت رابطه (۲) بیان می‌شود.

$$X_t = \sum_{i=1}^p \phi_i X_{t-i} + \varepsilon_t \quad (2)$$

-
1. Central bank of The Islamic Republic of Iran
 2. National Statistics Portal of Iran
 3. World Development Indicators

که در آن X_t نشان‌دهنده یک بردار حاوی متغیرها، Φ_i ماتریس ضرایب و ε_t یک عنصر باقی‌مانده و p به عنوان حداکثر طول وقفه برای الگوی VAR معرفی می‌شود. در این روش، برای نشان دادن پویایی‌های کوتاه‌مدت، می‌توان دستگاه معادلات (۲) را در قالب الگوی تصحیح خطای برداری به صورت رابطه (۳) نوشت (حالدا و همکاران^۱، ۲۰۰۸: ۴۱۰-۴۰۲).

$$\Delta X_t = \Pi X_t - 1 + \sum_{i=1}^{p-1} \Gamma_i \Delta X_t - i + \varepsilon_t \quad (3)$$

در این رابطه، ماتریس‌های Γ و Π به ترتیب، نشان‌دهنده روابط کوتاه‌مدت و بلندمدت بین متغیرهای مدل هستند. با فرض اینکه ماتریس Π دارای درجه r باشد، ماتریس Π را می‌توان به صورت رابطه (۴) تجزیه کرد (کرچگاسنر و همکاران^۲، ۲۰۱۲).

$$\Pi = \alpha\beta \quad (4)$$

در رابطه ۴، α ، ماتریس تنظیم رابطه کوتاه‌مدت به رابطه بلندمدت با ابعاد $P \times r$ است و β بردار همگرایی بین متغیرهای $P \times r$ می‌باشد. اگر رتبه ماتریس Π را r در نظر بگیریم، این شرط در سه حالت زیر برقرار است:

الف) $r = n$ ، که در این صورت، تمام متغیرهای بردار Y ، $I(0)$ هستند و روش مناسب برای برآورد مدل، تخمین VAR در سطح متغیرها است.

ب) $r = 0$ ، که در این صورت، هیچ ترکیب خطی پایا از متغیرهای بردار Y وجود ندارد و روش مناسب برای برآورد مدل، تخمین VAR در تفاضل مرتبه اول متغیرها است.

ج) $0 < r \leq n-1$ ، که در این صورت، r ترکیب خطی پایا از متغیرهای بردار Y یا به عبارت دیگر، r بردار هم‌انباشتگی^۳ وجود دارد و از روش یوهانسن برای برآورد بردارهای هم‌انباشتگی استفاده می‌شود (والتر^۴، ۱۹۹۵). الگوی برآورد یوهانسن-جوسیلیوس، حداکثر احتمال را برای α و β فراهم می‌کند. همچنین برای تعیین درجه ماتریس Π و دستیابی به روابط همگرایی r از آزمون‌های ماتریس اثر (χ^2_{trace}) و حداکثر مقادیر ویژه (χ^2_{max}) استفاده می‌شود. برای استفاده از روش یوهانسن-جوسیلیوس، ابتدا باید تعداد بهینه متغیرهای درون‌زا را محاسبه نمود. سپس با استفاده از مقادیر سطح متغیر، مدل VAR را تشکیل و رتبه آن را با

-
1. Halada et al
 2. Kirchgassner et al
 3. Co-integration Vector
 4. Walter

استفاده از معیارهای آکائیک (AIC)، شوارتز (SBC) و حنان کویین (HQC) تعیین نمود. پس از آن، با استفاده از آزمون‌های ماتریس اثر (χ^2 trace) و حداکثر مقادیر ویژه (χ^2 max) به تعیین بردارهای هم‌گرایی و استخراج رابطه بلندمدت پرداخته شود (بابایی^۱ و همکاران، ۲۰۱۵). بنابراین، متغیرهای به‌کارگرفته شده در مدل، شامل: نابرابری درآمد، تولید ناخالص داخلی، فساد اقتصادی، تورم، نرخ بیکاری، نرخ شهرنشینی، نرخ مهاجرت و نرخ باسوادی بود که برای تحلیل این متغیرها، از الگوی خود توضیح برداری، روش یوهانسن-جوسیلیوس و روش تصحیح خطا استفاده شد.

یافته‌ها

در این قسمت از پژوهش، به برآورد مدل پرداخته می‌شود، تا مشخص شود که از بین متغیرهای استفاده شده، شامل: تولید ناخالص داخلی، فساد، تورم، نرخ بیکاری، نرخ شهرنشینی، نرخ مهاجرت و نرخ باسوادی، اثر کدام‌یک بر نابرابری توزیع درآمد بیشتر است. برای انجام این کار، ابتدا تحلیل همبستگی میان متغیرهای مدل بررسی شده است؛ در اینجا، هدف، بررسی ضریب همبستگی میان نابرابری توزیع درآمد به‌عنوان متغیر وابسته بر سایر متغیرهای مستقل است. سپس با ارائه مدل اقتصادسنجی، به بررسی تأثیر متغیرهای تحقیق بر نابرابری توزیع درآمد پرداخته شده است.

تحلیل همبستگی

برای اینکه بتوان همبستگی بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته را برآورد نمود از تحلیل همبستگی استفاده شد که شدت رابطه و همچنین نوع رابطه (مستقیم یا معکوس) بین متغیرهای مدل را بیان می‌کند و ضریب آن‌ها بین ۱+ تا ۱- است و در صورت عدم وجود رابطه بین دو متغیر، برابر صفر خواهد بود. نتایج حاصل از همبستگی پیرسون در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱. ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیرهای مدل

متغیر	میانگین	ضریب	(P value)
تولید ناخالص داخلی	-۵۳/۲۱	-۰/۲۳۱	۰/۰۰۰۱
میزان فساد	۲۵/۵۵	۰/۴۴۷	۰/۰۰۰۱
نرخ تورم	۱۸/۲۳	۰/۲۹۵	۰/۰۰۲۸
نرخ بیکاری	۱۲/۳۹	۰/۲۰۲	۰/۰۰۱۷
نرخ شهرنشینی	۲۴/۰۲	۰/۴۲۴	۰/۰۰۰۱
نرخ مهاجرت	۳۲/۰۸	۰/۵۸۹	۰/۰۰۰۱
نرخ باسوادی	-۱۹/۲۱	-۰/۴۱۲	۰/۰۰۰۱

نتایج حاصل از جدول ۱ نشان می‌دهد که بین متغیرهای تولید ناخالص داخلی (p<۰/۰۱، r=-۰/۲۳۱)، فساد (p<۰/۰۱، r=۰/۴۴۷)، تورم (p<۰/۰۱، r=۰/۲۹۵)، نرخ بیکاری (p<۰/۰۱، r=۰/۲۰۲)، نرخ شهرنشینی (p<۰/۰۱، r=۰/۴۲۴)، نرخ مهاجرت (p<۰/۰۱، r=۰/۵۸۹) و نرخ باسوادی (p<۰/۰۱، r=-۰/۴۱۲) در سطح ۹۹ درصد اطمینان، با نابرابری توزیع درآمد ارتباط دارند که نشان‌دهنده رابطه مثبت و قوی بین این متغیرها است. اما همان‌طور که در جدول ۱ نمایان است، متغیر نرخ مهاجرت، با ضریب همبستگی پیرسون ۰/۵۸۹، بیشترین اثر را بر میزان نابرابری توزیع درآمد دارد و نسبت به سایر متغیرها در اولویت قرار دارد.

مدل‌سازی اقتصادسنجی

با توجه به آمارهای توصیفی و یافته‌های به‌دست آمده در این تحقیق، برای اینکه بتوان تأثیر شهرنشینی بر نابرابری توزیع درآمد را برآورد نمود، از مدل اقتصادسنجی الگوی خود توضیح برداری، روش یوهانسن-جوسیلیوس و روش تصحیح خطا استفاده شد که برگرفته از مدل آدو^۱ (۲۰۱۲) بوده و مطابق رابطه (۵) می‌باشد.

$$LININ = \beta_1 - \beta_2 LGDP + \beta_3 LCO + \beta_4 IN + \beta_5 LUNR + \beta_6 LUR + \beta_7 LLR - \beta_8 LIR + U \quad (5)$$

که در آن:

$ININ^1$: نابرابری توزیع درآمد کل کشور، GDP^2 : تولید ناخالص داخلی کل کشور، CO^3 : میزان فساد کل کشور، IN^4 : نرخ تورم کل کشور، UNR^5 : نرخ بیکاری کل کشور، UR^6 : نرخ شهرنشینی کل کشور، LR^7 : نرخ مهاجرت کل کشور، LIR^8 : نرخ باسوادی کل کشور، U : جملات پسماند مدل و L : علامت لگاریتم است.
ابتدا متغیرهای مدل به لحاظ ایستایی و نایستایی آزمون می‌گردد که برای بررسی مانایی داده‌ها، آزمون ریشه واحد دیکی فولر انجام شده است.

جدول ۲. آزمون ریشه واحد دیکی _ فولر تعمیم یافته

متغیرها	آماره محاسبه شده	ارزش احتمال	نتیجه
ININ	-۳/۴۷۵۶	۰/۰۰۰۰	I(1)
GDP	-۳/۶۸۴۱	۰/۰۰۰۰	I(1)
CO	-۳/۵۰۰۲	۰/۰۰۰۰	I(1)
IN	-۳/۹۲۴۵	۰/۰۰۷۴	I(1)
UNR	-۲/۸۳۵۳	۰/۰۰۰۰	I(1)
UR	-۳/۰۳۲۳	۰/۰۳۲۲	I(1)
LR	-۳/۸۴۲۹	۰/۰۱۱۵	I(1)
LIR	-۲/۹۳۰۹	۰/۰۰۰۲	I(1)

با توجه به اینکه در مطالعه حاضر، فرضیه صفر مبتنی بر عدم وجود خود همبستگی بین جملات اخلاص در آن‌ها رفع شده، همه متغیرها پس از تفاضل‌گیری در مرتبه اول در سطوح اطمینان ۱٪ و ۵٪ و ۱۰٪ مانا شده‌اند. در گام بعد، برای بررسی روابط بلندمدت میان متغیرهای الگو، باید طول وقفه بهینه آزمون شود. برای بررسی طول وقفه بهینه، آزمون‌های مختلفی وجود

1. Income Inequality the whole country
2. Gross domestic product the whole country
3. Corruption the whole country
4. Inflation the whole country
5. Unemployment rate the whole country
6. Urbanization rates the whole country
7. Immigration rates the whole country
8. Literacy rate the whole country

دارد که از آن میان، می‌توان از آزمون‌های انگل-گرنجر^۱، یوهانسن-جوسیلیوس^۲ARDL و همچنین آزمون کرانه‌ها^۳ نام برد.

تعیین طول وقفه بهینه

تخمین مدل هم‌انباشتگی یوهانسن-جوسیلیوس مستلزم برآورد یک سیستم معادلات الگوی خودتوضیح برداری است که در این بین، به‌دست آوردن طول وقفه‌ی بهینه از مقدمات تخمین مدل‌ها است. با توجه به تعداد متغیرهای الگو و کمتر بودن حجم نمونه مورد مطالعه از صد، از معیار شوارتز-بیزین^۴ برای تعیین طول وقفه بهینه استفاده شده و نتایج مربوط به آن در جدول ۳ نشان داده شده است.

جدول ۳. نتایج آزمون تعیین طول وقفه بهینه در الگوی خود توضیح برداری

SC	تعداد وقفه
۲۰۲/۸۴۱۵	۰
۱۸۴/۲۵۳۶	۱
۱۷۳/۲۳۰۲	۲

در جدول ۳ کمترین مقدار معیار شوارتز-بیزین در وقفه‌ی دو به‌دست آمده است و می‌توان بیان داشت که وقفه بهینه الگوی VAR وقفه دو می‌باشد.

بررسی بردار همگرایی

توجه به اینکه متغیرهای مدل، در جدول ۱ همگی در تفاضل مرتبه اول پایا شد، جهت تعیین بردارهای همگرایی می‌توان از آزمون هم‌جمعی یوهانسن-جوسیلیوس استفاده نمود. براساس انتخاب مقدار وقفه بهینه دو، به‌عنوان وقفه بهینه مدل خود توضیح برداری، با استفاده از آزمون‌های ماتریس اثر^۵ و حداکثر مقادیر ویژه^۶، به تعیین تعداد بردارهای همگرایی پرداخته شده است. جداول ۴ و ۵ نتایج مربوط به تعیین تعداد بردارهای همگرایی بین متغیرهای وارد شده در مدل را

-
1. Angel-Granger
 2. Autoregressive Distributed Lag Models
 3. Bounds Test
 4. Schwartz- Besin
 5. Trace Matrix
 6. Maximum Eigen Value

در این دوآزمون نشان می‌دهند.

جدول ۴. نتایج مجموع متغیرهای وارد شده درمدل بر اساس آزمون ماتریس اثر (χ^2)

ارزش احتمال	مقدار بحرانی	مقدار آماره	فرضیه مقابل	فرضیه صفر
در سطح ۹۵٪	در سطح ۹۵٪	آزمون		
۰/۰۰۰۰	۱۲۶/۵۹	۳۵۴/۳۴	$r \geq 1$	$r = 0$ *
۰/۰۰۰۰	۹۵/۳۳	۲۲۵/۴۱	$r \geq 2$	$r \leq 1$ *
۰/۰۰۰۰	۶۳/۸۱	۱۲۳/۲۲	$r \geq 3$	$r \leq 2$ *
۰/۱۱۵۶	۴۶/۲۲	۶۱/۴۳	$r \geq 4$	$r \leq 3$
۰/۱۰۴۳	۲۸/۷۹	۲۶/۵۳	$r \geq 5$	$r \leq 4$
۰/۹۹۶۳	۱۸/۳۵	۲/۸۳	$r \geq 6$	$r \leq 5$
۰/۸۵۶۱	۳/۸۱	۲/۴۶	$r \geq 7$	$r \leq 6$
۰/۸۰۲۵	۲/۵۴	۲/۱۴	$r \geq 8$	$r \leq 7$

* وجود بردار همگرایی در کل متغیرها

جدول ۵. نتایج مجموع متغیرهای وارد شده درمدل بر اساس آزمون آزمون حداکثر مقادیر ویژه (χ^2)

ارزش احتمال	مقدار بحرانی	مقدار آماره	فرضیه مقابل	فرضیه صفر
در سطح ۹۵٪	در سطح ۹۵٪	آزمون		
۰/۰۰۰۰	۴۴/۲۲	۱۴۸/۷۵	$r = 1$	$r = 0$ *
۰/۰۰۰۰	۴۳/۰۲	۹۶/۵۸	$r = 2$	$r \leq 1$ *
۰/۰۰۰۰	۳۶/۷۵	۶۳/۷۵	$r = 3$	$r \leq 2$ *
۰/۱۱۶۱	۲۶/۶۴	۳۶/۴۱	$r = 4$	$r \leq 3$
۰/۱۰۶۸	۲۱/۱۲	۲۴/۳۲	$r = 5$	$r \leq 4$
۰/۹۹۰۸	۱۴/۳۲	۲/۹۰	$r = 6$	$r \leq 5$
۰/۸۵۶۱	۳/۸۱	۲/۴۶	$r = 7$	$r \leq 6$
۰/۸۰۲۵	۲/۵۴	۲/۱۴	$r = 8$	$r \leq 7$

* وجود بردار همگرایی در کل متغیرها

همان‌طور که در جداول ۴ و ۵ ملاحظه می‌شود، تمامی فرضیه‌ها که بر اساس مدل یوهانسن - جوسیلیوس در قسمت روش تحقیق ذکر گردید با نتایج جداول فوق صدق می‌کند و بر اساس نتایج، هر دو آماره آزمون ماتریس اثر و آزمون حداکثر مقادیر ویژه، وجود سه بردار هم‌گرایی بین متغیرهای وارد شده در مدل تأیید می‌شود.

در ادامه، مطابق رابطه ۵، رابطه بلندمدت بین متغیرهای مدل تخمین، و بردار نرمال شده نسبت

به متغیر درون‌زای اول، انتخاب شده است. این بردار بایستی از نظر علامت ضرایب متناسب با تئوری‌های اقتصادی بوده و همچنین ضرایب متغیرهای توضیحی به لحاظ آماری معنادار باشد. همان‌طور که در بردار بهینه منتخب ملاحظه می‌شود؛ ضرایب بلند مدت تمامی متغیرهای مدل، براساس تعداد مقادیر در رابطه ۵، استنباط و محاسبه شد که براساس چهار چوب نظری مورد انتظار بود و اثر هر کدام از این متغیرها بر نابرابری توزیع درآمد مطابق رابطه ۵ بدست آمد و رابطه معناداری هر کدام از ضرایب متغیرها براساس آماره آزمون t مشخص گردید، که نتایج رابطه به صورت زیر به دست آمد.

$$\text{LININ} = 3.5610 - 0.78\text{LGDP} + 2.03\text{CO} + 1.17\text{LIN} + 1.53\text{LUNR} + 2.78\text{UR}$$

$$(t = -2.18) \quad (t = 2.25) \quad (t = 2.18) \quad (t = 2.82) \quad (t = 2.32) \quad (6)$$

$$+ 4.38\text{LR} - 1.87\text{LIR}$$

$$(t = 2.56) \quad (t = -1.88)$$

بر اساس رابطه ۶، می‌توان بیان داشت که در بلندمدت، از یک طرف یک درصد افزایش در متغیرهای تولید ناخالص داخلی و نرخ باسوادی، به ترتیب باعث کاهش ۰/۷۸ و ۱/۸۷ درصد در نابرابری توزیع درآمد می‌شوند و از طرف دیگر، یک درصد افزایش در متغیرهای فساد، تورم، نرخ بیکاری، نرخ شهرنشینی و نرخ مهاجرت، به ترتیب باعث افزایش ۲/۰۳، ۱/۱۷، ۱/۵۳، ۲/۷۸ و ۴/۳۸ درصد در نابرابری درآمد می‌شوند و از بین انواع متغیرهای نامبرده، اثر نرخ مهاجرت بر نابرابری توزیع درآمد، در مقایسه با سایر متغیرها بیشتر است. در ادامه، الگوی تصحیح خطای برداری برآوردشده و نتایج مربوط به آن در جدول ۶ نشان داده شده است.

جدول ۶: الگوی تصحیح خطای برداری

نام متغیر	ضریب	انحراف معیار	مقدار آماره t
$\Delta(\text{LGDP})$	-	-	-
C	۰/۳۶۰۴	۰/۰۲۲۵	۳/۸۰۷۸
$\text{ECM}(-1)$	-۰/۶۴۴۹	۰/۷۵۱۶	-۲/۷۲۵۳

با توجه به جدول ۶، ملاحظه می‌شود که ضریب جمله تصحیح خطای $\{\text{ECM}(-1)\}$ ؛ معنادار بوده و بین اعداد ۰ و -۱ بوده و برابر با رقم ۰/۶۴- به دست آمده است. این عدد بیان‌گر این مطلب است که در هر دوره، ۰/۶۴ از عدم تعادل کوتاه‌مدت برای رسیدن به تعادل بلندمدت تعدیل می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله، بررسی عوامل مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نقش مهاجرت و شهرنشینی طی دوره ۱۳۹۵-۱۳۶۰ است. برای تحلیل موضوع، از الگوی خود توضیح برداری، روش یوهانسن-جوسیلیوس و روش تصحیح خطا استفاده شده است. با توجه به یافته‌های پژوهش، اثرگذاری ضرایب متغیرها، بر اساس مبانی نظری، مورد انتظار بوده و از نظر آماری نیز معنادار هستند. نتایج به‌دست آمده در این مطالعه، حاکی از آن است که در بلندمدت، از یک طرف، یک درصد افزایش در متغیرهای تولید ناخالص داخلی و نرخ باسوادی، به ترتیب باعث کاهش ۰/۷۸ و ۱/۸۷ درصد در نابرابری توزیع درآمد می‌شوند و از طرف دیگر، یک درصد افزایش در متغیرهای فساد، تورم، نرخ بیکاری، نرخ شهرنشینی و نرخ مهاجرت، به ترتیب باعث افزایش، ۲/۰۳، ۱/۱۷، ۱/۵۳، ۲/۷۸ و ۴/۳۸ درصد در نابرابری درآمد می‌شوند که نشان‌دهنده تأثیر مثبت و معنادار شهرنشینی و مهاجرت بر نابرابری درآمد در ایران است. این پژوهش با مطالعات تجربی تحقیق نظیر مطالعات آدامز و محمود^۱ (۱۹۹۲) اختلاف نظر دارد، اما با مطالعاتی نظیر مطالعات لیدل و مسینیس (۲۰۱۵)، چن و همکاران (۲۰۱۶) و آدامز و کلوبدا (۲۰۱۹) هم‌سو است.

همچنین نتایج با نظریه U وارونه کوزنتس (۱۹۵۵) که اثر شهرنشینی بر نابرابری توزیع درآمد به صورت یک روند غیرخطی بوده، به این صورت که شهرنشینی و مهاجرت ابتدا موجب کاهش نابرابری اقتصادی است اما پس از یک حد معین، نابرابری توزیع درآمد را افزایش می‌دهد، مورد تأیید است. لذا، مشخص شد که از بین انواع متغیرهای نامبرده در مدل، اثر نرخ مهاجرت بر نابرابری توزیع درآمد، در مقایسه با سایر متغیرها بیشتر است. همچنین نتایج بر اساس ضریب جمله تصحیح خطا، حاکی از آن است که در هر دوره، حدود ۰/۶۴ از عدم تعادل کوتاه‌مدت، برای رسیدن به تعادل بلندمدت تعدیل می‌شود. از این‌رو، این پژوهش می‌تواند زمینه‌ساز سیاست‌های مهمی برای برداشتن موانع ساختاری در راستای کاهش نابرابری درآمد در کل کشور باشد. طبق نتایج به‌دست آمده از پژوهش، پدیده مهاجرت یکی از دلایل اصلی نابرابری درآمد می‌باشد. نظام شهرنشینی و روند سریع آن در کشور، سبب هجوم گسترده به شهرهای با امکانات بیشتر شده است که منجر به پیدایش بخش خدمات متورم، بیکاری پنهان، معضل مسکن، مسائل

1. Adams and Mahmood

زیست‌محیطی، گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی و مناطق حاشیه‌نشین شده که از عوامل مهم در افزایش نابرابری به شمار می‌آیند.

بنابراین، با توجه به نتایج به‌دست آمده از پژوهش، موارد زیر را می‌توان به‌عنوان راهکارهای سیاستی-پیشنهادی برای کنترل وضعیت نابرابری درآمد ارائه کرد:

- ۱- بهبود وضعیت اقتصادی (در قالب یافتن شغل و بهبود زندگی) مهمترین عامل مهاجرت اختیاری بوده است. اعمال سیاست‌های مناسب اشتغال‌زایی در هر دو منطقه مهاجرپذیر و مهاجرفرست، جابجایی‌های جمعیتی را با استراتژی‌های رفاهی فردی و دولتی هماهنگ می‌کند.
- ۲- اعمال سیاست‌های مرتبط با بهبود سطح مهارت نیروی کار، تضمین اینکه زیرساخت‌های موجود نیازهای اقتصادی را تأمین می‌کنند، تشویق نوآوری و استفاده از تکنولوژی پیشرفته در صنایع کشاورزی، پیش شرط‌های رشد اقتصادی و تضمین رونقی است که همه مردم کشور از آن بهره‌مند خواهند شد.

منابع

ابریشمی، حمید، سجاد برخورداری و علی‌رضا قباشی (۱۳۹۸). تأثیر پویایی مهاجرت از روستا به شهر بر نابرابری توزیع درآمدی: مورد مطالعه مناطق روستایی ایران، *فصلنامه مدل‌سازی اقتصادی‌سنجی*، دوره ۳، شماره ۳، صص ۶۲-۳۹.

باقرزاده، علی (۱۳۹۱). تحلیل عامل‌های موثربرکاهش نابرابری درآمدی در مناطق روستایی ایران (آزمون مدل خطی اهلوالیاء)، *اقتصاد توسعه و برنامه ریزی*، دوره ۱، شماره ۲، ۱۷-۱.

دل‌انگیزان، سهراب، مریم پشته‌کشی و سهیلا نظری (۱۳۹۶). تأثیر نرخ شهرنشینی، آزادی اقتصادی و کیفیت حکمرانی بر نابرابری توزیع درآمد، اولین همایش بین‌المللی برنامه‌ریزی اقتصادی، توسعه پایدار و متوازن منطقه‌ای رویکردها و کاربردها، دانشگاه کردستان.

دهقانی، علی، محمدحسن حسینی، محمد فتاحی و صمد حکمتی فرید (۱۳۹۶). بررسی رابطه بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران طی دوره ۱۳۹۳-۱۳۵۰، رهیافت رگرسیون غیرخطی انتقال ملایم، *فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات اقتصاد کاربردی ایران*، دوره ۶، شماره ۲۱، صص ۲۱۳-۲۳۶.

ربانی خوراسگانی، رسول، صمد کلانتری و نفیسه یآوری (۱۳۸۳). پدیده حاشیه‌نشینی و پیامدهای اجتماعی، فرهنگی آن (ارزان و دارک اصفهان)، *مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره

۱۷، شماره ۲، صص ۱۵۴-۱۱۹.

شاگری، عباس، اسفندیار جهانگرد و سمیه اقلامی (۱۳۹۲). اثر غیرخطی تورم بر نابرابری توزیع درآمد در ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)، دوره ۱۳، شماره ۴، صص ۲۷-۵۳.

مهرگان، نادر و صابر زمانی شبخانه (۱۳۹۲). بررسی اثر شهرنشینی بر توزیع درآمد در ایران با تأکید بر نظریه کوزنتس، فصلنامه علمی پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، دوره ۱، شماره ۳، صص ۱۹-۳.

مهرگان، نادر، عزت‌اله عباسیان و اردلان، بهرام (۱۳۹۳). تجزیه چندگانه نابرابری توزیع درآمد در ایران با رویکردی به ضریب جینی تعمیم یافته، فصلنامه سیاست‌گذاری پیشرفت اقتصادی دانشگاه الزهراء، دوره ۲، شماره ۲، صص ۲۷-۱.

مؤتمنی، مانی (۱۳۹۴). بررسی نوسانات رشد اقتصادی بر نابرابری درآمد در ایران با استفاده از رگرسیون همجمعی کانونی، دوفصلنامه علمی پژوهشی جستارهای اقتصادی، دوره ۳، شماره ۲۳، صص ۱۶۳-۱۷۹.

نظری، روح الله و مظاهری، لیلا (۱۳۹۰). ارتباط تورم و توزیع درآمد در ایران، فصلنامه سیاسی - اقتصادی، دوره ۲۱، شماره ۲۸۴، صص ۲۰۶-۲۲۱.

نیلی، مسعود و علی فرحبخش، (۱۳۷۷). ارتباط رشد اقتصادی و توزیع درآمد، مجله برنامه‌ریزی و بودجه، دوره ۳، شماره ۱۰، صص ۱۵۴-۱۲۱.

Annez, P. C., & Buckley, R. M. (2009). Urbanization and Growth: Setting the Context. *Urbanization and Growth*, 1: 1-45.

Adams, R. H., & Mahmood, Z. (1992). The Effects of Migration and Remittances on Inequality in Rural Pakistan [with Comments]. *The Pakistan Development Review*, 31(4): 1189-1206.

Adams, S., & Klobodu, E. K. M. (2019). Urbanization, Economic Structure, political regime, and income inequality. *Social Indicators Research*, 142(3): 971-995.

Adu, G. (2012), Studies on Economic Growth and Inflation, *Acta Universitatis Agriculturae Sueciae* (1652-6880), 14: 1-26.

Akita, T., & Miyata, S. (2008). Urbanization, educational expansion, and expenditure inequality in Indonesia in 1996, 1999, and 2002. *Journal of the Asia Pacific Economy*, 13(2): 147-167.

Babaei, M. J., M. A. Molaei, and A. Dehghani. (2015). Estimating the function of

- copper consumption in Iran Between 1991-2011 using Johansen model. *Journal of Mining and Environment* 6(2): 183-189.
- Compact, U. G. (2006). UN global compact. New York. [Online.] Available from <http://www.unglobalcompact.org> [8 January 2006].
- Castells- Quintana, D. (2018). Beyond Kuznets: Inequality and the size and distribution of cities. *Journal of Regional Science*, 58(3): 564-580.
- Castells-Quintana, D., & Royuela, V. (2015). Are increasing urbanisation and inequalities symptoms of growth? *Applied Spatial Analysis and Policy*, 8(3), 291-308.
- Chen, G., Glasmeier, A. K., Zhang, M., & Shao, Y. (2016). Urbanization and income inequality in post-reform China: a causal analysis based on time series data. *PloS one*, 11(7): 158-226.
- Gupta, S., Davoodi, H., & Alonso-Terme, R. (2002). Does corruption affect income inequality and poverty? *Economics of governance*, 3(1): 23-45.
- Gollin, D., Jedwab, R., & Vollrath, D. (2016). Urbanization with and without Industrialization. *Journal of Economic Growth*, 21(1): 35-70.
- Glaeser, E., Resseger, M., & Tobio, K. (2015). Inequality in cities. *Journal of Regional Science*, 49(4): 617-646.
- Halada, K., Shimada, M., & Ijima, K. (2008). Forecasting of the consumption of metals up to 2050. *Materials Transactions*, 49(3): 402-410.
- Kuznets, S. (1955). Economic Growth and Income Inequality. *The American Economic Review*, 45(1):1-28.
- Kanbur, R. & Zhuang, J. (2013). Urbanization and Inequality in Asia. *Asian Development Review*, 30(1): 131-147.
- Kirchgassner, G., Wolters, J., & Hassler, U. (2012). Introduction to modern time series analysis. Springer Science & Business Media, 6(4): 228-242.
- Liddle, B. (2017). Urbanization and inequality/poverty. *Urban Science*, 1(4), 35.
- Liddle, B., & Messinis, G. (2015). Which comes first—urbanization or economic growth? Evidence from heterogeneous panel causality tests. *Applied Economics Letters*, 22(5): 349-355.
- Murphy, K. M., Shleifer, A., & Vishnu, R. W. (1991). The allocation of talent: Implications for growth. *The quarterly journal of economics*, 106(2): 503-530.
- Qin, Y., & Zhou, Y. (2009). Urbanization and income inequality of China's total residents: the test of Kuznets's inverted-U hypothesis. *Journal of Business and Policy Research*, 4(1): 99-110.

- Robinson, S. (1976). A note on the U hypothesis relating income inequality and economic development. *The American Economic Review*, 66(3): 437–440.
- Siddique, M. A. B., Wibowo, H., & Wu, Y. (2014). Fiscal Decentralisation and Inequality in Indonesia: 1999-2008. University of Western Australia, Business School, Economics.
- Sarkar, S., Phibbs, P., Simpson, R., & Wasnik, S. (2018). The scaling of income distribution in Australia: Possible relationships between urban allometry, city size, and economic inequality. *Environment and Planning B: Urban Analytics and City Science*, 45(4): 603-622.
- Saint Paul, G., & Verdier, T. (1996). Inequality, redistribution and growth: A challenge to the conventional political economy approach. *European Economic Review*, 3(40): 719-728.
- UNFPA, U. (2007). State of world population 2007: Unleashing the potential of urban growth. United Nations Population Fund, United Nations Publications.
- World Economic Forum. (2018). The future of jobs report 2018. Geneva: World Economic Forum.
- Wu, D., & Rao, P. (2017). Urbanization and income inequality in China: An empirical investigation at provincial level. *Social Indicators Research*, 131(1): 189-214.
- Walter, E. (1995). *Applied Econometric Time Series*, John Wiles and Sons, Canada-1995, 85(3): 107–118.
- Xie, Y., & Zhou, X. (2014). Income inequality in today's China. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 111(19): 6928-6933.

مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز

رقيه خسروي*، راضيه بهادري**، فاطمه گراوند***، علي يار احمدي****

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۰)

چکیده

محیط مداس و برنامه‌های آموزشی آنها از مهمترین سازوکارهای موجود به منظور افزایش سازگاری فرهنگی دانش آموزان مهاجر قلمداد می شود. برای این منظور در مطالعه پیش رو تلاش شده است که سازگاری دانش آموزان مهاجر افغانستانی بررسی و تبیین شود. داده‌های تحقیق حاضر از پیمایشی که در شهر شیراز انجام و در آن تعداد ۳۸۰ نفر از دانش آموزان ۱۳ تا ۱۸ ساله افغانستانی با روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای و پرسشنامه ساخت‌یافته پیمایش شدند اقتباس شده است. یافته‌ها نشان داد که بین متغیر سازگاری و متغیرهای تبعیض، رضایت‌مندی، احساس تعلق به ایران، پذیرش جامعه میزبان، تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی و محل تولد مادر، رابطه معنی‌داری وجود دارد. نتایج مدل رگرسیونی نیز نشان داد که متغیرهای تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی، احساس تعلق به ایران، رضایت‌مندی و محل تولد مادر، تعیین‌کننده‌های اصلی سازگاری هستند. بر اساس یافته‌های تحقیق حاضر، می‌توان نتیجه گرفت که تلاش در راستای کاهش تبعیض در محیط مدرسه و نیز اجرای برنامه‌های آموزشی، به منظور آشنایی بیشتر با فرهنگ جامعه میزبان و نیز تعامل بیشتر مهاجران با گروه‌های غیرمهاجر می‌تواند سازگاری بالاتر مهاجران را به دنبال داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: سازگاری، مهاجران، رضایتمندی، هویت ملی، تبعیض، دانش آموزان افغانستانی.

* استادیار مددکاری اجتماعی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشگاه شیراز.

E.mail: roghayeh.khosravi@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته جمعیت‌شناسی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشگاه شیراز.

E.mail: r_bahadori110@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشگاه شیراز.

E.mail: fg.sociology2015@gmail.com

**** دانشیار جمعیت‌شناسی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول).

E.mail: ahmadi.aliyar@gmail.com

مقدمه

افزایش مهاجرت در سده پیشین، با بررسی گسترده فرایند فرهنگ‌پذیری^۱ مهاجران همراه بوده است؛ به طوری که، مهاجرت و فرهنگ‌پذیری را دو روی یک سکه و لازم و ملزوم یکدیگر دانسته‌اند (فیندلی، ۱۳۷۲: ۷۱). فرهنگ‌پذیری به مثابه یک فرایند تغییر فرهنگی ناشی از تماس بین دو یا چند گروه فرهنگی تعریف شده است (بری^۲، ۱۹۹۲). افراد و گروه‌ها در فرایند فرهنگ‌پذیری که متضمن سازگاری^۳ و انطباق است، با جامعه میزبان تعامل خواهند داشت. سازگاری نوعی تعامل متقابل افراد و جماعت‌ها و پاسخ آن‌ها به محیط‌های فیزیکی و اجتماعی خاص است (گلدلاست و ریچموند^۴، ۱۹۷۴) که در فرایند فرهنگ‌پذیری جریان دارد (بری، ۱۹۹۲). افزون بر این، پیوند شیوه‌های فرهنگ‌پذیری با سازگاری در گروه‌ها و بسترهای اجتماعی مختلف، متفاوت است؛ زیرا سازگاری وابسته به متغیرهایی از قبیل طول مدت اقامت در فرهنگ جدید، توانایی زبانی، فاصله فرهنگی و میزان تعامل با اتباع میزبان است (وارد و رانادیوبا^۵، ۱۹۹۹).

در جمعیت مهاجران، مهاجران نسل اول و دوم سیر متفاوتی در فرایند فرهنگ‌پذیری خواهند داشت (بری و ساباتییر^۶، ۲۰۱۰) و همین تفاوت‌های نسلی و حتی گاه ناهمگنی درون نسلی، سبب تفاوت در میزان سازگاری و ادغام ایشان در جامعه میزبان خواهد بود؛ موضوعی که اساس تصمیم‌گیری برای ماندن در جامعه میزبان یا بازگشت به جامعه‌ی مبدأ است. روشن است که عمده مهاجران، به دلیل زندگی طولانی مدت در کشورهای میزبان، فرایند سازگاری و انطباق فرهنگی متفاوتی را تجربه می‌کنند، بدین سان، فرزندان این مهاجران، به‌ویژه کودکان مهاجری که در کشور میزبان متولد شده‌اند، یا به عبارتی همان نسل دوم مهاجران، شرایط و محیط زندگی متفاوتی را تجربه می‌کنند. به این ترتیب، نسل دوم مهاجران به علت تعلقات دوگانه و اثرپذیری از فرهنگ‌های والدین و نیز جامعه‌ای که خود در آن زندگی می‌کنند، با تعارضات ارزشی و فرهنگی بیشتری روبرو خواهند شد. به عبارت دیگر، تعارضات و کشمکش‌های ناشی از عدم

-
1. Acculturation
 2. Berry
 3. Adaptation
 4. Goldlust & Richmond
 5. Ward & Rana-Deuba
 6. Sabatier

ادغام فرهنگی، با شدت بیشتری در نسل دوم مهاجران ظاهر می‌شود؛ زیرا فرزندان، آنچه در مدرسه و خارج از خانه آموزش می‌بینند، اغلب در تضاد با آن چیزی است که در محیط خانواده می‌آموزند.

مهاجرت از کشور افغانستان در چند دهه اخیر، یکی از بزرگترین جابه‌جایی‌های جمعیتی در تاریخ معاصر است. دو کشور ایران و پاکستان، مقصد بیش از ۹۰ درصد این مهاجران بوده‌اند. کشور ایران با پذیرش ۹۵۱۱۰۰ نفر پناهنده ثبت شده، دومین کشور میزبان این پناهجویان است (آژانس پناهندگان سازمان ملل^۱، ۲۰۱۹). بر اساس برآورد دولت ایران، ۱/۵ تا ۲ میلیون پناهنده ثبت‌نشده افغانستانی فاقد مدرک، در ایران زندگی می‌کنند (آژانس پناهندگان سازمان ملل، ۲۰۲۰). تحصیل، بعد از امنیت و اقتصاد، یکی از عوامل مهم جذب مهاجران افغانستانی به ایران بوده است (میرزایی، ۱۳۹۷: ۴۳). این مهاجرت که «نوعی مهاجرت اضطراری یا اجباری ناسالم توأم با تخریب است» (جمشیدیها و عنبری، ۱۳۸۳: ۴۵)، پیامدهای اجتناب‌ناپذیری برای هر دو جامعه مبدأ و میزبان داشته است.

درحالی‌که، جهت‌گیری سیاست دولت ایران از دهه ۱۳۸۰ به بعد، متمرکز بر بازگشت مهاجران افغانستانی بوده است (صادقی، ۱۳۸۸)، اما به نظر می‌رسد این مهاجران، به‌ویژه نسل‌های دوم و سوم ایشان، تمایل اندکی به بازگشت به وطن خود داشته‌اند. در این میان، متغیرهای زمینه‌ای و ساختاری چون سن، تحصیلات بالاتر، مدت اقامت در ایران و سطوح بازادغام اجتماعی، اثر معناداری بر نیت مهاجرتی بازگشت‌کنندگان داشته‌اند (عباسی‌شواری و همکاران، ۱۳۹۵). از طرف دیگر، جمعیت نسل‌های دوم و سوم مهاجران افغانستانی در جامعه ایران در مقایسه با نسل پیشین، موقعیت اقتصادی و اجتماعی برتری در جامعه ایران کسب کرده‌اند (محمودیان، ۱۳۸۶).

روشن است که، مؤلفه‌های مختلفی در فرایند فرهنگ‌پذیری و سازگاری مهاجران دخالت دارد که می‌توان آن‌ها را از دیدگاه اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی بررسی و تحلیل کرد. در این راستا، مقاله حاضر به بررسی عوامل مؤثر بر سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز پرداخته است. طبق آمارهای منتشرشده از سرشماری سال ۱۳۹۵، بیش از یک میلیون و پانصد و هشتاد هزار نفر مهاجر افغانستانی در ایران زندگی می‌کنند که نزدیک به ۴۵۰ هزار نفر

آنها در سنین مدرسه یعنی ۶ تا ۱۷ سال هستند. بر اساس همین آمارها، تعداد مهاجران افغانستانی ساکن استان فارس، ۱۰۹۲۴۷ نفر است که با توجه به اینکه ۴۴ درصد آنان زنان هستند، به نظر می‌رسد این مهاجران ثبت شده، عمدتاً به صورت خانوادگی حضور دارند و مطالعه فرزندان آنها که به عنوان دانش‌آموز در حال تحصیل هستند از اهمیت کانونی برخوردار است. بنابراین، مطالعه حاضر، گامی است در جهت کمک به تبیین بهتر فرایند سازگاری این مهاجران با جامعه مورد بررسی.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش، از ترکیب نظریه‌های بری^۱ و بوریس^۲ شکل یافته است. در مدل استراتژی سازگاری، جان بری معتقد است سازگاری یک فرایند یادگیری است که از آن طریق، فرد در یک زمینه اجتماعی- فرهنگی جدید زندگی را شروع می‌کند. این فرایند برای تعداد زیادی از گروه‌ها مثل مهاجران و همچنین برای افراد طبقه مسلط که با جامعه بزرگ‌تر تماس‌های روزانه دارند، اتفاق می‌افتد. سازگاری یک فرایند مداوم و متقابل است و تمام افرادی که در یک جامعه متکثر فرهنگی زندگی می‌کنند را در بر می‌گیرد (بری و همکاران، ۲۰۰۶).

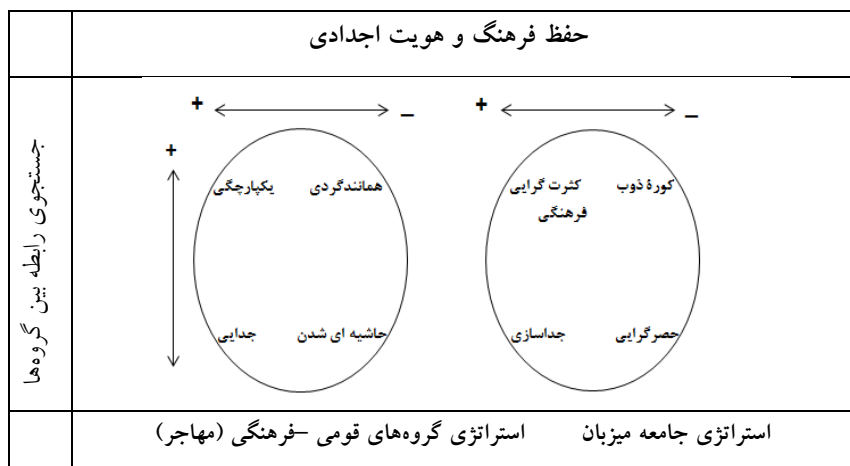
بری و همکارانش همچنین عامل حمایت اجتماعی و نگرش‌های سازگاری جوانان مهاجر را در ارتباط با اعتماد به نفس مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها پی برده‌اند که روابط بین شخصی (ارتباط نزدیک با والدین و تعدادی از دوستان) و نگرش‌های سازگاری، به طور مستقل به شکل‌گیری انواع مختلفی از اعتماد به نفس کمک می‌کند (بری و همکاران، ۲۰۰۶). بری معتقد است افراد و گروه‌ها در جامعه جدید، بر اساس دو کیفیت متمایز، به سازگاری می‌رسند: رفاه فردی (سازگاری روان‌شناختی) و قابلیت اجتماعی (سازگاری اجتماعی- فرهنگی) (بری و ساباتیئر^۳، ۲۰۱۰).

بری، مدلی دو بعدی از فرهنگ‌پذیری را ارائه می‌کند که نگرش‌های سازگاری هر دو گروه، یعنی مهاجران و شهروندان (جامعه میزبان) را مورد بررسی قرار می‌دهد. طبق نظریه بری، مهاجران با دو سؤال اساسی مواجه می‌شوند: ۱. آیا ارزش دارد فرهنگ خانوادگی خود را حفظ

-
1. Berry
 2. Bourhis
 3. Berry & Sabatier

کنم؟ ۲. آیا حفظ روابط با دیگر گروه‌ها ارزشمند است؟ بر اساس پاسخ‌هایی که به این دو پرسش داده می‌شود، نوع سازگاری و انطباق متفاوت خواهد بود (رودمین^۱، ۲۰۰۳). این استراتژی‌ها در شکل ۱ نشان داده شده است.

شکل ۱: استراتژی فرهنگ‌پذیری بری در گروه‌های قومی و جوامع میزبان



منبع: بری و ساباتیر (۲۰۱۰)

بری در بررسی دیدگاه جامعه میزبان در مورد مهاجران چهار استراتژی از انتظارات شهروندان برای سازگاری مهاجران بیان می‌کند. این استراتژی‌ها متکی بر انتظاراتی هستند که شهروندان جامعه در مورد سازگاری مهاجران دارند (شکل ۱، سمت راست). این استراتژی‌ها شامل کوره ذوب، جداسازی، طردشدگی، و تکثرگرایی فرهنگی^۲ است.

استراتژی‌های فرهنگ‌پذیری با هم پیوسته هستند و از پویایی لازم برخوردارند. به نظر بری، غیر از این چهار نگرش، تعدادی از متغیرهای بین فرهنگی نیز در امر سازگاری دخیل هستند، از جمله: هویت‌های فرهنگی، دانش زبانی^۳، روابط اجتماعی، جنسیت، مدت اقامت و ترکیب قومی. بری در تحقیقات خود نشان می‌دهد که بیشترین اولویت سازگاری برای جوانان مهاجر، استراتژی یکپارچگی بوده است که در آن جوانان هم به فرهنگ خود و هم به فرهنگ جامعه جدید متمایل بوده‌اند (بری و ساباتیر، ۲۰۱۰).

1. Rudmin
2. Multiculturalism
3. Language Knowledge

بوریس^۱ و همکارانش (۱۹۹۷) مدل سازگاری تعاملی^۲ را مطرح کردند. بر اساس مدل آنها، اعضای جامعه میزبان پنج رویکرد سازگاری نسبت به مهاجران اعمال می‌کنند که شامل یکپارچگی، جداسازی^۳، همانندگردی، طردشدگی^۴ و فردگرایی^۵ است. سه جهت‌گیری اول، مطابق با نظریه بری است و جهت‌گیری‌های چهارم و پنجم، مربوط به رویکرد حاشیه‌ای شدن است. از نظر بوریس، استراتژی یکپارچگی باعث می‌شود تا جامعه میزبان معتقد باشد مهاجران شایستگی این را دارند که به‌طور هم‌زمان هم میراث فرهنگی خودشان را حفظ کنند و هم جنبه‌هایی از فرهنگ ملی جامعه میزبان را یاد بگیرند. طرفداران استراتژی همانندگردی، تمایل دارند تا مهاجران فرهنگ موروثی سرزمین مادری‌شان را به نفع فرهنگ جامعه بزرگ‌تر کنار بگذارند. به‌نظر موریس، مهاجران ترجیح می‌دهند از استراتژی یکپارچگی استفاده کنند، اما جامعه میزبان اغلب استراتژی همانندگردی را توصیه می‌کند (بوریس و همکاران، ۱۹۹۷). کنش متقابل بین مهاجران و شهروندان جامعه میزبان در مورد نگرش‌های‌شان نسبت به هم، تعیین می‌کند که آیا پیامدهای ارتباط فرهنگی در حوزه‌های مختلف، رضایت‌بخش، مسئله‌ساز و یا تعارض‌آمیز است.

بنابراین، همان‌طور که در سطور پیشین نیز تأکید شد می‌توان چنین جمع‌بندی نمود که نظریات بری و بوریس چارچوب نظری تحقیق حاضر را تشکیل می‌دهند. سن، جنس، تحصیلات، فرهنگ جامعه مبدأ، انگیزه مهاجرت، انتظارات مهاجران، فاصله فرهنگی مبدأ و مقصد مهاجرتی و در نهایت، ویژگی‌های شخصیتی مهاجران به باور بری عوامل قبل از فرهنگ‌پذیری اند که بر فرایند فرهنگ‌پذیری مهاجران در جامعه میزبان تأثیرگذارند. در مقابل، مدت زمان اقامت در جامعه میزبان، حمایت اجتماعی، رضایتمندی و نیز تبعیض از عوامل مربوط به پس از سکونت در جامعه میزبان به‌شمار می‌آیند که فرایند فرهنگ‌پذیری مهاجران را متأثر می‌سازند. همچنین بر اساس نظریه بری، انتظار می‌رود جوانان مهاجری که در جامعه میزبان، تبعیض کمتری را تجربه کرده‌اند از میزان ادغام بیشتری در جامعه میزبان برخوردار باشند و به‌عبارتی عمدتاً سازگاری

-
1. Bourhis
 2. Interactive Acculturation Model
 3. Segregation
 4. Exclusion
 5. Individualism

فرهنگی را تجربه نمایند. علاوه بر عوامل فوق‌الذکر، انتظار تئوریک مبتنی بر نظریه بوریس آن است که متغیرهایی همانند منشأ قومی، پایگاه اجتماعی، هویت، گستره ارتباطات با جامعه میزبان و نیز سیاست‌های مهاجرتی جامعه میزبان بر کم و کیف سازگاری فرهنگی مهاجران در مقصد مهاجرتی تأثیرگذار باشد.

پیشینه تحقیق

مطالعه و پژوهش در حوزه مهاجرت، فرهنگ‌پذیری و سازگاری در حال افزایش است. بیشتر این مطالعات، سوژه کلی مهاجر را بدون تفکیک نسلی، قومی، نژادی، جنسی و... مورد بررسی قرار داده‌اند؛ هر چند نتایج آنها را نمی‌توان یکسان به همه مهاجران اطلاق کرد. زیرا شناخت معینی از هر موضوع ضرورت دارد، اما به واسطه تجربیات مشترک مهاجران، نتایج این تحقیقات حائز اهمیت است. در بررسی نسل دوم مهاجران، به‌ویژه مهاجران افغانستانی، مطالعات نه‌چندان زیادی صورت گرفته است که از جنبه‌های متفاوتی این گروه را مورد بررسی قرار داده‌اند. به‌طور کلی، در بررسی مهاجران جوان، بری و همکاران (۲۰۱۰) پاسخ به چند پرسش را مورد پژوهش قرار داده‌اند. نخست آنکه مهاجران چگونه در درون و بین دو فرهنگ زندگی می‌کنند؟ به عبارت دیگر، الگوهای ارتباطی آنها در برخورد با فرهنگ خود و میزبان چگونه است. این فرهنگ‌ها متشکل از والدین مهاجر، خانواده و اجتماعات آنها از یک طرف و همالان و جامعه بزرگ‌تر از طرف دیگر است. دوم، چگونگی برخورد این مهاجران (در زمینه‌های شخصی، اجتماعی و دانشگاهی) با وضعیت بین‌فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهند؟ تحقیقات انجام شده داخلی در بررسی مهاجران نسل دوم افغانستانی، بیشتر در پاسخ به پرسش اول صورت گرفته‌اند.

صادقی (۱۳۹۰) در مطالعه خود با عنوان «سازگاری اجتماعی-جمعیتی نسل دوم افغان‌ها در ایران» به این نتیجه رسیده که همراه با افزایش سازگاری ساختاری یا ادغام اقتصادی-اجتماعی در جامعه میزبان، تفاوت‌ها و واگرایی‌های بومی-مهاجر در رفتارهای جمعیتی کاهش یافته است و در مقابل، هم‌گرایی نسبی با هنجارها و رفتارهای جمعیتی جامعه میزبان وجود دارد. همچنین، صادقی (۱۳۸۹) در بررسی سازگاری اجتماعی-جمعیتی نسل دوم مهاجران افغانستانی در ایران، بر تنوع و تفاوت گسترده سازگاری به لحاظ الگوها و سطوح تأکید دارد که این امر را بیان‌گر ماهیت ناهمسان نسل دوم مهاجران می‌داند. از نظر او، در ارتباط با الگوهای سازگاری، سرعت

تغییرات نگرشی-رفتاری خانواده متفاوت بوده است. برای مثال، افرادی که در گروه جذب و ادغام و طبقه‌بندی شده بودند، با ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهای خانواده جامعه ایران انطباق پیدا کرده‌اند.

سنقری، فکری‌آزاد و معارف‌وند (۱۳۹۳) در پژوهشی به بررسی موانع ادغام اجتماعی نوجوانان افغانستانی در جامعه ایران پرداخته‌اند. یافته‌های آنها نشان داده که نوجوانان افغانستانی، در روابط خود متفاوت بودن و تبعیض را تجربه کرده‌اند که می‌تواند به‌عنوان موانع اصلی ارتباطی مورد توجه قرار گیرد. آنها همچنین در روابط خود، رفتار کنایه‌آمیز، طرد شدن، توهین و سربرار جامعه بودن را تجربه کرده‌اند. نتایج تحقیق، این موانع را وابسته به شخص نوجوان، خانواده وی، جامعه میزبان و قوانین مهاجرتی می‌داند. سنقری، معارف‌وند و فکری‌آزاد (۲۰۱۸) در بررسی موانع و تسهیل‌گرهای ادغام نوجوانان افغانستانی در ایران، تسهیل‌گرهای ادغام پناهندگان را بسیار محدود و در سطح خرد و شخصی ارزیابی کرده‌اند؛ به طوری که نمی‌تواند تأثیر موانع ادغام را کاهش دهد. اما موانع بر فرایند ادغام مهاجران در تمام سطوح فردی و کلان اجتماعی را بسیار جدی و آشکار دانسته‌اند. عدم تمایل جامعه میزبان در پذیرش پناهندگان افغان و مقاومت خود پناهندگان در برابر تغییر، به مثابه موانع ادغام، موجب دشواری ادغام آن‌ها در جامعه ایران شده است.

نصر اصفهانی و حسینی (۱۳۹۵) در پژوهش خود، تأثیر سیاست‌های تحصیل اتباع افغانستانی در ایران را به بررسی گذاشته‌اند. نتایج این مطالعه نشان داده که با توجه به حضور پرتعداد مهاجران قانونی و غیرقانونی افغانستانی در ایران و تداوم مهاجرت به ایران، پیامدهای منع کودکان آنها از تحصیل متوجه جامعه ایرانی خواهد بود. پژوهشگران یادآور می‌شوند که شکل‌گیری نسلی کم‌سواد و کم‌مهارت و سرخورده از جامعه ایران می‌تواند حتی برای امنیت ملی کشور مخاطره‌آمیز باشد. عباسی‌شوازی و صادقی^۱ (۲۰۱۶) نیز که در سطوح خرد و کلان، ادغام مهاجران نسل دوم افغان را در ایران بررسی کرده‌اند، نشان داده‌اند که در سطح کلان، نسل دوم مهاجران افغان دستاوردهای آموزشی قابل توجهی کسب کرده‌اند، لکن به سبب کمبود سرمایه انسانی و برخی محدودیت‌های قانونی، توفیق چندانی در بازار کار نداشته‌اند. نتایج این تحقیق در سطح خرد، در راستای نتایج پژوهش‌های دیگر پژوهشگران (عباسی‌شوازی و صادقی، ۲۰۱۴،

۲۰۱۵)، بیان‌گر آن است که هر چند مهاجران افغان، الگوهای سازگاری متنوعی از خود نشان داده‌اند، لکن ادغام، عمومی‌ترین الگوی سازگاری در بین مهاجران بوده است. این تحقیق نشان می‌دهد عوامل اجتماعی و جمعیت‌شناختی مانند جنسیت، تحصیلات، قومیت، تبعیض درک‌شده، زمینه خانوادگی، ویژگی‌های محله، شهر محل سکونت در پیوند با الگوهای سازگاری آن‌ها است. میرزائی (۱۳۹۷) در بررسی انطباق تحصیلی مهاجران افغانستانی نشان داده که تحصیل، نه تنها یکی از عوامل جذب مهاجران افغانستانی به ایران است، بلکه می‌تواند عاملی برای جامعه‌پذیری و ادغام این مهاجران قلمداد شود. میرزائی (۱۳۹۶) در پژوهش دیگری در ارتباط با جامعه مهاجر افغانستانی در ایران، نتیجه گرفته که با کمک به پیشبرد راهبردهای انطباقی می‌توان از ظرفیت‌های موجود مهاجرین نسل‌های دوم و سوم، یعنی کسانی که در ایران متولد شده و با تکیه بر فرهنگ جامعه ایرانی زندگی می‌کنند، برای رشد و توسعه کشور بهره برد.

در حوزه سازگاری نسل دوم بری و ساباتیر (۲۰۱۰) در بررسی فرهنگ‌پذیری، تبعیض و سازگاری بین جوانان نسل دوم در مونترال و پاریس، استراتژی‌های فرهنگ‌پذیری را شامل یکپارچگی، یکسان‌سازی، حاشیه‌ای‌شدن و جداسازی ذکر کرده‌اند. پژوهشگران با تاکید بر بستر جامعه‌ی میزبان و استراتژی‌های فرهنگ‌پذیری، به این نتیجه رسیده‌اند که پذیرش هر کدام از الگوهای سازگاری نتیجه انتخاب یکی از استراتژی‌های فرهنگ‌پذیری و تجربه‌ی تبعیض علیه مهاجران جوان است. ساباتیر و بری (۲۰۰۸) در پژوهش دیگری بر نقش خانواده در سازگاری نسل دوم مهاجران (نوجوانان) تاکید دارند. آن‌ها در بررسی مقایسه‌ای خود ضمن تصدیق تفاوت در جهت‌گیری‌های ملی و قومی مهاجران، نشان می‌دهند که چگونه جهت‌گیری‌های فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری خانواده‌ها بر سازگاری نسل دوم مهاجران در جامعه میزبان تاثیرگذار است. ویریو^۱ (۲۰۱۴) در مطالعه‌ای که سازگاری دانش‌آموزان رومانیایی مهاجر را بررسی کرده است نشان می‌دهد که سطح رضایت‌بخشی آموزشی و سازگاری زبانی از سازگاری اجتماعی بیشتر است. همچنین همبستگی بین سازگاری زبانی و سازگاری مدرسه، سازگاری زبانی و انطباق اجتماعی، معنادار بوده است. وی همچنین نتیجه گرفته است که بین تعداد سال‌های حضور دانش‌آموزان رومانیایی در کشور میزبان با سازگاری زبانی و سازگاری مدرسه رابطه وجود دارد.

ساپونزیس^۱ (۲۰۱۳) با استفاده از نظریه بری نشان داده است که یادگیری زبان مقصد، تحصیل و یادگیری آموزشی و داشتن توانایی مالی، عناصر فرهنگی مهمی هستند که سازگاری مهاجران در یونان را به همراه داشته است. هورنزیك^۲ (۲۰۱۰) در تحقیقی درباره نقش زبان و هویت در سازگاری دانش‌آموزان، نشان داده است که کودکان و نوجوانان از طریق مدرسه سازگاری بیشتری پیدا می‌کنند، که همین مسئله موجب سازگاری بیشتر دانش‌آموزان می‌شود. مدرسه به معرفی هنجارها و ارزش‌ها و انتظارات جامعه میزبان می‌پردازد (هورنزیك، ۲۰۱۰).

ون‌گیل و ودر^۳ (۲۰۱۰) در بررسی مقایسه‌ای دو نسل از نوجوانان مهاجر نسبت به همالان خود در کشور هلند پیامدهای سازگاری مهاجران را مطالعه کرده‌اند. محققان به این نتیجه رسیده‌اند که سازگاری بیشتر مهاجران منتهی به بهبود جایگاه اجتماعی-اقتصادی مهاجران نشده است. بنابراین، اگر سیاست‌های مهاجرتی کشورها با هدف فرهنگ‌پذیری و جذب سریع مهاجران باشد، ممکن است نتایج مطلوبی نداشته و حتی سبب سازگاری کمتر آنان شود.

ویرزیکی^۴ (۲۰۰۴) در پژوهشی پیرامون سازگاری مهاجران در آمریکا، به نقش انجمن‌های حمایتی اشاره کرده و به این نتیجه رسیده است که حتی ضعیف‌ترین انجمن‌ها در جوامع مهاجران، اغلب به‌عنوان حامی و منسجم‌کننده روابط به‌شمار می‌روند. پادیلا و پرز^۵ (۲۰۰۳) بر این باورند که سازگاری برای افرادی که با برچسب‌های مختلف شناسایی می‌شوند (مانند تفاوت در رنگ پوست، زبان، قومیت و...) سخت‌تر صورت می‌گیرد. البته این به نگرش مثبت یا منفی فرد تازه‌وارد از هویت اجتماعی خود بستگی دارد و اگر آن را بی‌ارزش بدانند سعی می‌کنند راهکارهایی را عملی نمایند که فرایند سازگاری صورت گیرد.

عابدین^۶ (۲۰۱۸) که تجربه فرهنگی-اجتماعی ادغام زنان افغانستانی در سوئد را بررسی کرده است، با تأکید بر ناهمگنی زنان افغانستانی، مهارت زبان را اصلی‌ترین عامل ادغام اجتماعی-فرهنگی مهاجران می‌داند و تأیید می‌کند که مهاجران، انواع مختلفی از ادغام اجتماعی-فرهنگی

-
1. Sapountzis
 2. Horenczyk
 3. Van Geel & Vedder
 4. Weirsbicki
 5. Padilla & Perez
 6. Abedin

و مفهوم‌های مختلف تعلق را تجربه می‌کنند. زرکش^۱ و همکارانش (۲۰۱۹) در بررسی سازگاری اجتماعی مهاجران افغانستانی در مالزی، سطح سازگاری اجتماعی را در پیوند با سیاست‌های مهاجرتی جامعه میزبان می‌دانند. نتایج پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که به واسطه سیاست مهاجرتی کشور مالزی مبتنی بر به رسمیت نشناختن مهاجران و غیرقانونی بودن سکونت آن‌ها، افغانستانی‌های مقیم مالزی با عدم امنیت، نبود حمایت و استرس روبرو می‌شوند که همین امر سبب شده است که پناهجویان افغانستانی مقیم مالزی از سازگاری اجتماعی کم برخوردار باشند. علی‌رغم بحث‌ها و تلاش‌های بسیار برای تشریح و توصیف عوامل مؤثر بر سازگاری مهاجران، فرایند سازگاری در بین دانش‌آموزان خانواده‌های مهاجر افغانستانی در ایران کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. از طرف دیگر، با توجه به بافت سنتی زندگی مردم در کشور افغانستان و پذیرفتن شیوه‌های متفاوت زندگی در ایران، بررسی وضعیت سازگاری دانش‌آموزان خانواده‌های مهاجر حائز اهمیت است.

روش تحقیق و داده‌ها

داده‌های مورد استفاده برای نگارش مقاله حاضر از پیمایش دانش‌آموزان مهاجر افغانستانی ۱۳ تا ۱۸ ساله ساکن شهر شیراز که در سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۴ از طریق پرسش‌نامه ساخت یافته گردآوری شده اقتباس یافته است. در پیمایش مذکور جامعه آماری شامل تمام دانش‌آموزان افغانستانی است که در مدارس دولتی شهر شیراز و در مقاطع متوسطه اول و دوم تحصیل می‌کردند. پیمایش انجام شده مبتنی بر روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای است. روایی و پایایی پرسشنامه نیز به ترتیب از طریق اعتبار صوری و ضریب آلفای کرونباخ که روشی برای محاسبه هماهنگی درونی ابزار اندازه‌گیری است تأیید شده است. ضریب آلفای تمامی متغیرهای سازه‌ای تحقیق بالاتر از ۰/۷ و همچنین ضریب آلفای متغیر وابسته (سازگاری دانش‌آموزان) ۰/۹۱ گزارش شده است. روایی سازه نیز، با استفاده از تکنیک تحلیل عاملی تأییدی مورد تأیید قرار گرفته است. ضریب کی ام او (KMO) برابر با ۰/۸۵۲ و آزمون بارتلت برابر با ۳۰۵۰ در سطح معناداری کمتر از ۰/۰۰۱ گزارش شده است. از آنجایی که تعداد دانش‌آموزان افغانستانی که به‌طور رسمی در شهر شیراز تحصیل می‌کنند، حدوداً ده هزار نفر است، بر این اساس با توجه به

جدول لین^۱ (۱۹۷۶)، و در نظر گرفتن ضریب خطای ۵ درصد و سطح اطمینان ۹۵ درصد، و نیز با در نظر گرفتن احتمال وجود موارد بی‌پاسخ، ۳۸۰ نفر پیمایش شدند. برای این منظور فهرست مدارس متوسطه اول و دوم که دارای دانش‌آموزان با ملیت افغانستانی بودند اخذ شده است. سپس دو منطقه آموزش و پرورش ۳ و ۴ شیراز که بیشترین تمرکز دانش‌آموزان افغانستانی را به خود اختصاص می‌دادند انتخاب و در گام بعدی مدارس مورد نظر برای دسترسی به نمونه و تکمیل پرسشنامه توسط دانش‌آموزان انتخاب شدند.

متغیر وابسته تحقیق (سازگاری دانش‌آموزان) با اقتباس از مقیاس سازگاری زی^۲ (۲۰۰۳)، بارونا^۳ و همکاران (۱۹۹۴) و تراپ^۴ (۱۹۹۹)، طراحی شد. این متغیر دارای ۶ زیر مقیاس شامل زبان، موسیقی، رسانه، لباس، غذا و روابط بین فردی است. نمره‌گذاری مقیاس‌ها بر اساس مجموع نمرات در هر کدام از زیرمقیاس‌ها و کل مقیاس انجام گرفت. گویه‌های مورد استفاده برای سنجش ابعاد متغیر وابسته، در جدول ۱ نمایش داده شده است.

متغیرهای مستقل تحقیق شامل متغیرهای جمعیتی (جنسیت، سن، قومیت، بعد خانوار، مدت اقامت و محل تولد)، متغیرهای اقتصادی-اجتماعی (سطح تحصیلات والدین، درآمد والدین، شغل والدین، و میزان پیشرفت تحصیلی دانش‌آموز) و متغیرهای تبیینی دیگر شامل مذهب، احساس تعلق به ایران، احساس تبعیض در مدرسه، احساس تبعیض در جامعه و میزان رضایت‌مندی است. متغیر وابسته تحقیق سازگاری است که در شش مقوله زبان، موسیقی، رسانه، لباس، غذا و ارتباط بین فردی سنجش شده است.

در جدول ۱، گویه‌های استفاده شده برای سنجش متغیر وابسته تحقیق (سازگاری مهاجران) ارائه شده است. این متغیر در شش مقوله زبان، موسیقی، رسانه، لباس، غذا و ارتباط فردی سنجش شده است. طیف پاسخگویی به این سئوالات بر اساس طیف لیکرت بوده است که در پیوستار ۱. فقط افغانی، ۲. هر دو اما افغانی بیشتر، ۳. هر دو برابر، ۴. هر دو اما ایرانی بیشتر و ۵. فقط ایرانی، ارائه شده‌اند. دامنه طیف از صفر تا ۳۸ بوده است که میانگین محاسبه شده برای کل جمعیت برابر با ۱۸ است.

-
1. Lin
 2. Zea
 3. Barona
 4. Tropp

جدول ۱: تعریف عملیاتی ابعاد مختلف متغیر سازگاری دانش‌آموزان

تعریف عملیاتی	ابعاد متغیر سازگاری
در خانه با پدر و مادر خود با چه زبان یا لهجه‌ای صحبت می‌کنید، در خانه با خواهر و برادر خود با چه زبان یا لهجه‌ای صحبت می‌کنید، در مدرسه با دوستان خود با چه زبان یا لهجه‌ای صحبت می‌کنید، با چه زبانی می‌توانید احساسات خود را بهتر بیان کنید، پدر و مادر شما در خانه با چه زبانی صحبت می‌کنند، هنگام دعا و صحبت با خدا با چه زبانی راحت‌تر هستید، فکر می‌کنید با چه زبانی منظور خود را بهتر منتقل می‌کنید، از صحبت کردن با کدام زبان بیشتر لذت می‌برید.	زبان
کدام خوانندگان را بیشتر دوست دارید، کدام موسیقی را انتخاب می‌کنید، کدام موسیقی را بهتر درک می‌کنید، از اجرای کدام موسیقی بیشتر لذت می‌برید، در جمع دوستان چه موسیقی انتخاب می‌کنید.	موسیقی
بازیگران سینما و تلویزیون کدام کشور را می‌شناسید، بازیگران سینما و تلویزیون کدام کشور را الگوی خود را قرار داده‌اید، سریال‌های تلویزیونی کدام کشور را پیگیری می‌کنید، به‌طور کلی، چه برنامه‌های تلویزیونی نگاه می‌کنید، دیدن برنامه‌های تلویزیونی کدام کشور، حس بهتری برای شما ایجاد می‌کند، فیلم‌ها و سریال‌ها با چه زبانی باشد، مفهوم و منظور فیلم را بیشتر درک می‌کنید.	رسانه
اگر در پوشیدن لباس آزاد باشید، کدام لباس را انتخاب می‌کنید، در خانه از کدام لباس‌ها استفاده می‌کنید، دوست دارید در مدرسه از کدام لباس‌ها استفاده کنید، در مراسم عروسی از کدام لباس‌ها استفاده می‌کنید.	لباس
در منزل از چه نوع غذایی استفاده می‌کنید، در مراسم و جشن‌ها و اعیاد چه نوع غذایی را بیشتر استفاده می‌کنید، اگر دوستان را به خانه دعوت کنید، با چه نوع غذایی پذیرایی می‌کنید، از کدام غذاها بیشتر لذت می‌برید.	غذا
وقتی مشکلی دارید چه کسانی به شما کمک می‌کنند، صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین دوستان کجایی هستند، برای حل مشکلاتتان به چه کسانی اعتماد می‌کنید، دوستان شما اهل کدام کشور هستند.	روابط بین فردی

جدول ۲، گویه‌های استفاده‌شده برای عملیاتی‌کردن متغیرهای مستقل تحقیق (احساس تعلق به ایران، رضایتمندی از زندگی در ایران، احساس تبعیض در مدرسه و جامعه و هویت ملی) که به‌صورت مقیاس بوده‌اند را نشان می‌دهد. گزینه‌های پاسخ به سئوال‌ات بر اساس طیف لیکرت بوده است که در پیوستار پنج‌گزینه‌ای از بسیار مخالف تا بسیار موافق ارائه شده‌اند.

جدول ۲: تعریف عملیاتی متغیرهای مستقل تحقیق

متغیرهای مستقل	تعریف عملیاتی
احساس تعلق به ایران	فکر می‌کنم اگر ایرانی بودم، احساس بهتری داشتم، من از اینکه در ایران زندگی می‌کنم حس خوبی دارم، ارزش‌های ایرانی، بخش عمده‌ای از زندگی من را فرا گرفته است، برای من مهم است که به‌عنوان یک ایرانی شناخته شوم.
رضایتمندی از زندگی در ایران	من از بودن در ایران راضی هستم، من از وضعیت درآمدی خانواده‌ام در ایران رضایت دارم، من از برخورد ایرانیان با خودم راضی هستم، من از برخورد ایرانیان با خانواده‌ام رضایت دارم، من از برخورد مسئولین مدرسه با خودم رضایت دارم، من از احترام ایرانی‌ها با افغانی‌ها رضایت دارم، من از خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنم رضایت دارم.
احساس تبعیض در مدرسه	من فکر می‌کنم در مدرسه دانش‌آموزان ایرانی بیشتر مورد توجه هستند، من فکر می‌کنم معلمان با دانش‌آموزان افغانی بر خورد خوبی ندارند، اگر ایرانی بودم در مدرسه راحت‌تر درس می‌خواندم، به خاطر تفاوت رفتار معلمان یا کادر مدرسه از ادامه تحصیل دلسرد می‌شوم.
احساس تبعیض در جامعه	در شهر به خاطر افغانی بودن مورد آزار و اذیت دیگران قرار گرفته‌ام، پیش آمده که در ادارات و بیمارستان‌ها به خاطر افغانی بودن با من متفاوت رفتار شود، پیش آمده که توسط پلیس بی‌دلیل بازجویی شوم، پیش آمده که در محله زندگی‌م رفتار ایرانی‌ها متفاوت و ناراحت‌کننده باشد، پیش آمده به‌خاطر افغانی بودن به ما منزل اجاره ندهند.
پذیرش جامعه میزبان	ایرانی‌ها سعی می‌کنند با ما رابطه دوستی برقرار کنند. مغازه‌ها با ما (افغانی‌ها) مانند ایرانی‌ها برخورد می‌کنند، من فکر می‌کنم جزئی از مردم ایران شده‌ام، در مدرسه به خوبی با ما برخورد می‌شود، معلم‌ها با ما مثل سایر دانش‌آموزان ایرانی برخورد می‌کنند.
هویت ملی	به میراث فرهنگی کشورم افتخار می‌کنم، به قهرمانان ملی کشورم افتخار می‌کنم، اگر دوباره متولد شوم دوست دارم در افغانستان متولد شوم، به افغانستان احساس تعلق و وابستگی دارم، در هر مراسمی که شرکت کنم خود را به‌عنوان یک افغانی معرفی می‌کنم، دوست دارم در جشن‌ها و مراسم مربوط به کشور افغانستان شرکت کنم، علاقمندم اطلاعات بیشتری در مورد فرهنگ و آداب و رسوم افغانستان به دست آورم، ارزش‌های افغانی بخش عمده‌ای از زندگی من را فرا گرفته است، برای من مهم است که به‌عنوان یک افغانی شناخته شوم.

داده‌ها در بخش‌های توصیفی، استنباطی و تبیینی با استفاده از نرم افزار SPSS مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در بخش توصیفی، جداول فراوانی مطلق و نسبی و میانگین متغیر وابسته بر حسب متغیرهای جمعیتی و اقتصادی - اجتماعی ارائه شده است. در بخش استنباطی، بر حسب سطح سنجش متغیرها از آزمون‌های تفاوت میانگین‌ها (آزمون t)، تحلیل واریانس (آزمون F) و آزمون همبستگی استفاده شده است. در بخش تبیینی از مدل رگرسیون چندگانه به روش گام به گام و مدل تحلیل مسیر استفاده شده است.

یافته‌ها

بررسی‌های آماری صورت گرفته نشان می‌دهد که از میان پاسخگویان نمونه مورد بررسی، ۴۷/۹ درصد دختر و ۵۲/۱ درصد پسر هستند. در این میان، سنین ۱۵ و ۱۶ ساله، دارای بیشترین فراوانی درصدی با حدود ۴۵/۸ درصد بوده است. دانش‌آموزان اکثراً در ایران متولد شده‌اند (۸۶/۳ درصد) و تنها درصد پایینی از آنها (۱۳/۷ درصد) در افغانستان به دنیا آمده‌اند. اکثریت این افراد از قوم هزاره (۵۶/۱ درصد) هستند و سپس قومیت تاجیک با ۱۶/۱ درصد و پشتون با ۱۳/۲ درصد، در مرتبه‌های بعدی قرار دارد. شیعیان، با ۶۶/۳ درصد، بالاترین فراوانی را به لحاظ مذهبی دارند و بعد از آنان، اهل تسنن با ۳۳/۷ درصد در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند. به علاوه، حدود ۷۰ درصد از دانش‌آموزان در خانوارهایی بین ۵-۸ نفر زندگی می‌کنند و مدت اقامت خانوار آنها در ایران، به‌طور میانگین، ۲۳/۳۴ سال است.

نتایج بررسی رابطه‌های موجود در میان متغیرهای مستقل تحقیق و متغیر وابسته در جداول ۴ و ۵ گزارش شده است. نتایج آزمون تفاوت میانگین‌ها برای مقیاس سازگاری برای متغیرهای مستقل نشان می‌دهد که جنسیت رابطه معناداری با میزان سازگاری دانش‌آموزان ندارد. به عبارت دیگر، بین دانش‌آموزان پسر و دختر با توجه به مقادیر $t = ۰/۹۶۷$ و سطح معناداری برابر با $۰/۳۳۴$ تفاوت معناداری از نظر سازگاری وجود ندارد. همچنین متغیر وابسته بر حسب محل تولد ($t = ۰/۱۰۱$ ، سطح معناداری = $۰/۹۲۰$) و مذهب ($t = -۰/۱۸۳$ ، سطح معناداری = $۰/۸۵۵$) دانش‌آموزان تفاوت نشان نمی‌دهد. در این میان، میزان سازگاری بر حسب محل تولد مادر، تفاوت معنادار نشان می‌دهد ($t = -۲/۱۴$ ، سطح معناداری = $۰/۰۴۵$).

جدول ۳: توزیع دانش‌آموزان بر حسب متغیرهای زمینه‌ای و میانگین مقیاس سازگاری

متغیرهای زمینه‌ای	فراوانی	درصد	مقیاس سازگاری
جنسیت	دختر	۱۸۲	۱۸/۲
	پسر	۱۹۸	۱۷/۶
محل تولد	افغانستان	۵۲	۱۷/۳
	ایران	۳۲۷	۱۸/۰۲
مذهب	شیعه	۲۵۲	۱۷/۹۷
	سنی	۱۲۷	۱۸/۰۶
تحصیلات	متوسطه اول	۱۴۷	۱۹/۰۶
	متوسطه دوم	۲۳۳	۱۷/۲
قومیت	هزاره	۲۱۳	۱۷/۴۵
	پشتو	۵۰	۱۸/۲
	تاجیک	۶۱	۱۸/۵
	سایر	۴۵	۱۸/۶
	۳-۴ نفر	۱۵	۲۲
بُعد خانوار	۵-۶	۱۲۹	۱۷/۷
	۷-۸	۱۴۹	۱۷/۸
	۹-۱۰	۷۲	۱۸/۲
	۱۱ و بیشتر	۲۲	۱۶/۱
سواد و تحصیلات پدر	بی‌سواد	۱۲۲	۱۸/۰۲
	ابتدایی و خواندن و نوشتن	۱۳۳	۱۷/۴۱
	متوسطه و بالاتر	۱۰۵	۱۸/۲۸
سواد و تحصیلات مادر	بی‌سواد	۱۹۲	۱۷/۶
	ابتدایی و خواندن و نوشتن	۱۳۰	۱۷/۹۵
	متوسطه و بالاتر	۴۷	۱۸/۷

جدول ۴: نتایج تفاوت میانگین‌ها (آزمون t) برای متغیر سازگاری دانش‌آموزان و متغیرهای مستقل دوجبهی

متغیرهای مستقل	مقدار T	سطح معناداری
جنسیت	۰/۹۶۷	۰/۳۳۴
محل تولد	-۰/۱۰۱	۰/۹۲۰
مذهب	-۰/۱۸۳	۰/۸۵۵
محل تولد مادر	-۲/۱۴	۰/۰۴۵

نتایج مربوط به آزمون تحلیل واریانس تفاوت سازگاری بر حسب متغیرهای قومیت، سطح تحصیلات دانش‌آموز و همچنین سطح تحصیلات والدین نشان می‌دهد که رابطه معناداری بین متغیرهای قومیت ($F=0/740$ ، سطح معناداری: $0/478$)، سطح تحصیلات پدر ($F=0/928$ ، سطح معناداری: $0/582$) و سطح تحصیلات مادر ($F=1/50$ ، سطح معناداری: $0/224$) با سازگاری وجود ندارد. بین سطح تحصیلات دانش‌آموز و سازگاری ($F=2/45$ ، سطح معناداری: $0/045$) رابطه معنادار وجود دارد.

در جدول ۵، همچنین رابطه و همبستگی بین متغیرهای مستقل و سازگاری نیز نشان داده شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، بین میزان پیشرفت تحصیلی دانش‌آموز، مدت اقامت در ایران، سن و بعد خانوار با متغیر سازگاری رابطه معناداری وجود ندارد. اما بین متغیرهای احساس تبعیض در مدرسه ($r=-0/134$)، احساس تبعیض در جامعه ($r=-0/189$)، میزان رضایتمندی ($r=0/220$)، احساس تعلق به ایران ($r=0/362$)، پذیرش جامعه میزبان ($r=0/121$)، تأکید والدین بر فرهنگ بومی ($r=-0/452$) و هویت ملی ($r=-0/577$) رابطه معنی‌داری وجود دارد.

جدول ۶، متغیرهای وارد شده به مدل رگرسیون چندگانه به شیوه گام‌به‌گام برای پیش‌بینی سازگاری دانش‌آموزان را نشان می‌دهد. طبق نتایج، با توجه به مقدار ($F=58/3$) و سطح معناداری کمتر از $0/001$ مدل کلی معنادار است. از میان متغیرهای مستقل، به ترتیب پنج متغیر هویت ملی (افغانستانی)، احساس تعلق به ایران، تأکید والدین بر فرهنگ بومی، رضایتمندی و محل تولد مادر، تأثیر معناداری بر سازگاری داشته‌اند. این متغیرها در مجموع توانسته‌اند ۵۴ درصد از تغییرات متغیر سازگاری را تبیین کنند.

جدول ۵: نتایج آزمون‌های تحلیل واریانس و همبستگی بین متغیرهای تبیینی و سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی

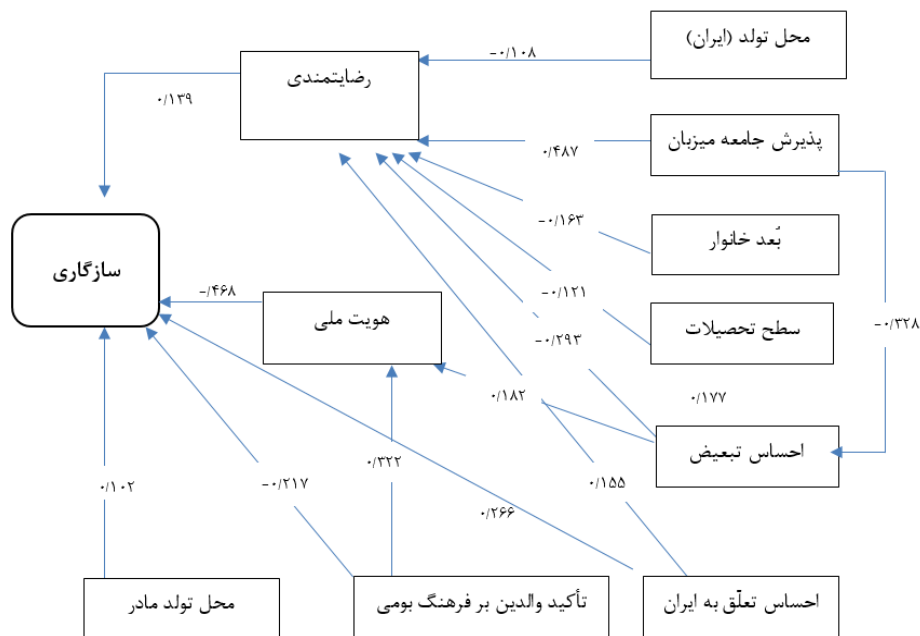
معناداری	آزمون	متغیر
	F آزمون	
۰/۴۷۸	۰/۷۴۰	قومیت
۰/۰۴۵	۲/۴۵	سطح تحصیلات دانش‌آموز
۰/۵۸۲	۰/۹۲۸	سطح تحصیلات پدر
۰/۲۲۴	۱/۵۰۳	سطح تحصیلات مادر
ضریب همبستگی (r)		
۰/۲۸۱	۰/۰۶	میزان پیشرفت تحصیلی
۰/۵۶۴	-۰/۰۳۱	مدت اقامت در ایران
۰/۱۶۱	-۰/۰۷۳	سن دانش‌آموز
۰/۷۳۷	-۰/۰۱۷	بعد خانوار
۰/۰۱۱	-۰/۱۳۴	احساس تبعیض در مدرسه
۰/۰۰۱	-۰/۱۸۹	احساس تبعیض در جامعه
۰/۰۰۱	۰/۲۲۰	میزان رضایت از زندگی در ایران
۰/۰۰۱	۰/۳۶۲	احساس تعلق به ایران
۰/۰۰۱	۰/۱۲۱	پذیرش جامعه میزبان
۰/۰۰۱	-۰/۴۵۲	تأکید والدین بر فرهنگ بومی
۰/۰۰۱	-۰/۵۷۷	هویت ملی (افغانستانی)

جدول ۶: ضرایب تأثیرگذاری متغیرهای مستقل تحقیق بر سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی

R ²	R	معناداری	ارزش T	ضریب تأثیر (بتا)	متغیرهای تأثیرگذار
۰/۴۱۴	۰/۶۴۶	۰/۰۰۰	۹/۰۲	-/۴۶۸	هویت ملی (افغانستانی)
۰/۴۵۰	۰/۶۷۱	۰/۰۰۰	۵/۵۲	۰/۲۶۶	احساس تعلق به ایران
۰/۴۷۸	۰/۶۹۲	۰/۰۰۰	۴/۳۰	-۰/۲۱۷	تأکید والدین بر فرهنگ بومی
۰/۵۳۰	۰/۷۲۸	۰/۰۰۶	۲/۷۹	۰/۱۳۹	میزان رضایت از زندگی در ایران
۰/۵۴۰	۰/۷۳۵	۰/۰۲۹	۲/۱۹	۰/۱۰۲	محل تولد مادر (ایران)
F = ۵۸/۳۱					Sig = ۰/۰۰۱

مدل نهایی تحلیل مسیر، روند تأثیرگذاری متغیرهای جمعیتی، اجتماعی، فرهنگی و متغیرهای بینابینی رضایتمندی و هویت ملی را نشان می‌دهد. بر این اساس، متغیرهای هویت ملی، رضایتمندی و محل تولد مادر، به صورت مستقیم، و تأکید والدین بر فرهنگ بومی و احساس تعلق به ایران هم مستقیم و هم غیرمستقیم بر سازگاری تأثیرگذار بوده‌اند. احساس تبعیض، محل تولد فرد، پذیرش جامع میزبان، بعد خانوار و سطح تحصیلات هم به صورت غیرمستقیم از طریق رضایتمندی و هویت ملی بر سازگاری مهاجران اثر داشته‌اند.

شکل ۲: مدل تحلیل مسیر - عوامل جمعیتی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی



جدول ۷، اثرات مستقیم و غیرمستقیم هر کدام از متغیرهای تأثیرگذار بر متغیر وابسته را نشان داده است. همانطور که در جدول نشان داده شده است به ترتیب هویت ملی (افغان)، تأکید والدین بر فرهنگ بومی، احساس تعلق به ایران، رضایتمندی، و تبعیض بیشترین اثر را بر متغیر وابسته تحقیق داشته‌اند.

جدول ۷: اثرات مستقیم و غیرمستقیم عوامل مؤثر بر سازگاری دانش آموزان افغانستانی

متغیرها	انواع تأثیر		
	مستقیم	غیرمستقیم	کل
هویت ملی	-۰/۴۶۸	-	-۰/۴۶۸
رضایتمندی	۰/۱۳۹	-	۰/۱۳۹
محل تولد مادر (ایران)	۰/۱۰۲	-	۰/۱۰۲
تأکید والدین بر فرهنگ بومی	-۲۱۷	-۰/۱۵۰	-۳۶۷
احساس تعلق به ایران	۰/۲۶۶	۰/۰۲	۰/۲۸۶
تبعیض	-	-۰/۱۱۷	-۰/۱۱۷
پذیرش جامعه میزبان	-	۰/۰۹۵	۰/۰۹۵
بعد خانوار	-	-۰/۰۲۲	-۰/۰۲۲
سطح تحصیلات	-	-۰/۰۳	-۰/۰۳
محل تولد	-	-۰/۰۱۵	-۰/۰۱۵

بحث و نتیجه گیری

مهاجرت از مقوله‌های مهمی است که بعد از مرگ و تولد، سومین عامل در تغییرات جمعیتی محسوب می‌شود (آلوارز دیاز و همکاران، ۲۰۱۸). یکی از جدی‌ترین مباحث در حوزه مهاجرت، سازگاری مهاجران با جامعه میزبان است (عباسی شوازی و صادقی، ۲۰۱۴: ۹۰). سازگاری در این پژوهش، به‌عنوان متغیر وابسته مورد بررسی قرار گرفت. سازگاری در شش مقوله زبان، موسیقی، رسانه، لباس، غذا و روابط بین فردی سنجش شده است. نتایج تحقیق نشان داد که بین متغیرهای محل تولد مادر، رضایتمندی، احساس تعلق به ایران، پذیرش جامعه میزبان، احساس تبعیض در مدرسه، تبعیض در محیط و تأکید والدین بر فرهنگ بومی با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی رابطه معناداری وجود دارد. بر اساس مدل نهایی تحقیق، پنج متغیر که بیشترین ارتباط را با سازگاری داشتند انتخاب شدند. این متغیرها به ترتیب اهمیت (بر اساس ضرایب رگرسیونی) شامل هویت ملی، احساس تعلق به ایران، تأکید والدین بر فرهنگ

بومی، رضایت‌مندی، و محل تولد مادر هستند که ۵۴ درصد از واریانس متغیر سازگاری را تبیین کردند. متغیرهای دیگری چون محل تولد فرد، پذیرش جامعه میزبان، بعد خانوار، سطح تحصیلات، احساس تبعیض، و احساس تعلق به ایران، به‌صورت غیرمستقیم از طریق رضایت‌مندی، و هویت ملی با سازگاری رابطه دارند.

رضایت‌مندی فرد مهاجر از جامعه میزبان، یکی از مولفه‌هایی است که می‌تواند آنها را نسبت به جامعه میزبان خوش‌بین و در نتیجه امکان‌همنویایی را افزایش دهد. بر عکس زمانی که احساس تبعیض وجود دارد، این رضایت‌مندی و سازگاری کاهش پیدا می‌کند. مفهوم رضایت‌مندی به معنی در دسترس بودن فرصت‌ها برای به کار گرفتن توانایی‌ها در جهت توسعه فردی و خدمت به دیگران است. به‌ویژه در جهان معاصر به معنی دستیابی به تمام استعدادها می‌باشد (پترسون^۱ و همکاران، ۲۰۰۵). در زمینه دانش‌آموزان افغانستانی مورد مطالعه، وجود برنامه‌های آموزشی و مشاوره‌ای متمرکز برای آنها از مشکلات عدم رضایت‌مندی و تبعات آن جلوگیری می‌کند. با توجه به مدل بری و ساباتیر (۲۰۱۰) نیز تبعیض یکی از عوامل مهم در میزان سازگاری است. آنها مهم‌ترین مشکل سازگاری را تجربه تبعیض می‌دانند. به‌طور کلی، بین تبعیض و گرایش به سمت جامعه میزبان، رابطه منفی وجود دارد. افراد زمانی که از نظر هویتی در امان باشند، قادر خواهند بود شرایط متفاوت خود را بپذیرند و برعکس، زمانی که در معرض تهدید قرار می‌گیرند، دیدگاهی منفی به کسانی که در حق آنها تبعیض کرده‌اند پیدا می‌کنند و برای تلافی، فرهنگ جامعه میزبان را رد می‌کنند. علاوه بر بری، وارد و کندی^۲ (۱۹۹۳) نیز تبعیض را بزرگترین عامل عدم انطباق و پذیرش فرهنگ جامعه دانسته‌اند. در اینجا نیز تبعیض (در مدرسه و در جامعه) هم در تحلیل دومتغیره و هم در تحلیل چندمتغیره بر روی رضایت‌مندی و پذیرش جامعه میزبان مؤثر بوده است و اثر معکوس و منفی بر روی سازگاری دارد. احساس تعلق به کشور افغانستان نیز با سازگاری رابطه عکس دارد، زیرا احساس تعلق به مبدأ و برخورداری از حمایت‌های گروه‌های نژادی و دوستان، سازگاری را کمتر می‌کند (باک چوی و توماس^۳، ۲۰۰۹).

-
1. Peterson
 2. Ward & Kennedy
 3. Baek Choi & Thomas

متغیر محل تولد (افرادی که در خارج از وطن به دنیا آمده‌اند) هرچند در تحلیل دومتغیره معنی‌دار نبود، اما در تحلیل چندمتغیره بر روی رضایتمندی تأثیر داشته است. کسانی که در ایران به دنیا آمده‌اند، رضایتمندی بیشتری دارند و در نتیجه سازگاری بیشتری را نیز تجربه کرده‌اند. از نظر محل تولد والدین نیز، تنها محل تولد مادر با سازگاری دانش‌آموزان دارای رابطه بود.

هویت ملی و تعلق به جامعه افغانستان، یکی از مهمترین متغیرهای این تحقیق بوده است. این متغیر از طریق تأکید والدین بر فرهنگ بومی و احساس تبعیض در جامعه ایران تقویت می‌شود. مطالعات نشان داده‌اند که هویت ملی و هویت قومی، یکی از عوامل مهم در سازگاری مهاجران در سطح ملی و منطقه‌ای است (بری و همکاران، ۲۰۰۶، بامیستر و موراون، ۱۹۹۶). نتایج این پژوهش نشان داد که سطح تحصیلات با سازگاری رابطه معنی‌داری دارد. علاوه بر این، به صورت غیرمستقیم نیز بر رضایتمندی مهاجران مؤثر بوده است. سطح تحصیلات یکی از عوامل تأثیرگذار بر سازگاری از نظر ایمان و مرادی (۱۳۸۸)، حقیقتیان و همکارانش (۱۳۸۷) بوده است. همان‌طور که بری در مطالعات خود مطرح کرده، سازگاری یک فرایند یادگیری است. یادگیری ارزش‌ها و بایدها و نبایدهای جامعه میزبان، از طریق تحصیل در جامعه میزبان به بهترین شکل خود قابل اکتساب است. همچنین در بیشتر تحقیقات انجام گرفته (حقیقتیان ۱۳۸۷، ربانی ۱۳۸۳، جمشیدیها و عنبری ۱۳۸۳، ویریو ۲۰۱۳)، طول مدت اقامت، عاملی مهم و مؤثر بر سازگاری مهاجران بوده است. در این پژوهش رابطه معناداری در این زمینه به دست نیامد. شاید دلیل این امر این باشد که اکثر دانش‌آموزان مورد مطالعه، از نظر مدت اقامت در وضعیت نسبتاً یکسانی قرار داشته‌اند. طول مدت اقامت والدین این فرزندان، به‌طور میانگین ۲۳/۳ سال بوده است؛ بنابراین، دانش‌آموزان تقریباً همه عمر خود را در ایران گذرانده‌اند. بعد خانوار نیز به‌عنوان یکی از متغیرهایی که از طریق رضایتمندی با سازگاری ارتباط دارد، قابل توجه است. خانواده‌های بزرگ‌تر، چون از حمایت اجتماعی درون‌گروهی و ارتباط بیشتری با هم‌نوعان برخوردارند از سازگاری کمتری برخوردارند (رامبوت، ۱۹۹۱؛ بانک چوی و توماس، ۲۰۰۹).

-
1. Baumeister & Muraven
 2. Rumbaut

توکلی (۱۳۸۹) در مطالعه خود نشان داد که سن پایین‌تر، باعث می‌شود فرد برای همسانی با هم سالان خود تلاش کند و سازگاری در وی بیشتر می‌شود. اما در بین دانش‌آموزان مورد مطالعه در این تحقیق، سن تأثیری بر سازگاری نداشته است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل آن، قرار گرفتن دانش‌آموزان در یک گروه سنی باشد که جامعه آماری پراکنش آماری مناسب را نداشته است و امکان مقایسه آن با دیگر گروه‌های سنی وجود نداشته است.

یکی از عوامل مهم احساس تعلق به کشور مبدأ، تأکید والدین بر فرهنگ بومی خودشان است. در این مسیر به عنوان پیشنهاد می‌توان متذکر شد که اگر بخواهیم سازگاری بیشتر و احساس تعلق بیشتری به فرهنگ ایرانی در میان دانش‌آموزان افغانستانی به وجود آید، باید زمینه مشارکت آنها در شبکه‌های اجتماعی، گروه‌ها و مراسماتی که ایرانی‌ها شرکت دارند، بیشتر فراهم شود. برقراری این رابطه با جامعه میزبان موجب پذیرش جامعه مزبور می‌شود و می‌تواند اثر مثبت و مستقیمی بر سازگاری داشته باشد. همچنین باید یادآور شویم که نوجوانان در مدرسه می‌توانند هنجارها و ارزش‌های جامعه میزبان را فراگیرند و زمینه مناسبی برای پاسخ به انتظارات جامعه از خود داشته باشند. در نتیجه، نقش آموزش و پرورش در اتخاذ سیاست‌هایی برای افزایش رضایت‌مندی و پذیرش جامعه میزبان، بسیار مهم و اساسی است.

در پایان بحث، ذکر این نکته ضروری است که هرگونه تصمیم‌گیری در جهت ساماندهی وضعیت مهاجران بایستی با توجه به عوامل و متغیرهای تأثیرگذار بر پذیرش (سازگاری با) فرهنگ جامعه میزبان صورت گیرد و سپس برنامه‌ریزی در این زمینه انجام شود. شناخت علمی از فرایند تماس و ارتباط فرهنگی، در بازسازی ساخت فرهنگی و تداوم همزیستی بر خرده‌فرهنگ‌ها تأثیرگذار است. در واقع، غفلت و بی‌توجهی به فرایند سازگاری مهاجران، باعث ایجاد عدم تعادل در ساخت فرهنگی جامعه میزبان می‌گردد. عدم تعادلی که تنش‌ها و آسیب‌های گوناگون اجتماعی-فرهنگی را در جامعه میزبان به همراه خواهد داشت.

منابع

اچ‌لاور، رابرت (۱۳۷۳). دیدگاه‌هایی درباره دگرگونی اجتماعی، چاپ اول، ترجمه سیدکاوس سیدامامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

اکبری، نظام (۱۳۷۹). بررسی عوامل مؤثر بر سازگاری ایرانیان مقیم امارات متحده عربی، پایان‌نامه

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز.

ایمان، محمدتقی و گلمراد مرادی (۱۳۸۸). بررسی رابطه بین راهبردهای فرهنگ‌پذیری و سلامت روانی در میان مهاجران: (نمونه موردی مطالعه شهر کرمانشاه)، فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، دوره ۲۰، شماره ۱، صص ۱۴۷-۱۷۰.

جمشیدیها، غلامرضا و موسی عنبری (۱۳۸۳). تعلقات اجتماعی و اثرات آن بر بازگشت مهاجرین افغانی، نشریه نامه علوم اجتماعی، دوره ۱۱، شماره ۳ (پیاپی ۲۳)، صص ۶۸-۴۳.

حقیقتیان، منصور، احمد غضنفری و سید عبدالرسول تقوی (۱۳۸۷). بررسی عوامل مؤثر بر سازگاری فرهنگی مهاجران به شهر قائمیه، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۷، شماره ۱ (پیاپی ۵۴)، صص ۷۹-۶۳.

ربانی، رسول و احمد پالیزان (۱۳۸۳). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر در سازگاری مهاجران شهر فیروزآباد، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال ۴، شماره ۱۴، صص ۶۵-۴۱.

سنقری، ناهید، حسین فکرآزاد و معصومه معارف‌وند (۱۳۹۳). موانع ادغام اجتماعی نوجوانان افغانستانی در جامعه ایرانی (مطالعه موردی شهر تهران)، دوفصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، شماره ۳، دوره ۵، صص ۱۲۴-۱۰۱.

صادقی، رسول (۱۳۸۸). ویژگی‌های مهاجران خارجی در ایران در سرشماری ۱۳۸۵، گزیده مطالب آماری، سال ۲۰، شماره ۱، صص ۷۳-۴۱.

صادقی، رسول (۱۳۸۹). سازگاری اجتماعی-جمعیتی مهاجران نسل دوم افغان‌ها در ایران، پایان‌نامه دکتری جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.

صادقی، رسول (۱۳۹۰). سازگاری اجتماعی-جمعیتی نسل دوم افغان‌ها در ایران، نشریه کتاب ماه علوم اجتماعی، ویژه جمعیت‌شناسی، سال ۱۵، شماره ۴۲ و ۴۳، صص ۱۰۳-۱۰۱.

عباسی‌شوازی، محمدجلال، رسول صادقی و عبدالله محمدی (۱۳۹۵). ماندن یا مهاجرت دوباره مهاجران بازگشته افغانستانی از ایران به کشورشان و عوامل تعیین‌کننده آن، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، شماره ۲۱، صص ۴۱-۱۰.

فیندلی، سلی (۱۳۷۲). برنامه‌ریزی مهاجرت‌های داخلی، ترجمه عبدالعلی لهسایی‌زاده، شیراز: نشر نوید.

محمودیان، حسین (۱۳۸۶). تغییر در ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی و انطباق با جامعه مقصد،

مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز ۱۷۳

نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، دوره ۲، شماره ۴، صص ۶۹-۴۲.

میرزائی، حسین (۱۳۹۶). راهبردهای فرهنگ‌پذیری و بهداشت روانی مهاجرین افغانستانی در شهرک قائم قم (مطالعه‌ای انسان‌شناختی)، پژوهشنامه مددکاری/اجتماعی، مقاله ۶، دوره ۲، شماره ۷، صص ۱۸۹-۲۴۵.

میرزائی، حسین (۱۳۹۷). بررسی انطباق تحصیلی مهاجران افغانستانی در ایران، فصلنامه پژوهشنامه مددکاری/اجتماعی، دوره ۳، شماره ۱۱، صص ۸۴-۴۳.

نصر اصفهانی، آرش و سید حسن حسینی (۱۳۹۵). بررسی تأثیر سیاست‌های تحصیل اتباع افغانستانی در ایران (مورد مطالعه: شهر تهران)، فصلنامه راهبرد/اجتماعی فرهنگی، سال ۵، شماره ۲۰، صص ۸۳-۵۵.

Abbasi-Shavazi, M. J., & Sadeghi, R. (2015). Socio-cultural adaptation of second generation Afghans in Iran. *International Migration*, 53(6): 89-110.

Abbasi-Shavazi, M. J., & Sadeghi, R. (2015). Socio-cultural adaptation of second-generation Afghans in Iran. *International Migration*, 53(6): 89-110.

Abbasi-Shavazi, M. J., & Sadeghi, R. (2016). Integration of Afghans in Iran: Patterns, levels and policy implications. *Migration Policy and Practice*, VI, 3: 22-29.

Abedin, A. (2018). Afghan women in Sweden: A qualitative study of their socio-cultural Integration and Sense of Belonging (Master's thesis).

Baek Choi, J., & Thomas, M. (2009). Predictive factors of acculturation attitudes and social support among Asian immigrants in the USA. *International Journal of Social Welfare*, Vol.18, No.1: 76-84.

Barona, A., & Miller, J. (1994). Short acculturation scale for Hispanic youth (SASH-Y): A Preliminary report. *Hispanic Journal of Behavioral Sciences*, Vol. 16: 155-162.

Baumeister, R. F., & Muraven, M. (1996). Identity as adaptation to social, cultural, and historical context. *Journal of adolescence*, 19(5): 405-416.

Berry, J. W. (1992). Acculturation and adaptation in a new society. *International migration*, 30: 69-69.

Berry, J. W. (1997). Immigration, acculturation, and adaptation. *Applied psychology*. Vol.46, No.1: 5-34.

Berry, J. W., & Sabatier, C. (2010). Acculturation, discrimination, and adaptation among second generation immigrant youth in Montreal and Paris. *International journal of intercultural relations*, 34(3): 191-207.

Berry, J. W., Phinney, J. S., Sam, D. L., & Vedder, P. (2006). Immigrant youth:

- Acculturation, identity, and adaptation. *Applied psychology*. Vol. 55, No.3: 303-332.
- Bourhis, R. Y., Moise, L. C., Perreault, S., & Senecal, S. (1997). Towards an interactive acculturation model: A social psychological approach. *International journal of psychology*. Vol. 32, No.6: 369-386.
- Goldlust, J., & Richmond, A. H. (1974). A multivariate model of immigrant adaptation. *International Migration Review*, 8(2): 193-225.
- Horenczyk, G. (2010). Language and identity in the school adjustment of immigrant students in Israel. In *Migration, Identität, Sprache und Bildungserfolg*: 44-58.
- Lo, S. H. (2011). Adventure education and the acculturation of Chinese Canadians in Vancouver (Doctoral dissertation, Lincoln University, Canada).
- Mahdi, A. A. (1997). Determinants of adaptation for second generation Iranians. *CIRA Bulletin, Origins*. New York: Oxford University Press. Vol.13, No.1: 4-37.
- McCarthy, K. (1998). Adaptation of immigrant children to the United States: A review of the literature. Center for Research on Child Wellbeing: Working Paper: 98-03.
- Padilla, A. M., & Perez, W. (2003). Acculturation, social identity, and social cognition: A new perspective. *Hispanic Journal of Behavioral Sciences*, Vol.25, No.1: 35-55.
- Peterson, C., Park, N., & Seligman, M. E. (2005). Orientations to happiness and lifesatisfaction: The full life versus the empty life. *Journal of happiness studies*, 6(1): 25-41.
- Rudmin, F. W. (2003). Critical history of the acculturation psychology of assimilation, separation, integration, and marginalization. *Review of general psychology*, Vol. 7, No. 1: 3-37.
- Rumbaut, R. G. (1991). *The agony of exile: A study of the migration and adaptation of Indochinese refugee adults and children*. Johns Hopkins University Press.
- Sabatier, C., & Berry, J. W. (2008). The role of family acculturation, parental style, and perceived discrimination in the adaptation of second-generation immigrant youth in France and Canada. *European journal of developmental psychology*, 5(2): 159-185.
- Sapountzis, A. (2013). Dominant group members talk about the acculturation of immigrants in Greece :Who is in charge of the acculturation Process?. *Hellenic Journal of Psychology*, Vol. 10: 24-46.
- Songhori, N., Maarefvand, M., Fekr-Azad, H., & Khubchandani, J. (2018). Facilitators and barriers of afghan refugee adolescents' integration in Iran: A grounded theory study. *Global Social Welfare*, 5(4): 243-252.
- Tropp, L. R., Erkut, S., Coll, C. G., Alarcon, O., & Vazquez-Garcia, H. A. (1999). Psychosocial acculturation: Development of a new measure for Puerto Ricans on

- the U.S. mainland. *Educational and Psychological Measurement*, Vol:59: 351–367.
- UNHCR .(2019). Global trends: refugees, asylum-seekers, returnees, internally displaced and stateless persons, Geneva, online:<http://www.unhcr.org>, 19 Jun 2019.
- Van Geel, M., & Vedder, P. (2010). The adaptation of non-western and Muslim immigrant adolescents in the Netherlands: An immigrant paradox?. *Scandinavian Journal of Psychology*, 51(5): 398-402.
- Vieriu, A. M. (2014). Adjustment of Romanian immigrant students in a new educational context. *Revista romaneasca pentru educatie multidimensionala-Journal for Multidimensional Education*, Vol. 6, No.1: 69-81
- Ward, C., & Kennedy, A. (1993). Psychological and socio-cultural adjustment during cross-cultural transitions: A comparison of secondary students overseas and at home. *International Journal of Psychology*, Vol. 28, No.2: 129-147.
- Ward, C., & Rana-Deuba, A. (1999). Acculturation and adaptation revisited. *Journal of cross-cultural psychology*, 30(4): 422-442.
- Weirsbicki, S. (2004). *Beyond the Immigrant Enclave: Network Change and assimilation*. LFB Scholarly Publishing.
- Zarkesh, N., Baranovich, D. L., & Shoup, R. C. (2017). Social adaptation of Afghan refugees in Malaysia. *Advanced Science Letters*, 23(3): 2109-2111.
- Zea, M. C., Reisen, C. A., Poppen, P. J., Echeverry, J. J., & Bianchi, F. T. (2004). Disclosure of HIV-positive status to Latino gay men's social networks. *American Journal of Community Psychology*, Vol.3: 107–116.

برهمکنش درونی شدن ازدواج زود هنگام و مقاومت‌های پیش‌روی آن در

میان نسل دوم زنان مهاجر افغانستانی مقیم شهر یزد

علی روحانی*، عباس عسکری‌ندوشن**، زهرا قرچیان***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۶)

چکیده

مقاله پیش رو قصد دارد بسترهای جامعه‌پذیری و درونی‌سازی ازدواج زود هنگام در میان زنان مهاجر افغانستانی مقیم شهر یزد را مطالعه کند. پژوهش با رویکرد کیفی و روش نظریه زمینه‌ای، انجام گرفته است. داده‌های تحقیق در زمستان ۱۳۹۷ از طریق مصاحبه عمیق با ۲۰ نفر مشارکت‌کننده گردآوری شده است. برمبنای یافته‌ها، ازدواج زود هنگام در بستری رخ می‌دهد که سنت ازدواج زود هنگام از طریق یادگیری اجتماعی، از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و این پدیده از مقولاتی چون همسانی نسل‌ها در امر ازدواج و نقش پررنگ مادران در تربیت فرزندان و انتقال ارزش‌ها، بر ساخت شده است. به گونه‌ای که زمان و شکل ازدواج‌ها، به دلیل تسلط تفکرات اجتماعی سنتی، تفاوت‌های بین‌نسلی محسوس را نشان نمی‌دهد و جامعه‌پذیری نیز به عنوان عاملی مهم، به تثبیت این امر کمک کرده است. اما این زنان به سبب تجربه زیسته ازدواج زود هنگام و نارضایتی نسبی از آن، خواسته‌ها و تمایلات دست‌نیافتنی خود برای فرزندان شان را در آینده‌ای آرمان‌شهری مطالبه می‌کنند. گرچه ازدواج زود هنگام ممکن است در گذر زمان و با جابجایی در افق‌های ذهنی و نگرشی، به تدریج با مقاومت‌ها و در نتیجه تغییراتی مواجه شوند، اما ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های ریشه‌دار گذشته، به صورت بین‌نسلی در بازتولید ازدواج زود هنگام، همچنان فعالانه ایفای نقش می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌پذیری، ازدواج زود هنگام، زنان مهاجر افغانستانی، نظریه زمینه‌ای، یزد.

* استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد.

E.mail: aliruhani@yazd.ac.ir

** دانشیار جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول).

E.mail: aaskarin@yazd.ac.ir

*** دانشجوی کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد.

E.mail: zghoroghchiyan@yahoo.com

مقدمه

ازدواج و تشکیل خانواده، یکی از مراحل و تصمیمات اساسی زندگی افراد است و داشتن آمادگی لازم از نظر جسمی، روانی و اجتماعی برای آن ضروری است. سن ورود به ازدواج، یکی از جنبه‌های مهم اجتماعی و در عین حال، سرنوشت‌ساز در زندگی فردی است. به همین جهت، در قوانین حقوقی بسیاری از کشورهای جهان، حداقل سنی برای آن در نظر گرفته شده است. سن ازدواج در یک جامعه، تا حدی نشان‌دهنده شیوه سازماندهی زندگی خانوادگی و بیان‌گر فرصت‌هایی است که زنان و مردان جوان در زمان ازدواج از آن برخوردارند. علاوه بر این، زمان‌بندی ازدواج و تشکیل خانواده، می‌تواند بر کیفیت روابط زوجین در خانواده و همچنین ایفای نقش‌های اجتماعی آنان در جامعه اثرگذار باشد.

در جوامع کمتر توسعه‌یافته، بلوغ، مرز بین کودکی و بزرگسالی است. کودک به محض رسیدن به سن بلوغ، وارد دوران بزرگسالی می‌شود و بایستی اقدام به ایفای نقش‌های ویژه بزرگسالی از جمله ازدواج کند که این امر در مورد دختران بارزتر است (مظفریان، ۱۳۹۴: ۱۶). افغانستان نمونه‌ای از این جوامع، است. در قوانین حقوقی افغانستان، حداقل سن قانونی ازدواج برای دختران ۱۶ سال و برای پسران ۱۸ سال تعیین شده است (گزارش دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ۲۰۱۸: ۱۷). با این وجود، آمار دقیقی از ازدواج‌های زودهنگام در جامعه افغانستان در دست نیست و آمارهای موجود نیز در بین نمونه‌های مختلف جمعیتی و مناطق جغرافیایی، تفاوت قابل توجهی دارد. براساس آخرین داده‌های ملی موجود از پیمایش ویژگی‌های بهداشتی-جمعیتی^۱ افغانستان در سال ۲۰۱۵ میلادی، ۹ درصد از زنان این کشور در سنین زیر ۱۵ سال و ۳۵ درصد در زیر سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده‌اند (یونیسف^۲، ۲۰۱۹). در کنار این امر، ۶۰ تا ۸۰ درصد از دخترانی که ازدواج زودرسی را در سنین پایین تجربه می‌کنند، خود، نقشی در تصمیم‌گیری ازدواج ندارند و توسط خانواده و اطرافیان، مجبور به ازدواج می‌شوند (مجمع نمایندگان مجالس آسیایی پیرامون جمعیت و توسعه^۳، ۲۰۱۲: ۵). در دهه ۱۹۷۰ میلادی، نسبت درصد دختران افغانستانی که در سنین ۱۹-۱۵ سالگی، حداقل یک‌بار ازدواج کرده بوده‌اند، بین

-
1. DHS (Demographic and Health Survey)
 2. UNICEF (United Nations Children's Fund)
 3. AFPPD (The Asian Forum of Parliamentarians on Population and Development)

۵۰ تا نزدیک به ۵۴ درصد برآورد شده است. برآوردهای اخیر از پیمایش‌های سال ۲۰۱۰ و همچنین ۲۰۱۶-۲۰۱۵ نشان می‌دهد که این نسبت به رقمی بین ۱۷ تا ۱۷/۵ درصد کاهش یافته است (بخش جمعیت سازمان ملل متحد^۱، ۲۰۱۷). با وجود روند روبه کاهش ازدواج زودرس دختران، اما این پدیده، همچنان در میان افغانستانی‌ها رواج دارد. به گونه‌ای که طبق آمار دیگری در این زمینه، که به بررسی میزان ازدواج‌ها در ۵ استان افغانستان پرداخته است، ۴۲ درصد از خانوارها اظهار داشته‌اند که حداقل یک عضو خانواده آنان، قبل از سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده است (گزارش دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ۲۰۱۸: ۱۱).

اغلب پیوندهای زناشویی که در سنین پایین اتفاق می‌افتند، از نوع ازدواج‌های ترتیب‌یافته^۲ هستند. به این معنی که در آن، اراده و رضایت زوجین و به‌ویژه دختران محرز نمی‌شود. در شکل‌گیری این نوع ازدواج‌های زود هنگام و ترتیب‌یافته، عوامل گوناگون اجتماعی-فرهنگی نظیر نابرابری جنسیتی، روابط قدرت نابرابر، عوامل ساختاری و هنجاری جامعه، عدم دسترسی به فرصت‌های آموزشی، موانع دسترسی به حقوق جنسی و سلامت، یادگیری اجتماعی و جامعه‌پذیری، نقش بازی می‌کنند (یونیسف، ۲۰۱۶: ۱۶).

دانشمندان علوم اجتماعی، جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن را مهم‌ترین مکانیزم بازتولید ارزش‌های اجتماعی و انتقال آن ارزش‌ها از نسلی به نسل بعدی می‌دانند. فرآیند جامعه‌پذیری از خانواده شروع و سپس توسط عوامل دیگری چون نظام آموزشی، گروه‌های همسالان و رسانه‌ها بسط می‌یابد و در شکل دادن به شخصیت نگرش و رفتار افراد نقشی اساسی دارد (هومین‌فر، ۱۳۸۲). به بیان روشن، اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری، تداوم و استحکام نظام اجتماعی جامعه، را که حیاتش وابسته به آن است، تضمین می‌کند (روزن بام، ۱۳۶۷: ۲-۱ به نقل از: مجدالدین، ۱۳۸۶). الگوهای جامعه‌پذیری می‌تواند کارکردهای متعدد خانواده از جمله؛ ازدواج و همسرگزینی فرزندان را تحت‌تأثیر قرار دهد. به‌عنوان مثال، بر اساس نظریه یادگیری اجتماعی، والدین ایده‌ها و نگرش‌های خود را درباره ازدواج، از طریق الگوسازی و یادگیری جانشینی به فرزندان خود انتقال می‌دهند (نیازی و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۸). از آنجایی که خانواده اصلی‌ترین واحد اجتماعی در این راستا است، نخستین نابرابری‌های جنسیتی در خانواده تجربه می‌شود

(بخارایی، ۱۳۹۴: ۶۲). روابط بین جنسیت‌ها و نسل‌ها در خانواده و اجتماع، تحت تأثیر فرآیند جامعه‌پذیری شکل گرفته و تصمیم‌گیری‌های مهم ازدواج، نظیر زمان‌بندی و درجه آزادی همسران در انتخاب همسرشان را تعیین می‌کند (اسمیت، ۱۳۷۸: ۱۱).

به‌طورکلی، در جامعه افغانستان، هنجارها و آداب و رسوم اجتماعی که نتیجه یادگیری اجتماعی و فرایندهای جامعه‌پذیری است، ازدواج دختران و حتی پسران در سنین پایین را هنجارمند و ساختاری کرده و آن را تقویت می‌کند. هنجارهایی که مردان و پسران را برتر و ارزشمندتر دانسته و فقدان ارزش درک‌شده دختران همانند پسران از بدو تولد را درونی و از سرمایه‌گذاری در رشد و پیشرفت دختران جلوگیری می‌کند (صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، ۲۰۱۲: ۱۲-۱۳). به‌عبارتی دیگر، نابرابری جنسیتی که خود محصول یادگیری اجتماعی و عاملی مهم در رخداد ازدواج‌های زود هنگام است، از هنجارهای ساختاری جامعه افغانستان است. ایران، یکی از کانون‌های عمده جریان مهاجرتی و پناهندگی از کشور افغانستان است (صادقی، ۱۳۸۵: ۴۸). طبق آخرین آمار رسمی در سرشماری ۱۳۹۵، تعداد ۱,۵۸۴,۰۰۰ نفر افغانستانی در کشور ایران مقیم هستند که سهم استان یزد از این تعداد، ۵۱,۷۴۳ نفر است و از نظر توزیع جنسی، ۲۳,۴۵۷ نفر از این جمعیت را زنان تشکیل می‌دهند؛ هرچند آمار غیررسمی بیش از این است. به‌طورکلی، تحقیقات و کارهای پژوهشی در حوزه مهاجرت بسیار کمتر از دیگر حوزه‌های جمعیت‌شناسی، است. در خلأ نسبی پژوهش‌های موجود پیرامون جنبه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی حضور مهاجرین خارجی در ایران، بررسی علل و پدیده‌های ازدواج زود هنگام زنان مهاجر افغانستانی مقیم شهر یزد می‌تواند گام اولیه‌ای در شناخت علمی بهتر یکی از رفتارهای مهم جمعیتی گروه‌های مهاجر و فهم مکانیزم‌های انطباق‌پذیری و همانندگردی آنها با جامعه میزبان باشد.

از طرفی، با توجه به اینکه ایران، از عمده‌ترین کانون‌های پذیرش مهاجران وارد شده از افغانستان در کل دنیا بوده است که بخشی از آنها نیز به استان یزد وارد گردیده‌اند، مطالعه رفتارهای جمعیتی این مهاجران پس از ورود به بستر اجتماعی جدید جامعه ایران، و درجه تغییر و تداوم رفتارهای اجتماعی گذشته آنان به ویژه در میان نسل‌های بعدی مهاجران حائز اهمیت است. به‌عبارت دیگر، مطالعه چگونگی برهمکنش نیروهای تداوم‌بخش ارزش‌ها و سنت‌های

مرتبط با ازدواج زود هنگام و نیروهای قدرتمند و همه جا حاضر تغییر اجتماعی در دوران معاصر، به‌ویژه زمانی که مهاجران با محیط جدید جامعه میزبان رویارو می‌شوند، اهمیت دارد. با این اوصاف، پژوهش حاضر قصد دارد تا به مطالعه ازدواج‌های زود هنگام در بین زنان نسل دوم مهاجران بپردازد که در زمان تحقیق در شهر یزد ساکن بودند. در این راستا، تأکید اصلی این مطالعه، بر نقش الگوها و فرآیندهای جامعه‌پذیری در شکل دادن به ازدواج زنان در سنین پایین است. بنابراین، سؤال اصلی تحقیق حاضر، این است که: چه فرایندهایی در روند جامعه‌پذیری زنان مهاجر افغانستانی رخ می‌دهد که ازدواج زود هنگام آنان را در پی دارد؟. به بیان دیگر، ازدواج زود هنگام، چگونه در جامعه‌پذیری زنان افغانستانی بر ساخت می‌شود؟

ملاحظات نظری

به اعتقاد گیدنز، بی‌اعتمادی اجتماعی و انحرافات اخلاقی در سطح جامعه به نهاد خانواده تسری یافته و کیفیت ارتباط با دیگران و مناسبات اجتماعی را دچار مشکل می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۸: ۲۴۱). که این امر حاصل مدرنیسم و پیامدهای آن است. به‌گونه‌ای که طبق نظریه نوسازی اسمیت^۱ (۱۹۸۰)، گود^۲ (۱۹۶۳) و گیدنز^۳ (۱۹۹۰) اگر سایر ویژگی‌های مدرنیسم مانند فردگرایی، خردگرایی، افسون‌زدایی، پوچ‌گرایی و دگرگونی را در نظر بگیریم، براساس هر کدام از آن‌ها می‌توان این تحولات را شرح داد. بر مبنای نظریه یادشده، مدرنیته با عواملی چون توسعه شهرنشینی، گسترش فرصت‌های آموزشی، جابجایی‌های جمعیتی، گسترش تکنولوژی اطلاعات، افزایش اشتغال زنان، تقویت جنبش حقوق زنان و... می‌تواند در تغییرات خانواده مؤثر باشد. به‌گونه‌ای که تغییر در جامعه مدرن باعث تغییر در نهاد خانواده همچون هسته‌ای شدن، نومکانی، جایگزینی شبکه اجتماعی به‌جای شبکه خویشاوندی و برخی از ویژگی‌های ازدواج در جامعه سنتی مانند انتخاب آزادانه همسر، فاصله سنی زن و مرد، ازدواج‌های فامیلی، چندزنی، ازدواج مجدد و... شده است (پارسونز، ۱۳۶۳).

به اعتقاد پین (۱۳۹۱)، در نظریه سیستم‌ها، ازدواج کودک، محصول روابط سیستم‌های گوناگون در جامعه است که می‌تواند افزایش یا کاهش پدیده کودک‌همسری را در پی داشته

1. Smith
2. Good
3. Giddens

باشد؛ سیستم‌هایی چون؛ خانواده، مدرسه، فرهنگ، محله، دین، قوانین و... که نقش بسیار مهمی در جامعه‌پذیری افراد، نقش‌پذیری و به‌طورخاص درونی‌کردن این پدیده دارند. جامعه‌پذیری که یکی از کارکردهای مهم خانواده است، مورد بحث فمینیست‌ها است. آن‌ها از شیوه‌های متفاوت جامعه‌پذیری پسران و دختران انتقاد کرده و معتقدند که نقش‌های جنسی، ویژگی‌های کسب‌شده و به‌طورکلی موقعیت‌های مقررشده برای دختران، از ایدئولوژی نشأت می‌گیرد که نقش‌های زنان را ناشی از طبیعت آن‌ها می‌داند (هام، ۱۳۸۲: ۴۰۱). مطیع (۱۳۷۸) به نقل از افتخارزاده (۱۳۹۳: ۱۱۲)، می‌نویسد: فمینیست‌ها برای توضیح اهمیت جامعه‌پذیری نقش‌ها، از نقش "ایدئولوژی خانه‌نشینی" یاد کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که مجاری جامعه‌پذیری مانند خانواده، مدرسه و رسانه‌ها در تثبیت این ایدئولوژی با اهمیت هستند؛ بدین‌صورت که از کودکی به دختران آموزش داده می‌شود که باید مطیع باشند و هر چه می‌خواهند با کمرویی به‌دست آورند. حتی اسباب‌بازی‌هایی که برای هر دو جنس خریداری می‌شده، به‌گونه‌ای است که آینده نقش‌های‌شان را مشخص می‌کند.

مارگارت مید دگرگونی‌های اجتماعی و سرعت آن‌ها را عاملی در شکاف نسل‌ها می‌داند. وی بر این‌اساس، سه نوع جامعه را از هم متمایز می‌کند؛ ۱. جامعه سنتی، ۲. جامعه انتقالی و ۳. جامعه یادگیری. وی در مورد جامعه و فرهنگ سنتی معتقد است که نسل گذشته، الگوی نسل آینده است؛ چراکه نسل گذشته نمی‌تواند در برابر تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی منعطف بوده و جنبه‌های فرهنگی آن را بپذیرد. لذا سعی در حفظ ارزش‌ها و هنجارهای خود نموده و آن‌ها را به نسل‌های بعد از خود منتقل می‌کند (سگالین، ۱۳۸۰: ۲۰۰).

همچنین لیدنسی^۱ (۲۰۱۱: ۶) بر این نظر است که نقش‌های جنسیتی که خود عامل و مؤلفه نابرابری جنسیتی و به‌تبع آن مؤثر بر ازدواج زودهنگام است، ریشه در خانواده دارد و بر تقسیم جنسیتی نقش‌ها در خانواده و در نتیجه درونی شدن نقش به‌عنوان رفتارهای کلی فرد، حتی بیرون از محیط خانواده تأکید دارد. تئوری کنش متقابل نمادین، در سطح خرد به بررسی تقسیم نقش‌های جنسیتی می‌پردازد. براساس این نظریه، رفتار اجتماعی از جمله ازدواج به نقش‌ها و پایگاه‌هایی که مورد پذیرش است، بستگی دارد و رفتار اجتماعی براساس گروهی که فرد بدان تعلق دارد و نهادهایی که در آن ایفای وظیفه می‌کند، شکل می‌گیرد و افراد هنگامی که در کنش متقابل با

دیگران قرار می‌گیرند، به‌طور مداوم در جستجوی سرخ‌هایی هستند، برای اینکه چگونه آنچه را که منظور دیگران است، تعبیر کنند (گیدنز، ۱۳۸۷). براساس این رویکرد رفتارهای جنسیتی، به شکل عینی در جامعه وجود ندارند و محصول ساختارهای اجتماعی هستند که ویژگی‌های رفتاری را به زنانه و مردانه تقسیم می‌کند و عاملی در زمان ازدواج، شیوه و کیفیت آن است.

اینگلهارت و آبرامسون^۱ (۱۳۷۸) و اینگلهارت (۱۳۸۳) طبق نظریه تحول و دگرگونی فرهنگی و ارزشی معتقدند که دگرگونی ارزش‌ها در میان نسل جدید، حاکی از تحولات فرهنگی است که نسبت به نسل قدیم رخ داده است. اینگلهارت در این زمینه دو فرضیه پیش‌بینی می‌کند؛ ۱. فرضیه کمپایی (مادیون)؛ که در آن اولویت‌های فرد بازتاب محیط اجتماعی-اقتصادی است به‌گونه‌ای که به چیزهایی بیشترین ارزش ذهنی را می‌دهد که عرضه آن به نسبت کم است. ۲. فرضیه اجتماعی‌شدن (فرامادیون)؛ که طبق این فرضیه، ارزش‌های اساسی فرد به شکل گسترده، منعکس‌کننده شرایط و جامعه‌پذیری وی است که در دوران قبل از بلوغ تجربه کرده است.

براساس نظریه یادگیری اجتماعی بندورا^۲ (۱۹۷۷) در بسیاری از مواقع، دیگران مهم، نظیر اعضای خانواده و به‌ویژه والدین می‌توانند در شکل دادن به رفتارها، نگرش‌ها و جامعه‌پذیری افراد تأثیرگذار باشند. اکسین^۳ و همکارانش (۱۹۹۴)، فرایندهای تأثیرگذار گروه‌های مهم اعم از خواهران، برادران و والدین بر رفتارها و نگرش‌های مرتبط با خانواده و ازدواج را به ویژگی‌های یکسانی مربوط می‌دانند که اعضای خانواده در آن سهیم‌اند و این خصوصیات، زمینه‌ای را برای جامعه‌پذیری مشترک آن‌ها ایجاد نموده است؛ مانند اشتراک ژنتیکی، اشتراک در ویژگی‌های اقتصادی-اجتماعی و سرانجام شرایط محیطی مشترکی چون دوستان، اقوام، همسایگان، مدرسه و... لذا این عوامل باعث جامعه‌پذیری یکسان افراد و نسل‌ها در همه حوزه‌ها از جمله حوزه ازدواج می‌گردد (برناردی، ۲۰۰۳: ۴۵۵-۴۲۷).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود ادبیات نظری مرتبط با پژوهش حاضر، از چشم‌اندازهای متفاوتی به اهمیت و نقش جامعه‌پذیری در تبیین الگوهای خانواده و ازدواج تأکید داشته‌اند. با این حال، با توجه به اینکه پژوهش حاضر، براساس رویکرد کیفی و روش نظریه زمینه‌ای تعریف

1. Englehart & Abramson
2. Bandura
3. Axinn

شده است، تلاش شده است تا از ادبیات نظری موجود صرفاً به منظور تفسیر بهتر یافته‌های تحقیق استفاده شود.

پیشینه تحقیق

ساروخانی و همکارانش (۱۳۹۷) در پژوهشی به این نتایج رسیدند که یکی از عوامل بالارفتن سن ازدواج، مناسبات ارزشی نوپدید، شامل ارزش‌های اخلاقی و مناسبات اجتماعی-ارتباطی، شامل وضعیت اجتماعی و چگونگی ارتباطات دو جنس است. طبق یافته‌های آنها، زیرساخت‌های فرهنگی ارزشی بازتولیدشده در مناسبات ارتباطی توسط خانواده و ساختار جامعه که متأثر از رفتار انسانی و جامعه‌پذیری مجدد از سوی نهادهای زیربسط است، قابل اصلاح است. در این راستا، یافته‌های صفوی و مینایی (۱۳۹۴) در شهر آران و بیدگل مؤید آن است که دختران نوجوانی که ازدواج زود هنگامی را تجربه کرده‌اند، در فرآیند انتخاب همسرشان دخیل نبوده‌اند و ازدواج آنها در حقیقت توافقی میان والدین دختر و پسر بوده است. از آنجایی که این دختران حتی تصور و شناخت درستی از ازدواج و مسئولیت‌های مربوط به آن نداشته‌اند، از نظر روابط اجتماعی و خانوادگی خود، نظیر برقراری ارتباط مناسب با همسر، فرزندان و اطرافیان‌شان دچار مشکلات فراوانی شده‌اند.

فخرایی و ابراهیمی (۱۳۹۴) در پژوهشی به این نتیجه رسیدند که عوامل اجتماعی از قبیل میزان استفاده از رسانه‌های جمعی، سطح سنتی بودن آداب و رفتار خانواده، شیوه انتخاب همسر، میزان احساس امنیت زنان، میزان بی‌اعتمادی به زنان و همچنین پایگاه اجتماعی-اقتصادی زنان با سن ازدواج‌شان مرتبط است.

سعیدی (۱۳۹۶) و محمودیان (۱۳۸۳ و ۱۳۹۳) در پژوهش‌های خود به مطالعه علل مؤثر بر زمان‌بندی ازدواج زنان و مردان پرداخته‌اند. یافته‌های محمودیان (۱۳۹۳) حاکی از آن است که متغیرهای شهرنشینی، برابری جنسیتی، اشتغال زنان، محل سکونت، قومیت، تحصیلات و نسبت خویشاوندی بین زوجین، با سن ازدواج ارتباط دارد، ولی متغیر شهرنشینی، از طریق بالاتر بودن سطح تحصیلات افراد و اشتغال آنان، ارتباط بیشتر و مستقیمی با سن ازدواج دارد. سعیدی (۱۳۹۶) نیز نشان داد که شرایط زندگی شهری و فراگیری آموزش‌های همگانی و در کنار آن کسب مهارت‌های متنوع و ورود به بازار کار، نقش محسوسی در افزایش سن ازدواج در میان

دختران و زنان مهاجر افغانستانی به کشورهای آلمان و ایران داشته است. عسکری‌ندوشن و همکارانش (۱۳۹۵) در بخشی از مطالعه خود، نگرش به حداقل سن مناسب ازدواج دختران را در شهر یزد تحلیل نمودند و رابطه مثبت و معنادار سطح تحصیلات و دیدگاه برابری طلبانه جنسیتی و در مقابل، رابطه معکوس و معنادار سطح پای‌بندی به ارزش‌های دینی را با حداقل سن مناسب ازدواج دختران نشان دادند. همچنین حسینی (۱۳۹۱) به این نتیجه رسید که محل سکونت، اشتغال زنان و سواد آنها، بیشترین تأثیر را در تبیین تفاوت‌های قومی در نگرش نسبت به حداقل سن مناسب ازدواج دختران دارد. منچ^۱ و همکارانش (۲۰۰۵) و سینگ^۲ و همکارانش (۱۹۹۶) نیز به این یافته رسیدند که افزایش شهرنشینی با کاهش ازدواج‌های سنتی و تغییر هنجارهای ازدواج مرتبط است.

افتخارزاده (۱۳۹۴) و مجدالدین (۱۳۸۶) در پژوهش‌هایی به تأثیر زندگی روستائینی در افزایش تعداد دختران مجرد در روستا پی برده‌اند. یافته‌های این محقق نشان داده است که مهاجرت جوانان، و در نتیجه، عدم تعادل جنسی که در روستا اتفاق می‌افتد، در تأخیر ازدواج‌ها نقش دارد. همچنین افتخارزاده (۱۳۹۴) و کاظمی‌پور (۱۳۸۳) در پژوهش‌هایی به این نتایج رسیدند که فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی، مهمترین عوامل رخداد ازدواج زود هنگام هستند که تغییرات نگرشی، فرایندهای جامعه‌پذیری و فرهنگ می‌تواند از این پدیده پیشگیری کند.

عباسی‌شوازی و همکارانش (۲۰۱۲) به مطالعه اقتباس افغانستانی‌های نسل دوم در ایران از جامعه ایرانی و نیز تحلیل الگوهای ازدواج و تشکیل خانواده در مقایسه با نسل والدین آنها که یا در میهن خود و یا در جامعه میزبان ساکن بودند، پرداخته‌اند. براساس یافته‌های مطالعه مذکور، نسل دوم مهاجران افغان در ایران، بواسطه داشتن ارزش‌ها و باورهایی که متأثر از محیط فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران است، متفاوت از نسل والدین‌شان هستند. اما این همسویی، به آن معنا نیست که افغانستانی‌های نسل دوم خود را ایرانی معرفی کنند یا به عنوان ایرانی شناخته شوند. طبق یافته‌ها، نسل دوم افغانستانی‌ها تحصیلات بسیار بالاتری نسبت به والدین و همتایان خود در افغانستان دارند و از برابری جنسیتی بالاتری در دستیابی به تحصیلات برخوردارند. از اینرو، بخش مهمی از تفاوت‌های بین‌نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌های نسل دوم مهاجران در مقایسه با

والدین‌شان، نتیجه آموزش است. همچنین براساس یافته‌ها، متوسط سن ازدواج برای نسل دوم افغانستانی‌ها (زن و مرد) به طور قابل توجهی پایین‌تر از ایرانیان ولی در مقایسه با جامعه مبدأ بالاتر بود. همچنین، ازدواج ترتیب یافته در میان والدین این نسل رایج‌تر بود. از این مطالعه، مشخص است که اگرچه نسل اول افغانستانی‌ها همچنان به پیروی از نگرش‌های سنتی خود، عمل می‌کنند، اما نسل دوم، نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به والدین‌شان پیدا کرده‌اند و یک دوره انتقالی را تجربه می‌کنند که میان دو فرهنگ یک ریشه، اما در مراحل مختلف انتقال قرار می‌گیرند. درواقع، با توجه به سطح تحصیلات و تغییر ایده‌های آنها به سمت زندگی مدرن‌تر، احتمالاً نسل دوم با فرهنگ ایرانی همگرایی خواهد یافت و در عین حال نیرویی برای تغییر در مورد نگرش‌ها و عقاید هم‌تایان خود در افغانستان خواهد بود.

عباسی‌شوازی و صادقی (۱۳۸۸) در پژوهشی به تأثیر افزایش سن ازدواج در ایران بر گسترش ازدواج تأخیری در میان مهاجران افغانستانی ساکن ایران اشاره می‌کنند. آنها همچنین تفاوت‌های بین‌نسلی در سن ازدواج را نشان می‌دهند و دلایل آن را به فرایند همانندگردی مهاجران در جامعه میزبان مربوط می‌دانند. همچنین در این راستا، سوئل و یاهیرون^۱ (۲۰۱۱) با انجام مطالعه‌ای بر روی مهاجران ترک در آلمان و مهاجران مکزیکی در ایالات متحده آمریکا، به این نتیجه رسیدند که میزان ازدواج در میان مهاجران، نسبت به جامعه میزبان، بیشتر و ازدواج درون‌همسری عمومیت بیشتری دارد.

براساس داده‌های مردم‌نگارانه، مطالعات مختلفی در ایران (فریدل^۲ ۲۰۰۳؛ بوئر^۳ ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵) شکل رایج ازدواج‌های ترتیب‌یافته را در گذشته، به ویژه برای زنان گزارش کرده‌اند و شواهدی از تغییر آن را در سالیان اخیر ارائه داده‌اند. به‌عنوان مثال، فریدل (۲۰۰۳) تغییرات نسلی آداب و رسوم ازدواج را بررسی کرده است. براساس یافته‌های این مطالعه، زنان سالمند، عموماً چنین ابراز کرده‌اند که تا قبل از مراسم ازدواج، به‌درستی نمی‌دانستند که ازدواج یعنی چه و تنها چیزی که انتظار داشتند، پوشیدن لباس نو و گردن‌بند و برگزاری مراسم بود (ص ۱۵۷). ولی نسل‌های جدید، کاملاً متفاوت از دو نسل پیش‌اند. به‌طوری‌که، به‌تدریج، فرایندی از فردگرایی

3. Soehl & Yahirun.
4. Friedl
3. Bauer

در میان جوانان و مخصوصاً زنان، شروع شده و واژه «آزادی» در بحث ازدواج راه پیدا کرده است، که تلویحاً به معنی تمایل روزافزون زنان به استقلال بیشتر در زمینه انتخاب همسر، سهیم شدن بیشتر در تعیین شرایط ازدواج و همچنین نحوه مدیریت خانوار و هزینه کردن درآمدها است. افزون بر این، به معنای تقاضا برای کاهش محدودیت‌هایی است که بنام سنت و اخلاق بر زنان تحمیل شده است، چرا که دیگر «زمان ظلم خان‌ها بسرآمده» و «مردان نیز باید این حقیقت را در خانه هم بفهمند» (فریدل ۲۰۰۳: ۱۶۷).

اسمیت (۲۰۰۹) با مطالعه پیرامون تصمیم‌گیری در فرآیندهای مربوط به ازدواج در خانواده‌های افغانستانی نشان داد که سنت‌ها و انتظارات اجتماعی و فرهنگی بر سن ازدواج، بسیار مؤثر است. هرچند عوامل اقتصادی و سیاسی نیز می‌تواند در این راستا نقش مهمی ایفا کند. طبق یافته‌ها، با وجود آن‌که تغییر هنجارهای فرهنگی دشوار است اما از طرفی دیگر آمادگی برای تغییرات اجتماعی ازدواج نیز وجود دارد. دلیل اصلی فراهم آمدن این زمینه تغییر، رشد آگاهی افراد در مورد پیامدهای ازدواج‌های زود هنگام و اجباری است. همچنین برخی از این شیوه‌ها و رفتارها همچون: ازدواج «بدل» و مبادله دختران با پول و قیمت گذاشتن بر دختران با مبانی اسلامی مغایرت دارد. اما در عین حال، این رفتارها، خود نشانه غالب بودن هنجارهای جنسیتی نابرابر و وضعیت پایین زنان در جامعه افغانستان است. این هنجارها بخشی از سیستم اجتماعی است تا از طریق آن، برخی از موقعیت‌های فرادستی و قدرت مردان و حتی مادر بزرگان تأمین شود. نابرابری جنسیتی یکی از مؤلفه‌های اساسی در این جامعه است که وضعیت اجتماعی و جایگاه ارزشی دختران را تحت تأثیر قرار داده است. طبق یافته‌ها با وجود آگاهی از ناپسندی و غیراسلامی بودن این شیوه‌ها، جایگزین مناسبی برای قطع این چرخه وجود ندارد. به طوری که، مردسالاری و ترس از جنگ و عدم امنیت در صورت ازدواج نکردن خود به تقویت چرخه ازدواج زود هنگام و ترتیب یافته دامن می‌زند. همچنین نگرانی والدین از تخطی کردن از هنجارهای اجتماعی سنتی و برجسب خوردن، تمایل آنها به ازدواج زودتر فرزندان را تقویت می‌کند. طبق یافته‌ها اکثر مردم از پیامدهای نامطلوب اینگونه ازدواج‌ها آگاهی یافته‌اند ولی تمایلات آنان با هنجارهای سنتی غالب در تضاد است. این موضوع به روشنی غلبه و حاکمیت ساختار سنتی بر رفتارهای اجتماعی و فرهنگی ازدواج را نشان می‌دهد که از یک نسل به نسل دیگر منتقل و درونی شده است. اما رشد آگاهی‌های فردی، امکان دگرگونی‌های اجتماعی را

فراهم می‌آورد، هرچند مشکل به نظر می‌رسد.

طبق بررسی‌های صورت گرفته، مطالعات متعددی، تفاوت‌ها و تغییرات بین‌نسلی در حوزه ارزش‌های فرهنگی و نگرش‌های اجتماعی، به‌ویژه در زمینه تغییرات نگرشی ازدواج را تحلیل کرده‌اند (عسکری‌ندوشن و همکاران، ۱۳۸۸، حسینی و گراوند، ۱۳۹۲، کنعانی، ۱۳۸۵، اینگلهارت^۱، ۱۳۷۳ و مور^۲، ۱۹۹۹). بر اساس نتایج مطالعات انجام شده، ایده‌آل‌ها و خواسته‌های افراد در دوران معاصر، دچار تحول شده و تفاوت‌های ارزشی افراد تا حد زیادی متأثر از محیط اقتصادی-اجتماعی است که نگرش‌های فرد را در طول سال‌های قبل از بلوغ، به تدریج شکل داده است. با تغییر شرایط محیطی و اجتماعی، میان نسل‌ها، تفاوت‌های آشکاری نمود پیدا می‌کند و اولویت ارزشی نسل جوان متفاوت با نسل پیش از خود خواهد بود. شواهدی از این تفاوت‌های بین‌نسلی در مطالعه عسکری‌ندوشن و همکارانش (۱۳۸۸) گزارش شده است. بر اساس مطالعه مذکور، تفاوت معناداری در ایده‌ها و نگرش‌های مادران و دختران در برخی از ابعاد ازدواج و همسرگزینی مانند نحوه انتخاب همسر یافت شد و دختران ایده‌ها و نگرش‌های مدرن‌تری داشتند. این تفاوت‌های بین‌نسلی، هم ناشی از تغییرات ایده‌ای و هم ناشی از تفاوت‌های نسلی در مشخصه‌های اقتصادی-اجتماعی از جمله آموزش، اشتغال، خاستگاه شهری و استفاده از وسایل ارتباط جمعی بوده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، هر یک از مطالعات انجام‌شده از زاویه خاصی ازدواج زودهنگام را از دریچه عوامل جامعه‌پذیری مورد بررسی قرار داده‌اند. علی‌رغم سهم ارزشمندی که هرکدام از مطالعات در درک و شناخت عوامل جامعه‌پذیری در رخداد ازدواج زودهنگام داشته‌اند، اما پرداختن بنیادین و اختصاصی به فرایند جامعه‌پذیری، به‌صورت متمرکز و چندجانبه، آن‌هم به روش کیفی بر روی مهاجران که در مطالعات، کمتر به آن توجه شده است، می‌تواند از مزیت‌های پژوهش حاضر باشد.

روش تحقیق

این مطالعه با رویکرد کیفی به روش نظریه زمینه‌ای^۱ انجام شده است. رویکرد معمول به نظریه زمینه‌ای در این مطالعه، رویه‌های نظام‌مند استراوس و کوربین^۲ (۱۹۹۸) است. در این رویکرد، پژوهشگر در پی شکل‌دهی نظام‌مند یک نظریه برای تبیین فرآیند یا اقدام و تعامل مربوط به یک موضوع است (کرسول^۳، ۱۳۹۱: ۸۵-۸۶). در این روش، مشارکت‌کنندگان در تحقیق به صورت نظری و هدفمند انتخاب می‌شوند تا پژوهشگر بتواند به بهترین شکل، نظریه‌اش را ایجاد کند و با استفاده از این روش و بهره‌مندی از تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه‌عمیق به جمع‌آوری داده‌ها بپردازد.

جامعه هدف این پژوهش، زنان نسل دوم مهاجران افغانستانی ساکن در شهر یزد هستند که تجربه ازدواج در سنین ۱۶ سال و یا پایین‌تر را داشته‌اند. برای این منظور، ۲۰ نفر از زنان واجد شرایط، در زمستان ۱۳۹۷ مورد مصاحبه قرار گرفتند. مدت زمان مصاحبه‌ها بین ۳۰ تا ۲۱۰ دقیقه متغیر بود و فرآیند مصاحبه در مرکز بهداشت که زنان جهت اقدامات بهداشتی و پزشکی مراجعه داشتند، در خانه زنان و یا در خانه شخصی محققان انجام شد. مصاحبه‌ها تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. در این تحقیق، ملاحظات اخلاقی همچون پیش‌گیری از آسیب قانونی، رضایت آگاهانه، رعایت حریم شخصی، حفظ گمنامی و رازداری مورد ملاحظه قرار گرفت. برای این منظور، تنها با کسانی مصاحبه انجام شد که رضایت کامل برای مصاحبه داشته و اطلاعاتی نظیر موضوع پژوهش، هدف، شیوه انجام تحقیق، تضمین گمنامی و رازداری و نحوه گزارش تحقیق در اختیار آن‌ها قرار داده شد. برای حفظ معیار گمنامی، از اسامی مستعار استفاده شده و برای حفظ معیار رازداری، از انتشار اطلاعات خصوصی مشارکت‌کنندگان جلوگیری شد. قابلیت اعتماد^۴ یافته‌های پژوهش نیز به روش تماس طولانی با محیط پژوهش و مشاهده مستمر در

-
1. Grounded Theory
 2. Strauss & Corbin
 3. Creswell
 4. Credibility or trustworthiness

میدان تحقیق، تبادل نظر همتایان^۱، کفایت مراجع^۲، توصیف غنی^۳ و تأیید مشارکت کنندگان^۴ مورد تأیید واقع شد. تأیید پایایی^۵ تحقیق نیز با رعایت اصول و نکات مصاحبه مطلوب، ثبت کامل رخدادهای و پیاده‌سازی آنان انجام گرفت و مرحله تحلیل داده‌ها آغاز شد. تحلیل داده‌ها همزمان با گردآوری داده‌ها، با استفاده از روش کدگذاری صورت گرفت. کدگذاری، عملیاتی است که طی آن، داده‌ها تجزیه، مفهوم‌سازی و به شکل تازه‌ای کنار یکدیگر قرار داده می‌شوند (استراوس و کوربین ۱۹۹۸ و ۱۹۹۰ به نقل از: فلیک^۶ ۱۳۹۴: ۳۲۹). برای این منظور، ابتدا داده‌ها از هم تقطیع شده و در قالب مفاهیم در می‌آید. سپس، عبارات و مفاهیم بر اساس واحدهای معنایی، دسته‌بندی شده تا تعلیقات و مفاهیم به آن‌ها ضمیمه شوند. قدم بعدی، آن است که این کدها و مفاهیم، براساس پدیده‌های کشف‌شده در داده‌ها، دسته‌بندی شوند. مقوله‌های به دست آمده، مجدداً به کدهایی تبدیل شده که اکنون انتزاعی‌تر از کدهای مرحله قبل هستند. در مرحله بعد، کدها به شکل بارزی نمایان‌گر محتوای مقوله هستند که به ایجاد مقوله هسته کمک می‌کنند (فلیک، ۱۳۹۴: ۳۳۰). در این مرحله است که محقق به شرح یافته‌های خود بر اساس مقولات فرعی، اصلی و مرجع می‌پردازد.

-
1. Peer debriefing
 2. Referential adequacy
 3. External audit
 4. Member checking
 5. Dependability
 6. Flick

جدول ۱: پاسخگویان بر حسب ویژگی‌های اجتماعی و جمعیتی

ردیف	نام	سن	سن ازدواج	محل تولد	محل ازدواج	تحصیلات	ردیف	نام	سن	سن ازدواج	محل تولد	محل ازدواج	تحصیلات
۱	گلی	۲۷	۱۳	افغانستان	ایران	ابتدایی	۱۱	گل آویز	۳۰	۱۲	ایران	ایران	بیسواد
۲	گلاب	۱۹	۱۳	ایران	ایران	ابتدایی	۱۲	گلپونه	۱۹	۱۴	ایران	ایران	ابتدایی
۳	گللاتون	۲۰	۱۴	ایران	ایران	ابتدایی	۱۳	گلزاد	۲۶	۱۳	ایران	ایران	ابتدایی
۴	گلنار	۲۳	۱۵	ایران	ایران	بیسواد	۱۴	گللبیز	۲۱	۱۲	ایران	ایران	سوم نهضت
۵	گل بانو	۲۷	۱۴	افغانستان	ایران	بیسواد	۱۵	گل بهار	۱۹	۱۴	ایران	ایران	راهنمایی
۶	گلچهره	۲۲	۱۶	ایران	ایران	بیسواد	۱۶	گل آذین	۲۸	۱۲	افغانستان	افغانستان	بیسواد
۷	گلباران	۱۷	۱۵	ایران	ایران	ابتدایی	۱۷	گل دانه	۲۴	۱۲	افغانستان	ایران	بیسواد
۸	گلرخ	۲۱	۱۵	ایران	ایران	بیسواد	۱۸	گل افشان	۲۶	۱۵	افغانستان	ایران	بیسواد
۹	گلدخت	۲۴	۱۳	افغانستان	ایران	ابتدایی	۱۹	گل سیما	۲۳	۱۶	ایران	ایران	ابتدایی
۱۰	گل افروز	۲۶	۱۲	ایران	ایران	بیسواد	۲۰	گل آرا	۲۳	۱۴	ایران	ایران	سوم نهضت

یافته‌ها

در این قسمت، با استفاده از ابزار مصاحبه‌های عمیق، برساخت اجتماعی فرآیندهای جامعه‌پذیری زنان مهاجر افغانستانی که به ازدواج زودهنگام آنان منتهی می‌شود، مورد واکاوی قرار گرفته است. داده‌های تحقیق، از طریق روایت مشارکت‌کنندگان از تجربه زیسته‌شان به دست آمده است. برای این منظور، متن مصاحبه‌ها تحلیل و در قالب ۴۰ مفهوم، ۲۲ مقوله فرعی، ۱۲ مقوله اصلی و ۱ مقوله هسته‌ساخت شد.

جدول ۲: فرایند استخراج مفاهیم، مقولات فرعی و اصلی تحقیق (مقوله هسته: درونی‌سازی نسلی

سنت ازدواج زودهنگام)

مقولات اصلی	مقولات فرعی	مفاهیم
سنت ازدواج زودهنگام	سنت ازدواج زودهنگام	ازدواج زودهنگام پسران افغانستانی رسم اجتماعی ازدواج زودهنگام
	شیوع ازدواج زودهنگام در میان روستائیان	شیوع ازدواج زودهنگام بواسطه روستازیستی همسانی سبک زندگی روستائیان
مرزهای خانگی جنسیت	ارتباطات محدود زنان	عدم دسترسی به وسایل ارتباط جمعی ارتباطات محدود زنان با اقوام و جامعه میزبان
	نهادینه شدن خانه‌نشینی دختران	درونی‌شدن ماندن دختران در خانه
درون‌گرایی شخصیتی	نا آگاهی زنان از حقوق عمومی خود	عدم شناخت/آگاهی زنان از حقوق عمومی خود شناخت نسبی زنان از حقوق عمومی خود عادت اجتماعی خودنادرده‌انگاری زنان
	مالکیت سرمایه‌ای پایین	درون‌گرایی شخصیتی مالکیت سرمایه‌ای پایین
شکاف بین نسلی در ارزشها و نگرشها	تفاوت نسلی در وضعیت زنان	تفاوت نسلی فرزندان بواسطه پیشرفت جامعه تفاوت نسلی در وضعیت زنان
	تغییرات ارزشی/نگرشی در رابطه با زنان	تفاوت نسلی خواهران بواسطه تغییرات اجتماعی جامعه‌پذیری والدین بواسطه کنش متقابل انسانی تغییر نگرش به قیدوبندهای اجتماعی بواسطه شهرنشینی
	کاشت رسانه‌ای ارزش‌های	تغییر نگرش به قیدوبندهای اجتماعی زنان بواسطه رسانه‌ها

مفاهیم	مقولات فرعی	مقولات اصلی
نقش مثبت رسانه‌ها در برابری جنسیتی	زن‌محور	
ازدواج بین‌گروهی	ازدواج بین‌گروهی	قدرت‌زدایی از
نقش کم‌رنگ بزرگان طائفه در امر ازدواج بواسطه شهرزیستی	طائفه‌زدایی از ازدواج بواسطه شهرنشینی	تعیین‌کننده‌های ازدواج سنتی
نقش نسبی بزرگان طائفه در امر ازدواج دختران		
ادغام تدریجی مهاجران در زمینه‌های آموزشی/فرهنگی	همانندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان	همانندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان
نقش مثبت آموزش و پرورش در مسائل تربیتی دختران	نقش مثبت آموزش و پرورش در مسائل تربیتی دختران	تلاش‌های فرهنگ‌سازانه آموزش و پرورش در مسائل تربیتی دختران
تفاوت مذاهب در میزان پایبندی به سنت ازدواج	تفاوت مذاهب در پایبندی به سنت ازدواج	تفاوت مذاهب در پایبندی به سنت ازدواج
مادران؛ مربیان دختران	مادران؛ مربیان دختران	
آموزش آیین همسررداری و سازش با همسران توسط مادران		
محافظه‌کاری و سنت ازدواج زودهنگام	همسانی نسل‌ها در امر ازدواج بواسطه تسلط تفکرات اجتماعی سنتی	درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج
سبک خانواده گسترده و جامعه‌پذیری		
همسانی نسل‌ها در امر ازدواج		
تفکرات اجتماعی سنتی در رابطه با ازدواج دختران		
مشروعیت سنت ازدواج زودهنگام		
تفاوت طائفه‌ها در تفاوت‌های جنسیتی	تفاوت طائفه‌ها در امر ازدواج	گزینش طائفه‌ای در امر ازدواج
تنوع فرهنگی طائفه‌ها در زمینه ازدواج دختران		
دسترسی برابر طوائف به امکانات		
منطقه‌بندی سکونت اقوام افغانستانی	منطقه‌بندی سکونت اقوام افغانستانی	
اختلافات نسبی طائفه‌ای	اختلافات نسبی طائفه‌ای	
تمایل مادران به ازدواج دیرتر دخترانشان	آگاهی زنان از پیامدهای ازدواج زودهنگام	آرزوی واسازی ازدواج دختران
پیامدهای منفی فردی/اجتماعی ازدواج زودهنگام	اختلاف فاحش زنان و همسرانشان	
اختلاف سنی فاحش زنان و همسرانشان		

سنت ازدواج زودهنگام

مقوله اصلی سنت ازدواج زودهنگام از دو مقوله فرعی «سنت ازدواج زودهنگام در میان افغانستانی‌ها» و «شیوع ازدواج زودهنگام در میان روستاییان» بر ساخت شده است. در جامعه افغانستان و در بین مهاجران نسل دومی نیز سنت و عرف، بخش عمده فرهنگ حقوقی مردم را تشکیل می‌دهد و هنجارهای اجتماعی نقشی غالب دارند. کودک‌همسری، تحت تأثیر توقعات اجتماعی، هنجارهای کلیشه‌ای جنسیتی، فقر و... همچنان به‌عنوان یک الگوی سنتی زناشویی در میان مهاجران افغان در جامعه میزبان نیز با شدت و ضعف متفاوتی تداوم دارد. به‌گونه‌ای که این شکل از ازدواج به‌عنوان "رسم"، یکی از مهمترین هنجارهای اجتماعی و الگوهای رفتاری تلقی می‌شود. رسم ازدواج زودهنگام در جامعه افغانستان، آدابی اجتماعی است که افراد، به‌عنوان سنت، خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند. سنتی که نه تنها مربوط به دختران است، بلکه پسران افغان را نیز دربرمی‌گیرد. این امر، عمومیت و شیوع چنین ازدواج‌هایی را نشان می‌دهد که موقعیت جغرافیایی و منطقه‌ای نیز می‌تواند مزید بر علت باشد. چراکه، روستازیستی به علت همناختی اعضای آن در مشخصه‌های اجتماعی-فرهنگی، عدم نوسازی و توسعه اقتصادی می‌تواند خود در رخداد ازدواج زودهنگام موثر باشد. گلچهره می‌گوید:

«پسرا هم زود ازدواج میکنن. الان دیگه خیلی نیست که دختر توی سن ۱۲ سالگی ازدواج

کنه. توی دهات دوردست چرا هست. توی شهرها هم هست ولی اینقدر زود نیست. خب تو

ده بودیم همه تقریباً مثل هم بودیم».

مرزهای خانگی جنسیت

این ازدواج زودهنگام را می‌توان با مقوله اصلی مرزهای خانگی جنسیت که بر ساخت شده از مقولات فرعی «نهادینه‌شدن خانه‌نشینی دختران»، «ارتباطات محدود زنان» و «ناآگاهی زنان از حقوق عمومی خود» است، نیز تفسیر کرد. فمینیست‌ها در توضیح اهمیت جامعه‌پذیری نقش‌ها از نقش «ایدئولوژی خانه‌نشینی» یاد کرده‌اند. از نظر آنها، محور اصلی این ایدئولوژی، تأکید بر جایگاه زنان در خانه است. آن‌ها بر این اعتقاد هستند که مجاری جامعه‌پذیری همچون: خانواده، مدرسه و رسانه‌ها در تثبیت این ایدئولوژی نقش دارند. به این صورت که از کودکی به دختران آموزش داده می‌شود که باید همواره مطیع و مهربان باشند و ارتباطات محدودی با دیگران داشته باشند. به‌گونه‌ای که خانه غالباً به‌عنوان پناهگاه امنیت و خوش‌بختی تصور می‌شود. این عامل

حتی زنان و دختران را در تنظیم معاشرت با افراد فامیل و دوستان دچار مسأله کرده و منجر به کوچک شدن دایره تعاملات و ارتباطات اجتماعی‌شان شده است. یکی از آثار این وضعیت، ناآگاهی زنان از حقوق عمومی‌شان است که این عامل هم در رخداد ازدواج زود هنگام‌شان اثرگذار است و هم به علت قرار داشتن در سنین پایین که هنوز فرد به بلوغ فکری، عقلی و اجتماعی کافی نرسیده است، وی را در دفاع از حقوقش با مشکل روبرو کرده است. همچنین ما در فرایند مصاحبه، به مفهوم عادت اجتماعی خودناده‌انگاری زنان دست یافتیم. بدین معنا که زنان تحت تأثیر فرایند جامعه‌پذیری، برای خودشان ارزشی قائل نیستند و به نوعی بدین شکل تربیت شده‌اند. این عامل، خود از عوامل بی‌توجهی زنان به حقوق خود و حتی دفاع از آن است. گلی در این باره چنین می‌گوید:

«نمی‌دانم. حق و حقوق نمی‌دانم. من خیلی کم رفت‌وآمد دارم. خیلی کم کسی میاد خونمون. شوهرم نمیره و نمیاد. همش خونه‌ام. همین‌جوری که خانواده‌ها به دختر اهمیت نمیدن، ما هم کلاً همین‌جوری هستیم. عادت داریم و اهمیت نمی‌دیم ما هم به خودمون اهمیت نمی‌دیم. الان ماما من خیلی خودش پسر دوست بوده. بعضی وقتا من به دخترم میگم دورت بگردم. میگه چیه دورش میگردی این زن مردمه بهش نگو دورت بگردم. میگه این دخترت سیاه هست».

درون‌گرایی شخصیتی

وجود مرزهای خانگی جنسیتی و روابط محدود زنان با دیگران و اعمال قیدوبندهای شدید اجتماعی که ساختار سنتی جامعه بر زنان و دختران تحمیل می‌کند، درون‌گرایی شخصیتی را به وجود می‌آورد که حاصل شرایط محیطی و زمینه‌ای است. البته درون‌گرایی شخصیتی که یک نوع از انواع شخصیت‌ها به شمار می‌رود، یک خصیصه فردی نیز می‌تواند باشد که البته شرایط محیطی به تقویت یا حتی ایجاد آن کمک شایانی می‌کند. این نوع شخصیت که محققین حداقل در فرایند مصاحبه در میان زنان مشارکت‌کننده شاهد آن بودند، خود گواهی بر پذیرش بی‌چون‌وچرای زنان از مقررات و قواعد اجتماعی دیکته‌شده در حوزه ازدواج، سن ازدواج و نحوه انتخاب همسر از طریق یادگیری و جامعه‌پذیری در جامعه سنتی افغانستان است. در فرایند مصاحبه، سعی بر این بود که با ارتباطی دوستانه و عاطفی و مورد اعتماد، اطلاعات پژوهشی لازم گردآوری شود. به گونه‌ای که محقق به‌طور مستمر با ریزکردن سؤالات، می‌بایست به اطلاعات

جامعی دست یابد؛ چراکه مشارکت‌کنندگان، خود قادر یا تمایل به دادن پاسخ‌های جامعی نبوده و دائم می‌خواستند با جواب‌های کوتاه از صحبت با محققین سر باز زنند. این موضوع، به روشنی خصیصه درون‌گرایی این زنان را نشان می‌دهد. در مصاحبه‌ها بسیار عنوان می‌شد که ما در برابر تصمیم‌گیری‌های والدین در مورد سن ازدواج و انتخاب همسرمان سکوت می‌کنیم و با وجود نارضایتی حرفی نمی‌زنیم یا اعتراضی نمی‌کنیم. به‌نظر می‌آید سوی از قوی بودن سنت و رسوم، چنین ازدواج‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، درون‌گرایی شخصیتی عاملی بر رخداد این پدیده است؛ چراکه این خصیصه خود محصول جامعه‌پذیری خانواده و ساختار سنتی مردسالار است که زنان همیشه مطیع و آرام و بدون قدرت انتخاب و اختیار تربیت می‌شوند. کلیشه‌های جنسیتی و نابرابری‌های جنسیتی که به‌شدت در این ساختار درونی شده و از مؤلفه‌های مهم ساختار جامعه است به ایجاد و تقویت ازدواج‌های زودهنگام و اجباری و عواقب بعد از آن کمک می‌کند. گل‌ناز در این باره چنین می‌گوید:

«خب بزرگترن ما چی بگیم. ما هیچی نمی‌گیم. ما فقط نگاه می‌کنیم. همه همین‌جورن».

مالکیت سرمایه‌ای پایین

مرزهای خانگی جنسیت و درون‌گرایی شخصیتی و ساختار سنتی جامعه نیز در ساخت مقوله مالکیت سرمایه‌ای پایین، به‌عنوان یکی از خصیصه‌های مشارکت‌کنندگان، به ما کمک کرد. اکثر مشارکت‌کنندگان از نظر اقتصادی در سطح پایینی بودند که بعضاً در جریان مصاحبه، از مصاحبه‌کننده درخواست کمک یا راهنمایی جهت حل مسائل اقتصادی‌شان را داشتند. طبق نظریه اقتصادی مارکس، یا میدان بوردیو و سایر نظریه‌پردازان این حوزه، با تسامح، زیربنای هر جامعه‌ای اقتصاد است و یگانه عامل تغییرات و تحولات تاریخی، عامل اقتصاد است که اوضاع اجتماعی، فکری و دیگر پدیده‌های اجتماعی را معین می‌کند. لذا در اینجا خصیصه مالکیت سرمایه‌ای پایین، به‌عنوان یک ویژگی اقتصادی که از خصیصه‌های فردی مشارکت‌کنندگان است، می‌تواند در پدیده اجتماعی ازدواج زودهنگام مؤثر بیفتد. به‌عنوان نمونه، به یکی از گفته‌های مشارکت‌کنندگان اشاره می‌کنیم:

«اصلاً چیزی ندارن بخورن. مامانم میگه که چیزی نیست ما بخوریم. من خودم هم ندارم

که بهشون بدم. حالا ما می‌گیم کسی بتونه بهشون کمک کنه خوبه. یا مثلاً به چیزی بهشون

بده. خیلی وضعیت‌شون خرابه».

شکاف بین‌نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌ها

با وجود این تفاسیر، ما در این پژوهش به این یافته نیز رسیدیم که گاهی وضعیت زنان و نگرش به ارزش و جایگاه منزلتی آنان با اعتدال بیشتری توسط مردان و بطور کلی جامعه ارزیابی می‌شود. مقوله اصلی ما در اینجا، شکاف بین‌نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌ها است که از مقولات فرعی همچون: تفاوت نسلی در وضعیت زنان و دختران، تغییرات ارزشی-نگرشی در رابطه با زنان و کاشت رسانه‌ای ارزش‌های زن محور بر ساخت شده است. یکی از نهادهای مهم، که نقش مؤثری در جامعه‌پذیری افراد دارد، رسانه و وسایل ارتباط جمعی است. رسانه‌ها عقاید، ارزش‌ها و انتظارات افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند و به‌عنوان الگوهای رفتاری در همه جنبه‌های زندگی بشر از جمله ازدواج و نگرش به زنان که خاص مورد مطالعه ما است، نقش اساسی دارند. همچنین با گسترش برخی ویژگی‌های ساختاری مدرنیزاسیون همچون: شهرزیستی، تحرک جغرافیایی (مهاجرت از روستا به شهر) و به تبع آن محدود شدن فرصت کنترل و نظارت‌های غیررسمی، گسترش ارزش‌های مدرن همچون آزادی و خودمختاری می‌توان تفاوت‌های بین‌نسلی، مادران و دختران را در سبک زندگی و همچنین نگرش‌های ارزشی مردان نسبت به زنان با مقایسه دو نسل شاهد بود. هم عامل رسانه و هم عوامل مدرنیزاسیون، مانند شهرزیستی، از جمله مجاری جامعه‌پذیری و یادگیری اجتماعی هستند که تأثیر خود را در وضعیت ارزشی/ منزلتی زنان و ازدواج‌شان نشان می‌دهند. البته با مقایسه نسل دومی و سومی می‌توان به این امر پی برد. چراکه طبق گفته تعداد کمی از مشارکت‌کنندگان، تغییرات اجتماعی توانسته است تا حدی بین وضعیت خواهران در برخی جنبه‌ها از جمله ازدواج، شکاف یا بهتر بگوییم تفاوت‌هایی ایجاد شود. گلرخ چنین می‌گوید:

«نسل ما و مادرامون فرق کرده. مادرم می‌گه اون زمان ۶ سال، ۷ سال بیرون نمی‌رفته. الان ما، یه ماه بیرون نریم منفجر می‌شیم تو خونه. من می‌گم فیلم و تلویزیون و اینا بیشتر شده. مردم اجتماعی‌تر شدن. اینا می‌بینن. درس خوندم بیشتر شده. همسایه‌ها رو می‌بینن. دخترای خاله و عمه رو می‌بینن. دخترا فرق کردن. قبلاً دخترا شرم و حیا بیشتر داشتن. فیلم، دختر نمیزاشتن نگاه کنه. فقط تو خونه بودن. بخورن و بخوابن فقط همین».

قدرت‌زدایی از تعیین‌کننده‌های ازدواج سنتی

مقوله اصلی دیگری که می‌تواند از تعیین‌کننده‌های ازدواج سنتی قدرت‌زدایی کند، بر ساخت مقولات فرعی «ازدواج بین‌گروهی» و «طائفه‌زدایی از ازدواج‌ها به ویژه به واسطه شهرنشینی» است. از آنجایی که یکی از مؤلفه‌های ازدواج سنتی، ازدواج‌های درون‌گروهی یا درون‌همسری است، طبق یافته‌های پژوهش حاضر، در جامعه افغانستان و در میان افغانستانی‌های مهاجر که ساختار اجتماعی جامعه مبتنی بر اقوام و طائفه‌های قومی/فرهنگی متفاوتی است، کمتر شاهد ضرورت این‌گونه ازدواج‌ها هستیم. به طوری که، انتخاب همسر تحت مقررات و نظارت قواعد درون‌همسرگزینی قرار ندارد و طبق گفته‌های مشارکت‌کنندگان، افراد می‌توانند با طوائف دیگر حتی با مذاهب متفاوت یا به عبارتی، با غیر نیز ازدواج کنند؛ که یکی از عوامل این پدیده، شهرنشینی و مهاجرت به شهرهاست. به گونه‌ای که عدم تمرکز طوائف در یک منطقه روستایی با فضای جغرافیایی کوچک و سنتی، نقش طوائف و بزرگان آن را در امر ازدواج و انتخاب همسر، محدود کرده و به واسطه شهرزیستی و پراکنده بودن طوائف در نقاط شهری و همچنین عامل مدرنیزاسیون و فرهنگ شهری و جامعه‌پذیری، در تصمیم‌گیری‌های منوط به ازدواج، تا حدودی به خانواده‌ها، اختیار عمل و استقلال داده است؛ چراکه با زندگی در شهرها، در معرض شیوه‌های متنوع‌تر زندگی و کنترل‌های غیررسمی ضعیف‌تری قرار می‌گیرند. گلنار در این مورد چنین می‌گوید:

«الان دختران سنی با پسران شیعه ازدواج می‌کنن {هم در جامعه افغانستان و هم در میان مهاجران افغانستانی}. ولی اون وقتاً نه، نمیدادن دخترشون رو. الان رابطه شیعه و سنی با هم خوبه. طایفه تأثیر داشت روی ازدواج‌مون. قبلاً که همه افراد یک طایفه توی روستا، توی یک محله بودن، بیشتر تأثیر داشت از وقتی که بعضیا اومدن شهر برای زندگی کردن و پخش و پلا شدن و هر کدومشون یک شهری رفتن، کلاً زندگی اینا فرق کرده چون زندگی شهری‌ها رو دیدن.»

هماندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان

به طور کلی، مهاجرت تأثیرات متفاوتی بر ویژگی‌ها و موقعیت مهاجران اعمال می‌کند. یکی از عوامل مهمی که در تأثیرگذاری مهاجرت بر رفتار مهاجران مؤثر است، گزینش مهاجرتی^۱ است.

1. Migration selectivity

در این موقعیت مهاجران از همتایان خود در جامعه مبدأ متفاوت هستند. آن‌ها ممکن است گروه ویژه‌ای را تشکیل دهند که رفتار و ویژگی‌های آن‌ها تفاوت معناداری با جامعه کل داشته باشد. بنابراین، مقایسه آنان با جمعیت جامعه مبدأ، به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. گزینش مهاجرتی و اینکه مهاجران از چه گروهی می‌باشند، در وضعیت و چگونگی انطباق آن‌ها با جامعه مقصد تأثیر بسزایی دارد. در بررسی تأثیر مهاجرت بر رفتار مهاجران، بیشتر از نظریه انطباق استفاده شده است. طبق این نظریه، همان‌گونه که مهاجران با جامعه مقصد انطباق پیدا می‌کنند، رفتار و ویژگی‌های آن‌ها نیز بیشتر به جامعه مقصد نزدیک می‌شود. در حالی که نظریه انطباق، تغییر در هر دو گروه بومی و مهاجر را مدنظر دارد، به‌علت نفوذ گروه حاکم بومی، بیشترین تغییرات، در گروه مهاجر انجام می‌گیرد. ممکن است نتایج فرهنگ‌پذیری برای مهاجران، براساس شیوه‌های آن متفاوت باشد. اگر هدف، ارتباط بیشتر با جامعه کل باشد، ممکن است رویکرد همانندی انتخاب شود (محمودیان، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۷). لذا یکی از مؤلفه‌هایی که می‌تواند انطباق مهاجران با جامعه میزبان را بسنجد، بررسی رفتارهای مهاجران در زمینه ازدواج است.

شهرنشینی و مهاجرت‌های داخلی و خارجی تا حدودی می‌توانند بر زمان ازدواج، شکل و نحوه انتخاب همسر مؤثر باشند. یکی از مقولات اصلی پژوهش حاضر، همانندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان است که عامل مهاجرت و مواجهه مهاجران با هنجارهای جامعه میزبان، ارزش‌ها و الگوهای سنتی رایج در نهاد خانواده افغان را به چالش می‌کشد. این امر، با بازتعریف فرایند جامعه‌پذیری، هنجارهای رفتاری را تغییر می‌دهد. از طرفی، مهاجرت و دور بودن از اقوام نیز می‌تواند به‌عنوان یکی از عوامل کاهش ازدواج‌های زود هنگام در میان مهاجران تأثیرگذار باشد. همان‌گونه که در عنوان این مقوله مشخص است و یافته‌ها نیز نشان می‌دهد، این همانندی مطلق و قوی نیست؛ چرا که همچنان سنت، کاهش اعتماد اجتماعی و ترس از دست دادن هویت افغان، حفاظت از ناموس و... منجر به ازدواج‌های زود هنگام می‌شود که نشان‌دهنده سازگاری فرهنگی آرام و نسبی و انطباق تدریجی و آهسته با جامعه میزبان است. در نتیجه، می‌توان گفت: کاهش تدریجی تمایل به هنجارهای سنتی ازدواج در میان نسل دوم مهاجران، می‌تواند اتفاق بیافتد و شاید این پدیده، برای نسل سوم با شدت بیشتری رخ دهد. گلابتون در این باره چنین می‌گوید:

«ولی افغانیا دیگه کم کم دارن مثل ایرانیا میشن، فرهنگشون، آدابشون. تو این کشور او مدیم

ما هم کم کم داریم مثل شماها می‌شیم دیگه».

تلاش‌های فرهنگ‌سازانه آموزش و پرورش در مسائل تربیتی دختران

یکی دیگر از مجاری جامعه‌پذیری که تأثیر و نقش بسزایی در همه جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی افراد دارد، آموزش همگانی است. مدرسه و آموزش و پرورش به‌عنوان یکی از شرایط مداخله‌گر که می‌تواند در رخداد ازدواج‌های زودهنگام افغانستانی‌ها موثر باشد، نقش با اهمیت و درخور توجهی دارد. چراکه، مدرسه از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، تربیتی و آموزشی است که انتقال ارزش‌های اساسی و صحیح جامعه در کانون اصلی توجه نظام آموزشی قرار دارد. به‌گونه‌ای که مدرسه افراد را متعهد می‌کند تا ارزش‌های صحیح را درونی سازند. لذا، یک پرسش مهم این است که در جامعه افغانستان مدارس و آموزش‌های ارائه‌شده چگونه است و چه نقشی در تضعیف ارزش‌ها و هنجارهای ساختاری و سنتی دارند؟ بر مبنای نتایج حاصل از مصاحبه‌ها، آموزش و پرورش افغانستان سعی در جامعه‌پذیری صحیح دختران و پسران دارد و در صدد این است که در کنار آموزش سواد، از طریق آموزش مهارت‌های زندگی و شیوه‌های ابراز عقیده و مقابله با مسائل و مشکلات، به پرورش دختران و پسران و تربیت نسلی سالم و بازتولید آن بپردازد. مسأله اساسی اینجاست که خود خانواده‌ها به دلایلی چون سنت و رسم اجتماعی، وجود نابرابری‌های جنسیتی، کلیشه‌های قالبی، ساختار مردسالاری و هنجارهای قیدوبندساز اجتماعی و با شدت ضعیف‌تری فقر و مسائل اقتصادی، فرصت‌های آموزشی را از فرزندان خود سلب کرده‌اند. طبق گفته مشارکت‌کنندگان، آموزش و پرورش سعی در فرهنگ‌سازی و به‌تبع آن تربیت نسلی سالم در آینده و بازتولید ارزش‌های سازنده اجتماعی و جامعه‌ای پیشرفته دارد. گل‌رخ در این‌باره چنین می‌گوید:

«معلم‌اشون خیلی فرهنگشون بالا است. میگن این فرهنگیه که باید از بین بره. اگه کسی می‌گفت تو شیعه هستی تو سنی، یا تو عزیزی هستی و بارکزیایی هستی و من بالاترم، معلم‌امون خیلی دادوبیداد می‌کردن. نصیحت می‌کردن می‌گفتن این چیزا بده. اگه دختری به دوستش می‌گفت تو پوستت خرابه، من خوبم، اینقدر معلم نصیحت کرد و گفت بلال حبشی هم همین‌جوری بوده، شما نباید مسخره کنید و این حرف‌ها بده. ما همه یکی هستیم.»

تفاوت مذاهب از نظر پابندی به سنت/رسم ازدواج زودهنگام

از جمله مجاری دیگر جامعه‌پذیری و به‌طور خاص، یادگیری‌های اجتماعی افراد و جامعه در حوزه ازدواج، دین است. به‌گونه‌ای که در فرهنگ دینی، بر ضرورت ازدواج تأکید اساسی شده

برهمکنش درونی شدن ازدواج زود هنگام و مقاومت‌های پیش‌روی آن ... ۲۰۱

است. براساس دیدگاه دینی، حداقل سن مجاز برای ازدواج، سن بلوغ است. در اسلام همه فقها بلوغ و عقل را از شرایط ازدواج میدانند. در قرآن، سن بلوغ تعیین نشده و فقط به وجوب آن اشاره شده است. سنی که به واسطه آن، کودکی به نوجوانی انتقال می‌یابد و فرد از نظر جسمی و جنسی آمادگی ازدواج را دارد. طبق یافته‌های این پژوهش، مذاهب، خود می‌توانند در مورد سن ازدواج با هم تفاوت‌هایی داشته باشند و نسبت به پای‌بندی به ازدواج در سنین بلوغ نگرش‌های متفاوتی داشته باشند. گل‌بانو چنین می‌گوید:

«سنی‌ها خیلی روی سنت‌هاشون پایبندن. اصلاً کوتاه نمیاين روی سنت‌هاشون».

درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج

هنگامی که علل و عوامل گوناگونی همچون: سنت ازدواج زود هنگام افغانستانی‌ها، مرزهای خانگی جنسیت، درون‌گرایی شخصیتی، مالکیت سرمایه‌ای پایین، شکاف بین‌نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌ها، قدرت‌زدایی از تعیین‌کننده‌های ازدواج سنتی، همانندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان، تلاش‌های فرهنگ‌سازانه آموزش و پرورش در مسائل تربیتی دختران و تفاوت مذاهب از نظر پایبندی به ازدواج زود هنگام، در رابطه با ازدواج زود هنگام دختران افغانستانی مطرح می‌شود، ما با تمام افت‌وخیزها، با یک پدیده مواجه می‌شویم که آن هم درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج است. این پدیده، خود از مقولات فرعی همچون: مادران؛ مربیان دختران و همسانی نسل‌ها در امر ازدواج (به‌واسطه تسلط تفکرات اجتماعی سنتی) برساخت شده است. در اینجا لازم است به دلیل اهمیت پدیده مرکزی (درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج)، مفاهیم استخراجی این پدیده به صورت مشخص ذکر و سپس به تفسیر آن پرداخته شود. مقوله فرعی «مادران؛ مربیان دختران» خود متشکل از مفاهیمی چون: مادران مربی (نقش پررنگ مادران در تربیت دختران) و مادران مربی مسائل همسرمداری (آموزش آیین همسرمداری و توصیه مادران به دختران به سازش) است. همچنین مقوله فرعی همسانی نسل‌ها در امر ازدواج، برساخت‌شده از مفاهیمی چون: محافظه‌کاری و سنت ازدواج زود هنگام، مشروعیت سنت ازدواج زود هنگام، سبک زندگی گسترده در خانواده‌های افغانستانی، عدم شکاف نسلی در امر ازدواج، و تفکرات اجتماعی سنتی در رابطه با ازدواج دختران است.

اعمال ارزش‌های تربیتی فرزندان، از همان بدو تولد در مورد دختر و پسر بسیار متفاوت است. خانواده به محض پی‌بردن به جنسیت فرزند، روند تربیت جنسیتی متفاوتی را در پیش

می‌گیرد. دختران به‌عنوان موجوداتی ضعیف، شکننده و منفعل تعریف می‌شوند و خیلی زود از دوران کودکی به بزرگسالی منتقل شده و رفتاری زنانه پیدا می‌کنند. به‌گونه‌ای که دختران از همان کودکی با نگرش «همسر-مادر» تربیت می‌شوند که بایستی امور مرتبط با خانه‌داری، همسرداری و فرزندآوری را فراگیرند و مسئولیت این امر، بیشتر بر عهده مادران است. به‌طور کلی، تعاریف فرهنگی موجود در ارتباط با ویژگی‌های مرد بودن (مردانگی‌ها) و زن بودن (زنانگی‌ها) در افغانستان از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و در ساختار جامعه ریشه دوانده است. عامل خانواده گسترده نیز این امر را تقویت می‌کند. چرا که، افراد در این‌گونه خانواده‌ها استقلال عمل ندارند و از مسیر هنجارها و سنت‌ها تخطی نمی‌کنند؛ تا اینکه نابهنجار تلقی نشوند. این سبک زندگی در تربیت فرزندان بسیار نقش دارد. به‌گونه‌ای که تنها والدین نیستند که اختیار تربیت فرزندان‌شان را دارند، بلکه بزرگان و پیران در تربیت و انتقال ارزش‌ها و جامعه‌پذیری، نقش اساسی دارند. در چنین ساختاری، ازدواج بر اساس ضرورت‌های اجتماعی است. به‌گونه‌ای که به‌جای اینکه در ازدواج، از یک انتخاب صحبت شود، از یک تعهد صحبت می‌شود. ازدواج یک ساختار سنتی است و بیشتر توسط خانواده‌ها ترتیب داده می‌شود و افراد تحت تأثیر عواملی چون: پویایی نسلی، تجربیات خانوادگی، ساختار خانواده و... قرار می‌گیرند. انباشت تاریخی هنجارهای جنسیتی و فرهنگی و رویکرد سنتی در ذهن بسیاری از خانواده‌های افغان و همچنین محافظه‌کاری در انحراف از هنجارهای غالب، به تداوم پدیده ازدواج زودهنگام دامن می‌زند. در تضاد با سنت‌ها و ارزش‌ها، عواملی چون مدرنیزاسیون، تغییرات و تحولات سریع اجتماعی، ورود اطلاعات از طریق رسانه‌های جمعی، نبود امنیت و... از جمله عواملی هستند که می‌توانند منجر به شکاف نسلی در حوزه ازدواج شوند. عواملی که ظهور و بروز آن در جامعه افغانستان اتفاق نیفتاده است. هرچند ممکن است تفاوت‌هایی میان مادران و دختران در زمینه وضعیت زنان و زندگی زناشویی وجود داشته باشد، ولی این تفاوت‌ها تا حد انقطاع و گسست نسلی نیست. شکاف نسلی به‌عنوان اختلاف در رفتار و نگرش جوانان و نسل قدیمی‌تر تعریف می‌شود که به تداوم فرهنگ یک جامعه از نسلی به نسل دیگر و فرایند اجتماعی شدن مربوط می‌شود. در جامعه افغانستان، جامعه‌پذیری چنان به‌خوبی انجام می‌گیرد که تداوم فرهنگی چون ازدواج زودهنگام مانع از شکاف نسلی می‌شود. گلاب در این‌باره چنین می‌گوید:

«مامانم اینجوری بود که می‌گفت: توی خونه کار کنی، خونه شوهر که می‌رید بیکاره

نباشید. نگو شما بیکاره‌اید. خب من الان که از پس این ۴ بچه بر میام، به‌خاطر این بود که مامانم سخت‌گیریم کرده بود. مامانم می‌گفت: کار خونه رو تمیز انجام بدید، سریع انجام بدید. یه وقتایی مامانم می‌گفت: داد نزن شوهرت داداشت نیستا. شوهرت، شوهرت، خواهرت نیستا. می‌گفت مرده، غرور داره. چون ما رو تربیت کرده بود. می‌دونست ما تربیت شده دست خودشم. می‌دونست چه جوریه. می‌گفت چیزی که می‌خواد برایش مهیا کن بگو بفرما (سفارش مادر در مورد شوهران) دلشو نشکن بی‌احترامیش نکن، حرفشو گوش کن. بدون اجازه‌ش جایی نرو. خیانت نکن پولشو تو خونه ضایع نکن. می‌گفت هر چی شوهرت می‌گه تو هیچی نگو».

تفاوت‌های طائفه‌ای در ازدواج‌ها

مقوله تفاوت‌های طائفه‌ای در ازدواج‌ها از مقولات فرعی، شامل: تفاوت نگرشی طائفه‌ها در امر ازدواج، اختلافات نسبی طائفه‌ای و منطقه‌بندی سکونتی (موزاییکی) اقوام افغانستانی بر ساخت شده است. منظور از تفاوت نگرشی طائفه‌ها در امر ازدواج، به‌طور خاص به معنی نگرش‌های جنسیتی متفاوت طائفه‌ها و اقوام در جامعه افغانستان است. به‌طور کلی، قومیت، نقش مؤثری در تعیین نگرش به نقش‌های جنسیتی دارد. همین ویژگی‌ها باعث شده که طیف متفاوتی از نگرش و انتظارات از نقش‌های مختلف در بین قومیت‌ها وجود داشته باشد. این تنوع قومیتی، بیانگر تنوع فرهنگی-هویت‌ی و در نتیجه تفاوت در نظام ارزش‌ها و هنجارها است. طبق یافته‌های پژوهش حاضر، برخی طائفه‌ها نگرش مطلوب‌تری نسبت به زنان و جایگاه آن‌ها دارند که این نوع نگرش، در امر ازدواج‌شان نیز مؤثر است. برخی طائفه‌ها نیز با اعمال برخی محدودیت‌ها و نگرش‌های سنتی‌تر، در رخداد ازدواج‌های زود هنگام و پیامدهای منفی آن نقش مهمی ایفا می‌کنند. وجود اختلافات نسبی و منطقه‌بندی بودن سکونت طوائف نیز می‌تواند بر این نتیجه صحه گذارد. گلپیز در این باره چنین می‌گوید:

«[طائفه‌ها] با هم فرق دارن. یکی با هم خونین، یکی نیستن. مثلاً هزاره‌ها، منطقه بامیان هستن. کلاً هزاره‌ها اونجا هستن. باهم هم هستن که قوم‌ها قاطی پاطی باشن ولی منطقه هم دارن. مثلاً ما که بودیم، افغانستان منطقه‌ای داشتیم که فقط شیعه‌ها اونجا بودن. خودشونم دوست داشتن جدا باشن. بعضی طایفه‌ها پولدارن، خلافاکارن. بعضیاشون [پول] ندارن. فرهنگشونم شاید فرق کنه. بعضیا شاید دخترشون رو بزرن درس بخونه، بعدم اگه دلش خواست ازدواج کنه، اگه نخواست ازدواج نکنه. بعضیا زود میدن دخترشون رو».

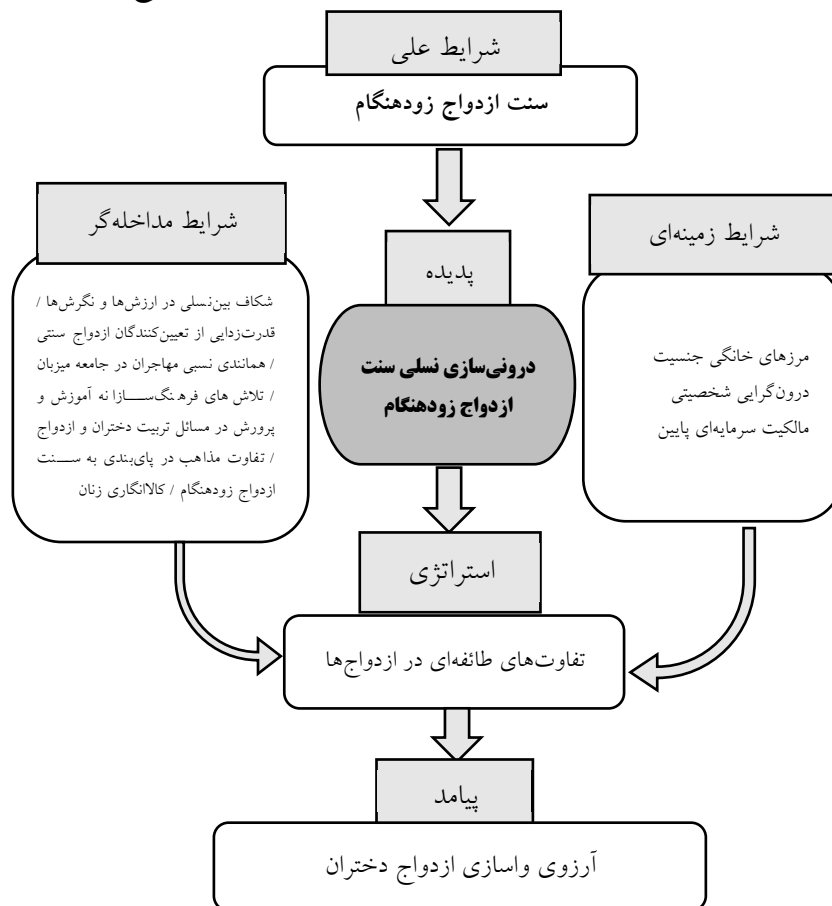
آرزوی واسازی ازدواج دختران

ما در این پژوهش به واسطه عامل جامعه‌پذیری در حوزه ازدواج، زمان ازدواج و نحوه انتخاب همسر، به مقوله اصلی آرزوی واسازی ازدواج دختران نیز دست یافتیم. این مقوله، از مقولات فرعی شامل: نارضایتی زنان از سنت ازدواج زودهنگام، پیامدهای منفی فردی/اجتماعی ازدواج زودهنگام و عدم تمایل به اختلاف سنی فاحش زنان و همسران‌شان بر ساخت شده است. طبق یافته‌های حاضر، چنین می‌توان گفت که بین خواست‌ها و علائق شخصی و هنجارهای پذیرفته‌شده فرهنگی، تفاوت‌های برجسته‌ای در حال ظهور و گسترش است. با توجه به گفته مشارکت‌کنندگان، می‌توان چنین دریافت که اختلافات در نظرات شخصی و هنجارهای فرهنگی، می‌تواند بیانگر تمایل به فاصله گرفتن تدریجی از وضعیت مرسوم و متعارف جامعه افغانستان در خصوص تصمیم‌گیری، هم در رابطه با شکل و نحوه انتخاب همسر و هم در رابطه با زمان‌بندی ازدواج باشد. به گونه‌ای که اکثر مشارکت‌کنندگان، در پاسخ به این سؤال که «دوست دارید دختران‌تان در چه سنی و به چه شکلی ازدواج کنند؟»، چنین پاسخ می‌دادند که «ما تمایل داریم فرزندان‌مان در سنین بالاتری بعد از گذراندن دوره‌های تحصیلی، حتی تحصیلات عالی، ازدواج کنند و در انتخاب همسر آزادانه تصمیم بگیرند». به نظر می‌رسد که نارضایتی زنان از پیامدهای منفی ازدواج‌های زودهنگام و ترتیب یافته و با اختلاف‌های سنی فاحش زوجین به نفع مردان (که در مورد برخی از مشارکت‌کنندگان صدق می‌کرد)، موجب گردیده که مادران، آرزوهای دست‌نیافتنی خود را در مورد فرزندان‌شان مطرح کنند. اما آیا این خواسته مادران در مورد زمان و شکل ازدواج فرزندان‌شان که در مصاحبه‌ها بیان شد، می‌تواند به واقعیت پیوندد یا در حد آرزو باقی خواهد ماند؟ به نظر می‌رسد ساختار سنتی جامعه افغانستان همچنان قدرت تعیین‌کنندگی بالایی دارد و بر همین اساس ما به مفهوم آرزوی واسازی ازدواج دختران پی خواهیم برد. طبق یافته‌ها، نسل سوم زنان مهاجر نیز ازدواج زودهنگام را تجربه کرده بودند و آنها فرزندان همان نسل دومی هستند که از ازدواج زودهنگام خود ناراضی بوده‌اند. آنها ازدواج در سنین پایین دختران خود را از روی جبر محیط و شرایط و علل اجتماعی و فرهنگی می‌دانستند و حتی خود در سنین پایین، دختران خود را به ازدواج درآورده‌اند. علاوه بر آن، همچنان مردان و پدران تصمیم‌گیرندگان اصلی در امر ازدواج دختران و فرزندان هستند، و زنان قدرت انتخاب و اختیار جهت تصمیم‌گیری اساسی‌ترین مسأله زندگی دختران‌شان را نداشته و از قدرت

تجزیه و تحلیل این‌گونه مسائل و تصمیمات عاجز بوده‌اند. طبق یافته‌ها، اما با بالاتر رفتن سن، ازدواج در سن بالاتر تبدیل به یک آرزو می‌شود. گلی در این باره چنین می‌گوید:

«دخترم هم شوهرش رو دوست نداره. شوهر دخترم هفت سال از من بزرگتره. هیچ کس نمی‌فهمه که من مادر دخترم. دخترم با شوهرش خیلی اختلاف سنی دارن. [در مورد ازدواج دخترم هم] من اینکارو نکردم. اون وقتی که دخترم رو [شوهر] دادن، ۸ سال ۹ سالش بود. [در مورد ازدواج دخترم هم] بابا و مامانم با شوهرم این کار رو کردن. منم خو نمی‌فهمیدم. من ۱۷، ۱۸ سالم بود و هیچی سرم نمی‌شد. الان دختر آخریم کوچیکه. هفت سالشه. این که میخوام الان ندمش [نمیخواهم زود ازدواج کند]. میخوام بزارم بزرگ بشه. من خودم حالا فهمیدم».

شکل ۱: مدل پارادایمی پژوهش: درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج



مدل پارادایمی تحقیق، نشان‌دهنده جریان فرآیندها و فعالیت‌هایی است که در بستر مطالعه اتفاق افتاده است. درواقع، مفاهیم و مقولات استخراج‌شده در مرحله کدگذاری محوری قرار گرفته و مدل پارادایمی پژوهش حاضر را شکل داده است. این مدل، متشکل از پنج بخش شرایط علی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها است. در مرکز مدل نیز پدیده مرکزی قرار دارد که فرایندها حول محور آن شکل می‌گیرند. پدیده مرکزی این پژوهش، «درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج» است. بدین معنا که بر اساس تحلیل داده‌های تحقیق، شرایط علی، زمینه‌ای و مداخله‌گر، برساخت‌دهنده مردسالاری هژمونیک هستند. پدیده‌ای که مشارکت‌کنندگان به‌طور عینی و ذهنی با آن درگیر هستند.

شرایط علی که برساخت‌دهنده درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج است، سنت ازدواج زودهنگام است. علت‌ها از اهمیت زیادی برخوردارند. چرا که با بررسی آن، درک درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج به لحاظ ذهنی و عینی صورت می‌گیرد. این عامل با ایجاد یک‌سری شرایط برای زنان افغانستانی، باعث می‌شود زنان درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج در جامعه و زندگی روزمره خود را درک کنند.

شرایط زمینه‌ای در بستری بروز پیدا می‌کند که کاملاً منوط به خود زنان و افراد است. که هم بر پدیده اثرگذار است و هم استراتژی‌های به‌کار گرفته زنان را شکل می‌دهند. این شرایط عبارتند از: ۱. مرزهای خانگی جنسیت ۲. درون‌گرایی شخصیتی و ۳. مالکیت سرمایه‌ای پایین. شرایط زمینه‌ای، بیشتر در سطح خرد مطرح هستند و توسط خود زنان و افراد وارد میدان‌های برساخت‌دهنده مردسالاری هژمونیک می‌شوند. حضور همیشگی زنان در خانه و عدم مشارکت فعال آنان در جامعه، به‌شکل درونی‌شدن خانه‌نشینی و ساختاری شدن این ایدئولوژی، خود را نشان می‌دهد. به‌صورتی که زنان از جایگاه و موقعیت اجتماعی خاصی بی‌بهره‌اند و فرصتی برای داشتن اقتدار و قدرت تأثیری‌گذاری در هر جنبه‌ای از زندگی را ندارند. خانه‌نشینی آنان را در شرایطی قرار می‌دهد که با پابندی به سنت ازدواج زودهنگام و انتقال آن به نسل‌های بعد از طریق یادگیری اجتماعی به تداوم این سنت بپردازند. همچنین، درون‌گرایی شخصیتی و به‌تبع آن نداشتن تأثیرگذاری در تغییرات هنجاری، حتی در سطح خرد و فردی، به‌منزله نشانه‌های فردی در ایجاد شکل‌گیری پدیده درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج است.

شرایط مداخله‌گر، علاوه بر اینکه خارج از اختیارات زنان و افراد منجر به درونی‌سازی سنت

ازدواج می‌شود، بر استراتژی‌های کاربردی آنان برای مقابله با درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج، اثرگذارند. این شرایط عبارتند از: ۱. شکاف بین‌نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌ها، ۲. قدرت‌زدایی از تعیین‌کننده‌های ازدواج سنتی، ۳. همانندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان ۴. تلاش‌های فرهنگ‌سازانه آموزش و پرورش در مسائل تربیت دختران و ۵. تفاوت مذاهب از نظر پای‌بندی به سنت ازدواج. شکاف بین‌نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌ها، به‌عنوان عاملی است که خارج از اختیار خود زنان قرار دارد و می‌تواند ارزش‌ها و نگرش‌های سنتی را تعدیل نموده و در تضعیف درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج، مؤثر باشد. همچنین، قدرت‌زدایی از تعیین‌کننده‌های ازدواج سنتی در اثرگذاری بر پدیده درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج، نقش مداخله‌گر را دارد. عواملی چون شهرنشینی و ازدواج برون‌همسری و همچنین همانندی نسبی مهاجران در جامعه میزبان از جمله مصادیق دیگری است که می‌تواند به تضعیف پدیده مرکزی «درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج» منجر می‌شود. شرط مداخله‌گر دیگر که می‌تواند در تثبیت و تقویت یا تضعیف تداوم نسلی در حوزه ازدواج زود هنگام به‌واسطه یادگیری اجتماعی نقش داشته باشد، عدم تلاش‌ها و یا تلاش‌های فرهنگ‌سازانه آموزش و پرورش در مسائل تربیتی دختران است. در اینجا، به‌طور مشخص منظور از آموزش و پرورش، آموزش همگانی یا همان مدرسه است که اگر سنت و هنجارهای ساختاری جامعه اجازه می‌داد، تا دختران از فرصت‌های آموزشی و تربیتی استفاده کنند، می‌توانست در اصلاح و تغییرات اصلاحی اجتماعی تأثیرگذار باشد. علاوه بر مدرسه که یکی از مجاری جامعه‌پذیری است، دین و مذهب نیز به‌عنوان یکی از شرایط مداخله‌گر می‌تواند در پدیده مرکزی پژوهش حاضر مؤثر باشد. بدین‌شکل که طبق گفته مشارکت‌کنندگان، برخی مذاهب نگاه تشویقی به ازدواج زود هنگام و برخی دیگر به این پدیده با نگاه معتدل‌تری نگریده‌اند و مذاهب در حوزه ازدواج، زمان یا شکل آن و به‌طور کلی، مباحث مربوط به زنان و وضعیت آنها، در همه زمینه‌ها نگرش و دید نسبتاً متفاوتی دارند که این عامل خارج از حوزه اختیارات مشارکت‌کنندگان است و نقش یک عامل مداخله‌گر را ایفا می‌کند.

راهبرد کنش/واکنش مشارکت‌کنندگان در مقابل پدیده درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج، به‌صورت گزینش طائفه‌ای در امر ازدواج، خود را نشان می‌دهد. طبق یافته‌ها، مشخص است تفاوت‌هایی در نگرش طوائف به ازدواج زود هنگام و جنسیت وجود دارد. لذا، زنان جهت مقابله با پدیده درونی‌سازی نسلی، سنت ازدواج، استراتژی گزینش طائفه‌ای را برمی‌گزینند. به‌گونه‌ای

که خانواده می‌تواند سنت و سبک خانوادگی و به‌طور مشخص، ازدواج را، از طائفه‌ای الگوبردای کند که در مورد ازدواج، زمان و شکل آن، نگرش معتدل‌تری داشته باشد. این موضوع، دست‌کم می‌تواند از تقویت چنین هنجارهای ساختاری ازدواج جلوگیری به‌عمل آورد.

پیامدها نتیجه استراتژی‌های کنش/واکنش در مقابل پدیده مرکزی (درونی‌سازی نسلی سنت ازدواج)، شرایط زمینه‌ای و شرایط مداخله‌گر هستند. پیامد در این مدل پارادایمی، به‌صورت «آرزوی واسازی ازدواج دختران» خود را نشان داد. این راهبرد به این امر اشاره دارد که زنان مشارکت‌کننده، برای ازدواج دختران خود به مواردی اشاره می‌کنند که خود از آن بی‌بهره بوده‌اند و آن را برای فرزندان‌شان مطرح می‌کنند، که به‌نظر، بهتر است بگوییم آرزوهایی برای فرزندان‌شان دارند. چراکه، زنان به‌واسطه نارضایتی از زمان و شکل ازدواج خود و پیامدهای آن، خواهان ازدواج دیرتر دختران‌شان هستند و هرآنچه خود بدان دست نیافتند، را برای دختران خود طلب می‌کنند. مطرح کردن عنوان آرزو ناشی از ساختار سنتی جامعه است که با وجود تمایل زنان به عدم تکرار سرنوشت خود برای فرزندان‌شان، بعید به‌نظر می‌رسد که این خواسته‌ها بدین‌شکل ایده‌آل عملی شود. ساختار سنتی جامعه به سهولت اجازه تغییرات اجتماعی، به‌ویژه در حوزه ازدواج را نخواهد داد.

بحث و نتیجه‌گیری

ازدواج زود هنگام در جامعه سنتی افغانستان درحالی رخ می‌دهد که حقوق عرفی و هنجارهای اجتماعی، نقشی غالب در این زمینه دارد. در جامعه افغانستان، این پدیده به شکل گسترده‌ای رواج دارد. به‌گونه‌ای که طبق عرف رایج، رسیدن به سن بلوغ، شرط ازدواج است و ازدواج زود هنگام یک هنجار اجتماعی و بر اساس ضرورت‌های فرهنگی رخ می‌دهد. در این شرایط، دختران قدرتی در انتخاب همسر و زمان ازدواج خود ندارند. ازدواج زود هنگام در زنجیره نابرابری جنسیتی، تحت تأثیر توقعات اجتماعی، هنجارهای کلیشه‌ای جنسیتی، خشونت‌های فرهنگی، فقر و... به‌عنوان یک الگوی سنتی زناشویی در میان افغانستانی‌ها و حتی مهاجران افغان در جامعه میزبان تداوم یافته است. انباشت تاریخی هنجارهای فرهنگی-جنسیتی و سنت در ذهن افغانستانی‌ها و همچنین محافظه‌کاری در قبال انحراف از هنجارهای ساختاری غالب، به تثبیت پدیده ازدواج زود هنگام منجر شده است. در این ساختار، نقش مادری و همسری

برای زنان به‌عنوان یک وظیفه تلقی، و زندگی زنان در زندگی زنانه و خانه‌داری و مادری خلاصه می‌شود. براین اساس، یکی از علل ازدواج زودهنگام، انباشت تاریخی و فرهنگی و به‌طور خاص، فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی است که از نسلی به نسل بعد تداوم یافته است. به‌نحوی که مشارکت‌کنندگان در پژوهش حاضر، زنان نسل دوم بوده‌اند، که مادران‌شان و خودشان تجربه ازدواج در سنین پایین را داشته‌اند و جالب آنکه، در برخی موارد، شاهد ازدواج زودهنگام زنان نسل سوم نیز بوده‌ایم. اما یافته‌های تحقیق، در عین حال، جابجایی در افق‌های ذهنی و نگرشی پاسخگویان را نیز نسبت به آنچه در زندگی گذشته خود و فرزندان‌شان تجربه کرده‌اند، منعکس می‌کند. به‌گونه‌ای که مادران نسل دومی نیز با ابراز نارضایتی از ازدواج زودهنگام خود و نیز دختران‌شان، گویی ازدواج در سنین بالاتر و بهبود وضعیت دختران در امور اجتماعی و فرهنگی را همچون آرزویی در ذهن می‌پروراندند. در چنین شرایطی، گرچه ازدواج زودهنگام ممکن است در گذر زمان به تدریج با مقاومت‌ها و در نتیجه تغییراتی مواجه شود، اما سنت‌های نیرومند و ارزش‌های درونی شده‌ای که در گذشته ریشه دارند، همچنان فعالانه نقش ایفا می‌کنند. با این اوصاف، می‌توان چنین تکرار سرنوشت و به‌عبارتی، به ارث رسیدن چنین ازدواج‌هایی را محصول پایداری و استمرار فرایندهای جامعه‌پذیری نسلی و جنسیتی دانست. در واقع، چگونگی فرایند جامعه‌پذیری و موقعیت زنان، به‌عنوان همسر و مادر، نگرش مربوط به زنانگی و مردانگی را به نسل بعد منتقل می‌کند. در چنین جریانی، دختران در خانواده‌هایی تربیت می‌شوند که شاهد ازدواج زودهنگام مادران‌شان، از دست رفتن فرصت رشد مادران، درگیر شدن مادران در کارهای روزمره، عدم نقش مادران در تصمیم‌گیری‌های اساسی زندگی، در معرض قرارگرفتن مادران در محدودیت‌های نظام مردسالاری خانواده، خشونت و... هستند. بنابراین، نقش جنسیتی خود را متناسب با قواعد و هنجارهای این نظام می‌آموزند و به این شیوه، ازدواج زودهنگام از نظر اجتماعی و به‌صورت نسلی بازتولید می‌گردد.

طبق گفته تورنتون و یانگ-دیمارکو (۲۰۰۱) نگرش‌های سنتی به نقش‌های جنسیتی منجر به گسترش نابرابری در سطوح مختلف زندگی می‌شود که خشونت‌های خانگی علیه زنان، افسردگی، کیفیت پایین زندگی فردی، خانوادگی و به‌طورکلی، نارضایتی از زندگی و آرزوی واسازی ازدواج دختران توسط مادران نسل دوم را در پی دارد. لذا خانواده به‌عنوان اولین و اصلی‌ترین مجاری جامعه‌پذیری به ایدئولوژی خانه‌نشینی دامن زده که برای زنان نقش‌های اصلی

خانه‌داری و همسرداری و اطاعت‌پذیری از مردان را در خانه متصور می‌شود. در چنین فضا و بستری، دختران از ابتدا در ساختار خانواده پدری می‌آموزند که حق انتخاب ندارند. از جهتی به‌علت سن پایین، عدم آگاهی و در نتیجه فقدان شکل‌گیری هویت و استقلال کودک، از قدرت ناچیزی در تصمیم‌گیری‌ها برخوردارند. این دختران پس از ازدواج نیز در فرایند جامعه‌پذیری که مردان آن را اداره می‌کند، اطاعت کردن را درونی می‌کنند. این نتیجه با نظریه رشد روانی-اجتماعی اریکسون (۱۹۶۳) مطابقت دارد که زنان پس از ازدواج زودهنگام به انزوا دچار می‌شوند. چراکه دوران نوجوانی به‌درستی و در مسیر طبیعی طی نشده است و فرایندهای جامعه‌پذیری سالم همچون مدرسه که برای رشد مهارت‌های اجتماعی و یادگیری‌های اجتماعی ضروری است، به‌علت باورهای فرهنگی و به‌تبع آن ازدواج زودهنگام، نادیده گرفته شده است. به‌طورکلی، شیوه جامعه‌پذیری جنسیتی با میزان نابرابری جنسیتی رابطه مستقیمی دارد و همین امر، منجر به نابرابری جنسیتی به زیان زنان شده است که این موضوع با یافته‌های بخارایی (۱۳۹۴: ۷۹) و نظریه‌های جامعه‌پذیری جنسیتی (کوهلبرگ^۱، ۱۹۶۶؛ میلر^۲، ۲۰۱۱؛ جنسن و مارتین^۳، ۲۰۱۸) مطابقت دارد.

شهرنشینی، مهاجرت‌های داخلی و خارجی، امکانات زندگی، آموزش و پرورش، تغییرات اشکال خانواده، برون‌همسری، نقش قومیت‌ها، مذهب، رسانه و... از جمله جریاناتی هستند که می‌توانند در فرایند همسرگزینی، نقش اساسی ایفا کنند. این عوامل به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، از مجاری جامعه‌پذیری محسوب می‌شوند که موجب تقویت یا تضعیف پدیده ازدواج زودهنگام می‌شوند. به‌گونه‌ای که مهاجرت و تأثیرات آن بر انطباق نسبی مهاجران در جامعه میزبان، به‌ویژه برای مهاجران نسل دوم که مراحل اساسی اجتماعی شدن را در جامعه مقصد تجربه کرده بودند، در مقایسه با والدین و هم‌تایان خود در جامعه مبدأ می‌تواند وضعیت اجتماعی بهتر و نزدیک‌تری به اکثریت جامعه مقصد داشته باشد و از جمله مؤلفه‌های تضعیف‌کننده ازدواج‌های زودهنگام دختران باشد که این موضوع با یافته‌های محمودیان (۱۳۸۶) همخوانی دارد. همچنین برخی از این عوامل ناشی از نوسازی هستند و طبق نظریه پیتر سی اسمیت (۱۹۸۰) می‌توانند افزایش

-
1. Kohlberg
 2. Miller
 3. Gansen and Martin

اختیارات افراد و دختران را در گزینش همسر و زمان ازدواج تحت تأثیر قرار دهند. عوامل و زمینه‌های فرهنگی نیز که روی دوم سکه است، همچون: خانواده گسترده و هسته‌ای، برون‌همسری و درون‌همسری، فرهنگ محلی و قومی، دین و رسوم و سنت‌های فرهنگی، در پیدایش، تقویت یا تضعیف پدیده ازدواج زود هنگام مؤثر است. براساس تئوری سنخ‌های ایده‌آل «ماکس وبر»، ازدواج به‌عنوان یک هدف ارزشی، عاطفی و سنتی در جامعه افغانستان مطرح است که می‌تواند عاملی برای تقویت سنت‌ها، پای‌بندی به هنجارها و بازتولید آن، تبعیت از انتظارات جامعه، حفظ هویت جامعه، نابرابری‌های جنسیتی، حفاظت از دختران و... باشد. گویی براساس نظریه پارسونز، نظام اجتماعی سنتی، درصدد حفظ الگو و بقا است. چراکه، این نظام اجتماعی بایستی خود را براساس نظام ارزش‌های فرهنگی فراگیر (مانند خانواده و مذهب) که توافق و اجماع عمومی بر پایه آن استوار شده است، نگاه دارد و الگوهای فرهنگی را احیا و تداوم بخشد. لذا پایین بودن سن ازدواج در این جامعه و با این رویکرد که ازدواج زودتر، بهتر و آسیب‌های اجتماعی کمتر است، باعث می‌شود الگوهای فرهنگی حفظ شوند و از طریق فرایند جامعه‌پذیری، نهادینه و درونی شوند و زمینه را برای انسجام و بقای جامعه سنتی فراهم آورد. تثبیت این سنت‌ها و الگوها و انتقال و اشاعه آن از نسلی به نسل دیگر، به تداوم هنجارهای اجتماعی ازدواج منجر شده است. به گونه‌ای که تخطی فرد از این هنجارها، برجسب‌زنی، طرد از خانواده و جامعه را موجب می‌شود. بهتر است در پایان به نظریه ازدواج «فرهنگی» و «نهادی» جسی برنارد نیز استدلال کنیم که نفس ازدواج، به‌خودی خود آسیب‌رسان و موجب انقیاد زنان نیست؛ بلکه کیفیت ازدواج و شرایط آن است که می‌تواند مضر و به‌طورخاص برای زنان و حتی پسران پیامدهای منفی به‌همراه داشته باشد.

منابع

- ابراهیمی، حبیب و سیروس فخرایی (۱۳۹۲). بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با ازدواج زودرس در شهرستان نغده، *مطالعات جامعه‌شناسی*، سال ۶، شماره ۲۱، صص: ۹۳-۱۱۰.
- احمدی، وکیل و انیس رضایی (۱۳۹۴). بررسی پیش‌رسی ازدواج در استان‌های کشور در طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، *فصلنامه جمعیت*، سال ۲۲، شماره ۹۳ و ۹۴، صص: ۸۳-۹۶.
- اسمیت، دبیراج (۱۳۸۷). *تصامیم، علایق و تنوع: رسوم ازدواج در افغانستان*، گزارش ارائه شده توسط

۲۱۲ دوفصلنامه مطالعات جمعیتی، دوره ۵، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸

واحد تحقیق و ارزیابی سلسله نشریات موضوعی کمیسیون اروپا.

افتخارزاده، سیده زهرا (۱۳۹۴). تجربه زیسته زنان در ازدواج زودهنگام، *پژوهشنامه مددکاری اجتماعی*، دوره ۱، شماره ۳، صص: ۱۵۶-۱۰۸.

اینگلهارت رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه: مریم وتر، تهران: انتشارات کویر.

اینگلهارت، رونالد و پل. آر. آبرامسون (۱۳۷۸). امنیت اقتصادی و دگرگونی ارزشی، (ترجمه: شهناز شفیع‌خانی) *نامه پژوهش فرهنگی*. شماره ۱۴ و ۱۵. صص: ۱۰۵-۵۹.

بخارایی، احمد (۱۳۹۴). تحلیلی بر عوامل فرهنگی-اجتماعی موثر بر نابرابری جنسیتی (مطالعه زنان متأهل ۲۰ تا ۴۹ ساله شهر اصفهان، *مطالعات توسعه اجتماعی-فرهنگی*، دوره ۴، شماره ۳، صص ۸۲-۵۹.

پارسونز، تالکوت (۱۳۶۳). ساختار اجتماعی خانواده، در مبانی و رشد جامعه‌شناسی، نوشته جی، اچ، آبراهام، (ترجمه حسن پویان)، تهران: چاپخش.

پین، مالکوم (۱۳۹۱). نظریه نوین مددکاری اجتماعی، مترجم: طلعت اللهیاری، تهران: دانژه.

حسینی، حاتم (۱۳۹۱). «تفاوت‌های قومی در رفتارهای ازدواج زنان و نگرش آنها نسبت به ازدواج دختران در شهرستان ارومیه، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، دوره ۵، شماره ۹، صص: ۲۸-۷.

حسینی، حاتم و مریم گراوند (۱۳۹۲). سنجش عوامل مؤثر بر شکاف رفتار و نگرش زنان به سن مناسب ازدواج در شهر کوه‌دشت، *زن در توسعه و سیاست*، دوره ۱۱، شماره ۱، صص: ۱۱۸-۱۰۱.

ساروخانی، باقر، ناهید حسینی و سیدمحمد سیدمیرزایی (۱۳۹۷). واکاوی دلالت‌های معنایی ازدواج نزد جوانان (مطالعه موردی جوانان مجرد ساکن شهر تهران سال ۱۳۹۶، *زن در توسعه و سیاست*، دوره ۱۶، شماره ۲، صص: ۲۷۰-۲۴۳.

سعیدی، سعیده (۱۳۹۶). بررسی مردم‌نگارانه پدیده ازدواج زودهنگام در میان مهاجران افغان (قوم هزاره) در دو شهر هامبورگ (آلمان) و تهران (ایران)، *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، دوره ۷، شماره ۱، صص: ۷۳-۹۳.

سگالین، مارتین (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، (ترجمه: حمیدالیاسی)، تهران: نشر مرکز.

برهمکنش درونی شدن ازدواج زود هنگام و مقاومت‌های پیش‌روی آن ... ۲۱۳

صادقی، رسول (۱۳۸۵). ویژگی‌های جمعیتی مهاجران خارجی در ایران در سرشماری ۱۳۸۵، گزیده مطالب آماری، سال ۲۰، شماره ۱، صص ۷۳-۴۱.

صفوی، حنا و ماه‌گل مینایی (۱۳۹۴). تجربه زیسته دختران نوجوان در نقش همسر (مطالعه ازدواج زود هنگام دختران آران و بیدگل)، ویژه‌نامه پژوهش‌نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۶، شماره ۱، صص: ۸۷-۱۰۶.

عباسی شوازی، محمدجلال و رسول صادقی (۱۳۸۸). تفاوت‌های بومی-مهاجر و ازدواج در ایران: مطالعه مقایسه‌ای رفتارهای ازدواج مهاجران افغان با ایرانی‌ها، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، دوره ۴، شماره ۸، صص: ۳۷-۱۰.

عسکری ندوشن، عباس، محمدجلال عباسی شوازی و رسول صادقی (۱۳۸۸). مادران، دختران و ازدواج در شهر یزد (تفاوت‌های نسلی در ایده‌ها و نگرش‌های ازدواج در شهر یزد، مطالعات راهبردی زنان، سال ۱۱، شماره ۴۴، صص: ۳۶-۷.

عسکری ندوشن، عباس، محمدجلال عباسی شوازی، و مریم پیری محمدی (۱۳۹۵). سن ایده‌آل ازدواج و عوامل تعیین‌کننده آن در شهر یزد. فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، دوره ۱۹، شماره ۷۳، صص: ۶۳-۳۵.

فلیک، اووه (۱۳۸۷). درآمدی بر تحقیق کیفی، (مترجم: هادی جلیلی)، تهران: نشر نی.

کاظمی‌پور، شهلا (۱۳۸۳). تحول سن ازدواج در ایران و عوامل جمعیتی موثر بر آن، پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۳.

کرسول، جان دیلو (۱۳۹۱). پوشش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد (روایت‌پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد، قوم‌نگاری، مطالعه موردی)، (مترجمان: حسن دانایی‌فرد و حسین کاظمی)، تهران: صفار: اشراقی.

کنعانی، محمدامین (۱۳۸۵). پیوند سنت و نوسازی در افزایش سن ازدواج: نمونه ایرانیان ترکمن، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، سال ۱، شماره ۱، صص: ۱۲۶-۱۰۴.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی، (مترجم: منوچهر صبوری)، تهران: نشر نی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۸). پیامدهای مدرنیت. (ترجمه: محسن ثلاثی)، تهران: نشر مرکز.

مجدالدین، اکبر (۱۳۸۶). بررسی دلایل و آثار افزایش سن ازدواج دختران روستایی در آشتیان، پژوهشنامه

علوم انسانی: شماره ۵۳، صص: ۳۸۶-۳۷۵.

محمدپور، احمد (۱۳۹۳). روش تحقیق کیفی ضد روش، جلد ۱ و ۲، تهران: جامعه‌شناسان.

محمودیان، حسین (۱۳۸۳). سن ازدواج در حال افزایش: بررسی عوامل پشتیبان، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۴، صص: ۲۷-۵۳.

محمودیان، حسین (۱۳۸۶). مهاجرت افغان‌ها به ایران: تغییر در ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی و انطباق با جامعه مقصد، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، شماره ۴، صص ۶۹-۴۲.

مطیع، ناهید (۱۳۷۸)، فمینیسم در ایران در جستجوی یک رهیافت بومی، بولتن مرجع (۴): گزیده مقالات و متون درباره فمینیسم، تهران: الهادی.

مظفریان، رایحه (۱۳۹۴). حلقه (نگاهی به ازدواج زودهنگام در ایران)، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

نیازی، محسن، محسن شاطریان و الهام شفائی مقدم (۱۳۹۴). بررسی نقش عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی موثر در نگرش منفی به ازدواج (مطالعه موردی شهروندان شهرستان کاشان)، جامعه‌پژوهی فرهنگی، سال ۶، شماره ۲، صص: ۹۱-۶۷.

هام، مگی (۱۳۸۲)، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، (مترجم: نوشین احمدی خراسانی و دیگران)، تهران: توسعه.

هومینفر، ل. (۱۳۸۲). تحول جامعه‌پذیری جنسیتی، پژوهش زنان، سال ۳، شماره ۷، صص ۱۱۳-۸۹.

Abbasi-Shavazi, M. & Sadeghi, R. & Jamshidiha, G. (2012). "Marriage and Family Formation of the Second-Generation Afghans in Iran: Insights from a Qualitative Study", the Center for Migration Studies of New York, IMR Volume 46 Number 4 (Winter 2012):828-860

Axinn, W.G., M.E. Clarkberg, & A. Thornton (1994). "Family Influences on Family Size Preferences", *Demography*, 31: 65-79.

Bandura, A., (1977). *Social Learning Theory*, Englewood Cliffs: Prentice Hall.

Bauer, J. (1984). "New Models and Traditional Networks: Migrant Women in Tehran." In J. T. Fawcett, S. Khoo, and P. Smith (eds). *Women in the Cities of Asia: Migration and Urban Adaptation*. Boulder, Colorado: Westview Press.

Bauer, J. (1985). "Demographic Change, Women and the Family in a Migrant Neighborhood of Tehran" In A. Fathi (ed.) *Women and the Family in Iran*. Leiden, Netherlands: E.J. Brill. pp: 158-186.

Bernardi, L. (2003). "Channels of Social Influence on Reproduction", *Population*

Research and Policy Review, 22: 427-555.

- Bourdieu, P. (1984) *Distinction: A Social Critique on the Judgment of Tastes*. London: Rutledge.
- Erikson, E.H. (1963). *Childhood and Society*, (2nd ed.). New York: Norton.
- Friedl, E. (2003). "Tribal Enterprises and Marriage Issues in Twentieth-Century Iran", In B. Doumani (ed). *Family History in the Middle East: Household, Property and Gender*. New York: State University of New York. (Pp: 151-170).
- Gansen, H. M. and K. A. Martin (2018). "Becoming Gendered", in B. J. Risman, C, M Froyum & W. J. Scarborough (eds.), *Handbook of the Sociology of Gender*, (pp: 83-95), 2nd edition, Springer International Publishing AG.
- Giddens, A. (1990). *The Consequences of Modernity*, Stanford University Press, Stanford.
- Good, W. (1963). *World Revolution and Family Patterns*. London: Free Press of Glencoe.
- Hajnal, J. (1965). "European Marriage Patterns in Perspective", In D.V. Glass & D.E. Eversley (ed.s) *Population in History*. Chicago: Aldine PublishingCo. pp. 101-143.
- Kohlberg, L. (1966). A cognitive-developmental analysis of children's sex-role concepts and attitudes. In E. E. Maccoby (Ed.), *The Development of Sex Differences* (pp. 82-173). Stanford, CA: Stanford University Press.
- Lindsey, L.L., & Christy, S. (2011). *Gender roles: A Sociological Perspective*. Pearson Prentice Hall.
- Mensch, Barbara, Susheela Singh, and John B. Casterline (2005). Trends in the timing of first marriage among men and women in the developing world , Policy Research Division Working Paper no. 202. New York: Population Council. Version of record: <https://doi.org/10.17226/11524>
- Miller, P. H. (2011). *Theories of Developmental Psychology*. New York: Worth Publishers.
- Moore, Melanie (1999). Value Structures and Priorities of Three Generations of Japanese Americans, *Sociological Spectrum* 19(1): 119-32.
- Singh, S. and R. Samara. 1996. Early marriage among women in developing countries, *International Family Planning Perspectives*, 22(4): 148-157
- Smith, D.J (2009). *Decisions, Desires and Diversity: Marriage Practices in Afghanistan*, Afghanistan Research and Evaluation Unit Issues Paper Series.
- Smith, P.C. (1980). Asian marriage patterns in transition, *Journal of Family History*, 5(1): 58-97.
- Soehl, T. & Yahirun, J. (2011). Timing of Union Formation and Partner Choice in Immigrant Societies: The United States and Germany, *Advances in Life Course*

Research 16(4): 205-216.

The Asian Forum of Parliamentarians on Population and Development [AFPPD], (2012). Child Marriage in Southern Asia Context: Policy Options for Action' Available at: https://reliefweb.int/sites/reliefweb.int/files/resources/Child_Marriage.pdf

The Government of the Islamic Republic of Afghanistan (2018) Child Marriage in Afghanistan: Changing the Narrative, Commissioned by MoLSAMD and Supported by UNICEF Afghanistan.

Thornton, A. & L. Young-DeMarco (2001). Four Decades of Trends in Attitudes toward Family Issues in the United States: The 1960s Through the 1990s, *Journal of Marriage and Family*, 63(4): 1009–1037.

UNFPA (2012). *Marrying Too Young: End Child Marriage*. UNFPA: New York, Available at: <https://www.unfpa.org/sites/default/files/pub-pdf/MarryingTooYoung.pdf>

UNICEF (2016). Report on the Expert Group Meeting on the Evidence Base for Accelerated Action to End Child Marriage in South Asia. 26 to 28, September, 2016 Bangkok, Thailand Available at: <https://www.unicef.org/rosa/media/1351/file>

UNICEF (2019). Child Marriage, UNICEF Global Data, Available at: https://data.unicef.org/wp-content/uploads/2017/11/Child-marriage-database_Oct-2019.xlsx

United Nations Population Division (2017), *World Marriage Data-2017*, online available at: <https://www.un.org/en/development/desa/population/theme/marriage-unions/WMD2017.asp>

The Interaction of Early Marriage Internalization and Resistance against It: The Case of Second Generation Afghan Migrant Women in Yazd, Iran

Ali Ruhani¹, Abbas Askari-Nodoushan², Zahra Ghoroghchian³

Abstract

The present paper aims to study the socialization and internalization of early marriage among Afghan migrant women living in Yazd. The study has been conducted through a qualitative approach and grounded theory method. Data were collected among 20 Afghan migrant women living in Yazd through in-depth interviews. Findings show that early marriage occurs in a context where the tradition of early marriage is transmitting from one generation to the next one through social learning, and this phenomenon is made by issues such as generational homogeneity in marriage, and the significant role of mothers in education of children and the values transmission. So that the time and the form of marriages, do not show significant generation difference due to the dominance of traditional-social thoughts and socialization as a factor has also contributed to its stabilization. However, these women, due to their experience of early marriage and the relative dissatisfaction with it, looking for their unattainable desires and demands for their children in an utopian future. Early marriage may gradually change over time as a result of mental and attitudinal shifts, however, social values and past-rooted traditions continue to play an active role in intergenerational reproduction of early marriage.

Keywords: Socialization, Early marriage, Afghanistanian women, Grounded Theory, Yazd.

1. Assistant Professor, Faculty of Social Sciences, Yazd University. E.mail: aliruhani@yazd.ac.ir

2. Associate Professor, Faculty of Social Sciences, Yazd University, (Corresponding Author). E.mail: aaskarin@yazd.ac.ir

3. M.A Student in Demography, Yazd University. E.mail: zghoroghchiyan@yahoo.com

An Investigation on Adaptation of Afghan Immigrant Students Living in Shiraz City

Roghayeh Khusravi¹, Razieh Bahadori², Fatemeh Geravand³, Aliyar Ahmadi⁴

Abstract

The schools' environment and educational curriculum are considered to be the most important mechanisms available to increase the cultural adaptation of immigrant students. To this end, an attempt has been made in this study to analyze and clarify the adaptation of Afghan immigrant students. The data of the study was adapted from a survey conducted in Shiraz, in which 380 Afghan students aged 13 to 18 were selected using multi-stage cluster sampling. The findings showed that there was a significant relationship between adaptation and the variables of discrimination, satisfaction, sense of belonging to Iran, acceptance of the host community, parental emphasis on indigenous culture, national identity and mother's birthplace. The results of the regression model also showed that the variables of parental emphasis on indigenous culture, national identity, sense of belonging to Iran, satisfaction and mother's place of birth are the main determinants of adaptation. On the basis of the findings, it can be concluded that in line with efforts to reduce discrimination in the school environment, implementing educational programs to help better understanding of the culture of host community and increasing the interaction of immigrants with non-immigrants can contribute to greater adaptation of immigrants.

Keywords: Acculturation, Migrants, Afghanistanian students, Satisfaction, Discrimination, National identity.

1. Assistant Professor in Social Work, Shiraz University. E.mail: roghayeh.khosravi@gmail.com

2. M.A in Demography, Shiraz University. E.mail: r_bahadori110@yahoo.com

3. Ph.D Student in Sociology, Shiraz University. E.mail: fg.sociology2015@gmail.com

4 . Associate Professor in Demography, Shiraz University, (Corresponding Author). E.mail: ahmadi.aliyar@gmail.com

The Influencing Factors of Income Inequality in Iran with Emphasis on the Role of Migration and Urbanization

Mohammadtaher Ahmadi Shadmehri¹, Ebrahim Ghaed², Mozghan Moradi³

Abstract

The purpose of this article is to investigate the factors affecting the inequality of income distribution in Iran with emphasis on the role of migration and urbanization during the period 1695-1695. For this purpose, the data of the Time Series Database (Country Censuses, International Transparency Site) and the World Bank have been used. For this analysis, Vector Autoregressive Model, Johansson-Juselius method and Vector Error Correction Model have been employed. Regarding to results, the effect of the variables' coefficients is coincident based on the theoretical foundations and statistically significant. Also the coefficient of the error correction method indicates that about 0.62 of the short-term imbalance is adjusted in each period to achieve the long-term equilibrium. Further, on the one hand, in the long run, one percentage increase in the GDP and literacy rates, respectively leads to 0.78 and 1.87 percentage decrease in the income inequality and on the other hand, a one percentage increase in the corruption, inflation, unemployment rate, urbanization rate and migration rate, leads to 2.3, 1.17, 1.53, 2.78, and 4.38 percentage increase in the income inequality, respectively. Hence, from among the mentioned variables, the effect of migration rates on income inequality is greater than for other variables.

Keywords: Urbanization, Migration, Income inequality, Vector Error Correction Model and Johansson-Juselius Method.

1. Associate Professor in Economics, Ferdowsi University of Mashhad, (Corresponding Author). E.mail: Shadmehri@um.ac.ir

2 . Ph.D Student in Monetary Economics, Ferdowsi University of Mashhad. E.mail: ebrahimghaed@mail.um.ac.ir

3 . MS.c in Economic Systems Planning, Shahrood University of Technology. E.mail: mozhgan.m71@gmail.com

The Affect of Population Aging on Income Inequality in Iran

Soheila Parvin¹, Shole Bagheri Pormehr², Fatemeh Pagard Alishahi³

Abstract

An increase in life expectancy was due to scientific advances in the health sector, which began with the developed economies and quickly had repercussions in developing countries. From among the results of such development, was an increase in population and changes in population age structure towards older ages. Population aging will have significant impact on macro-economic factors including income distribution. This study evaluates the impact of the age structure on the income distribution, over the period of 1985 to 2015 in Iran. The “Gini coefficient decomposition” based on household expenditure (income) in urban and rural areas shows that; with increasing age of the head of the households, income inequality increases. Thus, even if other influential forces on inequality, such as inflation, economical recession, etc. are stopped, the populations aging could be a potential factor for the future growth of inequality and poverty. Hence, for an economy which has an unequal pattern in income distribution, and experiencing a rapid population transition, the population ageing can be an important challenge in the policy making of economic growth.

Keywords: Ageing, Income inequality, Gini coefficient, Economic policies, Protection policies.

1 . Professor in Economics, Alameh Tabatabaei University, (Corresponding Author). E.mail: sparvin2020@hotmail.com

2. Associate Professor in Economics, Khatam University. E.mail: sh.bagheripormehr@khatam.ac.ir

3. Master of Science, Khatam University. E.mail: f_alishahi92@yahoo.com

A Qualitative Study of Gender Differences in Ageing Experience in Tehran City

Shiva parvaei¹

Abstract

This research presents a narration of gender differences in elderly to understand multiple experiences using a critical and feminist gerontology theory. The qualitative method using semi-structured interview technique was used and the voice and narration of elderlies in Tehran was listened (42 elderly). Finally, interview data were coded and categorized using thematic analysis method. Research results have shown that gender differences in aging depends on differences in economic capital (family assets ownership, job opportunity, retirement and income independence, economic responsibility), cultural and symbolic capital (education, cultural skills, health literacy, social status and social credibility, social capital (social relations, family capital) and health capital (physical health, psychological health, sexual health and social health) of the elderly men and women. Hence, ageing is not an identical experience among men and women and can be different experiences based on access to the capitals or inequality of the capitals. Accumulation of these capitals in the life course is based on gender differences and finally, these accumulated capitals make ageing life different between men and women.

Keywords: Ageing, Elderly, Life course approach, Gender differences, Accumulated capitals of elderly.

1. Ph.D in Sociology, University of Tehran. E.mail: shiva.parvahi@ut.ac.ir

The Investigation of Motivational Factors on Willingness to Register Demographic Events in Kurdistan Province

Saeed Khani¹, Ghorban Hosseini²

Abstract

The purpose of this article is to examine the motivating factors for the tendency to register demographic events in Kurdistan province. The theoretical model were formulated based on the theories of planned Behavior and the Theory of Reasoned Action. A survey was conducted using a structured questionnaire in 2018. The data were collected from 366 household heads in Sanandaj, Baneh, and Kamyaran. The sample was selected using a combination of different sampling methods and the data were analyzed using SPSS software. The results show that the willingness to register the demographic events, as well as the knowledge of access to registration centers and facilities, the rules and regulations of event registrations and the norms of registration is relatively high among the study sample. The multivariate analysis showed that in addition to demographic variables, the three indicators of: awareness of the registration rules, attitude to registration, and understanding of their norms are significant predictors of willingness to register in the model respectively, and they explain 27% of the changes of the dependent variable. The policy outcome of this study is the necessity for cultural and informational work by the government and other organizations involved in recording events and providing timely and accurate information, efforts to improve citizens' understanding of registration norms, and efforts to create a positive attitude to the registration of these events.

Keywords: Delayed registration, Willingness to register, Demographic events, Policy-making, Province of Kurdistan.

1. Assistant professor, Department of Sociology, University of Kurdistan (Corresponding Author). Email: s.khani@uok.ac.ir

2. Ph.D Student in Demography, Research Assistant of National Population Studies & Comprehensive Management Institute. E.mail: ghorban.hossen@gmail.com

Assessing the Possibility of Improving Iran's Life Expectancy by Eliminating Major Causes of Death During 2006-2015

Mohammad Sasanipour¹, Mosayeb Mohebi Meymandi²

Abstract

The aim of this paper is to assess the trend and age –sex pattern of potential improvement of Iran's life expectancy by eliminating three major causes of death (cardiovascular disease, cancers and unintentional injuries) in recent decade. The theoretical framework of this study is based on the mortality, epidemiologic and health transitions. The data employed for the years 2006 and 2015 in the whole country were derived from the Death Register System of the Ministry of Health & Medical Education. After correcting of under enumeration, the data was analyzed using multiple decrement life tables, decomposition method and potential gain in life expectancy by eliminating major causes of death. Results showed that the possibility of improving life expectancy by eliminating cardiovascular disease was decreased in 2015 compare to 2006, but its role remains significant. Moreover, reduced possibility of improving this index due to unintentional accidents for both genders are evident. In contrast, the possibility of improving life expectancy has increased by eliminating cancers for both genders. In addition, life expectancy at older ages, especially during elderly has been improved by elimination of cancers. These results are indicative of some evidence of the country's entry into the fourth stage of epidemiological transition and the second stage of health transition (cardiovascular revolution).

Keywords: Causes of death, Life expectancy, Multiple decrement life table, Cardiovascular Disease, Cancers, Unintentional accidents.

1. Ph.D of Demography, Yazd University. E.mail: sasanipourm@gmail.com

2. Ph.D Student of Demography, Tehran University (corresponding author). E.mail: mmoheby@ut.ac.ir

Iranian Population Studies

Volume 5, No. 1, Spring & Summer 2019 (Serial No. 9)

- Assessing the Possibility of Improving Iran's Life Expectancy by Eliminating Major Causes of Death During 2006-2015** 7-29
Mohammad Sasanipour, Mosayeb Mohebi Meymandi
- The Investigation of Motivational Factors on Willingness to Register Demographic Events in Kurdistan Province** 31-63
Saeed Khani, Ghorban Hosseini
- A Qualitative Study of Gender Differences in Ageing Experience in Tehran City** 65-102
Shiva Parvaei
- The Affect of Population Aging on Income Inequality in Iran** 103-125
Soheila Parvin, Shole Bagheri Pormehr, Fatemeh Pagard Alishahi
- The Influencing Factors of Income Inequality in Iran with Emphasis on the Role of Migration and Urbanization** 127-147
Mohammadtaher Ahmadi Shadmehri, Ebrahim Ghaed, Mozghan Moradi
- An Investiagation on Adaptation of Afghan Immigrant Students Living in Shiraz City** 149-175
Roghayeh Khusravi, Razieh Bahadori, Fatemeh Geravand, Aliyar Ahmadi
- The Interaction of Early Marriage Internalization and Resistance against It: The Case of Second Generation Afghan Migrant Women in Yazd, Iran** 177-216
Ali Ruhani, Abbas Askari-Nodoushan, Zahra Ghoroghchian

Iranian Population Studies Journal is published by Population Studies & Comprehensive Management Institute. This journal consider various demographic subjects such as marriage, family and childbearing; internal migration and urbanization; international migration and refugees; population and health; population ageing and intergenerational relations, demographic methods and population modeling; population economics and human capital; population, environment and sustainable development.

Licence Holder:	Population Studies & Comprehensive Management Institute
Director in Charge:	Rasoul Sadeghi
Editor:	Rasoul Sadeghi
Editorial Secretary:	Hajieh Bibi Razeghi Nasrabad
Farsi Editor:	Ali Rahimi
English Editor:	Farideh Khalajabadi Farahani
Administrator:	Ali Rahimi
Publisher:	Population Studies & Comprehensive Management Institute

Editorial Board: Akbar Aghajanian (Fayetteville University, USA); Abolghasem Pourreza (Tehran University of Medical Sciences); Meimanat Hosseini Chavoshi (University of Melbourne, Australia); Farideh Khalajabadi Farahani (PSRI); Habibollah Zanjani (University of Tehran); Hajiieh Bibi Razeghi Nasrabad (PSRI); Hassan Saraie (University of Allameh Tabatabaie); Seyed Mohammad Seyedmirzaie (University of Shahid Beheshti); Rasoul Sadeghi (University of Tehran); Mohammad-Jalal Abbasi Shavazi (University of Tehran); Amir Erfani (University of Nippising, Canada); Mahmoud Ghazi Tabatabaie (University of Tehran); Shahla Kazemipour (University of Tehran); Ellen Percy Kraly (Colgate University, USA); Hossein Mahmoudian (University of Tehran); Mohammad Mirzaie (University of Tehran).

International Advisors: Martin Bell (Professor, University of Queensland, Australia); Wolfgang Lutz (Professor, Vienna Institute of Demography, Austria); Javad Salehi Isfahani (Professor, Virginia Tech, USA); Peter McDonald (Professor, University of Melbourne, Australia).

Address: PSRI, No. 5, 2nd Alley, Pakistan St, Shahid Beheshti St, Tehran, Iran.
Tel: +(98)(21)88749967 **Fax:** +(98)(21)88502575
Web Site: www.jips.psri.ac.ir **Email:** IPSjournal@psri.ac.ir



Ministry of Science, Research and Technology
National Population Studies & Comprehensive
Management Institute

Iranian Population Studies Journal
Vol. 5, No. 1, Spring & Summer 2019 (Serial No. 9)

9

ISSN 2676-5306

Population Studies

- | | |
|--|---------|
| Assessing the Possibility of Improving Iran's Life Expectancy by Eliminating Major Causes of Death During 2006-2015
Mohammad Sasanipour, Mosayeb Mohebi Meymandi | 7-29 |
| The Investigation of Motivational Factors on Willingness to Register Demographic Events in Kurdistan Province
Saeed Khani, Ghorban Hosseini | 31-63 |
| A Qualitative Study of Gender Differences in Ageing Experience in Tehran City
Shiva Parvaei | 65-102 |
| The Affect of Population Aging on Income Inequality in Iran
Soheila Parvin, Shole Bagheri Pormehr, Fatemeh Pagard Alishahi | 103-125 |
| The Influencing Factors of Income Inequality in Iran with Emphasis on the Role of Migration and Urbanization
Mohammadtaher Ahmadi Shadmehri, Ebrahim Ghaed, Mozghan Moradi | 127-147 |
| An Investiagation on Adaptation of Afghan Immigrant Students Living in Shiraz City
Roghayeh Khusravi, Razieh Bahadori, Fatemeh Geravand, Aliyar Ahmadi | 149-175 |
| The Interaction of Early Marriage Internalization and Resistance against It: The Case of Second Generation Afghan Migrant Women in Yazd, Iran
Ali Ruhani, Abbas Askari-Nodoushan, Zahra Ghoroghchian | 177-216 |